نام کتاب: جاودان نامه

مؤلف: علی الاعلی جانشین فضل‌ا استرآبادی

شمارهٔ کتاب: ۳۶۳ مکرر

اندازه: ۱۴×۹

تاریخ تصویربرداری: [illegible] ۱۳۸۹

۹
۲۰

ح ق = حق = حوث فیاض
ح = حضرت
ج ه = جل ثنائه
حکیم ناسان بی دانش = فلاسفه
ح ی ح ه = حضرت الهی جل جلاله

جواز تقیه برگ ۱۸
انا مدینة العلم ۳۰
نماز اشراق ۳۳
امام المتقین ۴۲
مؤلف تا سال ۸۱۷ زنده
بوده است ۲۴ ب
برادر مؤلف شهید ص ۲۹۳ ب
و فرزندش نور الله نام دارد ص ۲۷
در ابتدای استاد ص ۲۸۹ ب
ع نقطه تحت الباء ۴ ب
در خمس عشر و ثمانمائه خواب دیده ص ۱۱۷ ب
المهدی من اولاد فاطمه ۱۱۸ ب
تاریخ تحریر ۵ محرم ۱۰۱۹

۳۳۵ آ
ص

حضرت فضل حق جل جلاله

سنه ۲۸

ح حضرت

ف ...

ق حق

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
ذات مطلق که وجود [illegible] ح ق سبحانه
ج مجموع موجودات ومکونات را ازان [illegible]
اصل در وجود آورد که همه موجودات نسبت
با آن [illegible] اصل که وجود مطلق ح ق
ق است [illegible] اند وهمه بازبسته آن [illegible]
اصل اند چنانچه اگر تصور ووهم وخیال کسی خواهد
که از اشیا آن [illegible] را درگذرد موجودات
ماکان وما یکون را بی هیچ شکی وشبهتی رو بصحرای
عدم باید نهاد وبیکبار فانی ونیست شد پس ان
حدیث که حضرت حبیب ورسول نبی امی علیه افضل
الصلوات واکمل التحیات فرموده اند که لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل موافق

ومطابق



ح حضرت

ج ه جل جلاله

ی الهی

یک

حضرت

ومطابق آن آیت باشد که ح وجود مطلق ح ق
وجود حبیب خود را عین ذات [illegible] صفات قدیم
ازلی ابدی خود کردانید درآن سوره اصلی فرمود
یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط
مستقیم که هم جا حدا است ان ربی علی صراط
مستقیم چون ازان [illegible] ی و [illegible]
جدای ج ه نیست آن وجود اصلی بود لاجرم بر یک
وقتی از اوقات میکنند در دیده فرد حق خدا
بابی که ملک مقرب که ح جبرئیل امین بود هم در وقت
اوردن کنه بعض در جواب کیف علمت ما لم اعلم
ف بود وهیچ نبی مرسل نیز با وجود هر کرامتی که داشتند
باین تشریف مشرف نشدند از ح ق لم یزل ولا یزال
ج ه که بظاهر [illegible] پرده حجاب عین ذات حق شوند
نه در کلام تنزیل ونه در کلام قدیم تاویل وجود
مطلق کردند پس از کرامت ح مقدم الجیش ویادشاه
عاشقان سنت صلوات الله علیه وآله که جمیع ملائکه

و انبیا و رسولان و عاشقان نیز بان مقام خواهند
رسید و متصل بذات حق خواهند شد و در سرای
اقامت جا و دایم از بعد ایت بی در یغ حق سبحانی
حلول و دخول خواهند کرد بحکم الذی احلنا دار
المقام من فضله و هم بقاء خدای کاینات موجد
موجودات و ذات فرد احد صمد صفات
کرد یدن و الحمد لله رب العالمین بدلیل
لا یکلف الله نفسا الا وسعها اگر اشیا همه یکبار
چون انسان مظهر نطق نباشند باختلاف السنه
خداوند کلام و ملک علام چگونه فرمودی که
یا جبال اوبی معه و الطیر و قلنا یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم و امثال این پس باین قرینه
معلوم میشود که بنزد الله بدلیل الا امم امثالکم همه
مثل انسان باشند و مظهر نطق باشند که بتعریف
حکما و اهل منطق همین انسان مظهر نطق است
و بس و دلیل روشن خدای بر خلاف زعم
ایشان



ایشان اینست که فرمود انطقنا الله الذی انطق
کل شیء پس باین اعتبار موجودات می باید
که یک وجود باشند و حقیقات یک وجود مطلق
باشند که حرف احد صمد لم یلد و لم یولد ست
شارت نه و ما اعظم شانه و برهانه و ممتاز من
قول دلیل دیگر خدای که از حری ج ه که فرموده
اند قوله تعالی اما زمن که و انی انطقنا الله
الذی انطق کل شیء تا همه کلمة التی بشنید
انطق کل شیء بشنید و انا کلام الله الناطق
و انا نقطة تحت الباء بشنید الایه صدق الله العلی العظیم
اگر در باطن کسی هست که بقول خدا و نبی خدا
ج ه ایمان و اعتقادی از سر صدق و اخلاص و صفا
پیدا کند و باور دارد که پاک این حقایق را در باب دانا
خدا رجب و برهان بنیرة کافیست و السلام علی من اتبع
الهدی و هم در بیان تحلل بی فاصله شو ماننده و گر
تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و السما و الخ

فاحش فضل اینه

و مظهر نطق باشند هم

حضرت الهی جل جلاله

حقا عقار

واتی بوحنانه که آسمان و زمین حضرا لی کلمة الله
وکلام الله بزانی الح الایه صدق الله [illegible]
بیان ملک قدیم خداوند علیم ج ه که در جها
فرموده اند قوله ج د ائتونی بکتاب من قبل هذا
او اثارة من علم والکتاب حم وان سوره شوری
بیست ونه سوره الحق واتی فاتوا بسورة من مثله
وتحدی بسورتی که حج در خواهای وواتی حم
لاینصرون صدق الله العظیم اگرچه بیان الهی
ج ه درین محل نوعی دیگر است اما چون فرموده اند
که حکمت درینها بر بیت ازین ابتدا است ج ه و جهای
دیگر بر خاطر این فقیر میگذرد که تحت کلمه ربک
صدقا وعدلا چون حم و دیگرها در بیست و نه سوره
بعد حروف که اند نازل شده اند که آن یکی قایم
مقام چهار اخرین است و سر چون بوجهای تتمه
کلمات الهی در نظر نبی امی که قایل بعثت بجوامع
الکلم است تمام شده باشد کافران فعلش نه کسی ای
دانش

دانش دیگر چه تواند آورد و چون بوجهی یک سوره دیگر
که قایم مقام یک حرف است نمانده باشد واز بیان الهی ج ه
ازان وجه که یکی از شان قایم مقام همه ایشانست ج
در کلام تنزیل ایشانرا در سر سورتها فرستاد که تمامی
دران سوره مذکور شد بر خلاف فاتحة الکتاب
که در و هیچ حرف نیامد و دیگرها از سورتها
قصر که همه در ایشان مذکور نشد زیرا بیان توحید
کلام ج ق ولی حمید ج ه اما درین محل سوال نکنند
که هم از بیان الهیست ج ه که فرموده اند که تحدی تخییر
تمکین می باید کرد و توابع بیان نا ممکن است که گردی
از برای آنکه در موضع دیگر بکرات تحدی ج خدا هم بنابر تمکین
فرموده اند با اعتبار اح واعتبار نهایت عنایة عند الله [illegible]
چنانچه درجای آمده است قوله تعالی [illegible] که بیانی لخبر
ازین [illegible] شی بگذر ازین روی جود را کن بدتی
وامثال این در کتاب کریم مجید حمید بسیار واقع
است والسلام قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والسلام
قال امیر المومنین و امام المتقین کرم الله وجهه علیه
السلام جمیع اسرار الله تعالی فی الکتب السماویة
فی القران وجمیع ما فی القران فی فاتحة الکتاب
وجمیع ما فی فاتحة الکتاب فی بسم الله وجمیع ما فی بسم الله
فی باء بسم الله وجمیع ما فی باء بسم الله فی نقطة تحت الباء
وانا نقطة تحت الباء صدق الامام اگر کسی را تو
فیق هدایت رفیق باشد که اقتدا کند باین امام هادی طریق
یقین رهبر معرفت ربه برسد پس بقول محمد رسول الله
اول جود را بشناسد اگرچه در اخر هفتاد رست و هفتاد قسمت
و بعد از ان نقطه و باء و بسم الله و فاتحة الکتاب و قران
و تمام کتب سماوی را که در واقع اگرچه منفصلند جداگانه
یکی قران هفتاد بطن داشته تا بعد از ان از روی
توحید بحقیقت کلام الله برسد که مخصوص بنده آن
حاصله لم یزل و لا یزال است که والله من ورائهم
محیط بل هو قران مجید فی لوح محفوظ اینکه بعد
ازمن


ازمن ورائهم محیط که بعد لفظ بل فرمود در ضمن جود
معنی عجیب دارد یعنی بوجهی از ورای اهل ایمان میکند
تا در لوح محفوظ که قلب مومن است گنجد و قرار
یابد که قران از ان وجه که عین ذات حق است باعتبار
ازین وجه بر قلب حبیب خود نزول اجلال فرمود
لاجرم ازین وجه که مومن بود بتحقیق فرمود قلب
المومن بیت الله صدق رسول الله وصدق ولی الله
وجهی دیگر از لفظ جمیع اسرار الله تعالی تا انا
نقطة تحت الباء یعنی بیا نسبت تمام و نهایت همه
وجود هادی امام که امام هم قرآنست ام الکتاب متوجه
ام القری نمی تواند شد که بر انجا نیز یعنی طواف
این یعنی بیان نباید آن حدیث است که حضرت رسول
نبی آخر فرمود که قران را هفتاد بطن است اگرچه ظهری
نیز دارد تا باز دلالت کند ان ظاهر بر ذات وجود
مطلق که بر همه محیط است دل دراک مومن حقیقی
ادراک ان وجود پاک تواند کرد که آن بیت
المقدس

کجا یکی قلب مظهر است خانه پاک خدا است اما دل ما پاک
بی پاک کی در خود افلاک بیتر عالم خاک تواند رسید
که حق تعالی نهی فرمود آن مشرکان نجس العین را از نیز دیگر
جستن با آن خانه تواند رسید که حق تعالی فرمود آن
مشرکان پاک که فلا یقربوا المسجد الحرام علیه السلام
این که جمیع اسرار الله مندرج در نقطه بای شد که آن
نقطه وجود کامل حضرت امام المتقین بود بابن اعتبار
فرمود انا کلام الله و انا سر الله علیه السلام در باب
مناجات که حق تعالی حضرت فرمود که بادشاهی فرزند خود را
سه پند میداد و از جمله یکی این بود که زمین تو می
باید که سرسبز باشد و خداوند تاویل حضرت در بیان آورد
که یعنی می باید که خون بر نیزد و فرمود که آن بادشاه
حضرت داود خلیفه بود از این هدایات الهی معلوم شود
که چون خلیفه بود که ملایکه در حق او سبکی آنها
گفته بودند لاجرم چون او نیز خلیفه شد ان صفت
خونریزی بر مزاج او غالب آمد حتی که وصیت
نیز فرمود



نیز فرمود علیه السلام و این مشاهده دیگر که بی خلیفه
بدن واقع شد که فرمود که ذات خداوند لایق
هر کس نیست که او را سجده کنند خلیفه که او را
سجده کنند که همان قایم مقام خواهد بود از نتیجه
هدایات نیز مقام قرب ملایکه و جمیع مقربان معلوم
میشود که از آن وجه که قایم مقام را سجده کردند
مقام قرب حاصل شد ایشان را از این باب دلیل حدیث
معلوم میشود که ذات خدا را بیقین کسی سجده کردن
کرده باشد که از او اصلا نه باشد و صورت و کیفیت
ظاهر و جدا بدل با آن سوی ازلی ابدی
عزیز من حق تعالی نیز ال حضرت کرده باشد که اگر چه حبیب
مقرب هم بود در شب معراج که ذات حضرت احدیت را
بی حجاب هم در جه مرتبه مشاهده فرموده بود
که همان خلیفه و قایم مقام است لاجرم وقتی که حضرت
احدیت او را منع متابعت شیطان می فرمود از کرد
سجود که و اسجد و اقترب و اینجا شکی و نزد دی

حضور
در لقا بعینست و تمامی انبیا و اولیا بر این معترفند
که آن خدائی که جمیع موجودات را از عدم بوجود
آورد ظهور ذاتی او در روز قیامت خواهد
بود پس ایشان که او را در مکاشفه می دیدند
هر یکی باعتبار مراتب خود دیدند چنانچه
موسی کلیم علیه السلام از نار انی انا الله شنید و خواجه
رسول نبی امی تمام در صورت قطرات مشاهده کرد
و آن ذات بی شبه و مثال اینست بود که امروز
که روز قیامت است چون بذات تمام روی نمود
پس اینست بود که این زمان خود را در آن جا نمود
که حقیقت ذاتی او باشد و دیگرها بوجهی عارضی و رنگ
نیست که آن صورتها که ایشان دیدند تا وقتیکه
حقیقت ذاتی داشت که هر روز در دیده نمیدیدند و حضور
روی حقیقی نمود که هم خود در شان ایشان فرموده است
از قرآن و اکنا ممنا هر د اینند و این نوشته را
براشان از غایت جود و رحمت و بعد اینها دگر هم
وعطا

وعطا در بینهم نداشتند که وصلوا او اتصلوا الافق
بینهم
بینه و بینهم والحمد لله رب العالمین للحکم
و راسخ و اقرب بحسب ظاهر از مقربان
حق آن اول چیزیست ملایکه اند که خلیفة الله
را سجده کردند که بهیچ وجه جبر و ابا بنیاع
ثابت نیست که بیشتر از ملایکه یکی از مخلوقات
خلیفة الله را سجود کرده باشد و جبرئیل
امین علیه السلام از همه مقربان بیشتر و فاضلتر بر ملایکه
بود که دو بار در سجود آمد و اما حضرت خلیل با این
عاشقان که کمال مرد که در شان او ست
لولاک لما خلقت الافلاک که مقام محمود
حق ملایکه است عند الله چون قرآن بر دل پاک
حبیب رب العالمین علیه السلام نزول اجلال
فرمود و از دل پاک او بر زبان فصیح او
که کرسی الهیست ظهور کرد پس بوجهی ربانی
تغییر او آمد قرآن باشد باعتبار مظاهرات

[illegible]

کراکر آن وجود پاک محمد الحبیب نبودی این قرآن
از عالم قوة بفعل نیامدی و از معنی بصورت
نرسیدی از جرم باین وجه حرف و صورتی که از خود
و سور قرآن با آن وجود پاک مخصوص شده موجود
که قلب القرآن یس است بدلیل کنت کنزاً مخفیاً
حبیب رب العالمین فرماید که اول ما خلق الله تعالی
نوری و از ان وجه که از رسولان رسول دوم
بود که سیر محمد در شب منزل سدرة المنتهی
علم در این سوره که مخصوص باین رسول اصلی
بود که رب العزة فرمود که والقمر قدرناه منازل
که شب است بعد در شب که اصلی این
رسول اصلی و اصلیست این شب را از
لوح محفوظ وجه این رسول امت در عبادت
باید که در اصل مفتح است و رجوع محمد
در بهشت باین هشت است که شب است
و از صراط مستقیم شق این مفتح در بهشت
مفتح

سورة



مفتح در میوان رفتن تا شب شود کردن ما باین
جنت و اصل شود که عرض او کعرض السماء والارض
است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
مسئله در اوراق باکویه دلیل روشن از برای
خمس دادن باین ظهور میکنند که در این محل که
قسمت خمس و زکوة میکنند مینمایند که یکی
بخش از ان آن است و در ان موضع در بیان
می آورند قوله تعالی یکی از ان حد که فان
لله خمسه بجهت خانه حق است صدق الله العظیم
از بنیاد یعنی قرض حسنه ام ان رسید
بوجهی اما فرقست میان قرض حسنه و خمس که
خمس فرض است اگرچه بعضی از مسلمانان تا مانن نمی
دهند تا تمام ان در حکم قرض باشد چون خمس بجهت
خانه حقست فرمود شک نیست که فرض است
و دادن مثل الصلوة و توجه باین خانه و در
وقت استطاعت که باز باین خانه رفتن و زیارت

کردن فریضه است و تا یک انگشت از پنج جدا میکند
رخصت نیست که متوجه خانه شود و بنیاد رخ خود
کی رواست که انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد
الحرام پس معتبران ح شک نیست که موحدانند که تو به
بخانه خدا کردند و در سجود آمدند بخلاف ابلیس خبیث
پر تلبیس لعین ع ع ای طالب بدانکه صلوة و خمس
و زکوة و طواف خانه خدا و جهاد و مجموع معامله
ایست که با خدا میکنی که اینها در حقایق جنت و نازو
نعیم و لقای او ح است که فرمود ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
اما قرض حسنه چیزیست که تمام راکه مبدی تمام ترا
بیابد بستاند و این آخر کارست و مقام توحیدست
که درج ی میفرماید قوله ح ه هیچ کس سر غیر
خود عاشق نشد واقف این سر بجز خالق نشد
بدجهی از برای اینست که بعد از اقیموا الصلوة و آتوا
الزکوة فرمود که اقرضوا الله قرضا حسنا که باز این
مقام اوست که ظهور خلیفة الله است ح ه که در شأن
اوست


اوست
علی الارض قضا که وعده کاملیت جور که وظلم که چون
بکمی کر
جور و ظلم یکی تعلق به بیشی داشته و یکی بخلاف
برابری و راستی زکات از ده انگشت یکیست و خمس
از پنج انگشت یکیست پس قرض حسنه میتواند بود که
در مقابل تمام وجود باشد که برابر هست و این چنین
وقتی بظهور میرسد که آنچه بدو تمام ترا باز ستاند
که اگر همچو خمس و زکوة باز نستانی مجهول باشد
و اگر چنانچه بحضرت آنکه مبدی بضاعف کند که است
الی اجره که بوجهی احسنه که آن سبع سنابل
است که بحکم والله یضاعف لمن یشاء چهارده شود ند
و هم در آن سوره که اسم تمام حق و سبق رب العالمین
و مالک یوم الدین در کلام تنزیل ح ملک جلیل
با خر رسید و ختم بر نام خود کرد که هو الاول
والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء
خلعة ح 2
علیم ع دو خطبه یکی طویل و یکی قصیر که در روز جمعه
خلیفه آن میخوانند بر بالا ایستاده که آن منبر از بنا

الهی در مثال عرش است که الرحمن علی العرش استوی
که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت
الثری از ان ست کلمه ی و ست خدای
بیرون نیست و علم از ان آن ذات قدیست
که ان ست الهی و ست خدای صفات
قدیم ازلی الهی اوست و آن دو خطبه که از برای
این دو کلمه مذکور ازلی ابدی اوست از برای
آنست که یکی طویل است و یکی قصیر هست که یکی ست
است و یکی ست اما از بیان الهی طویل تعلق
به ست دارد که چهار دیگر را با وضم می بایست
شد تا ست شود یعنی چهار نسبت با ست کوتاه
است یعنی طویل را از برای هفده رکعت میخوانند
که در شش روز می گذارد و قصیر را از برای
پانزده رکعت میخوانند که در یک روز از یک روز
دراز تر نیست که در یک روز آخر گذارده میشود
در کلام تنزیل چون از صفحه بیت المقدس
است که حضرت فرمود والتین والزیتون وطور
سینین



سینین و هذا البلد الامین که بظاهر نیز ان تین
والزیتون در انجاست مثل بلد امین که اصل اشتراک دست
در ان سوره حق اهل ایمان و عمل صالح را وعده
با جری داد که غیر ممنون است که مومن و اهل ایمان
ایشانند که بیت المقدس را جای قلب میدانند که
بیت الله باین وجه است حضرت ست لم یزل و
خداوند لایزال تعالی شانه در کلام تاویل نیز
همین فرمود و بیان غیر ممنون کرد در عوض
فرمانند شهر که از بیت المقدس الی کلام
بهشت احرام حج و بیت الحرام کشف واجب
رفتن اند رحمتش حق تعالی برده است الی
جنتش صدق الله العظیم در قاعده حکمت
وطب از ان وجه که هر موجود را باعتبار او
بان فهمی که داشتند دلیل در ظاهر گفتند
و وجهی پیدا کردند آمده است که در وجود
بنی ادم مو که می روید از خاصیت بخار دخانی است

اگر چه بدانستند که چه کنند اما وجهی دارد بدلیل خدای تعالی
که فرمود یوم تأتی السماء بدخان مبین
بسم الله الرحمن الرحیم در رمز ی در آن تجلی که حق فرماید
قوله ح ه هو الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا
و باز لی فاصله نیز نماید که فلما راها نودی یا موسی
انی انا ربک الی اخره و ان لوح زمرد که ح احدیت
بدست خود نوشته بود که خوشنی برای حط شکست
استوی الا به ح احدیت در بیان و تاویل کلام
تنزیل خود که بعد از شجر الاخضر ذکر لوح زمرد
فرموده اند از برای اینست که بنده کان و اکم
راسخان علم اند معلوم شود که از لوح زمرد
و از شجر الاخضر مراد الله عیاناً ح وجود ح دت
و تا به [illegible] او کرسند س حضر نیز بلمان دنیا
که در وجه پوشیده است و ع را با این [illegible]
گردانیده است معانی و حقایق کتاب جفر
کلیم ملک علیم با این کیفیت در کتابت خاتم
النبیین که ح حبیب الله است از بیان

ی



ی ح ه امده است و آن [illegible] نار از پیغ سدرة المنتهی
وجود ابو البشر در آواز آمد و از [illegible] لعنت که
انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة
لذکری که تا صورت آن [illegible] نار را درو [illegible]
شوید و بابی اب که کان عرشه علی الماء مرتبه و باب
نما کرد اند با دای [illegible] رکعت حی مشغول نمی
توانند شد و ان الساعة آتیة که در ساعة که در
قیامت است اول حساب بنده کان آن ذات
کرد چنانکه کرد کما قال ع م اول ما یحاسب به
العبد یوم القیمة الصلوة [illegible] و اینکه فرمود حضرت
حبیب الله علیه الصلوة والسلام که در روز
قیامت ح احدیت آیة الکرسی را در [illegible] رجل در
آورد با و در سخن آنکه اینست که در رمز ی
ح ه قبیلی است که [illegible] ی را و [illegible]
[illegible] خدای را در [illegible] دندان و [illegible]
دندان ح خلیفه خود در آورد که دندان

سو صفات ازین
صلات [illegible]

مخرج ان سخن است و در وجود بنی آدم از جمیع
اعضای او ابزار که کرسی میگویند دندانست و
خصوصیتی نیز با این چهار اخری دارد که لام الف
بدل و مثال انست و این لغت از بیان الحروف
مخصوص است با هل فرس که لو کان الایمان
معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس که
ثریا هم درین مقامیست که سدرة المنتهی و کرسی
الهیست که فلک البروجیست که حضرت احدیت
تعالی شانه و تقدس قرار ازاکه عبارت ازست
است آیة الکرسی خوانند باین دلیل که بعضی
گویند و کل خوانند و این معنی در چندین مواضع
ثابتست از بیان الحروف از برای این معنیست
که ظهور قرآن از دهان است که محل دندانست
که هر یک مخرج سخن و کلمه واقع شده اند
و تا ایشان بر هم نزنند حرفی از شکم مادر
صورت ما در حاصل کرده بیرون آمده است
سخن گو نیست و اگر

سخن



سخن گو نیست و اگر میگوید آن سخن از محکمات
نیست از برای انکه با آیات محکمات و دندان
موقوفند آن سخنان که محکم اند و از برای این
معنی بود که سورة التین را که ملک علیم حروف جون
بر دندان ثابت کردانید ختم ان سوره نیز با حکم
الحاکمین فرمود والسلام علی من اتبع الهدی
در حروف در ان محل که ابهامی بود و از
احوال حذفت حقیقت خلافت سلام الله
علیه اسحاق رفع این ابهام کرده و نسخه با بالا
فو فرستاد و معنی و مفهوم این که میتواند بود
که انجم و افلاک سیر خود بگردانند و فیض خود را
از زمین باز دارند و زمین نیز قابلیت قبول
کردن فیض را بگذارد چنانچه دیگر یک انسان
ما بعد در زمین بعالم صورت نیاید و درین محل
حروف تمام میشوند بی فاصله قوله تعالی الا
انها که امدند و به نعیم مقیم واصل شدند الا به حسب

ضبو؟

صورت هرگاه که خوانند حضرت خفوشار الیه
السلام الله علیه راست باشد بنا برانکه در وقت
این کتابت کتاب اصلی غایت بود و این آیه
الحمد با جمیع آیات کلام قدیم ملک علیم ج ه
بحسب صورت مناظراتیست اما بحسب معنی
با جمیع نیز مناسبت دارد از جمله یکی آنکه
در رمی مینمایند قوله ج ه الکنون ای
عاشقا بدانکه نهایت هدایت پرستی حکما و علما
و عقلا و زاهدان و عالمان و منقیان
سر عالم عشق واخواهند ماند الا من صدق
الله العظیم چون ج ج ه میفرمایند که سر عالم عشق
وا خواهند ماند معلومست که مقام آخرست
و وعده گاه همه ازین طایفه مذکور باین مقام است
که خدا بیان فرمود و در چندین مواضع در
کتاب کریم مجید ولی حمید ج ه در بیان عشق
الهی می آید که عشق بازی با صورت ذات
بی نیازی



بی نیازی ج ه در آنست که شهوة
و هوای نفسانی در میان نباشد و جمیع
شهوة نفسانی بکرات فرموده اند و کد
و فتور گردانیده و بیشتر از ظهور این معنی
نیز در بعضی از انبیا و اولیا صلوات الله و سلام
علیهم اجمعین این معنی عشق الهی ج ه ظهور
کرده بود که ایشانرا با وجود عشق و محبت
باطنی باین صورت کلمهٔ الهی
استغنا از شهوة نفسانی حاصل
بود پس بطریق اولی که درین وقت
و زمان که حق احدیت پرده برداشت
و از روی صریح ترجیح آن مقام فرمود
باید که سیر انجم و افلاک بآن مرتبه برسد
که در جمیع مزاج آن عشق بی هوای
نفسانی مسلط شود و یک دلیل این

آیتیست

آنست که حق احدیت فرموده اند که
ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة
و بر قاعدهٔ معقول نیز بوجهی ممکن
است که هرچه در یک وجود ظهور کند
در وجود دیگر که هم از آن جنس
باشد ظهور تواند کرد پس هرگاه
که این معنی بظهور پیوندد و نتیجه
حقایق حادثه آنست
که نسل و توالد بیکبار
منقطع شود این مقام است
که سیر انجم و افلاک بجای رسیده
باشد که وجود یک انسان
در جمیع روی زمین موجود
نماند بغیر از حیوان مطلق
که ایشان از حضرت احدیت

اند



این قابلیت و صلاحیت
نه داده است تا سیر انجم
و افلاک نیز بعبث نباشد
چنانچه در عالم صورت تربیت
حیوانات و جمادات است
مشغول باشند بدلیل ما دامت
السموات والارض
که بحکم حدیث محل
دوزخ باطن ارض
است و محل بهشت
آسمان است تا سؤال
نیاید که گویند پس بودن

و در باطن محل دوزخ و ارکاه
اهل بهشت و دوزخ
باشند

اسمان و زمین و گردش
افلاک بر گرد نور ی پاک
عبث باشد و این دلیل
بحسب حق دالست بر فضلیت
طایفه که پیران و پیشوایان
ایشان از انبیا و اولیا
و عاشقان که در تجرد کوشیده
باشند و شهوت حجازی
مقید شده و التفات ننموده
اما چه سود که ازین معنی غافل
باشند و ندانند که فضلیت آن
تجرد و استغنا نمودن
از شهوت نفسانی هنوز که تمامت
کارست

حضور صورت



کارست با نسبت فکیف در اول کار که اکثر ان تجرد و استغنا
نمودن ایشان من کل الوجوه در حد کمال بودی
و هیچ نقصانی نداشتی حضرت عیسی مجرد نمودی
که من این بار سخن بر مز داشارت و کنایت گفته ام
بار دیگر خواهم امدن تا هر چه برمز و اشارت و کنایت
گفته ام صریح و بی پرده و بی حجاب در بیان آورم
دینی ایم که انبیا را دین ناقص کرده انم بلکه می ایم که دین
انبیا را تمام کردانم و حق حبیب الله از ان وجه که
میدانست که حق عیسی از برای ان می اید که تمامی
خلایق را در دین او که ختم انبیاست یکی دین کرداند
و این حبیب الله از ان وجه که توالد و تناسل را دوست
می داشت از برای ان بود که آن در ترتیب معنوی در
ظهر او بود و ظهور از و خواست کردن وجود
مناکحه بسیار کرد و فرمود که چون این بار حق
عیسی مجرد که از اسمان بیاید در دین من نکاح خواهد
کرد که باز دلیل ان اظهار رمز و اشارت و کنایت
است

خاتم

که تا از نسل پاک او کلمهٔ توحید ظهور کند اگرچه پیشتر از
ظهور این کلمهٔ توحید جمیع امتان مرید آن با انبیای پیشوایان
خود خواستندی که در تجرد کوشند لیکن تابعان بر خود
فریضه و واجب داشتندی که تابع متبوع خود
باشند نتیجهٔ این مقدمات بر نهجی دیگر بودی یعنی
پیغمبران کوشیدند که این کلمهٔ توحید ظهور نکند و در عالم
صورت سلطنت و پادشاهی خود را به ابراز صورتاً
و معناً تا خاسده نکنند و بر آن قرار چنانچه پیشتر ازین
بود ما وجود توالد و تناسل در پردهٔ غیب بماند تا مفتاح
های کلی که شرح هر یک طولی دارد قایم مقام این اصلاح
شدی الی هذا که ظهور فرمود هنوز موقوفست بکثرت
توالد و تناسل کلمهٔ طیبه تا بر کلمهٔ خبیثه غلبه تواند کرد مع
ایشان مشغول تواند شد و ایشان را در خود نیست و
ناپدید تواند کرد که این مقامست که حضرت فرمود در جواب
شیطان عنید پلید لعین که لاملئن جهنم منک و
ممن تبعک اجمعین هر گاه که یکی از ذریات شیطان
الرجیم



الرجیم علیه اللعنه در روی زمین نماند و از کثرت
ظهور کلمهٔ طیبه که ذریات حضرت خلیفة الله و مسجود
ملایکه اند از آن حیث کان نیست شوند آن مقام
باشد که حضرت فرمود که جهنم را پر کنم که چون جهنم پر
شود نتیجه آن دهد که دیگری در و نگنجد بخلاف زمان
پیشتر تا این زمان نیز که حضرت با جهنم خطاب میکند
که هل امتلأت و او در جواب گوید که هل من مزید و از بیان
سؤال و جواب حضرت الهی و دوزخ معلوم میشود که هنوز
پر شده است که از خوردن دوزخیان هنوز سیر
نشده است اما از قرینهٔ سؤال حق احدیت و جواب
او معلوم میشود که نزدیکست که سیر شود و یک
کافر از ذریات شیطان رجیم در روی زمین که مقام
اوست و سجده گاه خاصان و معتکفان و عاشقان
حق احدیت است نماند بعد از آن که از ذریات شیطان
رجیم جهنم پر شود از ذریات حق خلیفه آنه نیز شاید
که بهشت پر شود بر سبیل امکان که بهشت از آن حق

که جای آدم بود دوزخ جای او و میراث حق دیگر فرزندان
او میرسد که در حقیقت فرزندان او باشند تا ازین عالم
حق رجوع بعالم معنی کنند که عالم باقی و سرای جاودانیست
خالدین فیها ما دامت السموات والارض دوزخی در
دوزخ باشد بعذاب الیم گرفتار و بهشتی در بهشت
متلذذ متنعم باشند بانواع لذات در نظر که کار صوریه نگار
که حکیمان این عالم را عالم روحانی میگویند اگرچه بوجهی
راستست اما ایشان از غلطی که کرده اند در حجب
شرکت گرفتار مانده اند که تصور ایشان اینست که آن
روحانی برخلاف ایات جسمانیست و نمی دانند که هر چیز
که از لذات روحانی تصور کرده اند برخلاف ایات نیست
که در عالم جسمانی دیده اند و شنیده اند و ادراک آن
کرده اند که در آن عالم معقولات همین محسوسات است
که بصد هزاران هزار اشکال بی نهایت بهمین صفت
و کیفیت برار و آن بهشتی و دوزخی تجلی خواهد
کرد و ایشان هزار بر دوان تا ذات قوة ازلی باشد
و سو نطق



و نشو نطق قدیم قایم بذات او در راحت و عذاب جاوید
داشت لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و ایت آخر
تعالی شانه در کلام تنزیل فرمود که جهنم را پر کنم از ذر
یات شیطان رجیم ملعون مردود از سجود و بخلاف
بهشت که بهشت را بهمان لفظ نفرمود که پر کنم بوجهی
معنی آنست که نسل شیطان رجیم ملعون منقطع شونده
است البتة البتة لام از برای تاکید است بخلاف ذریات
آدم که بینوا الی بود که تمام نشوند که تمامی سموات والارض
مقدار یک عرض جنت است که تعلق بیک جنس بنی آدم دارد
که مستحق باشند اما چون دوزخ بحکم نص چون پر میشود
معلوم هست بدلیل هذا ای حرمه که بعد از آن که پر شود
و دیگر که دوزخی از نسل شیطان و ذریات او نخواهد
ماند بخلاف بهشت فافهم والسلام این حدیث
که حق حبیب آن صلوات الله الرحمن فرموده اند که نیت
المؤمن خیر من عمله یک وجه ظاهر اینست که عالم باطن
از عالم ظاهر اقوی واقع شده است که تا کلمه و کلام در باطن

در نمی‌آید ظهور بعالم صورت نمی‌تواند کرد و عمل بدو بیکی
از اعضا و جوارح او که عالم ظاهرست در وجود نمی
تواند آمد چنانچه آنچه در عالم افلاک بالقوة بود اگر چه
در کرهٔ خاک که در بطن اوست نیست نمی‌بود بالفعل ظاهر
نمی‌شد و حال آنکه نسبت تعلق بعالم باطن دارد و وجه
دیگر که اقوی است اینست که بندهٔ مؤمن را در باطن
نسبت جبری داده است در ظهور حق و غلبهٔ او
بر کرهٔ باطل و به سبب ظهور این معنی در عالم [illegible] ملایم
با ناملایم با نواع افعال و اعمال مشغول شده است بحسب
وقت و زمان مثلا چنانچه شخص داند که او نسبت بخلق
روزگار زمان خود امام زمان واقع شده است و همه
خلق را متابعت کردن او واجب است اما چون خلق
آن بصارت نیست که او را بشناسند و بزرگی و امام
و پیشوای قبول کنند او خود را بنابر مصلحتی که ستید العوام جا
در مهم چاکری و کمتر و کهتر و وظیفه خوران آن طایفه که داینده — نوکرد
است و آن نوکری و چاکری را کمر بسته اختیار کرده است
بر

که تا در خراج



که تا در خراج قوم بحسب آن جنسیت تصرف کند و بعضی
از آن برای خود بنا کند و بدفع بعضی دیگر مشغول شود
بعد از آنکه این معنی میسر شود اعمال و افعال نفیس
که منعکس خواهد شد پس از آن وجه که این افعال
و اعمال ظاهر او مانع حال او و نسبت باطنی حال او و نسبت
شکل نسبتی که آن مؤمن را نسبت او از این اعمال او خبر باشد
و دلیل این معنی اینست که تمامی انبیا و اولیا و خداشناسان
جواز تقیه — بیشتر سخن برمز گفته اند که کلموا الناس علی قدر عقولهم
و دلیل بر این مدعا از کلام تنزیل ملک جلیل جاء آنکه
فرمود و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه الی آخره
و دیگر آنکه در روز قیامت که حشر اجساد و ارواح خواهد
شد و در آن روز که از روی توحید بحکم یوم تبدل الارض
غیر الارض والسموات چه که اعمال بواسطهٔ روح
بروح که کلمة الله است بدل خواهد شد و از میان برخاست
از آن وجه که عین کلمه بود در حقیقت پس دیدی
ای طالب که نسبت تعلق بذاتی داشت که هستی و ماهیت
هستی

وحقیقت مجموع اشیا بود و این معنی بود که حکما گفته اند
بودند که هر عمل که هست بواسطهٔ غرضیست چون آن غرض
حاصل شد آن عمل باطل خواهد شد اگرچه بوجهی راست است
اما اینکه جدا فانی تصور کردند بر خلاف روح این ادراک
مشرکانست که ندانستند که جدا بان وجه از میان بر میخیزد که
عین کلماست و بغیر از کلمه شئی در دو جهان موجود نیست
اگر جسم است و اگر جوهر و اگر عرض و اگر روح که همه کلمه ئیت ح
لم یزل و لا یزال اند ح ه و آن نفس کلیه که در تصور
اشیا بود که حرکت افلاک بواسطهٔ اوست چون از فطرت پاک
تامهٔ ح خلیفهٔ اه ظهور کرد وجود را در جمیع موجودات
ماکان و مایکون محیط و مسلط و منبسط یافت و عرض
کلی و جزوی که اتا منتظر و ن می کنند و هر یک را از وعده
کاه خود بارادت خود در وعدهٔ خود رسانید و خود را از جمیع
اشیا در کشید تا فنای جمیع اشیا در ظهور پیوست و بغیر
از یک ذات صفات که قوت ازلی حضرت لم
یزل است ح ه هیچ شئی از اشیا موجود نماند اما

چه سود



چه سود
که حکیم تمام از ادراک تصور خود خبری نداشت و حظی نیافت
و ثمرهٔ ندید یعنی ندانست که چنانچه پیشتر از ظهور این
معنی مباینت و تضاد و اختلافات بواسطهٔ ادراک
هر فرق و ملل در جمیع اشیا بود بر عکس آن این زمان که
بواسطهٔ کرامت توحید تاویل و بیان حق جلیل سبحان
ح ه همه اشیا بدل شدند به نور قدیم ح غفور
رحیم ح ه و بغیر از این شئی دیگر موجود نماند
و اگرچه حکیم تمام نیز از این ادراک پاک که تعلق با عمل
توحید دارد از جنس شرک نباشد که گویند که چنین نیست    است
که تو میگویی که اشیا همچنان برقرار خود باقیست با وجود
سخن اثبات از زبان تو ح ه وقتی مسلم توان داشت
که در ظاهر و باطن اشیا بغیر از این کلمهٔ قدیم حق
علیم ح ه یک ذره از ذرات اشیا جود توانند اثبات و جون
توانند کرد و جون توانند کرد و کجا بجای توانند رسانید
در هر عالم که اشان تصور میکنند خواه فکر و خواه
در هم خیال یا خواه عقل که ندارند و چون اثبات

نتوانند کرد ناچار اثبات نراد درین عالم نسبت باید شد و برسبی
خود اعتراف باید نمود حق تمثیل این قوم که باین حقایق نرسیده اند
و بحسب ظاهر خود را موجودی بیرون از جسد روحی که
صورت قدیم ازلی ابدی غیر محدود اوست تصور کرده اند
بعینه همان مثال شخصیست که عن قریب مرد و روح او
از جسد او مفارقت کرد اگرچه آن جسد بی روح هنوز
متلاشی نشده است اما در حقیقت چون آن جسد بی روح
چون آن روح رفت او کجا خواهد ماند این حکیم نادان
و امثال چنین اشان نیز همین جسد بی روح اند که دلیل
اشان اینست که روح رفت و جسد فانیست بقای باقیست
اشان نیز درین روز بیش بیشتر از آن جسد بی روح
نخواهد بود که اگر این جسد بی روح باقی بودی شایستی
که اشان نیز بی صورت روح مثل نیز لم یزل و خداوند
لایزال بقای داشتندی اما حکیم نام چه کنند که بحکمت
حق نرسید تا ازین روز رستخیز روسیاه و شرمسار
نگون سار در نار سعیر افتاد اعوذ بالله من
سخط الله

شخصیت



جهنم

من سخط الله چون اجساد بی روح که حکیم نادان و غیره
اند بزودی متلاشی و نیست شوند یعنی جهنم برجا اند
شد که دیگر جهنم خمیر اتوالد و تناسل نخواهد بود زبان قریته
که جهنم را بدین زودی برمی با نیست شد و در روحانی
دیگری نخواهد یقین باید که در اینجا دیگری تواند
گنجید بحکم نص قرآن و تاویل بیان حق سبحانه چه
دلیل این بود که بر فنای نسل شیطان و الحمد لله رب
العالمین حق خداوند خانه چه چون خانه خود را هدی
للعالمین فرموده بود از برای آن دلالت بخانه خود
از کل فج عمیق فرمود تا بگنجید مشرکان نجس العین
که خود دیدند از آن خانه پاک و بهشت در بطن موحدان
پاک اعتقاد در نیاید و بدانند که هدی للعالمین و فتح
توانند که از کل فج عمیق بخانه خود متوجه شده باو داخل
توانند شد و ایمن گشته از جمیع نا ملایم بحکم و من دخله
کان امنا — ای طالب اسرار الهی بدانکه نسبت عالم
سموات با زمین که در وسط اشانست و اشان

بصورت نورانی اند و زمین ظلمانی مثال اینان در وجود
انسان که بنزد موحدان عالم کبری است چنانست
که صورت ظاهر انسان از خط و کتابة الٓهی که هر وجه
دارد چون بر ظاهر وجود بود و بر وجود محیط اندر
مقابل عالم سموات خواهند بود که راست از روی
تقسیم در مقابل درجات فلک البروج واقع شده اند.
که راست ... اند ابواب و مفاصل دست و پا نیز که کله
پس با این مناسبت در ازای سماوات باشند و دماغ
که مقام خرد و فکر و وهم و خیال است و از آن رو
که در جوف کاسه سر است که رق منشور الٓهی و تا بجدای
که بیشتر از ظهور علم حق در افواه والسنه سرنوشت
میگفتند و نمی دانستند و می گفتند که سرنوشت هر کس
را خدا آمی داند که بران کاسه سر و دماغ محیط است چون
در جوف واقع شده است و ظلمانیست در مقابل
زمین است و دل که منبع حیاتست و روح حیوانی
را جا اینجاست و بیت الله است که هو الحی لا اله
الا هو



الا هو گفته شی با جمیع اعضاء رئیسه که قوام حیات انسانی
باشند نیست هم در ازای زمین اند و آن ذات فرد واحد
و صمد که خالق ظاهر و باطن است چون ظهور را از اندرون
کرده است که تا نمایان رو پوشش و خلوت بود خانهٔ خاص
خود قلب را که در جوف است کرده پس از آن وجه که
مدرک سموات که عالم ظاهر ست مقام در دماغ داشت
که او را عقل و خرد نامست که اول ما خلق الله تعالی العقل
و لهذا الجسد صورت نیز از تمامی اعضا و جوارح انسانی
اول سر او در رحم که با زجوفست و ظلمانی است که فی ظلمات
ثلاث عبارت از انست مخلوق میشود که در جوف خود
دماغ دارد که مقام عقل اولست و بعد از آن کتابة الٓهی
بر رق منشور او نوشته میشود که هر کس که آن کتابة الٓهی را
بخواند به سر الظاهر عنوان الباطن رسید و چون ادراک
عالم ظاهر و باطن تعلق بدل و دماغ داشت که مقام
حیات و عقل اند ای طالب ازین مقدمات دریاب که حکم
تا مان ازین عالم وسط که خود گزیده و پسندیده اند

بتصور چگونه دور افتاده اند و سر در نهادند چون
نارسیده ماندند اما هرگاه که تعقل این معانی و حقایق
نکردند و بعالم نور که سموات است نرسیده اند و ان خطوات
آدمی را در سه وجه از سموات صوری و معنوی خوانده
اند که حق تعالی فرموده اند قوله ج ه درج ی ج ه ــ در
وجود آدمی بهتر زوجه نسبت چیزی گفته شد
از چند وجه یک چون سموات صوری و معنوی
عروج نکردند و سدرة المنتهی که فلک البروج است
نرسیدند و ان ــ در حالت خود رجال را
در عدد نیاید و جهت خود و دست و پای خود متعلق
نیافتند که والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی
عما یشرکون و اشان نراسه خود دست ــ آفاق
وجود که حق ــ لم یزل و لایزال است ــ اند
در چون وجود خود چون از اینجا ترقی نکردند در ان
عالم در قید سلاسل و اغلال لم یزل و لایزال گرفتار
ماندند و چنانچه خود ادراکی کرده بودند یعنی این عالم
وسطارا

وسطارا که اسفل السافلین تصور کرده بودند سرنگون
شده در نار سعیر و بئس المصیر اسفل سافلین جا
و دان در افتادند و بعذاب جاودانی لم یزل و لایزال
واصل شدند که این مقامست که مخصوص ذریات شیاطین
و شیطان سرکشی بی سجود ناریست بحکم الجنة فی السماء
والجهنم فی الارض و از این جهت است که حق عزت جاه سبیل
تعجب در شان ایشان فرموده اند که فما اصبرهم علی النار
ای حکیم نام بی خبر و بیخبر از شریعت و حکمة بالغه
انبیا و رسل حق ــ رب العالمین و مالک یوم الدین
چه که جنت را در سماوات میجویی و راست است
که در سما است اما چه سود که نمیدانی که بجنت وقتی
می توان رفتن که ان مفتح تابه را که از بطن ام آورده
بجوانی و ندانی که مفتح طواف بدر کرام الغری واتقد آ
ازان سنگ سیاه از برای آن مفتح کتابی است
که آن سنگ سیاه از جنت آمده است و در اول
چون شیر سفیده بود همچون برف یا سفیدی دیگران بمفتح

تا به پرورش اول از شیر یا دری باید که قوی گرده
فرموده اند در حق قوله ج [illegible] که چه در جنت زنهار شش
جار جوست بصفت سطرا او زیاد رشیر جوست
و بداند که ازین جهت همه اهل جنت بر ان مقرّ تا به یاد دیگر
در جنت جاودانی خواهند بود که ان تا به ازان وجه که — جاودانی
باطنیت اصلیت که ام اصل را میگویند و رسول
اخر زمان چون بدان تا به اخر رسید و نطق او
در ازای ان بصفت حفظ که متضمن [illegible] است واقع
شده بود چون ان تا به غذای را نخوانند و معنی آن
از هدایت حق ف ذو الرحمة الواسعة رسید اهیت
لاجرم ازین جهت فرمود که ان الجنة تحت اقدام
الامهات [illegible] بطن مکه که در سورهٔ فتح که انا فتحنا لك
همچو این جامد ابن اسرار بود که تا به ازان انا سترالله است
داشته که از حضرت خداوند خانه که حق ببرود کارسته نگارست
با بن کیفیت وضع حمل فرموده اند و این اسرار را
انکار کرده اند اما حکیم نام بی سعادت ازین دانش بی
نصیب

سورة الفتح وهو الذی کف ایدیهم عنکم وایدیکم عنهم ببطن مکة من بعد ان اظفرکم [illegible] علیهم [illegible]



بی نصیب مانده و بدانست تمیز کردن میان عالم ظاهر
و باطن چنانچه میان علما و ظاهر و باطن و از تحقیق تقلید
که چون در شان او بود که حضرت فرمود ختم الله علی
قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة که باز اغاز
از عالم باطنین کرد و لهم عذاب عظیم رسید چون اول
قلب ایشان را ختم کرد در یافتن این حقایق از نجا نتوانند
کرد چون روز نهاد قلب را نیز بر ایشان مسدود کرد
اند از عالم صورت بعالم معنی راه از سمع و بصر کی
توانند یافت اعوذ بالله من هذا و السلام علی من اتبع
الهدی — بدان ای طالب که حضرت احدیت تعالی شانه
و تقدس اسمائه را دو دانا میده است و محققان که ایشان
علم اند از هدایت حق ف علام الغیوب جحه ادراک آن
معنی را از حدیث فی حقه فرقط کرده در یافته اند — جمیع العالم
که حسن جمال این جهان و آن جهان ازان صفت
تا به سواد دخان مهیب است و ازین قرینه ادراک
این حقیقت [illegible] فرموده اند که بهشتی و دوزخی

در مقام خود ساکن خواهند بود ما دامت السموات والارض
یعنی چنانچه بهشتیان جاوید بران معنی کنایت است که
سماوات خواهند بود در بهشت و دوزخیان نیز
در تحت آن معنی کنایت که دوزخ شکی نیست که تحت است
ارض فوق چون در حدیث آمده در زیر قدم در دوزخ
معنا در جاوید خواهند بود چون بهشتی بر صورت سماوات
و زمین در بهشت خواهند بود که دو معنی است لاجرم
حضرت عزت فرماید ما دامت السماوات والارض چون زمین
نیز همین اگرچه ارض در بسیار محل بخلاف سماوات بر
لفظ واحد آمده است اما در موضع دیگر جمع صریح
فرموده اند که سبع سموات والارض مثلهن و از برای
اظهار این معنی جمع در جای دیگر صیغه مایدان السموات
والارض کانتا رتقاً ففتقناهما وجعلنا من الماء کل
شیء حی که آب نطفه است از جمله حی چه افلا یؤمنون
جمع رتق در لفظها که تثنیه فرمود قرینه دیگر هست
که معنی را یکی فرموده است و اگر مراد بحسب حقیقت باشد
این سموات

است
نه فوق
تحتانی



این سموات و ارض صوری در بلد با هم فتق نیستند
دو دیگر آنکه در کدام وقت و زمان بهم دیگر نشسته و چسبیده
بودند که کافران بوده باشند و نه دیده که حق احد صمد
جل شأنه ایشان را از هم دیگر برداشته باشند و نه دیده که
حق احد صمد و حال آنکه این آسمان صوری را علما
ظاهر و حکیم نامان بی خرد عالم نورانی تصور کرده اند
و زمین را ظلمانی و ظلمانی و حال آنکه در کلام تنزیل حق ملک
جلیل جل شأنه بخلاف ادراک ایشان است که آسمان را از تکرار
دود دخان خوانده اند و دود دخان نیز از ظلمت
مناسبت بیشتر است که بنور و روشنائی و اگرچه همیشه
ظلمت بر بالای نور هست و این معنی در زبان آیه آتش موسی
کلیم ملک علیم ظاهر هست که شعله دود بر سر آتش است
و حکیم نامان بی خرد در شرح وجود روییدن [illegible] ال
مو بهار را که سبب بخار دخانست میگویند و نمیدانند
که چه میگویند چنانچه بحسب صورت بر گرد کره خاک آب است
که کان عرشه علی الماء و بر گرد کره آب باد است

ودیگر گرد کرهٔ خاک باد آتش است و بر گرد کرهٔ آتش یعنی
بر فوق او فلک قمر است که از سبع سموات یکی اوست
از برای ظهور حقیقت این معنی همیشه بر سر آتش قلم دود
و دخانست از برای آن حق خداوند تعالی چنانچه فرموده
اند در معنی فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی
الناس هذا عذاب الیم تا آنجا که وقالوا معلم مجنون
قوله جل جلاله هی حجره چارده بر چارده شدست
دیگر در خلقت آدم نگشت والحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
بسم الله الرحمن الرحیم
بدانکه آیتی که در آخر ماه رمضان در حرم
حضرت سبحان جل در سنه سبع عشر و ثمان مائة بر این
فقیر حقیر ارزانی شده بود از جمله یکی اینست که حق الله تعالی
در بیع ماه مبارک که در لیل قدر و مبارکه او قرآن قدیم را
انزال فرموده اند و امر کرده اند که فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه یک وجهی از حکمت الهی خواهند بود که صوم
بوجهی از بیان حق جل باز ایستادنست از کلامی که غیر
کلام خدای



کلام خدای تعالی باشد تا باستماع کلام قدیم ملک علیم
جل مشغول تواند شد بدلیل آن آیه که حضرت عزت
فرموده اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم
ترحمون که در کتاب که از ایراد خواجه بایزید مرحوم
و مغفور رسید بیان این معنی حق تعالی جل فرموده اند
واین که صوم گویند و صمت خواهند از ان حکایت مریم
بکر صلوات الله علیها معلوم میشود که بحکم جل الباری
الشکوی حضرت جبروت فرمود که فقولی انی نذرت للرحمن
صوما فلن اکلم الیوم انسیا اما آنکه در شب نزول
کرد و در روز روزه فرمود بوجهی از برای آنست
نزول بعالم خواب کرده بود که بیشتر تعلق او بشب است
چنانچه معراج نیز در شب بود که بعضی از اصفیا نیز بر آنند
که آن حال بشب بود و بیشتر هر واقعه که در شب دیده
میشود در روز که عالم بیداریست در میان می آید بدلیل
وهو الذی یتوفیکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار که اینجا
خواب از دو حال خالی نیست یا گذشته را دیده است

باآنند در احیا چنانکه معراج رسول دم دیدن آینده بود چنانکه
انبا زمان از بیان ی ج ازکتاب تبیان هم فرمود ظهور
فرمود ولهذا چون قرآن صوری نزول اجلال درشب
کرده باشند تا صورت و معنی موافق و مطابق باشند ووجه
دیگر کلی اینست که چون قرآن حقیقی در لیلة القدر سواد وجه
ابو البشر نزول کرد وظاهر شد و در قرآن آمد و بیان
ذات و صفات خود من حیث المجموع فرمود و حصول کلی
و جزوی بحصول رسید که عبارت از ظهور کنز مخفی ذات قوة
ازلی بود واین حالات درشب بود وان شب بحسب صورت
از جمیع شهور تعلق بماه مبارک رمضان داشت بعد از ان
چون از عالم حق بعالم خلق انتقال بایست کرد که آن عالم عالم
جزاست که حج فرموده بود ووعده داده هم دران
کلام قدیم منزل دران شب قدر مبارک لیجزیهم الله
احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشا
بغیر حساب وآن رجعت وانتقال چون در روز
خواست بود که آن نتیجه مقصود که متضمن اضافه بود
تعلق

تعلق بروز داشت پس اولی آن بود که در آن ایام بخلاف
لیالی صایم باشند تا دلیل رجوع حق باشد یعنی و از بعد
جهتست که در احرام نیز مباشرت جایز نیست وصوم تلک عشرة
کاملة نیز همان متضمن بیست و نه روز رمضانست که بیان
آن ستر حجر الاسود میکند که یمین الله است علی الارض که سموات
با آن یمین طی کرده وپیچیده شود سبحانه وتعالی عما یشرکون
چون احرام پوش رجعت باصل خود میکند که کعبه مقام
آن رئیس است که اصل جمیع رؤس خلایق است ودار السلام
است که خون ریختن وجدال در وی صحیح نیست پس انها که
نخوردن اختیار کردند واگرچه بعضی ندانستند که در حقیقت
خود این حقایق داشت که ان عالم انقطاع که یوم الفصل
وما ادریک ما یوم الفصل عبارت از وبود مقام خاصان
وعاشقان آن است حج که آن مشاهده که تنیم شب فرموده
بودند که در بازار می گذشتند وهوس اکل طعام داشتند
ومی خواستند که از جایی حاصل شود تا بان مشغول شوند
که ناگاه استغاثی در ذات بی شبهه ومثال خود خاطر

فرمودند که می دانستند که از دیرگاه باکل و شرب مشغول شده
اند و روبعالم انقطاع داشتند لیکن آن فایدهٔ
بوجهی معین معنی بود که گذشت ولهذا حکمت صورت صوری
نیز از ین جهت است که ملذات روحانی بی التذاذ جسمانی ارشاد
فرموده اند که بجوع ترا لن تجرد تصل الی اما آرزو در بست
که بتقویت آلات جسمانی مشغول میباید بود که اگر برخلاف این کنند
ناقص باشند و از جملهٔ فاعدیه باشند یعنی از عاقران نفس
علی هذا بدان ای طالب که او در میان حجاران صوری
و زاهدان صوری که بعضی از قوت حیوانی از اعتدال
گذشته اند و بعضی از غایت ضعف از فایده افتاده اند بسیار فرقی
نسبت که خمر که من عمل الشیطان بود بنی آدم را از ذکر الله و از
حق باز میداشت و حضرات زاهدان نیز از نخوردن و ریاضت
کشیدن بمرتبهٔ می رسانند که چه جای قیام صلوة که از ضعف
بجایی می رسند که یک صوت نیز از فرط ضعف نحیف او ظهور
نمی تواند کرد این ضعیف نحیف را از کجا و محاربه و مقاتل
و تیر و شمشیر و گرز و کوپال از کجا که این قوت وجرات متعلق بحال

کسی



کسی دارد که از قوة از آخرت لم یزلی نصیبی داشته باشد
و آن را از سبب اکل و شرب حاصل کرده باشد که حضرت ای در بارهٔ
این جماعت فرموده اند در ورق دایره چه تا با بنا قوة اکل و شرب
بجای برسند که لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل الی آخره
باقی را در ان دایره که بر محیط آشیاست بجویند تا مقصود و مطلوب
حاصل شود ان شاء الله تعالی اما بقول که اسراف واقع شود چه
که ان الله لا یحب المسرفین که اسراف همان حکم نخوردن و مردن
دارد حضرات زاهدان سالوس بی معنی و این که خمر را که من عمل الشیطان
فرمود از برای آنکه تمامی عمل شیطان آن بود که حضرت آدم را ابر
نخوردن دانه الحاح میکرد تا نسل او یکبار منقطع شود این دو
او تمام می بود که زده بود یکبار بر سر بر یعنی چون نسل انسان
منقطع شود انها بطریق اولی که از ذکر الله و از حق که نتو
باز وجه است باز داشته باشد و انبیا و اولیا از کجا آمدند
کمتر تا بمحاربه و مقاتله دشمن پدر خود مشغول شوند و او را
که شیطان نعمت رسوا و شرمسار و روسیاه دو جهانی
کردانند و برخلاف او از برای پدر خود در سجود آیند وجود را

از برای عظمت و بزرگواری پدر خود بتقبل آورند و مرتبه محمود ما
از جمیع ملائکه مقرب بگذرانند اما چه سود که بنی آدم
بی توفیق بی سعادت با این مقام نرسیده است و بکیفیت
تابع شیطان عنید پلید است نتایج بسیار بی شمار در ضمن
این عقیدت موجود است اما بحسب استعداد ظهور میتوانند
کرد که غرور شیطان لعین که بحضرت مقدس حضرت آدم و حوا
میداد این بود که گفت الا تکونا ملکین او تکونا من الخالدین
فدلیهما بغرور و قسم نیز یاد میکرد و در وقت آن ملعون
بی دیانت بی امانت که میگفت و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین
و باین افسانها پوسیده و رنجیده بر آمیزش فغفور ارض
بود الحاصل هذا که بردن بر در بعد ازین ما جنید من ذریته
و توابع و لواحق و مضافات بغیر از رسول او و شرمسار گشته
عذاب الیم و مهین چاره ندارد و از ذریات آدم که خورده
و اشامیده اند بضرب تیر و شمشیر و نیزه و رز و بیم گرز
و تبر نیست و نابود خواهند شد والحمد لله رب العالمین
حضرت محمد علیه السلام بقوت اکل و شرب بمقامی رسیدند که سید
ملائکه



ملائکه که حضرت جبرئیل علیه السلام بود فرمود که ان بینی و بینه
سبعون الف حجابا من النور لو دنوت من بعضها لاحترقت
تا حضرت قدس که این سوختن نیز بهم دلیل جوع است که حضرت محمد
علیه السلام از آن وجه که سیر بلند بود که حق ذات است صلوات الله
علیه از جمله لا تجوع فیها و لا تعری بود که اگر در واقع حضرت
حق امیر کرم الله وجهه فرموده بودند که تخففوا تلحقوا
جنان بودی که اهل ظاهر تصور کرده الا ثبتی تعلوح
بجوع و نخوردن داشتی قضیه میان حضرت محمد علیه الصلوة
والسلام و جبرائیل علیه السلام منعکس بودی شیطان عنید بی دید
چون کند جون استماع این بیان کند که در شأن خود در ابرار آب نزنند نکرده
و حسد ببرد و نکویند در باب بنی آدم که فلا الجنة که جای اکل
و شرب است از بهر جای حوا بلد و در باب خود چون نکویند که
ویلی النار که از نار جوع تمام جوانان سوخت چنانچه او را
که حضرت فرموده در شان او و ذریات او فذوقوا عذاب
الحریق والسلام — فدلیهما بغرور که شیطان
لعین حضرت آدم را و حوا را دلالت بغرور و مکر کرد چون

و نحمد

بیشتر گفته بود که الّا ان تکونا ملکین من الخالدین

و بوجهی می‌تواند بود که با آن عذر دلالت کرده باشند

که اوّل در سر ملایکه بود اجمعین که اگر نه غرور گردار

را اعمال و مقامات خود بودندی انکار احسن تقویم

صورت الهی نکردندی و بیکبار باتفاق بدفع او نخوا

ستندی که از عالم قوّة که ذات حقیقت بفعل آید و ستونور

حق [illegible] غفور شکور جز در حوصله و تا به [illegible] او ظهور

کند و در مجره مدار این عالم تجلّی کند و همه را عذر گرداند

و عین خود سازد و از غایت غایت بخودبینی که داشتند

بعد فتح نیز [illegible] استعد که اتجعل فیها من یفسد فیها

و یسفک الدماء و بان نیز راضی شدند و تنزیه و تقدیس

خود نیز مشغول شدند که نحن نسبّح بحمدک و نقدّس

لک ناچار با جز کار از حق [illegible] غفور صبور شکور این

چون بشنیدند که انی اعلم ما لا تعلمون حضرت یوسف

جلیل [illegible] که تا دمل بعثت [illegible] هفت سال کرد

از ابتدای [illegible] بوجهی می‌توان بود که از برای باشد

ان [illegible] بوده



ان بوده باشد که هفت سال در زندان لبث کرده بود آری

چون مراد صاحب بعثت تا به بغداد و لاور ابو جهل جو دون د

لکردانید از برای هر یکی از ان طوق هفت سالی واجب

السجن شد —— انکه حق [illegible] خبر بزرگی جنت از عرض

میدهد بوجوه از برای آنست که هر جا نه را که تعریف ببزرگی کنند

مصطلح آنست که گویند جای فراخ است نه انکه گویند جای دراز

است و دیگر انکه تا دلالت بر غایت بزرگی کند که هرگاه که عرض او تا [illegible]

شد که چه مقدار است یقین که طول از عرض بیشتر خواهد بود از [illegible]

رمز رمزی دیگر معلوم میشود که عرض بوجهی از برای ان فرمود که

آسمان و زمین از آن وجه که مدوّر اند طول در ایشان متصوّر

نیست چون جنت را نسبت با ایشان فرمود بمناسبت حال ایشان

عرض گفتن اولی بود —— [illegible] که بوجهی اوّل

تقسیم از فلک بروج با آسمان هفتم برسد و آسمان هفتم منقسم

بی بهمان سجد و شصت [illegible] بیت المعمور بنجو آنه که

ستو بود و ست بخلاف این دو مثال خانه [illegible] که مثلی [illegible] بیست ج

د [illegible] الانبیاء کمثل القصر الحدیث صدق الله العظیم از [illegible]

تی حجه آه ابراهیم ع م که پیش به بیت المعمور باز داده بود
و در محل تقیم اول واقع شده بود از برای آن از پی د آن
اول بد و جامه پوشیده میشود که عبارت از همان ست
و ستوحو اند بود و حال انکه در دوم تقیم مکان داشت علیه السلام
مسئله انکه در طواف دستی می باید شتافت دلیل آن [illegible] معرفت که
عهدنامه الست بر بکم در حجر الاسود بود و خدای تعالی خلیل را
با آن حاجیان میخواند پس ناچار از برای اجابت دعوت خدای تعالی
دران موضع بی سر و پای شتابان می باید رفت و بعلت اولی
که در مقام ابراهیم و اسمعیل ع م که بانی کعبه بودند بشتافتند که خروج
خطاب با ابراهیم ع کرد که واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا
و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق ناچار هر کس که آن خطاب را
شنید در جواب لبیک لبیک داده شتابان روان شد سر و پا
برهنه کرده خوار و ذلیل شده از کردار و اعمال سیاه خود
تا باشد که از کرم رحمت بی نهایت حق [illegible] غفور غفار الذنوب
مغفور شود والسلام انکه در میان اسلامیان مشهور است
که شش صد هزار کس میباید که تا صفه حج درست اید و جهت
همان مثل



بسیج بو اکبر

همان مثال شش صد هزار عاصی است که در شب جمعه به برکت جمعه
روزگار از آتش دوزخ خلاص می یابند تا معلوم شود که کعبه
همان مثال جمعه است که یک نام جمعه حج اکبر است
و تا روشن شود که هر دو تعلق با جمیع البشر دارند که خانه کعبه
سر مبارک او را از آن خاک پاک افزید تمامی وجود مبارک
او را در روز جمعه که سید الایام است افرید و از بیان الکلی
جاودان نامه الکبری حجه چنین است که [illegible] از جمیع زمین ها
خانه کعبه را در آن طرف از برای آن نهاد که ترکیب حجه آجه
هم در آن زمین در میان مکه و طایف افتاده بود چنانچه در
خبر است بلا روح که شیطان آمد و در دهان او رفت و از زیر
او بیرون رفت و آن هر زنا که گفته ام بود و جهی این شیاطین
بی خبر اند که امروز با آن مقام میروند و خود را حاجی می نامند
و کوه عرفات خود آن منزل است که حق آدم و حوا صلوات الله علیها
انجا بیکدیگر رسیده اند و شناسا یکدیگر شدند که حق تی در عمی
تی حجه آه تمیز نماید که در عرفات حوا باید شتافت یعنی انجا
آدم حوا را یافت [illegible] در پی شتافت که حجه ی [illegible] فرمود حتی تولد کرد

ونه سبب است تا فاذکروا الله عند المشعر الحرام تا در آن
موضع با حرمت شتابند آن در سفید از مخرج سبیل منی
شود و در رحم قرار نگیرد و بصورت احسن تقویم
که مظهر رحمانست در نیاید فقس علی هذا والسلام
دجال لعین از آن وجه که منکر تا به ایشیح و در مدینه
علم در نمی تواند در آمد که او موقوف بظهور نبی امی بود سنفخ
که انا مدینة العلم وعلی بابها فرموده بود که آن مدینه است انا مدینة العلم
که نفخت در داشت و نیز کشته بدست کلمة الله شد که ح عیسی است
که باز ابن مریم است یعنی دا و نیز اینست لاجرم حضرت رسول
نبی امی نیز ماید که مکتوب بین عینیه ک ف ر صدق رسول الله
م ح ۵ از آنجا گفت که اذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم که تا شرک بدین مقام نرسد
موقد نمی شود تا آنجا که فان تابوا واقاموا الصلواة
که حق واجبست بر عدد آن دوازده ماه و اشهر الحرم صدق
الله العظیم ای شرک نجس العین واجب القتل معلوم کن
و بدانکه اگر حیات خود میخواهی بعد اشهر حرم و دیگر ها
ودیگرها ترا توجه



و دیگر ها ترا توجه بآن وجه پاک که از خاک کعبه ظهور کرد که
بازمسجد الحرام است کرده و در حق و سجود می باید
آمدن که اگر از شرک خود باز نگردی معرفت نفس
خود حاصل نتوانی کرد و معنی لا تظلموا فیهن
انفسکم را در نتوانی یافت ناچار نفس تو در
ظلمت آباد وجود و اتی خواهد ماند الخ والسلام
م ی ح ۵ هر کس که بحقیقت عاشق حق
خود است که المؤمن مرآة المؤمن صدق الله العظیم
ای طالب حقیقت کلام قدیم ملک علیم ح ۵ بدانکه
این بیان الهی موقوف دو مؤمن است که اگر یکی
مؤمن باشد و یکی کافر و مشرک همان حکایت خواهد
بود که فرموده که لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن والسلام
ح حب رب العالمین که مر از برای او رد ع
حق که عروج بسدرة المنتهی کرد از برای آنکه از غایت
با لاتر عبودیت نیست و از آن وجه که ح ذات الوهیت را
المتنافیت در حقه من قط دیده و مشاهده فرمود که خداوند جمیع

لاجرم از سایر انبیا علیه و علیهم السلام در شان اوست
و مخصوص باوست که ولقد آتیناک سبعا من المثانی
والقرآن العظیم که صلوات است که توجه بآن سبع مثانی
کرده و آن ذات — صفات جاه باین نعمت حبیب
خود را از اقران واکفا ممتاز گردانید لاجرم هم او فرمود
در حق جاه این سبع المثانی از جلال بر محمد عزه
کرده از کمال شان سوره سبع المثانی را کسی در دنیا فتح
وانبیا آمد کسی این چنین در بابت حق احد سبع
عالم باقی و ملک سرمدست و ازین جهت که حق
الهی جاه خود را بحبیب خود کرامت فرمود که ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله و قل ان کنتم تحبون الله و
امثال این والسلام حق حق جاه انجا که میفرماید که
بخدا از نماز نزدیک شود و حدیث حبیب خود رامی او [illegible]
که فرموده است که بنماز نافله نیز نزدیک شود و حال آنکه
نماز نافله از برای آن بر حبیب خود واجب کردانید
بخلاف امت که این فضیلت قربت بوجه مخصوص حبیب او باشد که واسجد
واقترب

و فرمود فاتبعونی یحببکم الله صح



واقترب نیز هم در شان او فرموده بود و شکی نیست
که این سجود قربت در صلاتست از برای آنکه در ما قبل آیت
ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی فرموده بود که بعد از آن
او فرموده که کلا لا تطعه واسجد واقترب چون از جمیع
صلات این قربت موقوف بصلات نافله بود که در حق
خود مقام محمود داشت که مقام غبطه اولین و آخرین است
که هم — آنهست مناسبتی نیز بقربت قاب قوسین
دارد که هم مقام این حبیب رب العالمین است که چون
بعد — الهی پرستش ذات — و صفات جاه
خود مقام قربت او را حاصل شد که چون بعد در تمام
— الهی پرستش کنند آن مقام وصلت است
که وصلوا و اتصلوا اولا فرق بینه و بینهم و بینهم که این
مقام نیز بوجهی او را حاصل بود بدلیل لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل که صلات اشراق
نیز بوجهی او را در مثال لام الف است بر او واجب
بود از آن وجه که جبرئیل مقرب ازین مقام قرب

صلات بود

بلکه وصلت با رمانند مطلق صلاة است که بحدیث قدسی
واجب شد تا معلوم شود که جبرئیل مقرب علیه السلام دران مقام
مدخل نبود که در تمامه الهی چه آمده است در باب
لو دنوت انملة لاحترقت که گفت جبرائیل که اگر یک
بند انگشت که درازای یک الف است نزدیک شوم بسوزم
یعنی بحقیقت آن یک کلمهٔ الهی بمقام رسید و نتوانست
که حق حبیب رب العالمین که لام الف را که نماز اشراق
درازاء او ... اگرچه بوجهی شش حرفست
و بوجهی چهار حرفست و بوجهی دو حرفست و بوجهی
یک حرفست فرمود از برای آن نماز او تر که اقل او یک
رکعتست هم برین حبیب واجب در شان روز
آخر که جمعه است افتاده است که حق رسالت صلعم فرمود که
جمعه در میان امة کم بود که حق عزت او را بین داد و از ان
وجه که یک رکعت گذارده و بعد را بی دانش عین توحید است
در شان همین حبیب موحدست که حضرت فرمود که الا
حرة خیر لک من الاولی فرق میان قرب و وصلة درین
مقام

و در بعضی کتب آمده که قبل نماز اشراق سوره ... معنی ... لام الف ...



مقام است که نماز نافلا بتر ان واجب شد که حرکتی ازین
ع الهی است و تفصیل دارد بر حدیث قدسی بی واسطه
که مطلق صلاتست قرائت او بین بوجهی از وجوه بتر حاصل
شد در میان نماز اشراق و نماز نافلا فافهم والسلام
مسئله از نماز ... بیان که تصلیح بلام الف و نماز اشراق
دارد که اقل او دو رکعتست و اعلی و نهایت او دوازده
رکعت ستر بود ... بالغیب ظهور میکنند بحجاب علم الجد
ازان وجه که عین غیب عدد بهزار و دوازده در ضمن
خود دارد از هزار نام خدا چون یک نام بر سر آمده بود
که عبارت از لام الف است که بر سر ... آمده بود و بین
این عدد دوازده که بهزار بر سر آمده است در عین غیب
بعینه صورت همان یک حرفست و تمام است که بهزار که
... است بر سر آمده است بدلیل آنکه دوازده رکعت
نماز اشراقست از بیان حق صلاة چه از خواص لام
الف است والسلام و ایشان که حفظ قرآن قدیم
کرده اند که عبارت ازست که است بحجاب جلال

نماز اشراق

... است ... که عدد ... است ...

واجزا و حروف و نقطهٔ ظاهر قرآن نیز که از سدرة المنتهی
فلک البروج نازل شده است بوجهی سیصد و شصت
صورت دارد مثل آن درجات و چون آن درجات
سیصد و شصت شصت شصت منقسم میشود
صفحات قرآن که بر اشیا محیط است و مجید است که بوجهی
سیصد و شصت صورت دارد در جای خود قرآن نیز پنج وجهی ٧
حرف در نقطه علیه السلام نازل قمر از آن وجه
که بیت است از برای ظهور قیامت او را شق می باید
شد تا ظهور ذات صفات شود ح ه مسئله بحکم
حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل سپاه نسبت
که هر کاه که علماء امت خیر چون انبیاء بنی اسرائیل باشند
ان افتاب معنوی که کلمة الله و روح الله است بوجهی
چون بنی اسرائیل بوده اند بود که در صورت افتاب بر سر خود
خود را در عالم منام بامر خداوند علام ح ه نمود باز
از انبیا علیهم السلام مسیح است که از اسمان چهارم نزول اجلال
فرمود و بنور ذات خود ما کان و ما یکون را منور و روشن
کردانید

کردانید که باز یکی اسم تامهٔ او از زبان آنحضرت ح ه من عنده علم
الکتاب است که کاهی ولیست و کاهی نبی مخصوص است که کاهی
ملکیست و کاهی دو بر غرض دیگر اگر گویند که امت کنتم ولو
عیسی میگویی جواب آنست که عیسی نیز علما امت است از آن
وجه که با مهدی نماز میگذارد و خلق را در دین دین نیز مینمود
می آورد و همه را در یک دین یک دین و یک مذهب و یک اعتقاد
میگرداند و بحکم حدیث دیگر که فرمود که الا کالشمس و علی
القمر پس این خ شش از خری بران ماندند که البته مهدی را
می باید که نام محمد باشد و ندانسته اند که یکی نام محمد بقول حضرت
محمد شمس بوده است و اگر شمس میگوید انسان کامل منجو
و اگر قمر بکشد پس خدا را اگر در صورت بدر خواهند دید
ان صورت ولی الله است و اگر در صورت شمس خواهند دید
ان صورت حبیب الله است که فرمود من رانی فی المنام فقد
رای الحق صدق رسول الله که اگر اهل ظاهر سر باین بیان
باطن معنوی فرو نیاورند و بماه شمس صورتی خواهند
و شمس صورتی این بود که با قمر و کواکب از برای بنی اسرائیل

کرد در حقیقت عبارت
از علما امت آن
یکی وجود باکه اصل
متوجه ذات است صح

در سجود آمدند و سر او تاویل آن بود که خورشید و شمس که
که از برای یوسف در سجود آمدند شک نیست که او را مقام
حبیب الله نخواهد بود که جای شمس و قمر و نجوم
که در شان اوست لولاک لما خلقت الافلاک آنحضرت
الهی فرمود که و عندنا کتاب ینطق بالحق بمعنا فی صحیح
که حضرت امام المتقین فرمود که انا کتاب الله الناطق
لاجرم در شان اوست که وجعلنا للمتقین اماما پس
چون وجود بشری از بدایت الهی باین مقام و منزل
عالی برسد او را از ذات الوهیت کی جدا توان کرد
لاجرم حضرت حبیب الله فرماید که علی ممسوس فی ذات الله بیان
حکایت حضرت آدم است و السلام — الحکایت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام
از حضرت خلیل حق و عیسی در حالتی که تشریف امامت
مشرف و مباهی گشت در میان جمیع الناس و آن تشریف را از
برای ذریات خود نیز از حضرت رحمان حق در خواست کرد
و جواب شنید که لا ینال عهدی الظالمین یعنی از ذریات
تو آن کس را که این بدایت باشد از بهر گمراهی للعالمین که بیچون
هر کس را
تو بحکم

و شمس نیز نیست که او را مقام حبیب الله نیست

بحکم انی وجهت وجهی للذی وجه خود را از سماوات و مکان
سوای بکرداند و در حجر الاسود کنند که مثال وجه اوست
و بدانکه عهدی که من از بندکان خود بسته ام بحجر الا
سود کنند که مثال سپرده ام که حضرت حبیب الله بیان آن
عهد میفرماید از حدیث قدسی که بار نماز نیز با و فرض
و واجب شد که العهد بینی و بینی عبدی الصلوة
ناچار هر در نتیجه که چون تو بدین مقام برسید تو انبود
که چون تو امام شوی در صفت ظالمان که با آن عهد الهی
نرسیدند و نخواهند رسید هم در ما بعد آیت بلا فاصله
چنین است که الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
یعنی ایشان که عهد خدا را شکستند یعنی بصلوة و سجود
قیام ننمایند و در روز قیامت طواف و زیارت خانه متوجه
حجر الاسود نشوند و عهد خدا را در آنجا از صلوة درنیابند
و دور از مقام وجه خود دور سجود دعا بندای ابراهیم خلیل — کرده ایم
آن امامت را که بتو کرامت فرموده ایم با چنان ذریات
نقص عهد روا نخواهیم داشت و کی روا باشد که روا — داریم

مسئله اینکه از ذریت حضرت خلیل الله حضرت حبیب الله بعهد
خدا رسید و در تشهیر جانب خدا و بزرگی و عظمت و جلال
او کوشید و کار پدر خود حضرت ابراهیم را زیاده گردانید و نیز
خدا در عشق خدا از پدر خود زیاده آمد و باز همچنین
که حضرت او را امر فرمایند واتبع ملة ابراهیم حنیفاً از برای آن
بوجهی چنین فرمود که حضرت حبیب خود را فرمود وما ارسلناک
الا کافة للناس و یکی فضیلت حضرت محمد علیه السلام بر سایر انبیاء علیهم السلام
این بود که ایشان که انبیا بودند مبعوث بخلق خود بودند
و این رحمة للعالمین مبعوث بکافة للناس بود و حال
آنکه پیشتر از ظهور او حضرت احدیت تعالی این تشریف از انبیاء بر
حضرت خلیل خود ثابت نموده بود که گفته بود بعد از تمام کلمات که کرده
بود که انی جاعلک للناس اماماً پس درین معنی حضرت خلیل را
بر حضرت حبیب سبقت است از برای آنکه چنانچه حضرت رسول علیه السلام
بکافة للناس مبعوث است حضرت خلیل نیز هر جا که ناسی هست
امام ایشان است اما در لفظ کافة مبالغه بسیار است از برای
آنکه حضرت حبیب از بیابان الهی عاشق تر است از برای آن باعتبار
رسول

رسول کافة للناس است و باعتبار رحمة للعالمین است
اما از آن وجه که اقتدا و متابعت در امامت بیشتر است و حضرت ابراهیم
امام جمیع ناس بود پس امام محمد نیز باشد بوجهی که حضرت از برای آن فرمود
که واتبع ملة ابراهیم حنیفاً اما از این وجه که کافة للناس تا در بیع
این تابع حضرت خلیل در نیایند امامت متبوع که حضرت خلیل است بر جمیع
ناس ظاهر نخواهد شد که الولد سر ابیه پس از بهر این خداوند
تاویل و بیان حضرت حق یزدان تفضیل تابع بر متبوع صادق آمد
والسلام حاصله کتاب کریم حضرت ملک علیم جل شانه که از
ابرار مرحوم مغفور خواجه بایزید بسطام رحمة الله علیه پرسید این سخن
یکی که حضرت الهی جل شأنه در حق من عنده علم الکتاب میفرمایند
و بی فاصله میگویند که ما فرطنا فی الکتاب من شیء و از بهر این سخن
الهی جل شأنه این معنی روشن میشود که هر کس که علم کتاب را دارد
علم همه شیء را دارد از رطب و یابس و اجزا که شیء بر وی اطلاق
توان کرد والسلام و هم درین کتاب کریم است که حضرت الهی
جل شأنه میفرمایند که روز جمعه خطبه قسمت بجمعه آن شد که ملائکه
گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء الآیة ازین

بعد ازین هدایت ادراک می توان کرد که یک حمد بجهت فساد خلود
حیث یفسدون فی الارض باشد و یک حمد دیگر بجهت سفک
الدماء که از قرینهٔ شمشیر و ذکر وعید قیامت معلوم میشود
که چنین خواهد بود — و هم درین کتاب کریم است که حق
میفرماید قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم [illegible] علی صراط
مستقیم الا هدایت بصراط مستقیم چون فرمود بدلیل انک لعلی
علی صراط مستقیم یعنی نور ازلی ابدی حق که لم یزل حق آیه
دو دیده را منور کردانیدیم والحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
این مسئله که در قیامت حق خلیل الله را بپوشند برود و جامه
تا بعد ازان بحکم ثم اقوم عن یمین الله که مقام حق پادشاه عاشقان
شود این بیان حق الکتاب است در تمام آیه حق که فرمود که حق حبیب
بجهت متابعت خلیل ازو عاشق تر باشد لاجرم در قیامت
نیز ازان وجه که تابع او بود ثم اقوم عن یمین الله فرمود و ازان
وجه که در عاشقی آن وجه پا که از همه بگذشت فرمود که یعطی
الا و لون و الآخرون صدقه و اینکه لفظ ثم از برای تراخیست
موافق

ان رسي ح

شرح ح



موافق حال است از برای آنکه بجهت انبیاء بنی اسرائیل علیهم
مدتی در میان گذشته والسلام — در شان حکیم
نامان بیدانش بی توفیق است که کتاب بدست راست نگرفتند
و در این کتاب خود را که مرکب است از — حرف نخواندند
و کور ماندند که — را در شرح استخوانها بی شمردند آنها را آن
اجه که بند ها و انگشت پا را که بعینه همان صورت دست داشته
شمرده اند که حق فرمود الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم
فواد که محل — دندان و — دندانست و محل — خدای
— الهیست معلوم میشود که آن صورت تکلم در دست
وقتی ظهور کنند که — هم بران صورت باشد که در ده انگشت —
شده است و نامعرفت بشرط وضوء صلاة — یعنی الا حکیم نامان
گفتند که سنت است دروغ گفتند که حق بعد ازان فرمود که و تشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون چون اینجا در دست ندیدند و در پای
ندیدند لاجرم رجل ایشان هر کسی محل باطل ایشان در
گواهی آمده تا بدان پا بدوزخ روند و در بئس المصیر جاوید
در نار سعیر جاوید ابدی گرفتار مانند که کلاّ آن کتاب فجار

حلیم نامان بی دانش

لفی سجین وما ادراک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ
للمکذبین الخ — در کلام تنزیل اگرچه سموات بر ارض
مقدم است هرگاه که باهم مذکور شوند اما نه بآن اعتبار که سماوات
را بر ارض تقدم ذاتی باشد اولا بدلیل تنزیل که در سورهٔ
بقره است که او نیست اول ذکر ارض آمد بعد از ان ذکر سما
اما این که ذکر سما که با ارض باهم مذکور شوند مقدم است
بر ارض از برای آنست که سماوات عالم ظاهرند و ارض عالم باطن
و در وجه انسان آن سما که دخان مبین است اول در خلقت
می آید وقتی که خلق بمعنی قدر باشد بعد از ان ارض که آن
محل است و اگر بغیر ازین تصور کنند شک نیست که بهر حال لوح
که زمین است بر خط که دو دست و سماست مقدم است که والطور
وکتاب مسطور فی رق منشور — والسلام — از ان وجه که اهل
بهشت امرد خواهند بود یعنی بر وجه بمعنی خط و صد خواهند
داشت که ان الجنة تحت اقدام الامهات یعنی طواف بعد از آن
بمعنی کتابت سیاه الکرسی بر حجر الاسود میکنند که از بهشت آمده است
تا جنتی شوند که شیطان را حق احدیت در کلام تنزیل حبیب
جلیل



درون ح

جلیل بمعنی ما ربابن بمعنی کتابت خوانده و آن ملعون چون
کور بود نخواند لاجرم از ان جنت رانده شد اعوذ بالله
من سخط الله آنکه در حدیث آمده است که خاک کعبه بیشتر از
خلقت آسمان بدو هزار سال مخلوق شده بود و این حدیث
در قرآن بحکم و ان یوما کالف سنة با آن آیت موافق است
که فهو د خلق الارض فی یومین صدق الله و صدق رسول الله
آنکه در اخبار و روایات آمده است که امام از مسجد الحرام
ظهور کند دلیل روشنست که البتة البتة خانهٔ خدا امام خواهد
بود که حق آدم است حق آنکه بحکم فیه آیات بینات یکی آیة عظیم
نشان او بود که سر و جبههٔ مبارک او از انجا مخلوق است
والسلام — حق التین حق این که تاویل و بیان کشتی
نوح علما نقل فرمود و بعد این تاویل التین آن آیة والطور
وکتاب مسطور فی رق منشور است از برای آنکه کشتی که عندالله
قلم است هم بر کوه جودی راست بایستاد که مکان مستوی
هم جای قلم بود که حق موسی کلیم ملک علیم چه جای جبر قلم
میشنود و بر طور باخدا سخن میکند و می شنود و حال آنکه

مکان مستوی که جای قلم است بعینه همان کوه است که
مستویست و آن کوه وجود بزرگواری با رفعت
حضرت خلیفة الله است که با حضرت موسی کلیم ملک علیم جاه
ازان مکان مستوی عالی تکلم فرمود والسلام

اشارت

چون خواندن خط و کتابت بی اعیان ممکن نیست و وحی
نیز چون اشارتست هم باعین است از برای آنست که آن
حضرت که عهدنامهٔ الهی بشر اوست و در قیامت او خواهد خواند
که فاذا قرأناه فاتبع قرآنه حضرت او نیز چشم و زبان خواهد
بود چنانچه عین الله است آن چشم و زبان نیز هم ازان الله
خواهد بود و هم از بیان الله وحده لا شریک له
حضرت حبیب الله علیه الصلوة والسلام که در شب معراج بجایی
رسید که از ملک مقرب بگذشت شیر اختیار کرد و جبرائیل
فرمود که اخترت الفطرة ازان وجه که شیر اول غذای
عالم صورت انسانیست که بدان غذا نشو و نما میکند این اختیار
کردن شیر از برای آن بود که اول مخلوقات بود که
فرمود اول ما خلق الله تعالی نوری و روحی لاجرم اول

از برای



روح

از برای غذا پرورش آن ... پاک شیر پاک اختیار
فرمود حضرت ع ی ح ه ها هر که رخ الف الحمد مرسل بتافت
شد و در وجود از حق یازده یا فتح الآیه از بین آیت
الهی در وجود ما فتح کردن آنست که از ده انگشت
است چون چهار جدا میشود بوجهی صلوة سفر خواهد
بود و حال آنکه آن چهار که جدا می شوند و سفر میروند یازده
موصلند که صلوة سفر حضرت رسالت یازده بود
بود شعرهای حیمه میعاد که لفظ میعاد نیز دلالت بر سفر
میکند ازان وجه که موعود الهی بود تا روز موعود چون
یازده باین کیفیت با چهار انگشت بیرون رفت
و سفر فتح ما بشش انگشت دیگر که خداوند مقصود
بودند که حاضر بودند که صلات حضر بران عدد است از بیان
الهی وحده لا شریک له والسلام اهل فنا که ره بر
فنا عالم شده اند که بچه کیفیت تواند بود دلایل بسیار
گفتند و سر برد در بسیار گو مختلف بوهم و مقصود
وخیال باطل فاسد خود هیچ در ی بروی ایشان از روی

تحقیق دانرفته و راهی نیز بوجهی از وجوه بمنزل امن
نبردند و برقرار در وهم و خوف بماندند چنانچه در احوال
الصفا از اهل هند نقل میکنند و از برای مثال بر گرد
اسم کتابی
کعبه که از ابجاد ورند و بعد چند دایره می کشند بر مثال
دایرهٔ افلاک و بهر یکی از دایره حرکتی بفرض و وهم
میدهند مثلا چنانچه یکی وقتی تمام میشود که دیگری چندین
بار بلکه چندین هزار بار دور خود تمام کرده و باز از سر
گرفته است و دلیل ازین وجه بر فنای عالم از قول واردن
معتقد میگویند که هرگاه که این دوایر با همدیگر سرها بنقطهٔ اصل ط
نهند که مقصود متحرکه دایره باشد کار دور ایشان تمام
شود تا تکرار و تحصیل حاصل لازم نیاید آری چه کنند
چون فکر و وهم ایشان بیشتر ازین عروج نمی توانند کرد بجهة
آنکه از شهاب ثاقب میسوزند اگر چنانچه ایشان را این توفیق
می بودی که از هدایت الهی بشارت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
ان الانسان لظلوم کفار برسیدندی از آن وهم و خیال
باطل فاسد خلاص توانستندی یافت که این نعمة الله

راح الله



است
راح الله چگونه از صورت حسن و جمال انسان بسیار و بیشمار کرد الله
ارم ی که فرمود که از ازل تا ابد و از ابد تا ازل اگر دست قدرت
بلم ست ی الهی و ست ی خدای را بر وجه انسان کشد هرگز
او وجه بهم کر نخواهد ماند و ممکن نیست که توانند ماند بنا بین
دلیل قطعیت نیز داهل ادراک باک که بآن وجه که ایشان
تصور فنای عالم کرده اند خطا ست که راست وقتی بودی
که ممکن بودی که تاثیر دور افلاک بجا بی و انها دی که همه
به صورت شوند یعنی کار گردش ایشان وقتی میسر شدی
برادران
که تمام شدی که ایشان را هیچ کاری دیگر نماندی مثلا چنان بودی
که هر نتیجه که از سر ایشان پیدا شدی همه مکرر بودی و حال آنکه
این ممکن نیست که چنانچه تا این دم هیچ دو مخلوقی از یک جنس
از ازل کو
بحکم لا تحصوها از بیان الهی حه با هم نماندند تا ابد الآبدین
هم بهم نخواهند ماند تا همیشه عشق الهی بران صورت ست ی الهی
دست ی خدای خود که آن باقی و پاینده باشد و همیشه این
عشق الهی بران صورت جدید و تازه باشد و من بعد ازین
عالم خالی عالم این عشق الهی باشد که فرمود انا باق و انتم

باقی بر آن صورت نامتناهی الهی تعالی شانه وما اعظم برهانه
اما فنا و تمام شدن کار عالم از ظاهر متوجه باطن شدن .
در معنی آن حدیث مندرج است که حق خداوند تاویل جهت آن تمام
فرموده است که حق حبیب او فرموده بود که الفقر سواد
الوجه فی الدارین والفقر فخری وبه افتخر والفقر لا یحتاج
الی الله که درین محل الله در بیان می آورد در رم ی جه
که عاشق چون بوجه الله رسید وان وجه که کل شیء هالک الا
وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والا
کرام بین مینو ماند که چون بوجه الله رسید وهمه اشیا را در آنجا
فانی دید دیگر به چیز محتاج باشد تا باشد با آن وجه که
رسد و دید و دانست که بغیر از وجیزی دیگر موجود نیست
واو تمام شدنی نیست وهر زمان بشکل و نوع دیگر دلبری است.
تر و جان شکار تر ظاهر می شود و خواهد شد پس عاشق آن
وجه همیشه عاشق خواهد بود که آن وجه ذات صفات
حق کرد کار صورت نگارست تعالی شانه و چنانچه
آن حسن صورت که آنها تمام شدن نیست عشق آنها نیز
بر آن



جمیل
بر آن حسن جمیل که بحسب الجمال است تمام شدن نیست و درین
تمام است که حق الهی جابجا فرموده اند در باب اهل بهشت . ولقا حق
لقی و در بهشت گذشت که انا باق وانتم باق سبحانه وتعالی
لاشریک ازین هدایات الهی معلوم میشود که عالم محدث عالم
صورت است که هر گز دو شخص من کل الوجوه بهم یکی نمانند و عالم
قدیم آن ذات حق لم یزل ولا یزال است جهت آنکه در همه صورت
یک معنی و یک حقیقت است که در هیچ جا اختلافی ندارد که
مخلوقات لباسند او خداوند لباس که هر زمان جامه
می پوشد و چون کهنه شد دیگری می پوشد وان ذات
مطلق ذات حق است ذو الجلال و خداوند لم یزل ولا یزال
است تعالی شانه وحده لا شریک له وان همه صورتها
آیینه یک ذات ازلی ابدی غیر مرئی قدیم اوست سبحانه وتعالی
لا شریک کون والسلام علی من اتبع الهدی در بیان آنکه
در باب دابة الارض که از مسجد الحرام بدر آید میفرمایند
که مراد دست که آیات خداست وازین هدایات الهی جابجا این
معلوم میشود که از فیه آیات بینات یکی خروج دابة است

ازان مقام که از آیات خدای یکیست و چون آیات فرود
بوجهی می‌توانند بود که هر ده آیه خدای را خروج و ظهور
ازان بقیة الله باشد چون ح مهدی که امام نست که رو
دران مقام مبارک کرده که هدی للعالمین است لله تعالی
اما ما می باید گفت باقی را قیاس صحیح برین از بعد ایات ح ق
سبحانه و خدا و نیز تاویل و بیان وحده لا شریک له
الجاثیة تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث
بعد الله وآیاته یؤمنون ازین آیات عظیم الشان جلیل
القدر که در سورهٔ مقطعه آمده است که آیات الله حقیقة
ایشانند که الر تلک آیات الکتاب که تلک اشارت به بعد مکان
از غایت علو قدر ایشانست بیا باین حدیث که بحقیقت احسن
حدیث است بدلیل الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی
که چهارده آیات رئوس کتاب مبدا ایمان بنا و رندمی مکدام حدیث
دیگر بعد الله یعنی بعد از ظهور الله که روز ظهور او و بیان
حدیث او که آیات اوست از و ایمان خواهند آورد یعنی
چون باحسن الحدیث که آیات کبرای اوست ایمان نیاورند
تنگ نیست

تنگ نیست که اگر اهل ادراک باشند که بحقیقت نیستند بنور ذری
ایمان نخواهند آورد اما چون منکران احسن الحدیث شدند
و باحسن القصور درشان این شیاطین افاک اثیم است
که بغیر استحقاق در آنها خبر و عنه ماندند که ح فرمود بعد
ازین بی فاصله که ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی
علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم و دیگر
درشان این شیاطین بی انصاف نیست که ح میفرماید
واذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین چون در باب شیاطین بی سجود و متکبر بود بحکم
املان جهنم نیز در محل عذاب الیم و عذاب مهین اثبات
روشن میکرداند که میفرماید من ورائهم جهنم ولا یغنی
عنهم ما کسبوا شیئا ولا ما اتخذوا من دون الله اولیاء و
لهم عذاب عظیم عامی بیان اینست که چون آن اهل
کلام ح ملک علام بود ح ه و درین سوره چون تمام اهل
کلام آمده بود ح فرمود هذا هدی والذین کفروا بآیات
لهم عذاب من رجز الیم والسلام الکه ح امام المتقین

امام المتقی خوانده است

فرمود که انا نقطة تحت الباء بعد از ان که مجموع را در ان
نقطه درج کرده بود بدین جهت نقطه اصل خط و کتابت
بحکم الولد سر ابیه آن نقطه تحت که راست در تحت
است که وجود اول کتابت ان نقطه است که از قلم وجود
یافته است که آن علم اعلی حضرت ابوالبشر خواهد بود که آن
حدیث شب معراج و مکان مستوی و صریف اقلام مینماید
ان آنیست که فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له
ساجدین که سجده از برای ان او واجب است که بر الواح خط و
کتابت وجه ابوالبشر نزول اجلال کرده اند والسلام
حضرت الهی چه ذکر که از برای شرح صدر حضرت حبیب خود
دم منت مینماید قوله تعالی الم نشرح لک صدرک تا انجا
که ورفعنا لک ذکرک این رفع ذکر که حضرت عزت درباره
حبیب خود فرمود بعینه همان دعاست که حضرت کلیم از حضرت
ملک علیم درخواست میکرد که رب اشرح لی صدری
و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
تا انجا که اشدد به ازری که جناب حل عقده از لسان از برای ظهور کلام حق

سبحان ح



سبح ح آه

مینواست همان معنی و رفعنا لک ذکرک داشت آن ذکر که در جای
دیگر فرموده اند که والذکر الحکیم و دیگر جنانچه حضرت موسی کلیم درخواست
کرد که پشت مرا به برادر من محکم گردان که وزیر من شود یعنی از خود را
به برادر که وزیر او بود مینواست که محکم شود در شان حبیب نیز
همان بود که فرمود که ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک
فان مع العسر یسرا و این کلمه را موکد گردانید در این محل معنی حقیقی
این جوامد بود که تا بر خط استوا عبور نکنند که عبارت از انشراح
صدر است بهشت [illegible] الهی را بی [illegible] خدای [illegible] محکم نتوان
کرد [illegible] از ان وجه که محل می باید که از حال با اعتبار ری محکم تر باشد
تا اشتی بر وحال توانند شد و حلیفه و وزیر از روی معنی در این
محل عرش الله اند که جای استوا رحمانست که اگر اجسام تر بالا
از جمیع اجسام دیگر محکم تر و بسته تر نشودی قابلیت تصویر
ذات نداشتی و از ان وجه که کسر لوح حضرت موسی دو بار شد
یک از برای [illegible] یکی از برای [illegible] ان مع العسر یسرا
دو بار را از برای این امد که هر گاه که بر این طریق روش طالب
اسان بر صراط مستقیم بعضی دوزخ عبور تواند کرد

و بهشت [illegible] در نتواند آمد و از آن عبر آتش دوزخ
خلاص نتواند شد و به سرور راحت لقا و دیدار محبوب حقیقی
واصل نتواند شد در شان او سخن چنانچه در شان آن حبیب
بود که در آخر سوره میفرمایند و ختم بران میکنند که فاذا فرغت
فانصب یعنی چون از آن خستگی راه رستی و فارغ
شدی [illegible] پس از بنای عمارت کوه وجود آن بر آی
والی ربک فارغب و سوی پروردگار خود رغبت نمای
که ان ربی علی صراط مستقیم که فاذا افضتم من عرفات
فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم که بعد ازین
دوران است وان کنتم من قبله لمن الضالین که از هدایت حضرت
عزت هدایت بصراط مستقیم فرموده بود در شان ایشان
انعمت خود را تمام فرموده بود که فرمود غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین — مثله دو وجه جواز با حروف
[illegible] بانست شکافته اما این که ایام تشریق سه روز است
حدیث از برای این بیان آمده است که ثلاثه تسرد [illegible]
و واحد فرد یعنی چون یکی جدا است از برای آن [illegible]

سه روز



یعنی است

سه روز روز تشریق [illegible] که بیمان شکافتن است قوله تعالی
لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
ای طالب حقایق و دقایق کلام قدیم ملک علیم بدان که
هر کس که بطاغوت کافر شود و بالله ایمان آورد در شان
ان مؤمن و اهل ایمان میفرماید که فقد استمسک بالعروة
الوثقی چون طاغوت را کنایتهای وجه نیست که عبارت
از عروة الوثقی است پس هر کس که بالله ایمان آورد
دست در ریسمان مومنین وجه در زلف خواهد زد که
صورت اسمای کلها است که حق خلیفة الله مسجود ملائکه
بان اعتبار بود که صورت تامه آن اسما داشت که ملائکه
حق اکثر [illegible] آن اسما تقدیس و تسبیح میکنند و فخر و فضل
ایشان بآن تسبیح و تقدیس بود و تفاخر و مباهات [illegible]
بر حق خلیفة الله بآن تسبیح و تقدیس اسمای آلهی میکنند
چو عروه وثقی ریسمان مومنین است و دست [illegible]
و [illegible] که بدست بگیرند وانفصام در لغت شکستن

بی جدایست چنانچه زلف محبوب که در شکستن بی جدائی
چه حسنها و دلفریبها دارد که هرکس که از روی عشق در آن
شبه زلف افتاد جاودان در آن قید ماند و از هر دو
جهان آزاد شد با آن اعتبار که خدا فرمود که علم
تکلیف از وی برداشته شد که بیان کرد که انه علیم بذات
الصدور — چون نماز بحدیث قدسی واجب شد
موعود الهی نیز از برای بندگان صالح هم بحدیث قدسی آمد
تا معلوم شود که آن موعد الهی ح ٥ هم سر صلات است
از بیان الهی ح ٥ ح حبیب عم که فرض خمسون علی حبیبی صلوة
فی کل یوم ولیلة فرمود از حدیث قدسی استماع فرموده
بود لاجرم هم بحدیث سماوی ح الهی فرمود که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر که اسرار صلوة بود که بر قلب هیچ بشری
نگذشته بود پس نزل به الروح الامین علی قلبک برون [illegible]
موعد الهی بوده باشد یعنی دلالت بظاهر قرآن کنند تا مواقع
ان علینا بیانه [illegible] بر و باشد که ح حبیب ملک ادیب
علیه السلام

علیه السلام از این جهت فرمود که بعثت ببیان الشرایع
تا ببیان الحقیقة والسلام — ان که قوم ح موسی
کلیم عم گفتند که لن نصبر علی طعام الواحد تمامه حکایت
راه زن شیطان رجیم بود که تا نگردد که هر کلمه واحد
ح پادشاه موحدان قرار گیرد کران یک کلمه متضمن جمیع
کلمات تامات ذات و صفات بود ح آه که چون قوم
موسی عم بقل و فوم و قثا و عدس و بصل خواستند ح
بعد از آن فرمود که بدل میکنند با آنچه ادنی و فروتر است
آنچه که خیر است و بهتر است امر فرمود اهبطوا مصرا
فان لکم ما سألتم وضربت علیهم الذلة والمسکنة که مصر جامع
درین محل تمام جنت دارد که خروج ح پادشاه موحدان
ح ابو البشر ح ٥ ازو بود آن مصر که در جای دیگر فرمود
که در مصر ح موسی و هارون جا بنا بیارند از برای قوم
خود که فرمود واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة وبشر
المومنین که ح موسی کلیم عم که رو در قبله بیت الله
کرد اول المومنین بود تا معلوم شود که قوم موسی از غایت

بیداتش بر طعام واحد قرار نداشتند که مصر جامع بود
و میخواستند که چون قوم پیشین رو با صنام و معبدی
کنند که غیر انسان باشد که بقل و قوم و عدس و بصل
که این مسئولات قوم بنی اسرائیل راست در عهد و آنچه قوم
بعد از آن که دعوت نوح را علم قبول نکردند که آدم دوم
بود بقول خدای که بهمان حکایت مصر جامع است بدلیل
اسماء کلها که لا تذرن ودا ولا سواعا ولا یغوث ویعوق
ونسرا که راست چون بقل و قوم و قثا و عدس و بصل واقع
شده اند زهی مدد آیت الله و زهی توفیق نامتناهی تعالی شانه
که چگونه راست در از آن پنج صلوات که قایم مقام پنجاه [illegible] است
واقع شده اند که از آن وجه که همه مظهر کلام حق و محل
ظهور او شدند پس در هر جا که رو کنند بحقیقت رو در او داشته
باشند بوجهی اما فرق این مقدار است که حیز را که اینها
وادنی حیز را اختیار کرده باشند و قرب را ترک کرده
و دوری را اختیار کرده باشند که اولئک ینادون من مکان
بعید پس باین دلیل که خداوند فرموده که نحن اقرب الیه

من حبل الورید

45

من حبل الورید هیچ فردی از افراد را در عبودیت وهوا
پرستی تمام اقرب از عاشقان مجازی که بر صورت آدم
پرست داشتند نیست از برای آنکه ایشان که رو در حجر
و مدر کرده اند آن حجر و مدر ایشان نیز بصورت پیشوایان
ایشان بود که بهمین صورت داشتند که عاشق مجازی
بر آن نگران است و سر اسیمه آنست و دایم بدیده ظاهر مطالعه
و مشاهده دارد که سبب بهمین معنی بود که آن بت
پرستان نیز بر آن صورت ایشان صورت بت را اختیار زنند
و اگر چه بر همه مخلوقات که انبیا و اولیا علیهم السلام بودند و
در موضعی کرده اند که حق سید کاینات و پادشاه عاشقان صلوات
الله علیه چندین که کعبه جای سر و پیشانی حق پادشاه خدا است
و بیت المقدس موضع صدر و ظاهر اوست پیغامبر محمد مصطفی
علیه السلام باین اعتبار پادشاه عاشقان بود از جانب
حق احدیت تعالی شانه که در وقت توجه عبادت روی در
روی کرده بود که همه عاشقان مجازی در عشق مجازی
روی در فرزندان او دارند و ترک نام و ننگ و ناموس

وحیات و ثواب و عقاب و بهشت موعود و دوزخ و
خانه‌ها و حور و غلمان کرده اند و آن لقاء حق احتیاج
کوزا هم آن در بهشت موعود می‌طلبند ایشان که عاشقان موعود
مجازی اند از صورت زیبا و دلربا و فرزندان ابو البشر
جز آن می‌طلبند چنانچه حبیب ملک ادیب وقتی که عروج
بر سماوات کرد و از مخلوقات بگذشت ملک از معقولات حق
نیز تا جایی رسید که حضرت جبرئیل امین و فوق آن فرمود که لو دنوت
انملة لاحترقت ان لقاء حق و جمال او در صورت امرد لو دنوت
قطط مشاهده فرمود اما امت این سید کاینات
و پادشاه عاشقان را چه فایده که هر کس این ادراک
سر از مظهر ایشان بر نیاورد که در وقت توجه بقبله
بدانند که توجه ایشان بقبله ... بان هو
کلمهٔ خدای ست و بان ... آیت که آن موی
سر و دو ابرو و چهار مژه است که باعتبار ...
و باعتبار ... است از بیان خلاق احسن صورت
بخلاف پادشاه عاشقان که فرمود خلق الله تعالی
راس آدم



راس آدم وجهه من تربة الکعبة اما عاشقان مجازی
برخلاف زاهد سالوس بی‌معنی چون بر صورت
آدمیزاد عاشق ... واله و سراسیمه و سرگردان
شده است در خواب و بیداری و تصور و وهم
و خیال او بغیر از آن صورت محبوب چیزی دیگر
مصور و متشکل و ممثل نمی‌شود و اگر فی الحال می‌شود
یک لحظه بیشتر پایدار نیست که آن جذبهٔ عشق مجازی
خیال او را بی اختیار کرده است که یک لحظه و یک
لمحه نمی‌گذارد که بی مطالعه وجه ... کتاب الهی
باشند در شان ایشان است که علی الدوام با مطالعه
گیسو می‌کنند و آن زلف کمند انداز اژدها پیکر را جلد
هزاران هزار اسما و مختلف خط جان و ورد زبان
کرده اند و از آن کمان ابرو و تیر مژگان کمند و از آن
خط عارض و گوش و چشم و بینی و لب و دهن و دندان و سواد
و بناگوش و وجه و گردن و سینه و دست و پا تا ناخن
و بتفصیل هر عضوی از اعضای محبوب را جزوی و ...

حق ... از زیبا ... علی الدوام
که علی حصول ... وایو

وعشری و ایتی کرده و بآن نام یا بستر مختلق بصد
هزاران هزار تغیر دربیان دارند و بران صورت زیبای
یکتای محبوب جز نیتی بدارند چنانچه خدای تصورهای
خود را از ابتدای ساوس هزار و یک نام میخوانند
و آن نیز بتقلید د ترس و تهدید این عاشق مجازی
چنانچه کفتیم بر معبود خود که حبیب وست هزاران هزاران
نام بلا نهایت مزید کردانیده است از غایت عظمت و جلالت
و شوکت و بزرگواری ان حسن که در حقیقت مراتش
الهی و محل ظهور ذات نامتناهیست زهی مقام عشق زهی
مقام عشق که همه را از جنس مخلوقات از هر نوعی و از
هر صنف بشوکت و هیبت سلطان ذو الجلال والی
فضلاً من الله و نعمه سر باین عالم عشق که نعمت بلا زوال
بی انتقال الهی است چه [illegible] باید نهادن که بعد از
مقام رفیع الدرجات پادشاه عاشقان که اول خلق
و امام الهی ست چه [illegible] در جمیع موجودات سبقت بتفضیلات
ذاتی دارد که محمد مصطفی ست صلی الله علیه و آله و سلم
و آله و اولاده الطاهرین

کو هستند
جو [illegible] خالق وجود
جود ازقهاری
[illegible] و قدرت
د عظمت



و آله و اولاده الطاهرین

مقام مقام این عاشقانست که لا یخافون لومة لائم
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و آنحضرت [illegible] دردنا ن
این سخن که امت حقیقی این پادشاهند باین اعتبار
تابعت از بیان الهی وحده لا شریک له که کمال حسن بستید
مخلوقات و خلاصه کاینات و اکمل و افضل موجودات
در آن بود که پادشاه عاشقان باشد بی [illegible]
شکر و زیب بدلیل دکر حاجت نیست که از ین مقام فروتر
مقام عاشقان دیگر خواهند بود علی قدر مراتبهم دد دیگر مخلوقات
طفیل وجود پاک کرده تا جنبه و فرقه [illegible] از آنکه خواهند بود
زهی علو شان زهی علو شان و این علو شان این
از [illegible] آنست که مخالفت و محاربه با عدوی این صورت
ذات [illegible] صفات کردند که شیطان لعین مردود و مطرود
بی سجود بود و همه در وقت سجود با شیطان عنید پلید حرب
کردند و در صلوة و سجود آمدند که مراد از جای حرب بود با شیطان
بی سجود مردود لعنة الله علیه و الملائکة والناس اجمعین
و در روز عید و یوم المزید پادشاه عاشقان از آن وقت

که روز خلقت سجود ملائکه بود شمشیر تیز بر گردن داشت و ذکر قیامت
که هم دران روز بود آغاز نکرد و یاد کرد و عید الهی مشغول شد
و خوف و وهم و ترس و بیم در جان شیاطین لعین اندا
خت تا در وقت حرب که در میدان بایستند و متوجه و طاقه [?]
شود و بر کردن شیطان ابلیس بر تلبیس مردود و مطرود
که سجود نزند و در سجود آید که در شان او بود که حق امر فرمود
که واسجدوا واقترب و بحکم ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی شیطان
مردود و مطرود و حبیس بر تلبیس علیه اللعنة والعذاب المزید
عاشق مجاز نیز راه زنی میکرد و میگفت که ای بدبخت بت پرست شده
که روا از خدا کرده اند که با مردان و زنان عشق بازی میکنی و بر خط و
خال و زلف و حسن و جمال ایشان نگران شده و از ذکر خدا و طاعت
و عبادت او باز مانده از خدا نمی ترسی گفتا اگر دران حال مکر
زرق و کید شیطان کذاب لعین آن عاشق مسکین صادق را
در عشق مجازی اختیار از دست نمیرفت در عشق جمال با کمال
حق حبیب خود ممکن نبود که تلبیس آن کذاب خبیث لعین
از راه رفتی چنانچه قبل از ور فتند اما حق جلیل حق آن
عاشق



عاشق بیچاره را قوتی و نیروی از قوت ازلی لم یزلی خود کرامت
فرموده است که بمکر و حیله آن محیل و علیل مرجوم از لقا
محروم از راه نمیرود و سخن دروغ آن خبیث را قبول
نمیکند و با او همیشه در حرب و ضرب و جدال است و بر قرار
بودن خود را از جای خاک قدم محبوب خود نمیگرداند چون
ارادت ذات صفات نیز برابر است ان که عاشق مجاز
مسکین بی نوا نیز و بر شیطان خبیث مرید روا از ان صورت
و جمال با کمال او نکرده اند و متابعت ان مردود بی سجود نکند
تا جهت حسن خود را در نظر ان عاشق بحسنهای دلفریب تر و جا
و جان شکار تر بیشتر جلوه میدهد که اگر والعیاذ بالله تو تعالی
ببیند شود من کل الوجوه رفع ان توهم تواند شد چنانچه در
جنب مظاهر عاشق و صاحب جمال آن ذات حق او بند جمیع
حسن و جمال این معنی را نمود و شیطان مردود کور دیده
نبود تا بر قرار در وهم و خیال با کمال شد و مشرک نماند که
بحمد الله [illegible] امت که ازین وجه که از آن خانه باکی باج [illegible]
دار است این معانی و حقایق مذکور که ذکر قوم حق موسی کلیم است

در شب جمعه آخر شعبان المعظم سنه سبع عشر ثمانمایه از برکت
همراهی تلاوت کلام الله حفظ بد الله بود که در کتاب تاج آمده
واین که می‌فرمایند در اول سوره بقره که الم ذلک
الکتاب است که ازان وجه که ذکر سجود ملایکه هم در انجاست هم
یا قوم بنی اسرائیل که ولا تکونوا اول کافر به که جنابچه قصه آن
ظاهر کنند اند که ولا تکونوا منکم اول کافر به اما یعنی حقیقی
اینست که اول کسی که کافر شد مخرجی بود از قصه ملایکه که مکابر
از ابلیس خسیس بود که بغیر از حقیقت وجود پاک حضرت ابو البشر کافر
شد که از برای این معنی در خواندن قرآن صوری نیز اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم می باید گفت که هیچ شک نیست که خطاب فانک رجیم
آن ملعون آن زمان مخصوص شد که از برای وجه پاک حق قرآن
و کلام الله ناطق الهی در سجود ننمود و بعلم اسما نرسید تا از
سما محروم ماند اگر جانیان این زمان گویند که پیشتر از آدم در
عدوی او ابلیس جانیان بودند که کافر شدند و عصیان آوردند
جواب آن در جای جای صریح و روشن آمده است آنجا جویند
تا مطلوب برسند که ازان جانیان بازی عبارت از نیز آشنایان
بی صورت



بی صورت منکر صورت سرکش بی سجود ند اما اینکه در خاطر این
فقیر گذشت در این شب مبارک که همیشه در خاطر میگذشت که چون
آن ملعون ابا کرد از سجود حضرت عزت فرمود که و کان من الکافرین
که این معنی خواهند داشت بوجهی که چون در علم الله تا بتا بود
که خلیفه شیطان انکار سجود کرد صورت خدا را از ذریات او
نیز بر ان خواهند بود که همین انکار ازیشان ظهور کنند
و کافر شوند و چون در علم الله تقدم و تاخر نیست کانکه در نده
واقع در ان حالت منکر آن آن صورت موجود بوده باشند
که این بقول ایشان یکی ازیشان که شیطانست
که لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین و درین
محل که حق میفرماید که و کان من الکافرین هیچ شک نیست که از
کافران این شیطان پلید ما را معلوم شد که کافران دیگر در
علم الله بوده اند بسبب ظهور کفر ایشان باز همین
کافر شده بوده باشند و این کافران را حق احدیت بآتش
خواهد عذاب جاوید فرمود و هم باز بسبب سرکشی و بی
این ملعون شد از قهری که حق قهار جل و علاه بود داشت

فرمود که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ از
برای آن او را در دخول جهنم بیشتر داشت و بسبب او
تابعان پلید کور رسیدید او را لعنهم الله علیهم اجمعین
خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب چه غرت اگر کافرین
فرمود و اگر منظرین فرمود و بسبب عذاب مجموع من اوله
الی آخره این عنید مرید پلید شد و این که خبر مستقبل
بصیغهٔ ماضی آید در کلام قدیم حق تعالی رحیم چه بسیار است
که با نوع ازین معلوم شده است و بتحقیق رسیده که
اول کافر آنچه البته البته شیطان مردود بی سجود است
کامروز که روز اخلست ... ظهور کرد از میان حق تعالی
علام وحدانیت کلام ... ولا آخره پس بوجهی متوالد
بود که روح پاک حق خاتم ... چنانچه بدرجه اسبق بود تا ظهور
در آخر کرد حق آدم نیز صلوات الله علیه همچنین باشد و قیاس
عددی وی نیز همچنین کافر اول او و کافر آخر او دال الباقی
ذریات ... و یکی ازین اجناس الخناس چون علیهم
لعنة والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف
اللعنة ... شیطان شود
عنهم

در بسیار مواضع

51

عنهم العذاب ولا هم ینظرون هم درین سوره عظیم
و هدایت داده شود در ره
الشان است که یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل
به الا الفاسقین پس بااین وجه گمراهان خواهند بود
که مراد ازان کافرانند که در کلام قدیم بسیار جاست که حق سبحانه تعالی
میگوید کافر مراد است پس شیطان عنید پلید نیز یکی از فاسقان
و گمراهان باشد که در حق خلیفة الله گمراه شدند و خود را
از وی بهتر دانستند که در شان ایشانست که در مواضع
تکرار میفرماید که ویل یومئذ للمکذبین که الم نهلک الاولین
ثم نتبعهم الآخرین کذلک نفعل بالمجرمین ویل یومئذ
للمکذبین قوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن
به قبل موته که در شان حق عیسی است که در انجیل که یکی از
کتابهاست خود را سخن خدا دانسته و گفته که من سخن خدایم
پس چون در جمیع کتاب که مراد کتاب آسمانیست بغیر از سخن
خدا چیزی دیگر چون موجود نیست ناچار هر کس که اهل
کتاب باشد او را به حق کلمة الله ... امر نافذ حق الله ... ایمان
باید آورد که عیسی ابن مریم ... سخن خداست و از خدا

در او ...

جدا نیست تا آن اهل کتاب از آن جمله نباشند که خدا فرمود
یریدون ان یغیر فو ابهم و رسوله اولئکهم الکافرون
حقا والسلام حدیث قوله تعالی در باب صفت قرآن
و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و بیان صدق
الله العلی العظیم بوجها جمیع علما از ان وجه که صفت دانست
می تواند بود که بکتاب الهی عاید باشد از قراین ایات
دیگر که در حق ح ه هم بعد از بین فیض ما یفید منه و ما یعلم
تاویله الا الله کرا مثل بنیز تعلیم کنا بر صبرورد و بکی دیگر که تکذیب بما لم یحیطو
بعلمه و لما یاتیهم تاویله و امثال این بسیار تا لا تحرک به لسانک
لتعجل به تا ان علینا بیانه تا و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
پس من عنده علم الکتاب داند و باذن او داند هر که داند که لا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء چون شیاطین را در عالم سموات
مدخل نیست در شب معراج در وقت فرضیه شدن صلوة
هم بعد از رویه ذات رب صفات که حق حبیب ملک ادب را حاصل
شد جبرئیل امین حضرت حق که سر امد جمیع ملائکه بود دخل کم لود
الملئکه باز ماند از بیان حق حق میبن هر کس که بدان اسرار مطلع
شود

علیهم
ما ...
لتعجل



شود از ند اقات علام و خداوند کلام حق درشان او
خواهد بود که حق فرمود اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین
رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر که درین محل در
حق حق ه امده است که شامل جبرئیل نیز نیست صدق الله و
الحمد لله رب العالمین و دلیل دیگر که حق رسالت علیه با وردن
صلوة عروج بر سموات تو سدرة المنتهی بکرد و از حق علم
الاسما حق ه بعد از سلام که بهم تعلق باخر صلوة دارد و از انبیا علیهم
السلام با ابن الصالح او اخ الصالح و النبی الصالح می شنید
شک نیست که عمل الصالح صالا نیست که صلاحیت اصلاح
ممکن نیست والسلام مسئله ... روز را که بعد
از دو روز کامله جمعه نام ایام تشریق شده است بوجهی که
از برای آن نیست از سلا ایت الهی حق ه که اول آن ده کن بیا را که در
لوح موسی کلیم الله بود می بایست شکافت و حال الله تشریق نمایی
است تا چهار ده که تمامی جمعیت و شانزده کو سفند که بهم نو
ذبح ایشان د الله هم بر تشریق میکنند ظاهر شود در لوح محفوظ
حق خداوند حانه مثال حق ه والسلام و ان که کشتی نوح الله

میبایست

است کران خط هم

قلم است در دو خط که نویسنده خط انجم خواند میشود که
الهی با بن سبب ان اضنع الفلک باعیننا فرمود لذ بیان
الهی جه در نون والقلم وما یسطرون فستبصر و یبصرون
از برای تغیر آن آیه آمده است از بیان بجای جه در
جه آی جه انجا که صلات را ازبجای به پنج می آورند و در زیر پنج
ب جه نوشته اند بوجه از هدایة الهی جه آن معنی دارد که نماد لاشئ
لکن که پنج وقت از برای انست که معلوم شود که صلاة واجب بعدد
آن اصل کلام شده است که اهل او دو و اعلاء او سه اند یعنی
بی وجهم والسلام علی من اتبع الهدی جه ی جه میفرماید
قوله تعالی جه ان اول قوم یدخلون الجنة علی صورة القمر لیلة
البدر و فرمود که خلق الله تعالی ادم علی صورته و فرمود که اقتربت
الساعة وانشق القمر الایه صدق الله العظیم پس باین هدایة ای
جه این حدیث باین حدیث دیگر موافق باشد که فرمود دستور ان
ربکم علی صورة القمر لیلة البدر یوم القیمة از برای انکه
در صورت بدر بجنت خواهند رفت آن صر ادم است که بر صر
الله و رحمانست که بی صر ادم که صر الله است در بهشت
خدا

ساره ودوستان بهشت بیندیشان

و فرمود ... صورت ... بهشت



قد

خدای تو ان رفت و بی قد او که ستون ذرات فرمود که
ست و سو است که آن در جابجا ست و سوم در حمام
جنت خدا است که خدا را این حبیب در انجا دید و جنت را
از ان وجه که جای ادم است علاج الله بحر دضا فته فرمود ... که فرمود جه
نفس مطمئنه را در امر رجوع بذات خود که فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی پس بدلیل تحقیق از جه خدا و ند توفیق معلوم
شد و شبهه نماند که خدا را الصورت بود خواهند دید آن صر دا
که بشر ابد در بهشت خواهج جه دیدار از برای ظهور این معنی در آسمان اول در مقام
علی بدر باید که در خبر است از اخبار صحیح از بیان الهی و تاویل خدایی
جه ثابت است که جه احادیث تعالی شانه در شب جمعه که روز خلقت ادم
است بر آسمان اول نزول اجلال میفرماید اگرچه نسبت با سدرة
المنتهی اما بالا جه نسبت است آسمان اخر خواهد بود تا موافق
و خطا بو ظهور خاتم رسالت باشد که رسول او رقم بود که خاتم
انبیاء هم و السلام علی من اتبع الهدی ان الله سبحانه که از
جه ی جه آمده است که هر کس که سه آیه از اول سوره کهف
بخواند از شر دجال خلاص یابد و از بیان الهی معلوم شده است

که از شر دجال بتران خلاص می تواند یافت اما این که مخصوص
بسورهٔ کهف شده است از ابتدای الهی حجره این معلوم میشود
که در حدیث دیگر چون معلوم شده است که دجال همه جهان را
بگیرد اما مدینهٔ شریفه در نرود که چهار فرشته ملک در زبان
ان مدینه عاملند و کهف همان سوراخ است که عبارت
از ان ابواب سبعه خواهد بود و سه ایه فرمود که از اول
او بخوانند از برای انکه چون بیان اصحاب کهف نماید اول
اغاز میکنند که ثلاثة رابعهم کلبهم تا سبعة که همان بر عدد
ابواب است که عبارت از کهف است ٧ و سه ایه بوجهی دیگر از
برای ان فرمود که در حدیث دیگر در صفت دجال لعین اعور
فرموده بود که مکتوب بین عینیه کافر فی ری که سه آیتند با هم
از بیان الهی حم که در ضمن خود همان صفت دارند که دجال
لعین کور در انجا در نرفت و بر در ضمن خود همان صفت
دارند که دجال لعین کور در انجا در نرفت و بر در بحر دوم
بماند از ان رو که ایی سجود بود و بمعنی فادخلوا الباب سجدا گر
نرسیده بود که سجده در قران در فتح و ان بعد ان جا که در باب چهار ...

وان اعور



وان اعور ملعون یک چشم یا بی اعتبار بود که چه فرمود
دجال جبلها عین دیگر که لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب
التی فی الصدور و ان ملعون را اگرچه چشم ظاهری بود
اما باطن نبود از ان وجه که در خلوت خانهٔ قلب مومن که بیت
الله و عرش الله است از ان هفت باب راه نیافت والسلام
بحکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و بحکم کل شیء
احصیناه فی امام مبین شک نیست که اسم اعظم خدا از رطب
یابس و از جمیع شمار خارج نخواهد بود پس ان اسم اعظم
در قران باشد و می باید که البته حروف تهجی باشد بدلیل فتوح
فی القران اوایل السور اسم اعظم از ان وجه که بوجهی ستر الله است
و پوشیده بماند از تعقل محسوسات خلایق پس با این دلایل
مذکوره از دو امام مقدم الجنیفی معنا دوسه کرده جمیع
مسلمانان فرموده الا که اسم اعظم خدا در قران باشد و ان حضرت
خلیفة الله باشد چنانچه از اسم بسما میرسند از ادم که خلیفه
خدا است بخدا میرسند از بیان الهی وحده لا شریک له ادم است
که عالم و معلم اسماء کلها است لاجرم او اسم اعظم باشد و بنیش

[illegible]

ادبا شد که حروف تهجّیست والسلام — انکه گفتند
وخداد ربیان آورد که اسم اعظم بر نگین سلیمان بود که دیوان
مسخّر امر او می شدند این معنی را از سه سطر خاتم انبیا علیه وعلیهم
السلام میتوان دانست که رهبر ند با آن سه مفصل انگشتان
آخر از بیان الله وحده لا شریک له تا از انجا چار سه بند در
مقابل دو الف ودو لام ویک دو بند انگشت ابهام در مقابل
یک هی اسم ذات که الله است در یابند واسم اعظم را که الله است
شناسند تا دیوانرا چون سلیمان مسخّر آن توانند کرد یکی
تمامی موجودات ما کان وما یکون از من الازل الی الابد در تنگی
که الله از جمیع اسما ازان وجه که علم ذاتست اسم اعظم خواهد
بود والسلام در ان محل که حق الهی درج آی جده بیان
کل یوم هو فی شان میفرمایند که تا انجا که فوره جای یوم تبیض الوجوه
وتسود وجوه در جمعه وراة روشن شود صدق الله العظیم
یعنی دلیل قطع خداست که آن روز البته جز آنست
که اگر مرآت بنودی ز چگونه در رویهای سپید وسیاه از هم ممتاز
شدندی که نمودن رو مخصوص ان مرآت بیضاست که عید المومنین
وجه آنکه

خاتم ص
انگشت

وجه آنکه این است والحمد لله رب العالمین همچنانکه حق آدم صلوات
الرحمن علیه بحکم حدیث سیّد العرب سیّد البشر بود در میان ایام که روز
مزید است وازینها فزونست که جمعه است وآخر هفته است
مخلوق شد که حین حلیفه که منطوق است در ظرف که یوم
المزید است موعود است که هر دو یک معنی دارند اما اینجا که حق
سید العرب بادر روز دوشنبه از عالم قوت بعالم فعل خرامید
تشریف شریف ارزانی داشت معنی دقیق در ضمن این
دارد که بهر کار که شمار سبع مثانی ایام ولیالی بر سند از نمو اینجا
حق ذو الجلال لایزال جده که چنانچه جمعه آخر هفته است شنبه
اول هفته است شمار ثانی دوشنبه راست سه شبانروز که راست
هشتاد و دو ساعت آن ظرف موافق فطر و غیره که بهفتاد و دو
دو اجزا دارد تمامی ایام ولیالی را ازان وجه که شش باد
ساعت اند که خداوند سبع جده باین اعتبار باین حبیب جود
کرامت فرمود وبا واز سایر مخلوقات ارزانی داشت ازان وجه
که ظرف جمیع موجودات من اوله الی آخره جز علوی وجز سفلی
سبع مثانی ایام ولیالیست وچون نسخه خدایی که بهتر گفتم

حود حج

از روی جهات سته شش بار ست جون کلام جامع انبیا سابق و اقوام
شده اند جه ه در شان حبیب جود این نعمت را تمام فرمود
که ولقد اتیناک سبعا من المثانی لاجرم او نیز فرمود که آدم و من
دونه تحت لوائی یوم القیامة که ادم و غیره در زیر سایه علم او
دارند والسلام ح ی قوله جه جون ابراهیم را کفت اذ
ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن تا تمام ان سوره باشد بجهت
ان حجه یا بنزده باشد و از ملة ابراهیم صدق الله العظیم
وصدق رسوله الکریم ونحن علی ذلک من الشاهدین
ای طالب حقیقت بدان که حق احدیت تعالی شانه بیان و تاویل
حقیقت تنزیل میفرماید که این بنی امی که دین و کلمات خدای تعالی
و پرستش و عبادات کلی و جزوی را و تمام شدی باید که بستیاند
از دین و ملة ابراهیم باشد و آورنده ان دین و ملت پاک
باشد که کلمات الهی را که سوره اند ان را تمام و بینوای جمیع خلایق
تمام کرد که اول موی فرق را بنگاه و رو بحکم انی وجهت
وجهی للذی در ان رو کرد که کل شیء هالک الا وجهه له الحکم
والیه ترجعون و هم بیان می است قوله جه ه ولا
تخطه



بیمینک

ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون بل هو آیات
بینات فی صدور الذین اوتوا العلم الایة صدق الله العظیم
این که حضرت شیخ ارنوث من بیمین کرد از خداوند
نبی صلوات الله علیه از برای بیان بود که خود خواست
فرمود تا بیفاتکه بر صدر او نازل شد همچنان از روی ما انزل
حق رسول امین ما در باطن خود نگهدارد که حق فرمود که ان
علینا بیانه در سوره بقره که حق عز شانه میفرماید قوله جه
وهو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی
الی السماء فسویهن سبع سموات وهو بکل

وهو

شیء علیم از قدرت حق خلاق عظیم حق ما این خلق عام
است بدلیل ما فی الارض جمیعا و تعلق بان عبادی
الرحمن دارد که خطاب کاف باشان نسبت و الحمد لله رب العالمین
از تم سی حق که حق الهی در محل ثرکت نطفه ادم و حوا
میفرماید تا انجا که اگر صحابیل را رسد که سوال کند که آیا
از نفس ادم جون حوا مخلوق شد و میفرمایند که آن

حوا

گفته شود و حال الله در ان محل هیچ قرینه نسبت کران

کنعانی ظهور کند اما از نهایت ج الله مالک یوم الدین ج ۵ در سادس
محرم الحرام سنه ثمان عشر و ثمانمایه از اورادحای ج ۵ ازاد
راق برادر دینی درویش حسین کبابی مرحوم مغفور روحش و جمیع ش
که بجه کیفیت تو الا مخلوق شدن اندران محل که حضرت فرموده اند
قوله جاه موی عارض و زنخ وانف وسبلت از وجه حوا آمده کرد در حلقه
نا جوانند بجه کجا ق الحی از وجه آدم لتعمل و تو یتم بکنند که موی سر کویم
بکیا حطتست و موی عارض هم یک حطتست بجهة آنکه فاصله ندارد
ازین جهت فرمود که در روز قیامت همه خلق را بمادر بازخوانند
ولازین معنیست که حوا از نفس آدم مخلوق شدست که خلق منها زوجها
تا تنشاء لون بروالارحام صدق الله العظیم وحال آنکه امثال این
بیان در سه کتاب کریم مجید حمید ج ۵ در بسیار مواضع آمده است
اما چون ابهامی داشت ادراک تا اینوقت عزیز از درک آن قاصر بود
چون وعده صدق فرموده بودند که آن گفته شود درین صباح دوشنبه
مبارک آن گفته ج احدیت تعالیشانه از صدای صیحه واحده ذاتی
ج احدیت بگوش هوش این بنده فقیر حقیر عاشق بی نوا مسکین
رسید و از وصال جمال باکمال محبوب حقیقی حظ وافر و نصیبی
متواتر



متواتر بنهایت و بی نهایت حاصل کرد والسلام والحمد لله رب العالمین
حدیثی هم در حق ج ۵ از محبوب خود نقل فرموده اند
که اسم اعظم را در فاتحة الکتاب بجوئید در آن محل این بیان میفرمایند
که فاتحة کل شیء اوله صدق الله [illegible] است که چون اسم اعظم در فاتحة
الکتاب باشد و آن معنی آنجا که در ازای معنی کتابت حوا است
که آن سوره را نام ام الکتاب باین اعتبار است و از آن معنی آیه
یعنی بسم الله الرحمن الرحیم است که ج ذبر [illegible] الله و رحمان رحیم [illegible]
تا معلوم شود اهل طالب اگر قلب ادراک و اعتقاد پاک داری [illegible]
که اسم اعظم است وحده لا شریک له و کتاب ناطقه خداشیست [illegible]
حوا فاتحه آن کتاب کریم است و ازین وجه است که در بیت بسم
الله الرحمن الرحیم ۰ آدم حاکیست ای دیو رجیم ۰ در بیان
اسم اعظم میفرمایند که قوله ج ۵ ۰ جای رخسار و ابرو و موی سر ۰ معنی
خط از خدای داد کر ۰ واگر گویند که چون فاتحه فرمود ۰ و می
بایدکه اسم اعظم حوا باشد صلوات الله علیها جواب آنست که ج
فرموده اند در حق ج ۵ ۰ عاشق و معشوق که یک کاه دو ۰ اینا
سنی را حق [illegible] گوید تو ۰ الاه صدق الله که اگر ج [illegible] آنست [illegible].

فرمود جای منها زوجها والسلام — حق آنست که در ان محل
که فرموده اند که از برای وجود پاک حق ابوالبشر سنگ نهاد در هشت نهاد
که سنگ و کوه از اجسام ثقیل محکمتر واقع شده اند وچون وجود ابوالبشر
صلوات الله علیه صورت نادهنی از روی زمین مرتفع واقع شده است پس باعتبار
اعتبار بیان آن حق محکمتر بودن او سبب افضلیت اوست تا صدای حکیم
حق آن بر وسخن گوید که فخر حق نطق وسخن نیز از آیات الهی است چنانکه الله که احکم الحاکمین است
در آخر سوره تین مذکور است وختم بر جملگی حق آن است که از قفا بهائم بمیکائیل است
صفا نیز جای سیست نام او صفا از برای این فضیلت خواهد بود که لفظ صفا
در عرب بر سنگ سخت و محکم اطلاق کرده میشود والسلام — در روز عید که یوم المزید
است اینکه نماز جمعه حریم الله مدد است که البته فریضه و واجب باشد آن دلیل علی سوی
وارد است در آن روز اگرنه اینچنین بودی چون او سید الایام است و بجهت
جمعه از شش روز اگرچه آخر است پیشی گرفته است بابتی که تاکید و مبالغه در فریضه
بودن صلوة در وی بیشتر بودی و حال آنکه در فریضیت شش روز هیچ امامی و مجتهدی صح
مذهبی را بهم حال اختلاف نیست و در روز جمعه هست که قتل حسنی میکویند که نماز
جمعه سنت نبودی و دلیل او اینست که میگوید که اگر سنت بنودی بایستی که در شب قدر
نشدی واگرچه بر حسنی پوشیده بود که بدانند که سر قایم مقام جمعه بود و عند الله و اما است

ازینجا جهت

ازین جهت گفتیم وجهی دارد و یهودی نیز که روز شنبه صید نمیکنند و از بهر وجود
شرکا و کفار و باردیگر دست باز میدارند تا کیدی این فضیلت از ملاحظه آن حق
و بابت و بابی حالت حیوان حجاب والسلام — در تمه تجه که حق الهی بیان او توسل
این الشهوانی حصول ثرانی میفرمایند و بیان مکان از کون بودن و حجاب بودن
میفرمایند وجه دیگر از ینجا مدایح الهی حجه می توانند بود که بحکم کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام که حق موسی کلیم حلکه علیهم السلام نیز شمه جلال روئیت
وجه الله بدید از آن که تجلی الهی بر جبل وجود اعتقاد جبل از برای آن از هم برنجیخ
تا فانی شود و از میان برخیزد و آن حقیقت که وجود جبل و همه اشیا از و بود که
کمن است و وجه الله است قایم مقام او شود و باز موافق و مطابق بیان و تاویل
حق الله جبل جایه باشد که هم درین محل بیان فرموده اند کما قوله تعالی وخر موسی صعقا
و موسی در رو اقتاد ثابت شد از حود و بو حلقه رسید اکنون که مجموع تا آخر
بیان همین صفت که جبل وجود از برای آنکه از هم برنجیخ تا فانی شود
هر چه مخلوق است و وجه الله قدیم بحکم کل شی هالک الا وجهه و کل من علیها
فان این آیت ثانی از برای ظهور این معنی اقرب است قایم مقام کرد ذکر او از وقع
حق موسی کلیم همان وجه الله بود و حقیقت این شد آنست که وجود حق موسی از برای آن
از میان برخواست که تا ذات حق و وجود مطلق باشد بغیر از وجود در آن نبیند

یعنی هر کسی که خواهد که ذات حق را مشاهده کند بچشم ذات حق مشاهده تواند
کرد و بس بوجهها کلمه لن مؤکد تاکید کرفته اند وجهی داشته باشد که تا ترک
الابصار ندهی نتوان دید که الابصار تا خدا در وجودی تجلی نکند و آن وجود در عین
خود نکرداند و هر چه مخلوق و محدث است از میان بر ندارد و فانی نکرداند آن
وجود خود در اثنین ولی شبه دیده جدا بین نخواهد بود نی بحقیقت خود خود را
دیده باشد و از دیده غیر همیشه من الازل الی الابد در پرده غیرت و پوشش و مکنون
و مستور بوده باشد چنانچه تا غایت بوده والله اعلم — قوله تعالی واعتصموا بحبل الله
جمیعا چنانچه در شان خداوند گیسوست انی رسول الله الیکم جمیعا که مفسران اهل
ظاهر چون مناسبت نیافتند هر چه در خاطر فضول ایشان گذشته گفتند چنانچه
~~[illegible]~~ در تفسیر صبغة الله گفتند که از مواد دین الله — آری چون ختام مشک
سیاه را از سر آب حیات آن جای که منبع حیات ازلی و ابدی و سرمدی بود از آن
ظلمات کتابتها وجه که صبغة الله است بر نداشتند و در نیافتند ومن احسن من الله
صبغة رنگ زلف و ابرو و مژکان جان شکار عاشقان حسن الوهیت در آن
سواد وجه ندیدند و در سواد اعظم که صلوة جمعه در رو و بعد آن کتابتها و سیاه که
خوانند واجب بود داخل شدند و ایمن شده در جوف جاودانی نماندند یکی قدر توانند
یافت و کی مناسبت توانند پیدا کرد که آن حبل الله بحکم اقتربت الساعة وانشق
القمر



القمر ان دو ابرو موی گیسوی مبارک آن حضرت رسول چه مناسبت بود که از طرفین بجانب
مشرق و مغرب انداخته تا اهل مشرق و مغرب دست اعتصام دران حبل الله و
حبل متین و عروه وثقی زده بمقام میثاق آیند که با زنمان حجر سیاه است که شیخ عالی
بر بیان داده و آن عهدنامه الهی بیش او است و حال آنکه عروه ریسمان موی الست
از بیان الهی است و وثقی خود از میثاق و آن عهدنامه است که بیشانی حجر سیاه است
که در ازل آن کتابتها سر مبارک [illegible] و جبهه بسجود دلالت است که با بجا قرینه از بیان خواه نیز
خانه روی حجر و خانه مها بود کرد و بحکم انقیاد ملائکه و انکار شیطان لعین در سجود ولی مادر
آمده والله اعلم — مثله ذات حق الوهیت جاه از آن وجه که در کتابت حق
حلیه محمد برده پوشش بود داخرم بی حلیه بدن صورت دیده بدیدار او نیز صورتی
شد از برای آن بود که حبیب در مقام عبور بر سماوات دخان که کتابتها و جهت کرد
و آن نور ذات را هم در آن صورت حلیه دید که فرمود رایت ربی فی احسن صورة قطط
وحی کلم الله نیز در شب نور نار دید و انی انا الله شنید که بتوریه شب سیان مقام خواهد بود
که تا حلیه بدن صورت نکند با بی انوار الوهیت ازین وجه بمشتوان رسید
آن شیخ بسیار زحمتها کشیدند و جانها بدشواری تسلیم نمودند و داد ندکرنکوی
از پی بام دوازده امام تصوری خود بر بستند و در جمیع بلاد ایجاد کرده اند
بجا نرسید اما بحکمت و قدرت ذات الوهیت رسیدند که در وقت

ظهور ذات [illegible] صفات خود که هم از بین اهل بیت و عترت طاهر ظاهر شد
شد چگونه آن سگ اهل بیت را در دیار و بلاد و فرق و ملل که به ایشان نظور
ملل از اقران خود اقرب بودند اختیار این فرق و حکم فاتیهم الله من
حیث لم یحتسبوا و حکم سنستدرجهم من حیث لا یعلمون روانه
گردانیدند که اگر در [illegible] واقع چنین نیست چه لست که این خارجیان بی
بعبارت نجس بی طهارت یکبار اتفاق کردند با آن الملک نجس خبیث
منکوب دیو عنید مرید پلید مردود وعید علیه اللعنة والعذاب الشدید
ویکباره نوبت را دوازده دینار نام کردند و روانه گردانیدند چون حکمه الهی
چه که نسبت با جان شیاطین همین معکوس بود وانچه خوشبو میبوده است که از
او زده شود از دست مگس بینی زده شد و چه جای مگس که اگر این مگس نسبت
بی جنسیت [illegible] هزاران هزاران مگس نفسی نظاهر آورده و دل و جگر
و کرده و روده هزاران هزاران آدمی باستحقاق دیوانه شده میبودند
وجای آن داشته باشند بلکه از دست آن دیو مرید عنید پلید مردود
مطرود ملعون درگاه ارذل المخلوقات حضرت الله که در شان او ست
و ذریات او که غضب الله علیهم ولعنهم واعد لهم جهنم وساءت مصیرا
خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون

[illegible]



مسئله صلوة وتر را که از عشاء تا آخر شب یا آخر لیل می باید گذارد بوجهی از
برای آنست که در مقال اخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم
واقع شده است که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء که لام الف از ان
وجه که حرف واحد است مناسبت با صلوة وتر بیشتر دارد که وتر
نیز فرد است و از ان وجه که بی تکرار چهار است در مقال ان آخر
ح که بیشتر گفتیم که حق ابراهیم از بین جهت فرمود که واجعل لی لسان
صدق فی الاخرین [illegible] از آن وجه که افراد باشند خط سر
که فرد است در مقال لام الف حرف واحد است که بوجهی دیگر چهار است
که تسبیح کنند از ان اسمان سر فرود آمده و بر کرسی [illegible] و جبریل
نزول اجلال فرمود و اگر [illegible] کن بعد ازان اعتبار میکنند خط عنقه
خواهد بود که آخرین است و در وسط جنت و فردوس مقام و
قرار داد شیطان ملعون مشرک نگذاشت که بر آن عیان و اکنده
حق یاد نمایند موحد آن قرار گیرد و همه را یکی دانند و از انجا خورد از
هر کسی که خواهد که عبارتست از ان عیان که حق خود عیان تر باشد
اوح عباد الله یفجرونها تفجیرا که تا فجر نکنند بفجر و شر [illegible] الاهار سند
و ندانند که امام بتقوی و فجور از ان ملک ذات [illegible] صفات

وچون ندانند مر را یکی ندانند و هو حق نشنوند که از ان محجوب شدند
آن عین واحده صلوة [illegible] اتی که همه کسی اند بغیر از هو حق آن که
بندگان حق یکتای بی همتا اند که کسی دیگر در نمی تواند یا فتن که نمیتواند
شنید که گوش کور را از استماع این صیحه واحده نصیبی و بهره نیست
و کور خود از این صورت زیبا [illegible] الهی محروم است و بر رسالت کلیل
لال حود کی گنز کنند این طایفه کافر شد کم بخس العین [illegible] الله مالک یوم
الدین [illegible] اصحاب ان رکبر دانیده است والسلام درحق [illegible] آید
قوله یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات بر رسول واجب باشد صدق
الله العلی العظیم انتهی [illegible] وفیض نامتناهی او [illegible] جنبین اوی
می بود که بر رسول از برای ان واجب باشد که تا بر خلاف فرزندان
صوری و مجازی فرزند معنوی و حقیقی او باشد که [illegible] اورسید
و در انظار بزرگی و علو قدر [illegible] پادشاه عاشقان صلوات الله
وسلامه علیها مشغول شد و گوشید [illegible] یکی از فرزندان شدند و نگو شنیده
مگر شیطان دو بینی اعراض کند و این بیا نیز قبول نکند جواب
او آنست که ای عدو ی آدم اگر [illegible] فرمود که
ارکع لی اربع رکعات اگر در واقع همه فرزندان آدم برایشان [illegible] غیر
ازین فرزند

صاحب [illegible] و سلطان [illegible]

ازین فرزند معنوی چرا آن چهار رکعت سنت شد هم بقول اینکه فرزند حقیقی باشند
بی ادراکی چنانچه در دیدن آن حسن و جمال پادشاه صاحب جمالان کور بود
در جواب این شبه گنگ و لال شود و نیست و نفور گردد بیان
[illegible] که هر که احمد است از حرف علام وحداو [illegible] کلام [illegible] باشد
در باب که [illegible] آدم [illegible] سجود ملائکه از برای تعلیم اسما شد آن اسما که در واقع
باین دلیل سجده روح الهی الا که در جای دیگر فرمود که اذا سویته و نفخت
فیه من روحی فقعوا له ساجدین و چون کتاب [illegible] آدم حروف تهجی بود بحکم
حدیث [illegible] از اسما اصل اسما خواهد بود چنانکه مظهر پاک آن اصل
اسما [illegible] بود چنانکه مظهر پاک ان از جنس مخلوقات و موجودات
اصل شد لاجرم [illegible] احدیت [illegible] صلوات را که در وقت [illegible] اسجود
برعدد اصل کلام نهاد و فرمود که در وقت توجه رو با صل بلاد
کنید که هر یکی از بلاد در مثال شخص حاضر بود از دریای اصل
که سر مبارک او که اصل وجود است و ظهور و دخول اسما [illegible] روح
الهی از ان سر مبارک است که بیت الله الحرام است و [illegible] مبارکا للعالمین
است از ان حاکیست از حدیث پادشاه عاشقان و بیان [illegible] سلطان
جمیل [illegible] و پادشاه جمیع صاحب حسنان صلوات الله

علیه و تعالی شانه و ما اعظم برهانه و دلیل خدای بر این که صلاة
بر عهد حاصل کلام است در حدیث نبوی چنین است که در معنی لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب میفرمایند که جنس صلاة نیست الا با اول
کتاب چنانکه الم و المص و غیره که اول و فاتحه کتابند که بکتابت
بتحقیق اول از شان می باید رفت که فاتحه کل شیء اوله و آن خلاف
دیگر که بیان آن عهد الست بربکم میفرمایند که عهدی که در میان بنده
و خدا بود وصل است و شک نیست که چنین است که اگر در واقع
بغیر ازین بودی آن عهدنامه در حجر الاسود نبودی که باز در وقت صلاة
توجه با وی باید کردن بدلیل قول وجهک شطر المسجد الحرام در مسجد الحرام
غنال و چه ان حجر است اگرچه بکلام دیگر یمین الله دارد که آن کتابت یکی نام
خدای را که عهدنامه الهی است ج ه مینویسد و از قوت بفعل می آورد
و آنکه ح الهی ج ه میفرمایند که الم اعهد الیکم یا بنی آدم لا تعبدوا
الشیطان بتحقیق از مفهوم این کلام قدیم ملک علیم الهی
مستفاد میشود که چون شیطان مردود و مطرود از سجود بود
ناچار بی شبهه و شک در میان بنی آدم چون معبودیت و فرمان بردار
او قیام نمایند از سجود کردن بدر سجود ملائکه خود محروم شوند

و درود

50

و درود
کرد باو نیاز سعیر و بئس المصیر جاودانی گرفتار شوند بس باین توضیح
دلایل مذکوره بی شک و بی شبهه یکی بتواین و تحقیق ایشان
آنجا نکه در جواب الست بربکم بلی گفتند فرزند حقیق آدم
ایشان باشند که متوجه صدور و ظهار ح الهی شد کردند بتخصیص
روی در رو کردند و بجا آمدن شیطان مردود در سجود در سجود
آمدند و قربت تمام بدرگاه ح بی نیاز از سجود نماز حاصل
کرده چنانکه پادشاه عاشقان محمد مصطفی صلعم کرد شاه
اوست این امر الهی ج ه که کلا لا تطعه واسجد واقترب
قوله ج ه والملائکة یدخلون علیهم من
کل باب سلام علیکم الآیه چون از باب درآیند نتیجه آن باشد
که سلام که خداست بر ایشان مسلط شود چون سلام که ح عز
است بر در است ناچار ح الهی ج ه میفرماید که وادخلوا الباب
سجدا بدلیل لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله و
اعبدوا و بحکم کل امر ذی بال لم یبدء بسم الله فهو ابتر و
الاجذم سنت این است در میان جمیع طالبان بحسب اختلاف
لغت که اول که بهم رسند هیچ سخن پیشتر از سلام نگویند که خداست

که اول اشیاست ... قح محمد علم که فرمود انا والساعة

کهاتین از برای موافقت آن آیت فرمود که قح فرمود والذین

یومنون بالاخرة یومنون به یعنی بکتاب محمد و بمحمد که

ظهور ساعت و قیامت ازان ثقلین است قح الی قح ه ازین

معنی خبر داد و آیه فرمود که یعنی ایشان دعوی میکنند که بقیامت

ایمان داریم یا می آوریم می باید که باین رسول ختم ایمان بیاورند

که در علم من ثابت شده است از ازل آزال الی الابد الابدین

که هر مخلوق که خواهد که بقیامت برسد و کیفیت آنرا در یابد می باید

که باین رسول ختم و کتاب او که مبنی قیامتست ایمان بیاورد

که ممکن نیست که بی ایمان ثانی ایمان اول نافع شود که بوجهی از

برای آنست که بیشتر کلمهٔ اذ آن از برای تاکید معنی واقع شده

اند و از برای اینست که بنا و مبانی یکسنن دو کلمه است که

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله است

چون ظهور الله تعلق بروز آخر داشت و ظهور از دین محمد

آخر زمان خواست که در دین هر کس که بنجاست که برو حدانیت

قح الله گواهی دهد آن گواهی وقتی مسلم باشد که گواهی بر رسالت

قح رسول

قح رسول آخر زمان او نیز بدهد ... قح آیه قح ه صالح را

صالح را ای جوان ... از خطاب قائما بالقسط و آن قح خداوند

تاویل و بیان قح ه که صالحیت را از قائما بالقسط بیان فرموده

انا از معدایت الی قح ه این معنی دارد که در حقیقت عند الله صالح

کیست که بعدل و قسط معاش کند که صلاحیت در واقع عند الله

در انست و گواه عدل آن کس است که گواهی بر هستی وحد

از برای اینا بود که قح شهد الله انه لا اله الا هو که فرمود و گواهی

به وحدانیت در حالتی داد که قائما بالقسط بود که اگر راستی

و عدل و قسط در میان نباشد صلاحیت را ممکن نیست که وجود

داشته باشد بی شک و شبه و تردد و صلاحیت را باکذب جمع

اجتماع نشد که ویل یومئذ للمکذبین و هذا یوم ینفع الصادقین

صدقهم که نفع راجع بمقامست و ویل راجع بمقام اعوذ بالله من سخط الله

که در سورهٔ تنزیل نیز صفت متقیان همین بود که فرمود والذی

جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون لهم ما یشاؤن

عند ربهم ذلک جزاء المحسنین لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا

و یجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون الا انه زهی مقام

صدق

صدق وقسط وعدل وراستی ای کذاب گرفتار ویل از بن
که کذب که ضد صدق قسط در باب که در حقایق اعلای علیین چگونه
ازره کذب جور وظلم در درک اسفل السافلین جاودان گرفتار خواهی
بود و[illegible] ای پادشاه عاشقان را چون مقام قربت
با ذات الوهیت چه که این یحبهم الله یحبکم واسجد واقترب چه بر آن
آستان قاب قوسین او ادنا است که بار بجای گرفته در کمان از بیان
الهی وحده لا شریک له همان اصابعست که در یمین است یحبکم کلتا
یدیه یمین که معنی دنو فتدلی وقرب وادنی یکیست چون از سوی
الهی چه بعض ما ذون بود که بظاهر بر لسان مبارک او گذر نکر
بود از برای آن بود که وعده فرمود که مراد له نزدیک است
که تا مقام ذکر وصلوا وانفصلوا ولا فرق بینهم وبینه است والله
ازان وجه که بعض آیات کلام الهی مفسر بعض دیگر است وحدیث حبیب
نیز ازان وجه که تابع کلام مجید است می باید که مفسر بعض حدیث باشد پس ما
حدیث که فرمود که در روز قیامت قیامت چه از انبیا سوال کنند از تبلیغ
اینا رو برسبیل بندگان مرا چه خبر چه رسانیدید انبیا علیهم السلام
بیکبار در جواب ایشان بلی بر ورد کارا چنانچه شما فرموده بودید
رسانیدیم

[illegible]

رسانیدیم چه احدیت قبول نکنند اگر چه جیدانند که رسانیده اند
کواه طلب کنند از دنیا انبیا امتان حبیب را بگواهی آورند
چون گواهی بدهند بو جهان هم قبول نفرمایند ازان وجه که تزکیه
جو اهد چون امت حبیب بتزکیه خود بیاورند بعد ازان قبول
نماید که لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا آیت آن
حدیث دیگر چنین این حدیث است که فرمود علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل ازان جهت که علماء امت ورثة انبیاء بنی اسرائیل اند
العلماء امت نه عوام امت از بیان آیت چه که شهید من عنده علم
الکتاب است از برد دلیل گواه وتزکیه در محل قبول نبود بخلاف
حبیب ملک ادب صلوات الله علیه وعلی اولاده الطاهرین
تا معلوم شود دیدید تحقیق که از ذات الوهیت فرو تر منزل
حبیب است وبس از برادران فرمود بلفظ امر که قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله والذین یبایعونک انما یبایعون
الله زهی مقام عشق زهی مقام عشق که چه احدیت با عشق عاشق
صادق خود وبا معشوق جمیل ملیح خود داشت والحمد لله رب
العالمین وبحکم الله بشیر ونذیر بود بکی گو آنی ماست که داد

اصحاب یمینا وشمال در عرصهٔ عرصات از همدیگر ممتاز نشدند
و هر یکی بمقام باشیدن خود جا و دانی اشتغال کردند که آن آیة هم
در شان این حبیب ابن عم فرمود در ربع ی ۲ ه بلکه از همه حرف
او آید یمین یعنی قوسین او ادنی بیان صدق الله وصدق رسول
الله از همه این آیة ج ه حکم سبحة البطن قرآن این که سجده روا است
و دیگر آنکه سهو نیز روا است نماز زیاده و نقصان که یا زیاده کند از دو
یا کم از آنچه در بیرون نیست پس دو سجده که میکنند یکی از برای تدارک
کم واینکه در نماز چون سهو واقع شود تدارک آن سهو سجده باید
کرد و سجده دیگر از برای آنست که تا معلوم شود که از نماز مقصود
سجود است و دو بار تاکید که میکنند گناه است از بیست و در نماز شده که
از برای هر رکعتی دو سجده می باید کرد و در هر یک رکعت که دو دو سجده
میکنند از بیان آن ج ه یکی از برای حمد و یکی از برای مخالفه شیطان مردود
سجود می باید کرد و وجه دیگر همان تاکید است تا فرستی سجود باشد
بر سایر افعال ذکر دوم مسئله از دوای آنکه در قرآن سجود واجب است
و در خواندن او در صلاة سجود است رو بطرف اصل رو ها کرده که
پاک حق خلیفة الله است لا جرم چو آیة حق می فرماید که وما هو بقول
شیطان رجیم

شیطان الرجیم
یعنی تو آن شیطان ملعون مردود که از سجود سر کشیده است که
قول حق را از صلاح سجود باز دارد چنانکه باز داشت بدلیل قوله
واذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون الآیة از برای رد قول آن
کذاب است که در وقت خواندن این قرآن که در و سجده کتابت
وجاء است در دست و یا چهارده سجود واجبست که بگنند اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم می باید گفت که باز اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم چهارده حرفند بی تکرار و بنیاد سجود حقیقی نماید
کرفته از آن دیو مردود مانع سجود لعین مرید عنید بعید
وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة
الملعونة فی القرآن از همه این آیة ج ه آن رؤیا که در شب معراج
واقع شده بود والشجرة الملعونة شیطان لعین مردود که فتنه بود
اسعد آن حبته نور تعلق بنیاد بود که با من اصل تو که صرا
اثبت اول کار بود و از برای آن در باب سجود آن منفعة کنا
اصل تو مخالفة کرد و فتنها انگیخت از برای ذریات حبة خود
چو آن حبت بیجا بود که از جمیع ملائکه مساجد در مخالفة بی
سود حشی شده بود لا جرم آن تا که هر وحدت دلالت میکنند

که در شجره است که بعضی مخالفت است دالست ران لغن جبیة واحده اول کافره امام المتقین م سید القرآن خوانده بروایتی که ازج سید الانبیاء والعرب فرموده بوجهم بوجه انبیاء است بود که کرسی حم مرقطط داشت که مراحص زیبای حق است که اهل بهشت بران حر کمال صالی خواهند بود که ان الجنة تحت اقدام الامهات و حبا بکر و زید و حمد که بمنعم است سید الایام است آیة الکرسی نیز که حم مرقطط است که ان حدیث رایت ربی فی احسن صر بیان مرقطط میکند از بیان الهی سید قرآنست علانشد

والثانی (?) و اخرجت الارض اثقالها ابیع انقال که در ارض بود که امروز موجود ارض از روی قابلیت آن را بیرون آورد ذات صفات حق بود که بحکم کنت کنزا مخفیا که در زمین کعبه مخفی بود که لا یخرج کنز الکعبة الا ذو السویقتین من الحبشة فاکتبها الله للذین یتقون و یؤتون الزکاة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین هم بلبایتنا یوصلله الذین یتبعون الرسول النبی الامی که کتابت بدست مبارک خود نفرمود تا خدای او بنماید در باب بیان کلام تنزیل خود وحده لا شریک له و چون قسمت زکوة ازبیان الهی



ازبیان الهی تعلق بدست داشت و کتابت الهی بدست خدا خواست بود بعد از فتح کتبها باین مناسبت که خذ لقوم یؤتون الزکوة فرمود سبحانه و تعالی عما یخبرون و بآن دلیل که گفتیم کنز مخفی ذات حقیقت حق است و در کعبه که خانه الله است کنز مخفیست لا جرم عبارت از آن کنز خروج و ظهور الله باشد که از خانه خود کند بارادت خود و دلیل بر ین که تعالی گوید و مراد ذات حق باشد آن آیة عظیم الشان است که هم در شان قیامتست که حق فرمود لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السماوات والارض چون تجلی تعلق سموات و ارض ذات حق بود لا جرم از خانه خاک از روی قابلیت خروج کرد که انطقنا الله الذی انطق کل شیء و السلام علیه ابتع الهدی م ج ه ان که گفت فرمود غدو تا شهر که در رواحها شهر از بیان الهی ج ه در ضمن خود آورد و بدر دارد که باشد تا بحکم و انشق القمر نیز باشد که معلوم است که تخت سلیمان را یادم بر دار آن وجه و با از آن ریح که در آن وصف و منعم شده است از نعیم الهی توان خواند صدق الله العظیم غدوها از بیان وصف رواحها از سواد شهرها که و است بخط استوا وان استوا از بیان الهی ح ه بیان م ح ه که فرمود ان قلنا کنیم

یحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی اگر شما خدا را دوست میدارید
محمد را دوست دارید که بعینه حق خداست و اگر نه محبت شما
با خدا آنست و اگر نه محبت شما با خدا دروغست و دلیل مؤید للکذب بیان ان
الله تبارک و تعالی کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین
الف سنة ان رحمتی سبقت غضبی فهو مکتوب عنده فوق العرش نقل
از حدیث ح ه مدعای خدای درین محل آنست که بوجهی خلق سماوات و ارض
در شش بار که علم او پنجاه است در روز قیامت کرد که همان پنجاه
هزار سال مقدار داشت که همان مراد کتابت و جایست که عبارت بیست
از عرش که صورت آیت الهیست که با نقط پنجاه است و دلیل
آنکه صورت این پنجاه حرف و نقط در لوح صوری و معنوی از تقدیر
الهی که درین روز که مقدار او پنجاه هزار سالست بیشتر از اندازه
آسمانها و زمین اندازه یافت و بعد از ان که این کتابت یدالله فوق
ایدیهم درین رق منشور درین پنجاه هزار سال که گفتیم مکتوب
شد خلقت آسمانها و زمین هم باین کیفیت از تقدیر حق خلاق
وجود اندازه یافت پس آن کتابت که باز از پنجاه حرف و نقط از
وجود می باید که هر یکی از روی توحید از بیان الهی ح ه چون عین
حکم هزار



حکم هزار سال دارند لاجرم پنجاه هزار سال از خلقت آسمانها و زمین
بیشتر بوده باشد که بوجهی درین محل که صورت بر معنی مقدم است چنانچه
تنزیل بر تأویل عبارت از سموات و ارض و خط لوح و جه باشد که تا
آن حرف و نقط در صورت پنجاه اندازه نیافتند در وجه که عرش آلهیه
بدین کیفیت مثبت شدند اگرچه ح مکتوب عنده فوق العرش فرمود
از برای آنکه اگرچه بصورت پنجاه حرف و نقط بران پنجاه کتابت و جه
که عبارت از است مقدم اند اما از روی معنی چون علت غائی کتابت
وجه بود عرش بر همه مقدم باشد و چون ایشان که کتابت و کتابند که در
نقط مدینه بعینه کتاب آمده است و حال آنکه آن کتاب از بیان الهی
ح ه رحمتست که بزرگی و رحمت در کتاب کریم ملک علیم ح ه هم کتاب با فرمود
است یعنی بر همه تقدیر رحمت الهی ح ه که کتابت بر غضب که در روز ظهور
این معنی ست که روز یوم آخر گشت که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
دلیل آن غضب است که پیشی گرفته باشد و دلیل کلی آنکه تا اول وجه که
عرش آلهیست و کتابت الهی بر وجه سطور رستی ظاهر شد و در اندازه
الهی در بیان مد صورت و معنی خلقت اشیاء ذکر شد پس عرش
که وجه است و جای کتابتست بر همه مقدم بوده باشد و کان عرشه

عَلَی الْمَاءِ دلیل این معنیست آب و قلم اگرچه بوجهی دیگر هند مذکورند اما از
برای ظهور کنایات عرش وجهند بابنا اعتبار که اگر آبست و اگر قلم است
و اگر آسمانست و اگر زمین است عبارت از یکی وجود انسانست از بیان
الهی چه آنکه هر یکی از ایشان در وجود انسان نسبت با جنبی هست و هیچ
نیست از بیان الهی چه آنکه از جمیع اعضا که انسان مشتمل دارد
که ذکر هر یکی را نسبت بجزئی فرموده اند چنانکه سر و صدر ابر عرش و چون آن
قطرهٔ آبی که از قلم ذکر فرو چکیده است از بیان الهی چه آنکه و در رحم قرار
یافته است الی قدر معلوم اول از آن قطرهٔ آب سر و جوهر چکیده بعد از آن
اعضاء دیگر که هر یکی نسبت بذاتی دیگر و خلقتی دیگر دارند پس از زمین
و جوهر عرش بالای همه اشیا در آمده باشند والله اعلم اسمان هشتم را چرا از
۵۲ برای آن سدرة المنتهی فرمود که منتها از برای آنست که فتال سوی آن هست
و حال آنکه از بهشت به هیچ حیوان رسید بخلاف بهشت و اهل بهشت پاک
ناپاک هیچ ادراک عدد هفت را کامل کنند و عدد هشت را ناقص
از نقصان ذاتی که داشتند و دلیل پوشیده تر از بیت عنکبوت است آن
این که عدد هفت در تقسیم بر خود عدد دیگر مزید میتوانند کرد و بر عدد هشت
نمیتوانند کرد ندانستند که تا هفت را ناچار بود که از نقصان بکمال رسد

بخلاف

بخلاف هشت که بنفسه بکمال رسیده بود که هر که سدرة المنتهاست
از بهشت حاصل می شد لاجرم سدرة المنتهی را که حبیب الله در آسمان
هشتم مشاهده فرموده که بر هفتم محیط است والله اعلم مصلاة و آنچه
بواسطه حدیث قدسی لی و اسطه تفضیل دارد از بیان الهی چه آنکه
اصل جمیع کلام درویست که صلاة که اعظم عبادتست بر عدد او سبع
اصل ۲ و چون آورنده او جبرئیل امین بود علم رود در کعبه کبری که با ز آنجا نزول
است بانشاء و بعد از آن اصل کلام که او آورده بود و امانت گرفته
اصل کرد زهی توفیق الهی و زهی سعادت ناقصان والله اعلم
بحکم حدیث که حجر الاسود از جنت آمده است بوجهی از برای سنت
که هیچ چیز از وجوه تا کسی ببرد او نکند صورتا و معنی جنتی نمی شود
چون همه خلایق بجنت آن حجر است تعیین است که از جنت آمده است
دیگر معلوم شد و نعمت ناشناسی الهی چه آنکه باز چون آن حجر که نیابت از آدم
بود چه آنکه چون حجر از جنت بیرون آمده بود و در اول جنت جای
او و زوج او بود ناچار از روی تعیین هر که رو در روی او نکند و معنی
جمله عرش و ملائکه مقربین و کروبین اولین و آخرین بدلیل
کلهم اجمعین و مخالفه ابلیس حسین سر تلبیس عند تلبیسه حرید طعیدید

ملعون درگاه حق الله در سجود بابا مدند ازین نسبت که چون آن ملعون
ازین جنت نعیم بخطاب فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ مردود شده ملعون ازل و ابد جوابدا جائز و بار
سر معا برکت حق الله مسجود ملائکه است از ان خاک پاک مخلوق شد
که حجر الاسود در ازاء اوست که مهدی و مبارکا للعالمین است
وفیه آیات بینات هست و مقام حضرت خلیل الرحمن است که امام و هادی
جمیع [illegible] است که هرکس که باین اسرار از هدایت حق که دکار جان رسید
درشان اوست که ومن دخله کان آمنا [illegible] مکه را حق عزت [illegible] کرام
الوری فرمود یعنی اصل جمیع کتب سماوی که حقا نهجست باو نازل
شد بر کرام الوری بعد دوام الکتاب طواف می باید کرد اگر بنوعی اگر نتوانی
یعنی چهار دفعه طواف کرده است [illegible] از حجر الاسود که خلق شده
الست کرده برگرد ان اصل زمین و [illegible] می باید کرد [illegible] ولقد آتیناک
سبعا من المثانی [illegible] از بیان آیه [illegible] شیا زورست که
اصل جمیع شهور و سنین و قرون و ازمنه است بقول صدوق صفا
[illegible] بن حضرت رسول صلی الله علیه واله اجمعین [illegible] نسبت تا جمیع
انبیا و اولیا و اولاد آدم است و اصل باشد که درشان اوست

جای اعتبار

سنعش
حقیقه حق
سعی
~~اصل جمیع کتب سماوی~~
اصل جمیع علما و از اسما
آنکه اصل و نبود و بشر ازان جا
مخلوق شده بود و ازان [illegible]
وجه که حق
اصل



جای اعتبار که حق فرمود لولاک لما خلقت الافلاک که خلق السموات والارض
وما بینهما فی ستة ایام الی وکان عرشه علی الماء که آیه سبع مثانی
از بیان [illegible] حرف سبحان حق است اصل و ظرف جمیع موجودات و مکونات
است من الازل الی الابد از حکمت و حالات و عرفت و قدرت و جاه و منزلت
و در تبعات حق حبیب را که رسول الثقلین است صلوات الله علیه نیز و خلایق او
که حق رب العالمین مالک یوم الدین است با دلائل چنین معقول و محسوس
از ازل اثر آن ثابت شده است الحمد لولی النعم والسلام این
مسئله که درباب حضرت خلیل الرحمن و فرزند زاده اوست یوسف جمیل
معلوم گفته شده بود که حق خلیل صحیح است در اول طلب چون فرزند خلق
خود که بود در فرزند جمیل خود از غایت عشق حسن الهی که [illegible] در سجود آمد
او نیز بود در فرزندان گفتند که حقیقت آن ستارگان و ماه و آفتاب
که در اول طلب هذا ربی و هذا اکبر که گفته حالت فرزندان او
داشتند بحکم یا ابت هذا تاویل رویای من قبل تمام الهی جاه چون
[illegible] مقام آن امام [illegible] عالی تر کرده اند در باطن حقیقت او این
چنین [illegible] الهی [illegible] ادراک پاکی در آمد تا [illegible] بکر دل لطیف
[illegible] اصل شد که آن وجه پاک حق ابو البشر بود آنچه که وجه خود را

مقام

از انجا یافته بود اگرچه بظاهر باین دلیل که پیشتر گفته شد دانسته مقام حق
یوسف جمیل عالی تر می نماید که از مقام خلیل در اول طلب رب خود
خواسته دانسته نه که بیکبار در اول مرتبه یوسف که مقام طفلی او بود
خاضعین و خاشعین از برای حق یوسف در سجود آمدند اما چون
فی الحقیقه چون مقام پدری از پسری بالا و اعلی تر و فاضل تر است
و دیگر دلیل کلی اینست که آن فضیلت که یوسف جمیل را بر خلیل از چند
پشت نبی و نبی زاده از حق خلیل الرحمن رسیده بود بخلاف حق خلیل
که بی واسطه باو چون حق ابو البشر از حق خداوند کامل وجود
موجودات رسیده بود که موضع وجه او را او عمارت کرده بر فرزند
فرزند خلیل خود حق اسمعیل علیه السلام که جد خلاصه انبیاست از برای
آن در دعا مستجاب خود و من ذریتی میگفت و فرزند اسمعیل
که بخلاف اسحاق که بار یکی گرد عمارت خانه وجه الله بود تا تیال
بعلی الخلیل می شنید که فرزندان ظالم بعهد خدای عادل
نخواهند رسید و یسعی ان الحق نخواهند شد که این مقام عدل
و قسط که عند الله در حقیقت حمل امانت کلی و جزوی آن
عدل و قسط است و خداوند خاذ است که قائما بالقسط است
که فرمود

و یکعت

75

که فرمود لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام که
که حق امام حقیق باین اعتبار خود را اول المسلمین دانسته و از آن وجه
که عدل و رحم خود بجهت جزاء فرزندان مخطی ظالم فرو داشته در روی
آخر بدلیل آیات سوره الی فان فیها خلیفة الله المهدی یملا الارض
عدلا و قسطا مظهر آن خدای قهار هم خلیفه او شد که حق ابو البشر و مسجود
ملائکه است که ملائکه ازین وجه در شان او گفتند که تفسد فیها و یسفک
الدماء که این صفت دلیل روشن است بر ظهور خداوند قهار حق آدم اما
بحکم سبقت رحمتی غضبی شفیع المذنبین از سایر انبیا علیهم السلام
رحمی و کرمی خواسته بود که گفته بود اول ما خلق الله تعالی روحی
و نوری که هر دو یکیست باین مناسبت که گفته شد لاجرم در شان او
این آیه رحمت نازل شد که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بخلاف
عدالت کامل تعلیم علو الدنیا عدل و قسط که اصلاح و صلاحیت کلی و جزوی
در ضمن خود دارد موقوف بسیف و قتل و فساد و سفک دماست
و از این وجه که حق خداوند تاویل و بیان حق او فرموده اند اگرچه قهر
او عین لطف است و رحمة للعالمین نیز فرمود که انا رسول بالسیف
که عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم چنانکه عکس نیز فرمود که عسی
تکر

حاشی

ان تحبوا شیئا وهو شر لکم و حدیث عجب الله من قوم یدخلون الجنة
بالسلاسل بوجهی دیگر مؤکد بیان مذکورست و چون غضب و سخط
و قهر و لعنت در وجود بنی آدم هر یکی مقام و محلی دارند شیطان
لعین چون تعلیم اسما از لسان صدق آدم که محل او دهن است نیافت
تا بعد از آن تعلیم اسما صورت تمام اسما را در وجه آدم ببیند و در سجود
ابا کرد چون از این دولت ابدی و سعادت سرمدی بی نصیب و محروم ماند ملعون
شد از آن مفتح الکلام شد که فاعده است که هر کس را که از غضب و سخط نامه
کار بلعنت رسد تا ملعون ازل و ابد شود آب دهن را که رد میکنند و بر روی
ناشناخت او می اندازند و میگویند لعنت خدا بر او باد هر که بر آن شیطان
عنید و ابلیس خسیس مرید ببیند مردود و مطرود کرد این تعلیم نیافت و از
برای آن وجه پاک که صورت اسما را کلها بود در سجود نیامد و بر ذریات
ناری سرکش که سجود او لعنهم الله والملائکة والناس اجمعین خالدین
فیها لا یخفف عنهم العذاب. اگر سائلی سوال کند که ملائکه
در جواب انبئونی باسماء هؤلاء لا علم لنا الا ما علمتنا که گفتند
آن کدام علم بود چون بوجهی دیگر از معلم ایشان بی نیاز آمده در
ایشان از حق احدیت پیشتر از ظهور یافته بودند در خلیفة
الله

بلعنت



یافته بودند

الله
علم تعلیم یافته جواب آنست بوجهی که هم خود پیشتر از ظهور خلیفة
خلیفة الله [illegible] مقر بودند که گفتند نحن نسبح بحمدک و نقدس لک اما چه بود
که تسبیح و تقدیس ال الله بدانستند که چه میگویند مشغول بودند چنانکه همه
اشیا بدلیل وان من شیء الا یسبح بحمده که بعینه همان مقام ملائکه است
که حق فرمود ولکن لا تفقهون تسبیحهم لاجرم چون دریافتند آن تسبیح و تقدیس
اشرف علم بود و از حق ملک علام حق که مخصوص خلیفة الله بود
از ازل تا ابد و صورت آن تسبیح و تقدیس بر وجه خلیفة الله از ید قدرت
حق الله که رب العالمین و مالک یوم الدین است بر آن وجه مکتوب شده
بود که بر هر ملکی که از آدم حق آن تعلیم اشرف جمیع علوم رسید سجده آن
وجه پاک واجب و فریضه بود عند الله و از برای این معنی بود که حق
حدیث محمد عالم علم که آیه تخصیص صلوات الله علیه و سلامه فرمود که
فضیلة العالم علی العابد کفضلی علی سائر امتی و اینکه هیچ شیء
از اشیا نیست الا که تسبیح بحمد پروردگار خود کنند و گویند بوجهی
دیگر تسبیح در آن شیء باز وجود پاک ملائکه است بدلیل خشیت
الا صوات لذکر محمد و بدلیل حدیث حق کلمة الله و روح الله صلوات
الله علیه که فرمود الا اسد فوق الارتبة و روح القدس صورته

وانا لنطفه یعنی هر صورتی که بجهت پروردگار صورت نگار از عناصر
اربعه با جرمت و متولدات اینان ظهور میکنند و از گردش چرخ
افلاک این صورت وجود ملایکه است که از این شی ظهور کرده است
و چون این صورت از ذات حضرت الهی قدیم حکمت علیم ... بر منجز
و وجود می باید پس بتحقیق مسبح و مقدس ذات خود خواهد بود
واما از حکمت و قدرت علام الغیوب ... آدم و بنی آدم می باید
که واسطه شود و ازین علم نزول و اشرف علوم ملایکه و مخلوقات
دیگر را اعلا کنند و اشیا ... ابتدای مظهر آن ذات ... صفات
... کنند تا از برای او و در مظهر او ... کرده در سجود آمدند که این
مقام بود که جبرئیل امین ... با وجود مقام قرب خود فرمود که لو دنوت
انملة لاحترقت که آن ... ذاتی مخصوص با آدم و آدمی است والحمد لله
رب العالمین والصلوة علی رسوله ونبیه و علی سایر الانبیاء والمرسلین
اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین — وما جعلنا الرؤیا التی اریناک
الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن چون آن رؤیا
که صورت احد ... است که صورت الهی است که ... سجود ملایکه است
فتنه ناس نباشد که این شجره ملعونه ... که ملعون است و در قرآن

هفت جا

۷۲

هفت جا مذکور است یعنی در این موضع اعلام است که ... نیست که ... فتنه
در ناس بیان صورت از متابعت آن شجره خبیثه کما لعنه ...
است که از سجود سرکشی کرد تا مردود و مطرود و ملعون لعنت ...
خداوند قهار شد والسلام — حضرت رسالت صلعم در شب معراج که در
زیر درخت ... چهار جوی ... فرمود چون جنة المأوی نزد
آن درخت ... که آن چهار جوی نهر از زیر او جاری شد لاجرم فرمود
عسل و خمر و شیر دیدم که بر درخت ... کرده تا معلوم شود که در نوم که آن
الموت است بجنت ... در آمده بود که ... بیان اعتبار است که
... آیه از اهل کلام یافته بود که الم است و خود نیز عین آن اصل کلام
شده بود در لیل یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
که بی عبور بر صراط ... جنة المأوی نمی توان رسید و در آن
نعیم بنعمه دیدار حضرت کرد که ... منتظم شده ... شده
شد که انک لتهدی الی صراط مستقیم ... وجود ... حبیب
... وجود محبوبیت چون ... می باید ... و تاکید و مبالغه
در شان حبیب خود که انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم ...
نیست که از هر مظهر موحدی که ابتدا توحید محض ظهور کند ...

هفت خط ام شیر است و عسل و ... ان خمر است و ... اب است

آن ظهور و نطق پاک را باید شاه موحدان توان گفت و توان داشت از
علاالنبیا و رحمت حق آیت ذو النعم بشارت نه و ما اعظم بر آیه وحدها الثم تکبیر
و در بیت المقدس نیز که حق جبت در آمد و نماز گذارد و بیرون آمد
تمامان اقتدا از دست جبرائیل امین بروی چنه شد از برای آن که بیت
المقدس نیز چون کعبه از آن وجه که قبله بود علیه کعبه بود که یکی جا
جبهه عدائش بود و یکی جای صدر و ظهر که حق آنجا در شان کعبه
فرمود که بحقیقت دار السلام اوست ولقد کتبنا فی الزبور
من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون که عبارت از ایشان
صالحون تمام مقسطین خواهند بود که خدا ایشان را دوست
خود خوانده است یعنی ایشان را دوست داشته است که آن
خلیفة الله که این ارض را بعدل و قسط مالامال خواهد
گردانید و گردانیده بود پس ارض وادی در ارض است حیران که
بمقسطان خواهد رسید که عند الله صالحان حقیقی ایشان اند ان فی
هذا البلاغ لقوم عابدین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بعد از آن
که ارض را میراث بندگان صالح گذاشت که صفت صلاحیت ایشان
گذشته بود تنبیه نماید که در بیان که گفتیم و اخر فرمودیم بلاغیست از برای
قوم عابد

از برای قوم عابد یعنی از اهل صلات و قبله که آن قبله اهل ارض بود
یعنی چون آن قوم عابد رو در اهل ارض کنند و عبودیت آن ذات
کنند که ظهور از جمیع اشیا از ارض کرد بلکه از آن اهل ارض بحوالتی
اولی که جمیع اشیا فروغ نیز تعلق با ایشان داشته باشد
و بعد از آن که در شان حق رسول امی فرمود که وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین از برای آن فرمود که این رسول اصلی که از ام
القری بود و ظهر ام الکتاب بود فرموده بود که خلاف انبیا دیگر که حق احدیت
تعالی و تقدس جمیع روی زمین را از برای امت و امتان من مسجد و جای
سجود گردانید که تا آن رحمت عالمیان که مخصوص بمن است بواسطه
متابعت من همه عالمیان از محمد ابنیا و رحمت حق نیز دانند که بجلال خاک
وجود پاک آن ابو البشر را که از جمیع روی زمین آوردند و مسجود ملائکه
گردانیدند از منها ذکر بقیه آن خاک است پس هر کس که پاک است روی گند
و در حقیقت بعد که تا بقیه آن وجه پاک در سجود آید بی شک و شبهه
ملک بحقیقت و یقین بی پرده و حجاب و بی ظن و ارتیاب تمامی ارض و ما فیها حق آن
نبوت ها انعطا حتی خواهد بود و این بحث نیز باز در زبور بود که تا خلیفه
تا نیست که حضرت داود است علیه السلام ان هذا یعنی که در جای تبع

[illegible]

در حدیث هفت باب در نزول و در بیان آن حدیث دیگر میکنند از هدایت الهی ج ه که فرمود ج
حدیث علم مکتوب بین عینیه کافر فی ری که در ازای آن هفت باب حدیث هفت حرف فقد
که دجال اعور ... بیند در حدیث هفت در زیر ... آن هفت کتاب
نیز بین عینیه او بود تا نه بیند و گاو نشود که از آن سه حرف که از ان ملعون
ظهور کرد از بیان الهی و تاویل هدایی ج ه بجهت آن که سر آن دو هفت
بر او پوشیده بود و مخفی بود تا بود سبب انکه شاه مردان در باب حروف مقطعه
گفته است و خبر داده است که عجزت العلماء عن تفسیره در بیان مقام ... ان علما چون
باشد و ایشان را چه مقام باشد عند الله که بحقیقت عنده علم الکتاب هست و نیز و راسخان
علم از هدایت خداوند علم ج ه در این باب بفکر دقیق می باید کردن و نیک
بتر این معنی رسیدن تا از قوم دجال ممسوخ العین بر در حدیث علم بینه
مکتوب بین عینیه کافر فی وری نباشد بخلاف صدیق تقی که فرمود در سره فی القرآن
اوایل السور بدلیل نص قاطع الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین
ای خرش ... بی کتاب چون دیو خارجی بی هدایت اگر این صدیق را تقی نخوانی
سبب چیست که هدایت از الم یافته و فرمود وسره فی القران اوایل السور
گفته ازین مسئلهٔ دقیق قیاس از مذهب و اعتقاد خود بگیر و نیکو حسان بردار
که تا بکی ناگاه در نار نفتی چون اشرار و بخلاف امام المتقین که هدایت

صحیح

از مقطعات



هذا الکتاب ج

از مقطعات یافته بود ما بدلیل هدی للمتقین که فرمود و صفوة حروف التهجی
و آن هدایت را صریح کرد که فرمود من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا صدق الامام
الکرایف ثقیلین که عروج بر سموات میتوانند کرد از برای آنکه بسلطان مبین نرسیدند
اگر سوال کنند که چون این هر دو امام که هدایت از اصل کلام حروف کلام
ج ه یافته بودند چه نیست که یکی را تقی گفتند و یکی را امام متقی گفتند جواب
آنست که هدایت متقی و تست مرآتیه که هدایت امام المتقین تا بحدی رسید
که خود را عین کلام و عین اصل کلام دانسته یکی دلیل قول رسول که فرمود
انا و علی من نور واحد و حق در بارهٔ رسول خود فرمود که یس والقرآن الحکیم
و دلیل دیگر که خود بعد از آن که گفته بود انا کلام الله الناطق که فرمود
که انا نقطة تحت الباء علیه السلام و از برای آنکه حضرت حدیث علم را حق آگه
ج ه رسول امی خوانده بود لاجرم بکوا افعته و خط ... ابنای فرمود
که بر حدیث علم حق که وجه داشت بر وجه حق که در او ست هفت کتابت خط ... مسیح
که صورت آدم است که حق احدیت را با این نسبت آدمی فرمود علیه السلام
انه بیت المعمور که گویند و مراد انسان کامل باشد از آن جا معلوم
میتوان کرد که حق رسالت ... فرمود که مثلی و مثل الانبیاء کمثل القصر احسن
بنیانه ... که ... فاحسن صورکم از ان وجه که بیت المعمور از روی

مصحف کریم

معنا شان بود از روی تمثیل نسبت بجنس خود باقیه بیان آن می آید و بدلیل
خدائی که در کعبه در ازای بیت المعمور است که در آسمان هست بکار انجامیده
که ابراهیم که بانی کعبه بود در شب معراج چون در آنجا در زینه امام عادل خود بنشست
به بیت المعمور باز داده شود با نواع قرابت دیگر و یکی دیگر آنکه چنانکه کعبه
اینجا مطاف انبیا و اولیا و از کیا و صلحا و اتقیا و عاشقان اند و شتابان
آن بیت المعمور در آسمان مطاف انواع اجناس ملایکه است که مقربان از
روحانیون و کروبین و غیره میگویند والله چون در قیامت بهشتی را
صورت امرد خواسته بود که احسن صورت هم آنست از برای
آن در تلقین گوییا این هم خطاب میکنند و در شریعت رسول نبی
امی علیه افضل الصلوات که فرمود کما تعیشون تموتون از برای
آن روی میت را در امام اللوزی میباید کرد تا بآن صورت برخیزد و بهشتی
شود که دوزخ نیز معنی داد اینست که تمام منکران معنی کتابت آنست
که لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع الرحم صدق رسول الله تو نیز دیگر
این معنی دارد که ما در حقیقت خاکست که مکه را اصل جمیع زمین و بلاد نسبت
هم ام فرمود قوله تعالی الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من
الظلمات الی النور یعنی این را از بعد الیتیر الر که نزول از آسمان
کرد از زمین



کرد از زمین بیرون آرد که عالم ظلمانی است و بعالم نور که سماوات است
برسانی چنانکه خود از زمین کعبه عروج کرد بر سماوات از ان شکافته فی
سینه که هم از برای آن در ما بعد آیت فرمود که الی صراط العزیز الحمید که بانی
که بدین حدیث قائلند که الجنة فی السماء و الجهنم فی الارض که این حدیث
صحیح موافق کلام مجید است که حق حبیب را چون عروج بر سماوات با جمیع ذات
و صفات کرد و ذات و صفات هم احدیت را چون در احسن کرد و تاکید
فرمود و در شان او است که و لقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها
جنة المأوی نیز با بیان قرینه که جنت در آسمان عند سدرة المنتهی است
جهنم نیز یقین که در زمین خواهد بود اما بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض
و السموات و امثال این آیات بسیار در کلام مجید و لی حمید که اهد کاسرج
وجود جنت و جهنم چگونه موجود خواهد بود که حال آنکه در محل که سماوات
و ارض و زمان نیست که حال با محل موجود نیستند اگر بود پس با این قرینه
معلوم است بتحقیق که ادراک آن شیاطین در معانی و حقایق کلام تنزیل
هم ملک جلیلین را تاویل و بیان هم سبحان آیه چگونه دور افتاده الست
که در شان ایشان است با این اعتبار که هم فرمود ینادون من مکان بعید
آیا اگر از بعد آیه الکتاب تاویل و بیان آن از فیض متشابه او بیافکنند ی

و بدانستندی که آن بتو بدخوض و سموات دو معنی دارد از برای جنتی
مبدل بنور حق سکور و مغفور خواهد شد بدلیل و جنة عرضها کعرض
السموات والارض واز برای دوزخی بدل بنار سعیر و بئس المصیر خواهد
شد حق تعالی در محل استثنا الا ما شا الله از برای هر گروه بیانی
صریح فرموده اند که گاه باشد که جنتی همه اشیا را یکی ذات حق
و یک کلمه مطلق تصور کند و بیند و داند سبب در آن زمان در جنت
نباشد بلکه خود عین جنت و ذات حق و سر نطق مطلق
شده باشد والحمد لله رب العالمین و دوزخی نیز کمثلا از بیان
الهی حق تعالی فرموده اند که گاه باشد که همه اشیا را یکی زبانه آتش
ببیند یا داند یا یک مار یا یک اژدها که جاودانی معذب بروح
خبیث او باشد اعوذ بالله من سخط الله الکه عصا را دابة
الارض اول بر بنان می نهد چرا از برای آنکه اول مقدمه سیدی
رود را از ای سنور الهی حق تعالی از بیان و تاویل خدای حق
از انجاست و مقصود حق ذاته آنست که سفید رو دران
روز از سیاه رو جدا کند که یوم تبیض وجوه و تسود
وجوه از برای آن در وضو و صلاة می باید که گفت اللهم بیض
وجهی



وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تسود فیه
الوجوه چنانکه امروز از بیان حق الهی جدا شده اند و فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر بحکم حدیث اکرموا عمتکم النخلة
فانه من بقیة طینة ادم و بحکم حدیث دیگر که خصص حق آدم
صلوات الله علیه اگرچه چارده کتابت سواد بر وجه دارد در چهارده
که هر یکی برابر حروف سر الله اند اما خصوصیتی دیگر در دست آدم
هست با سر الله در کتابت که در وجه نیست از آن وجه که الله پنج
حرف است و همین حق تعالی نیز پنج انگشت آدم نیز بعینه
بهمین صورت نگارد و چون در رفتند نخله من بقیة طینة
آدم آمده بود که من تبعیض است و حال آنکه در صورت کتابت
الله را که پنج حرف می نویسند گاه هست که بعضی است از آن
پنج که الف و هست اکتفا میکنند سیما این حدیث صحیح را موافقه
با کلام الهی از بهر وجه است که حق حکیم علیم منه است
که تا ز نماید تا این معنی از دانه خرما در رود در قیامت روشن
شود و در ظلمت نماند اول بخشش همین کرد و کتاب داد ان
با صحاب یمین و ختم آیتی از برای ظهور این حقیقت تر فتیل کرد

که فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون
فتیلا گلان فتیل خط الف بر وسط هود داشت در طرف دیگر
صورت میا داشت ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا که
درین محل معانی وحقایق بسیار و بی شمار است و اضل سبیلا
یعنی هر کس که باین خط وسط بینا نشد و کور بماند واز این سبیل
آنکه خط وسط فتیل است که از بینند کل شیء بر خط وسط
جمیع اشیا از برگ و دانه و غیره نگذشته بوجهی فهو فی الآخرة
اعمی در شان اوست و وجه دیگر چون الله شکافنده دانها
را از فتیل شکافته که یکی از انها نیست ندیدوان خط صدای را
نخوند و کور بماند بطریق اولی که در شکافنده او نیز کور خواهد
بود که حق فالق بالقسط در حق ج ه درین معنی خبر داد قوله ج ه
فالق الحبة ابتدای سبق تا خط استوی باین گذرا الا بود
ازان وجه که در سرای اول ... است و سرای ثانی جاودانی
سرا است پس هر کس که ... را ندید و بر ... برین خط وسط
نگذشت تا ... رسد که سرای آخرت جاودانیست
درحق اوست که فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا که بران

سبیل خط



سبیل خط فتیل عبور نکرد از برای آنکه کور بود که حق هم
در حق وی ج ه فرمود — کور را با وجه او هم کار نیست
او خط وجه بر جور دار نیست ● الآیه صدق الله العظیم
و دقیقه دیگر اگرچه تمامی وجود بنی آدم کتابت الهیست
اما چون ظهور کتابت در تمامی وجود از دست بود باین
خصوصیتی که کتابت را بدست راست میداد در روز قیامت
و باین صنف اصحاب یمین را از اصحاب شمال که در دو سرا
کور بودند در عرصه عرصات از همدیگر جدا میکرد که فریق
فی الجنة وفریق فی السعیر — آنکه حق ج ه فرمود که وکل
شیء احصیناه فی امام مبین و در جای دیگر فرمود که رحمتی
وسعت کل شیء این دو آیت چنانکه بحسب صورت مختلفند
بحسب معنی متحدند از برای آنکه امام مبین که لوح محفوظ الهیست
انست که همه اشیا از وی در او شمرده باشد و چون چنین باشد
بی شبه و شک همه اشیا در امام مبین گنجیده باشد پس امام مبین
بی شبه و تردد آن رحمت الهی باشد که بر کل اشیا واسع شده
باشد تا ازین مقدمه حادثه ... توحید حافی لحم ... را

چه این نتیجه صادق از دشمن شود که یکی مسمّاست که بر جود وی جود
هزاران هزاران هزار بی اسم بلا نهایت از برای دلیل هدایت هزاران
بی شبه و مثال جود با ختلاف السنه تا بیج کردانیده است و یکی موصوف
است و ... که صد هزاران هزاران صفت هم از جود بر وجود خشنبه
فرموده است سبحانه وتعالی عما یشرکون — در جای دیگر در آن
محل که در بیان آمده است از بعد التی آیه که دار الاخرة دار
الحیوان است که عبارت از جنس حیوان نوع انسان است موافق
این آیت است که حق فرموده و امر کرده اند که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بان که نفوس بسیار اند
و بنسبت نفس فلک و ملک و معادن مطمئنة واقع شده الا
و نیز نهایت و غایت خلقت جمیع اشیا جنس حیوانات است
که مقام مراجعت است به پروردگار صورت نگار خود که
حق افرید کار است چه و نیز بنده فادخل جنتی بعینیت بی تردد
که نفس مطمئنة از جمیع نفوس نفس انسانیست که بر حضرت الله
و رحمانیست که محض و علی حضرت که سر کسی که از خود
ات در جنت جوامد در آمد در صورت آدم که صورت اوند
کار اوست

دنیا ... و اضداد ... حیوان ... نفس انسانیست بنسبت ایشان ... صح ... حضرت الله ...



کار اوست جو آمد آمد و تا صورت کمال نفس حاصل نکند مطمئنه
نتواند شد از برای این بود که در وقت آوردن قرآن مجید قدیم
چه که بجای بزرگی حق آدم میکند که نفس ملک حضرت جبرائیل امین را
بدل بنفس انسانی که صورت تامه مطمئنة حق خلیفة الله — می بایست شد هم
است ... می بایست شد نگویند که از نفس مراد جانست که در این
محل مراد خطور روح و جانست بدلیل حدیث نفسک مطیتک مرکب
فارفق بها صدق رسول الله و باز از این نفس مطمئنه مراد
آن نفس کاملست از جمیع نفوس انسانی که از بدایت حق
تعالی خلاق عظیم چه ادراک این حقایق کرده راجع بذات بی
زوال حق پروردگار صورت نگار تامه مطمئنة خود شود تا از
جمله بلهم اضل نباشد از انعام که یکی نوع حیوانند که با ایشان از
انواع دیگر حیوانات اقربند که بوجهی با این مناسبت اولئک کا
لانعام فرمود که عبارت از گاو و گوسفند و شتر و امثال اینست
که بنسبت طعمه انسان این نوع حیوانات میشوند و بلهم اضل که فرمود
این نوع دیگر خواهد بود که ابعد بند ... و هم بجنسیت ...
نیز که بیکبارگی دیگر فروترند یعنی آن گروه که ادراک این حقایق

السعدا و سعید

نشنوا الله گرد چه چاره اگر انعام باشند که بهر حال از انعام فایده کم و بیش

بنسبت بحال ایشان در وجود می آید بلکه از حیوانات هم ذبه بل

اضل‌اند و بلکه جماد مطلق‌اند که حیات سنیز ندارند که آدم تی حق حامد

است نابره فرمود که انا بی انتش عشق آلهی قوله تعالی زبی جماد می جاد

ختم الله علی قلوبهم الایه والسلام ازان وجه که در دیده بینای

موحدان جمیع اشیا عین محمد کرد ند و غیر را درین مقام وجود هستی در

نظرات ایشان نیست و نمود نشود چه آن ترید کار صورت نگار فضل گاهی

الله و نعمة حق فرمود که خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها

و بث منهما رجالا کثیرا و نساء یعنی زوج حق آدم را از نفس مطلقه یکی

آدم از برای آن خلقت کرد که تا از خود خود را ظاهر کرد اند نه

از غیر خود وحده لا شریک له سبحانه و تعالی عما یشرکون

ای طالب اسرار الله اگر شرف تلاوت کلام قدیم ملک علیم حق کر

تم می است مشرف شوی کلام آلهی را از روی معنی و حقایق از جان

حلاق حلایق چه در یابی و بشناسی و ازان کلام قدیم ره بندان

حق علم چه ببری و از شرک پاک شده و موحد گشته در دین

حنیف حق خلیل الله بواسطه ارشاد حبیب الرحمن و رحمة للعالمین صلوات الله

والرحمن

ونا مشرک بحق العالمین از بین غم و درد و غصه بمیرد نیست صح



والرحمن

علیهما در آمده بجنت نعیم مقیم جاوید آنی تو انی شد و در آن محل که بیان سوال

کردن خلیل خود می نمایند که گفته بود که کیف تحیی الموتی و آن بعد از آنکه

تو مومن گشته و جواب از خلیل خود شنید او فرمود که فخذ اربعة من الطیر

فصرهن الیک بجو که حقیقت این معنی را ای طالب اسرار در میان

ابراهیم کو فتن چهار مرغ و در میان طلب رویة حق کلیم ملک علیم حق و

شرط رویة او که فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا می باید جست یعنی ازین

جعله دکا معنی در ابراهیم کو فتن چهار مرغ ابو جهت و دیگر باید یافت

که مقام زنده شدن آن چهار مرغ این کوه وجود انسان کاملست

که مقام تجلی الهیست که همان معنی دارد که حق فرمود و نفخت فیه من

روحی فقعوا له ساجدین اما فرق این قدر است بحسب صورت که ازهم

بحیثیت کوه وجود جنانچه سبب رویة الهیست از میان بی شبه و جدال

جدا یافته که ظهور [illegible] قدیم او در وجه ازان [illegible] کنایه وجه

است هرگاه که ازهم بریزد و زنده شدن این سبب در ابراهیم کوفتن

آن چهار مرغست که هر یک از میان آلهی چاره صفت صورت و هشته

صورت دارند بر وجه که ازان صفت و ازان صفت بدار آخرت که بهشت

در دار دکه لهی الحیوان است میتوان رسید [illegible] دو جهانی جا و دان

وحیوة

غام

حاصل کردن چون رؤیة بعد از صعقه بود که نوعی از فرکست باد در
که هم اخر الوقت با آن مناسبت در وقت رؤیة تا بعیر از ذات جبل
که حقیقت حق است که آن جبل با آن حقیقت موجود بود نماند و جبل
وجود را از هم می بایست ریخت و در وقت زنده شدن کلبان بجنکین
برهم می بایست کوفت در جنانکه بعض کاو را بر بعض میت زدن میان حقیقی
بود از بیان آتی قوم که کفتند در میان نفخه و تجلی مناسبت که یکی زنده
میکند و یکی می میراند از برای آنکه یک نفخه است که باعتبار ی می میراند و باعتباری
میزیند بدلیل و نفخ فی الصّور فصعق من فی السموات و الارض و بدلیل
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون لدار الحیوان باز تعلق نفخ او
داشت پس ای طالب توضیح دیدی قبلی توحید بین یک و از هم ریختن
و درهم کوفتن و بر هم زدن را صفت یک ذات محی و ممیت ببین و بدان
وار تصور ان شک که نتیجه ترکست بیرون آی بدار السلام لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد است تعالی شانه احدی لا شریک له والسلام فرمود تعالی لیس
علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم فاذا افضتم من عرفات فاذ
کروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین یعنی
ای طالب اسرار حج حق کرد کار حج ه برده از روی کار برداشت
و تجلی کرد در کلام

۸٥

و تجلی در کلام قدیم خود کرده بود و در ان کوه وجود حقیقت آن را کار
کردانید این زمان بدیده حد این مناسبت آیه بیتات را در باب وبدیده
تحقیق بی شائبه ریب و شک ادراک کن مثلا چنانکه از بیان آیه حرمت
معلوم شده است که آن مشعر حرام کردان است که جای بر آمدن موهای بکحر
است که حرمت ایشان از آنست که ظهور نور آلهی جاه از ان کعبه
شو سیاه است که از ین جهت بود که صاحب شریعت از قبل حق تعالی بیان
چنین فرمود که جمیع حجاج که از عرفات کرسته از بیان آیه حج چون بزیر
آیند و نماز شام کذشته از بین العالمین که مثال دو ابرو سه از بیان آیه
بکذارند چنانکه نماز خفتن کذشته که شب تاریک شده باشد بان مشعر که
حرام است نزول کنند و خدا را در آنجا یاد کنند یعنی ذکر آن الله کنند که ظهور
نور او از آن سواد ظلمات لیل کتابت سیاه و جست و بعد از ان کنز حجر
کنند که موسی کلیم علیه السلام آن الواح را که در سی شب و چهل شب آورده بود بشکست
از برای ظهور صورت آیه و سوره خدای حج و مشعر ایشان که صفت
او حرام است بواسطه آنست که از حرمت کنز آن چهار حرم بیت
کتابت آلهی و سوره حد است حج ه میتوان رسید و نیز کنز جمره در مشعر حرام
وقتی میکنند که از اوقات تعلق بچهار رکعت صلوة عشا آخر دارد

که آن کسر حجره تعلق بان جهار کند با جرعة الهی داشت که سبب جوحشت
او از بیان آنجه ده در بیان آمد در بن محل سوال بیاید که جون نصبت که
طواف بر حجر الاسود که مثال آن خطها ء سیاه است از برای این مناسبة
که تو گفتی مخصوص شب است از برای انکه سیاهی آن سنگی از برای مثال
و مناسبت کافیست بیان نحی نیست که هر کس که حج حق بر وردکار خود را
بجو بدار [illegible] انیالی نهایت او باین اسرار تواند رسید و از ضلالت بیرون
تواند آمد و دلیل کلی از برای ظهور این معنی انست که تا آفتاب غروب
نکند و اللیل شب از روی سواد ظاهر نمیشود از کوه عرفات روان نشوند
و مناسبت دیگر از بعد اینست که حق ذو الجود و المنن الکه جنانکه در مشعر که
کسر جمره میکنند که همان [illegible] کمر لوح حج موساست و با جداد لبنانی
ابند بحکم تُسبِّحُ الرَّعد آه تبر بیا کرد [illegible] و سر تراشیدن کم [illegible]
خشوع ظاهر شوند که بعینه همان حکایت حج کلیم ملک علیم است که جون
لوح را بر هم زد و بارون زد که جای سر تراشیدن حاجیا نست و شکست
و قوم او در آن حالت در انابت بعد نزح حج موسی کلیم در جواب فاقتلوا
انفسکم ذالکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم
فرمود که باید جمیع قربان که حاجیان میکنند مثال نفوس انسانست
یعنی بجای

هدایت

مثال

[illegible]



بجای نفس خود حیوان دیگر قربان میکنند جنانکه قوم موسی
که در صفت حیوانیت یکی بودند که اگر یکی نبودندی گوساله حیوان را
نپرستیدندی پس ای طالب اسرار حج آن پروردگار خود ده حج بکار حجه
تا جنین قربان شوی بحکم و لکم فی القصاص حیوة حیات ابدی ازلی
سرمدی حاصل نتوانی کرد که جهار مرغ را سر از تن جدا بایست
کرد تا حق ابراهیم مرده زنده کردن آن پروردگار خود دراند از روی
یقین در یابد و بعد از نیز قربان می بایست شد و از جنس مرده شده
و از نفخه [illegible] الی زنده شدن تا حق محی و ممیت حج و فهمید که تو الی
یحیی الله الموتی که در ما قبل امر الهی این بود که فقلنا اضربوه ببعضها
که و در تم تحج ده از بیان الهی حتی متی بتبعیضات از برای انکه بعضی
از هو اضرب تبره را بر بعض بتقاضی بایست زد از برای انکه دعای
وجود میت و تبرة آن صورت [illegible] که زنده شود هوای حج آنها
بر نسبت بکجا در بعضیت همی ناکند در نسبت در وجه و در دست
و یا ظاهر بود از آن تبره در جنانکه دست و یا از بیان حد آنکه ظاهر
شد از برای آن بر خلاف وجه و دست و با تمامی اعضا را جسد
صورت صورت نام است یعنی بحسب ظاهر از آن صورت و گو

بلکه

ـه الهی چه قابلیت بدلیل إنّ بیوتنا عورة و ما هی بعورة ای طالب
حقایق و دقایق کلام قدیم و ملک علیم چه دریابی و در دیدهٔ معنی
نظر کن و ببین که اگر چه جوینی در جمیع [illegible] جمیع بندگانی که
است که در معرفت الهی با وجود استعداد [illegible] انسانم
یکبار بطوافی بندگی للعالمین می باید رفت از برای قتال نفس خود چرا
حیوانی می باید کشت و در وقت قسمت کردن اول قسمت خود بر
داشتن چنانچه در بیان آمده است که چون قتال نفس
خود کنند اول باید که اول منفعت آن باو رسد بعد از آن دیگران
که بعد از آن که اول نصیب خود برداشت باقی را بدیگران قسمت
می باید کرد که این قسمت نیز دلیل توحید و یکانگیست ای طالب
اگر ازین قرآن معنی و حقایق کلام ملک علام را دریابی ترا
البته معلوم میشود که از برای معرفت و شناخت نفس
خود خونی در خدمت است که البته آنرا اداء می
باید کرد تا از آن قصاص نجات یابی و بعد از آن
وصل توانی شد از رحمت و شفقت الهی [illegible]
دگار حضرت پروردگار خود که فرمود لا یذوقون فیها
الموت

از درخت جمیع

اشتان

معانی



الا الموتة

الموتة الاولی ووقیهم عذاب الجحیم فضلاً من ربک ذلک الفوز
العظیم که ریختن خون حیوانات ریختن عند الله از بی
جهت بوده از روح حیوانی بمیرند و بروح انسانی زنده شوند
که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و قرینهٔ الا امم امثالکم
درین کافیست که بیشتر ازین بهدایت الهی چه در معرفت نفس خود
و معرفت پروردگار خود از جنس حیوان جدا نبوده که صورت
انسان داشتند و چه آن گروه که نداشتند مجموعه مساوی
بودند فکیف ایشان که بقول صدق و ملک یوم الدین اولئک کالانعام بل هم اضل
بوده باشند یعنی چهارپایان انعام که فی الجمله بغذیه و بدل می زیستند
بلکه ازان حیوانات موذی دورتر از مردم و گزندهٔ مردم که بغیر
از قتل و دفع مضرت ایشان از ایشان حاصل نیست
و جماد مطلق که بازا ایشان فروتر اند نگویند که سنگ و خاک تیز
جمادند و حال آنکه بوجهی از جمیع حیوانات غالبند که بر مثال وجود
آدم و وجود آدم و فطرت او شده اند که آن در مقام دیگر است که در
امانت داری تا حکم نباشند در امانت زود خیانت واقع شود و شکست
که از جمیع اجسام ترابی محکمتر و ستبرتر واقع شده است از برای

آنگاه عهدنامه را بحجر الاسود سپرد که سفید بنود و بوجهی سیاهی از
برای پوشش از سفیدی بحالت قریست بهمچنانکه در وجه اول کتابه‌ای
الهی سیاه بود و مراد الله آن بود که تا این دم اسرار عهد الست
بربکم از دیده نامحرم پوشیده و مستور باشد و نیز چون جماد بود
حضرت خلاق علیم چه او بوجهی بحسب ظاهر او را قابلیت این معنی نداده
است که دریابد که چه امانت دارد که اگر دریافتی که چه امانت دارد در خاطر
که بیشتر از اراده از حد او بدان امانت از برای آن فضیلت خود در اظهار
[illegible] رتبت کوشیدی پس باین اعتبار که دلایل بسیار بی‌شمار است
که بجمع گذشته را کوکه میتوان کرد اما بتطویل می انجامد حق آن امانت را
در سنگ محکم نهاد و آن سنگ را سیاه و تاریک و تیره گردانید
اگرچه عند الله یعنی در علم او از نیز سفید بود که اگر والعیاذ بالله بر خلاف
بودی یا پرتو نور او کاینات را فرو گرفتی و از علو قدر
این امانت عظیم الشان آن حجر سیاه مسجود ملائکه سماوات
و سکان سموات گشت سبحانه و تعالی عما یصفون
این کلمات از هدایت ذات و صفات چه عجب مرا
در بیان می آید و اگر نه ذات و صفات چه چنانکه جمال ذو الجلال
لا یزال



لایزال بی زوال خود را در سدرة المنتهی نمود و ظاهر گردانید تمامی
سدره را اسم بدین صورت و معنی مظهر تجلی ذات خود گردانید و همه را
قابلیت محل ظهور تجلی ذات خود از رحمت بی نهایت خود فضل حق چه گرامی
فرمود تفصیل سدرة المنتهی بر سایر اشیا بواسطهٔ آن نهاد و
که اول نور ذات خود را بواسطهٔ قابلیت که با او داده بود فائده
فرمود و عود و بعد از آن از اشیاء دیگر بقدر مراتب بهره و حکم
و کلا وعد الله الحسنی همه را ایک گردانید و از برای بودن و باشیدن
بندگان متوحد خود که در حقیقت موحدان و فتی میتوانند رسید که همه
اشیا یکی باشند و دویی از میان برخیزد شود بدلیل رب العالمین
که عبارت از کل فج عمیق است که اگر یاد عالمین که ماسوا الله اند
ابتداء خانه نبود از آن وجه که بیت الله است راه بر سر از کل فج عمیق
نتوانستی کرد و مشرکان را حکم فاذا انسلخ الاشهر الحرم که بیان
حرم از بیش نرود از معدات آن حجت ما فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
نفرمود حق از بلغه از برای آن در قتل مشرکان بحل العین فرمود
تا خانه از او و هر چه تعلق بخانه او دارد که بمالیم است پاک شود
که اول تجه ابراهیم حنیف و فرزند خلف او حق اسماعیل نبی علیه افزود

که آن طهّرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکّع السجود دیباجۀ کمال
نجس الغنی را نیست می بایست شد تا حاذی خدای واحد
صمد شوی که لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حاجی
احد صمد
طواف و اعتکاف و رکوع و سجود بندگان موحد پاک اعتقاد
شود از غایت هدایت بی نهایت حق غفار و قایل قول صدق لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار و ستم سیوم آنکه ابراهیم علیه السلام بکوبد حکمت
دیگر آنکه حق کلیم علم گوساله پرستانرا از برای قبول شدن توبه فاقتلوا
انفسکم فرموده اینست که چون آن قوم رو در زاری کردند که از
انعام بود و از برای قتل آمده بود تا بروح انسانی واصل شود مثلا چون
آن قوم از مجری روی بگوساله ناقص الخلقه کردند که هم در شان
آن قوم بود که جبر را گذاشته و ادنی را اختیار و از روی
~~دل و مراد جان کرده بودند که جبر را گذاشته و ادنی را اختیار~~
و از روی دل و مراد جان کرده بودند در شان ایشان
آمده که وضربت علیهم الذلة والمسکنة فباؤو
بغضب من الله و در قتل گوساله پرستان نیز حکمت آنکه تا جاهل
چون جنس خود را صاحب الفتنه خبر دیده و آن قتل اسلم اجتناب
کردند



کرده اند چنانچه بوجهی انعام از جنس حیوانات دیگر اما تمام و حکمت
اینست درین محل که بعد از انابت آن قوم را بقتل نفس خود
مشغولی می باید شد چنانچه حاجیان کعبة الله را بعد از طواف
قدوم که بوجه مناسبت کعبه فرموده و وقوف عرفات که مثال
استواء رحمانیست حضرت آله بر عرش مجید خود و گذشتن از بای
لعلمین و ذکر حق رب العالمین حضرت آله کردن در مشعر با حرمت
دگر رمی جمرات کردن و قربان در منی می بایست کرد یعنی ظاهر
شود که در علم قدیم حضرت آله چنین مقدر بود که آن نفس واحده
از میان جمیع نفوس فرد گردد و واحد گردد چون تیر خلقت آن
بر سر و حقایق خلقت را اول از صورت نفس خود در یابد
چنانکه در کشتن گاو زرد پون نموده شده بود که تیره مفتح
شاخ که صحف جنات را فرو برد در پیش هر دو دست بدر خود
قربان شود و آن وجود پاک نفس مطمئنه خود را بکشتن دهد
چنانکه داد از برای این علت تعالی بر جمیع انبیا و اولیا و عاشقان
صورت و حال با کمال الهی حضرت آله واجب و فرض عین بود
و مبارکا
که چون باین مثال برسند و شرف زیارت آن هدی للعالمین

در یابند بعوض نقش حود را از برای طفیل وجود آن برگزیده صفت شاه که بر طواف

در عدد یک شاه بتو سوراخ او بود که کوسفند بکشند چنانکه نقش ایشان را

از آن زیارت وطواف وشعار آنجناب که از عالم تقلید بعالم تحقیق می بایست

رسید که عبارت از عالم حیات ابدی است از لیت آن حیوانرا نیز که از انعام

بود که در آن محل میکشند و بصورت حود با وجود آنکه به علو قدر

در شرف آدم وادمیزاد دست نه از آن ملک بدل می بایست کرد پس

آن حیوانرا نیز در آن قتل اگرچه مجاهده بود اما بنزل دیگر عالی تر حاصل

میشد یعنی در صورتی در می آمد که با آن صورت در بهشت حود که جاودانه

ذات حق است صفات است در می توان آمد تا بعد از آن از قتل و ذبح

و از جمیع بلیات وآفات که در ایام حیات بنبات اتهی را بحیتین حون حود

منزلت اسمعیل که جد حق سید کاینات وخلاصه وسر دفتر جمیع

موجودات بو صلوات الله علیهم اجمعین تمام می بایست فرمود تا این

تواند بود که من دخله کان آمنا بحکم والله یدعوا الی دار السلام ویهدی

من یشاء الی صراط مستقیم که این هدایت حق تا این حقیقت در حق رسول نبی امی حود

در فتح مبین یعنی دار السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک

الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا

مستقیما



مستقیما که آن دعا که در صلاة متوقع ام القری شده در قرائت ام الکتاب

میکرد در فتح ام القری قبول درگاه حق تعالی بیع کرده بود که در شرح کریمین

هم یعنی نبی امی بود که احادیث قسم کتاب و کلام قدیم حود فرموده و آن

قسم را مؤکد کرده اند چون هدایت کرده بود که انک لمن المرسلین علی

صراط مستقیم و بابن صراط مستقیم که حبیب رسول نبی امی حود را

وقتی هدایت فرمود که مغفور ذنوب گذشته و آینده از رحمت ببدیع

حق مغفور و مشکور خداوند نور حق گردیده بود و تمامی نعمت حق

بدرد کار حود ضمیمه کنند که انعمت علیهم هم در آن معنی آیه ام الکتاب

بود و در حق ایشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمده

بود و الحمد لله رب العالمین بین ابطال حقیقت کلام ملک علام

و که طلب صراط مستقیم بعد از توجه باین وجه الله در صلاة از قراءة

سبع المثانی میکنی که آن صراط مستقیم از حق ذو الجود و العطا که

انعام قومی شده است که صفات ایشانست هم در بین سبع مثانی حتم آن سوره

است که انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین طلب حقیقت

آن صراط مستقیم از وجه الله کن که چهار دیوار کعبه است که چهار دیوار طواف

بر آن کعبه الله البته البته از حجر الاسود بر او بر از برای نظر او این حقیقت تصدیق حق است

و فرنصیه است بحکم الحق والحق و الثمره لله والحمد لله رب العالمین والعاقبة
للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین که بعهد عهدا که در حجر الاسود بود
نرسید بدار آن جهت که مشرک و خبث العین بودند والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین والانبیا والاولیا والاصفیا والاتقیا والاذکیا
والعاشقین وسلم تسلیما دائما کثیرا — اگر سوال کنند از بیان
آنکه چرا الواح را می بایست شکست تا بصورت [illegible]
چه در روح بینا او اشند شد اما سبب حکمه چه بود که سبب کسر الواح آنکه
گوساله پرستی قوم شد که موسی کلیم از آن غضب لوح را بر سر برادر خود زد
که خلیفه او بود چنانچه آدم که خلیفة الله بود و شکست بوان آنست
که قهر موسی بر قوم خود بود بواسطه آن بود که بجز از آوردن
الواح از مقام مناجات آن قوم او رو در رو کرده بودند که بهیچ وجه خود
ست [illegible] و [illegible] خدای که در روی او ظاهر شود و [illegible] انست
شد و کسر اکه الواح در آن وجه بود که شود تا صورت کلمات
ذات [illegible] صفات [illegible] ظاهر شود بلکه از وجه کنه ظاهر [illegible] انست شد
که چون الواح را بر سر مبارک او زد شکست او در جواب او در آن
حالت بخلاف لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا که گوساله بود در اظهار
ابا کلمات

در الصلح

15

ابا کلمات کو شنیه از روی [illegible] انبار که یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی
ولا برأسی که موی عارض را از آن کسر که از موی رأس جدا است [illegible]
کرد از برای آنکه در آن حالت برادر را یا ابن ام خواند یعنی پسر مادر
از این جهت خواند که تا از مادر معنوی در وجود دنیا نیاید و ندانند از
مراتب آنها که دو خط عارض داخل موی [illegible] نیست آن [illegible]
که لوح موسی کلیم [illegible] بود که عبارت از آن خطهای سبز است که خدا
[illegible] از بیان آنها [illegible] خواهد شد و بخواند شد و از
با وجود اینها
وبه گوساله و قبل از وجود دنیای ایشان کسری از آیات بصورت
[illegible] آنها [illegible] بصورت [illegible] خدای [illegible] نتوان رسید و بینا
آنکه
نتوان رسید و شد از برای جمیع وجوه او را از بیان آنها [illegible] گرفته
است و این صورت [illegible] و [illegible] آنها [illegible] اگر چه در وجه او دست
الفعل
با حق [illegible] است و اینجا حیوان چون سایر حیوانات دیگر [illegible] سبب واجب
[illegible] و بلهم اضل که از جنس حیوانات نوعی دیگرند ایشان را
نقل کنند و در عالم صورت ناقص [illegible] الی هذا [illegible] بعضی بواسطه
[illegible] ایشان را بصورت کمالی بدل نکنند تا در جهنم و بئس المصیر
خالدین فیها ابدا [illegible] و بوجه دیگر که [illegible] استغنا فرمود اند

الا ماشاء الله آن جوانمرد بود که آن بلعم افضل اگرچه در آن وقت که تقبل
آمد طعمه انسان شد تا بواسطه آن قربان از خوبان شود در زمره
جاودان بحکم عنقا نیز تا بهای المؤمنین گردد اما چون از آن صورت
ناقص پلید متلاشی شد طعمه دد و دام چند دگر مثل خود کرد که کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها بواسطه تغیر و تبدیل از
منزل قرب بعید و ذلیل شده که اولئک ینادون من مکان بعید
سالهای بسیار و قرنهای بی شمار که از خالدین و ابدالآبدین که
شاهم بعض را طول زمان مراد است و ممکن است که بازیابد صورت خدایی
نوح دارید و از آن عذاب جاوید خلاص یابد یعنی از ماده و هیولی
صورت او بعد از فنا صورت دیگر مرکب شود که از خطرات بازنوازان او
شود وجود را در همه اشیا بحکم ان کتاب الابرار لفی علیین چون ابرار
محیط و منبسط نتواند دید چون همه اشیا بواسطه اکل [illegible]
آن هست که در مظهر انسانی در آیند و بطرف نفس خود و پروردگار
صورت نگار خود رخ آوره شوند پس هرگاه که مطلق انسان که صلاحیت
ایمان معرفت و شناخت دارند با این کیفیت و با این حقیقت برسند همه
اشیا مطلق خواهر حق گردند که از نبا مقاصد است که حق خداوند تاویلن



ی در تنزیل خبر فرموده اند که جنة عرضها کعرض السماء والارض
اعدت للذین آمنوا بالله و رسوله ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم — ای طالب اسرار بدانکه
طیور در جوف سما که در پرواز اند [illegible] از پرواز ایشان
ما یتبادر است صفات خود بنمایند که ما یمسکهن الا الله اکبر [illegible]
که بحقیقت الله اشتباهی نیست که در آن حالت پرواز نگاه دارنده
ایشان در آن هوای بلند از جای محو مکان کیست وحال آنکه بغیر
از قوت ازلی [illegible] کیست که در آن پرواز نگاه دارنده
ایشانست که حق کلمة الله آن قوت ازلی را ابد بر جود خوانند و جلالکه را
صوت او وجود را سخن او آن صدا اصوات و الحان که از قوت
ازلی [illegible] از ذات آن مرغان ظاهر میشود بسبب قوت ازلی
نگاه دارنده ایشان نیست که حق الله حقیق آن قوت ست صفات قدیم
ست و دلیل دیگر اقرب انست که بحسب صورت در آن جوف سما
نگاه داشتن ایشان با وجود قوت ازلی دو بال ایشانست و بس
چون آن طیور نیز بحکم الا امم امثالکم محشور شوند تا جبار آن
دو بال ایشان نیز چون دو دست انسان خواهد بود

ایشا
الا آنکه نیز [illegible]

که در حقیقت صورت ید الله فوق ایدیهم است یعنی نگاه دارندهٔ
ایشان دست قدرت حق تعالی باشد باین کیفیت که گفته شد والله اعلم

قال رسول الله صلعم المرآء فی القرآن کفر این حدیث صحیح
موافق آن آیت است که حق تعالی فرموده که لا جدال فی الحج چون مرآء جدال السخن
نیز در لغت جدال معلوم شد از روی توحید که قرآن و حج یک
حکم دارند از برای آنست که بی وضو چنانکه مس قرآن نمیتوان کرد
طواف کعبه و مس حجر الاسود هم نمیتوان کرد فصاحت و جنازه
و مباحثه که در میان حضرت موسی کلیم علیه السلام و آن بندهٔ از بندگان خدا واقع
میشد در باب خرق سفینه و قتل غلام و اقامت جدار بی اجر دلالت
بر ظاهر و باطن کلام ملک علام جل جلاله میکرد که حضرت موسی کلیم علیه السلام چون
صاحب شریعت بود حمل بر ظاهر میکرد که در باب خرق شکستن بزرگی
نمود که گفت لقد جئت شیئا امرا و در باب قتل نکرا گفته بود و از دیگری
اجر خواست و حال آنکه در این شکستن و تعجب می نمود عین معقول ببیچد
بود در باطن و در این نکر تصور میکرد و در ظاهر که نهی منکر از
واجبات بود و در باطن عین معروف بود که هم بر و واجب بود
که اگر در واقع بدانستی که معروف است بر و بر خلاف ظاهر واجب می شد
گواه باشد



گواه باشند بر آن و در اقامت جدار نیز گفته شد با بیان دلیل معلوم شد
که آنکه حق احد بیت تعالی شانه فرموده در باب آن عبد که اتیناه رحمة
من عندنا و علمناه من لدنا علما این علم لدنی تعلق بعلم باطن داشته
باشد بدلیل مخالفت کردن صاحب شریعت با او که صاحب شریعت از بر
بیان شریعت مبعوث شده است نه از برای بیان حقیقت بحکم حدیث سلطان
سرور شریعت ما که فرموده بعثت ببیان الشریعة لا ببیان الحقیقة
سید سرکاه که پادشاه انبیا و سلطان رسل مبعوث ببیان حقیقت
نبوده باشد بطریق اولی که دیگران هم نبوده باشند بالجزم هر بنده را
که حق عزت علم لدنی و حکمت از نزد خود کرامت فرموده باشد بر مثال
آن بنده از بندگان حق تعالی پروردگار عالم الغیب والشهادة که حق
بر خلاف ظاهر حقیقت حقایق خواهد بود و چنانچه در ظاهر قرآن حکم کردن است
و عمل شیطان است در باطن بحکم سبعة ابطن شراب طهور است از برای
آنکه جنت که سرای آخرت است ما بنسبت دنیی عالم باطن است و حق عزت
هم در کلام غیر مخلوق خود بیان فرموده اند و آن خمر را که در دنیا عالم
ظاهر رجس بود و منهی بود در آن عالم باطن طهور گردانیده و امر
شرب آن هم فرموده اند که میفرمایند مثل الجنة التی وعد المتقون

[margin, illegible]

قصه میکنیم درراه بهشت
جوی‌هاست از آبی که ناخ
شد تا کارآن و جوی‌های
متغیر نشده طعم او و جوی‌های
از شیر یا لذت خمر آشامند
کان را و جوی‌ها از انگبین
صافی از موم) و دیگر که در
سرچشمه

فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار
من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی و این چهار نهر الخ
که در بهشت خدای تعالی جاری اند در مثال آن چهار اند که در سورهٔ
جمعه کویم بعد از آخر ست و در آن روز در سرای آخرت جواهر در فتح
واقع شده اند که میفرمایند قوله تعالی و آخرین منهم لما یلحقوا بهم
و هو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم و حاصل آنکه بر پیامبر رسول امی نبی آخر زمان از برای آنکه در بیت المقدس
و سدرة المنتهی خمر را بگذاشت و شیر را اختیار کرد و در ظاهر قرآن با آن
شرب خمر ممنوع بود از برای آنکه چه هم در شان او ممنوع بود که و للآخرة
خیر لک من الاولی که آن خمر را در سرای آخرت خواست نوشید چنانچه
خمر ابیا جهانرا حسب فرمود شراب این جهانرا اصفی بطهور کرد که
موصوف بصفت لذة للشاربین بود و هم در سورهٔ مذکور شد که
مخصوص بمحمد حبیب الله بود و السلام علیه و آله الطاهرین اجمعین
و السلام — مسئله این که یاجوج و ماجوج در زمان ذو القرنین بودند
معنی عجیب دارد یعنی چون در عهد ذو القرنین بودند که خداوند
دو فرشته که در تفاسیر ظاهر بیان آمده است که اسکندر را ذو القرنین
بوجهی از برای



بوجهی از برای آن گفتند که خداوند دو گیسو بود که بوجهی موافق بیان اهل
باطن است آن یاجوج و ماجوج نیز دو گروه بودند که بیشوا اند بود
بوجهی که خلیفه باشند که خلق روزگار را تا آوند کار حق جن و انس
خواند بود و در کلام تنزیل فرمود که یا معشر الجن و الانس ان
استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان که حق خلیفه حق است در کلام قدیم تاویل چنین بیان فرمود که
جن و انس ثقلین یاد کرد اعتبار نکرد از ثقل که دارند و حق سبحانه
بیشوا اند کرد و در جنت فردوس و نعیم مقیم بیشوا اند شدن که حق امام
المتقین هم از برای همین معنی میرآیت فرمود که تخلفوا الملحقوا الی آخره
فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان که عبارت از حجت افکار است
و درین محل بقول امام حق حقیقت وجود نیست و اینها یاجوج
و ماجوج که ثقلین اند در زمین مانده اند بواسطه ثقالت ذاتی و جبلی
که دارند و باز از برای همین معنیست که چه در حجاب و آن گرفتار مانند
و اند مثال اینان اذ بوی جسمانیست که از برای آنکه بحسب صورت
حقیقت جن از نار حقیقی بود پس اگر بحسب صورت بود صحیح
خداوند کلام و ملک کلام که جن را محل بر انس ناشناخته کرده

شانان که بر صفحهٔ ... الانس و ... که در کلام ... است

تغیل نفرمود و والکرح الآیه آنچه فرمود که حتی اذا بلغ مغرب الشمس
وجدها تغرب فی عین حمئة که بوجهی فرو رفتن آن آفتاب چیزی
که در آخر طلوع از مغرب کرده بود در عین حمئة یعنی چشمهٔ از گل
ریختن ستر رحمت الهی خواهد بود که فرمود اذا جاء وعد ربی جعله
دکا دکا وکان وعد ربی حقا و بعد ازان که آن آفتاب معنوی
در عین حمئة غروب فرمود و آنچه گفت در وجد عندها قوما
قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا و آنچه
ذوالقرنین در جواب فرمود که قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم
یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا واما من آمن وعمل صالحا
فله جزاء الحسنی وسنقول له من امرنا یسرا ثم اتبع سببا این
که آنچه از لسان ذوالقرنین ظلم و ایمان آن قوم را بصیغهٔ ماضی
فرمود و جزای عمل ایشان را بصیغهٔ مستقبل و سوف و سین
آورد که هر دو دلیل استقبالند بوجهی از برای آن ظلم و ایمان
را بصیغهٔ ماضی گفت تا دلالت بر آن کند که یوم یأتی بعض آیات
ربک لا ینفع نفسا ایمانها تا آنجا که حتی اذا بلغ بین السدین
وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا چون این
قوم



قوم علیهم افضل باین سد آن نرسیده شد که است و هو کلام الهی که
بود که مقام ذوالقرنین است لاجرم از صفت ایشان بود که
نزدیک نبودند که دریافت قول و سخن حق داشته باشند که
ازان دو زن است و هو بود که بعد از بی فاصله ذکر یاجوج
و ماجوج آمد اگرچه آن قوم چو در از آن یاجوج و ماجوج
بندانستند که گفتند بهم ایشان که یا ذا القرنین ان یاجوج و
ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل
بیننا و بینهم سدا که همان معنیست که در سورهٔ حشر آمده است
که هم در بارهٔ این قوم بی ادراک سخن فرموده است یخربون
بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین که مومنان ذوالقرنین
و گروه او بودند که هم ازان قوم بی ادراک سخن جاهل بود
جواب که بعد ازانکه فرموده بود ما مکنی فیه ربی خیر یاری
خواست از برای در بند آوردن ایشان که فرمود فاعینونی
بقوة اجعل بینکم وبینهم ردما یعنی سخن حجب استوار
درین معنی نگو که پیدا گشتند اگرچه شیخ ذوالقرنین و سد که در جمله
الهیست همه یک معنی دارد اما بحسب جز الله هر یک را قیاسیست

از قیام خود هر یکی را بجنب مناسبت می باید جست تا مختلط واقع نشود والسلام
علی من اتبع الهدی — قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین ا
تبعوه وهذا النبی والذین امنوا والله ولی المومنین ترجمه
اینکه از جمیع ناس از انبیا و اولیا و خاصان و محبوبان حق خود
از برای متابعت کردن خلایق در دین هدی اولی تر حق ابراهیم
خلیل خود را صلوات الله الرحمن علیه کرده بود و بعد از ان فرمود
که وهذا النبی که باز این نبی خاتم النبیین از متابعان او بود از
برای آنکه اول از ناس کسی که عمارت خانه وجه الله کرد ابراهیم
خلیل بود و بعد بسیاری پسر خود اسمعیل که جد این نبی امی علیه
افضل الصلوة بود و بعد از متوجه شدن ابراهیم بجانب وجه
الله از ذریات او و غیره هیچ احدی از احدیت این مرتبه میسر نشد
بود که متابعت ابراهیم باین وجه کند که قبله آدم و ما نمان وجه الله
شود مثل این نبی امی پس متابعت کردن جمیع خلایق از جمیع
انبیا و اولیا و غیره او نیز این دو وجود اصل موجود آن
از برای خصوصیت تعظیم وجه الله بوده باشد و دلیل بر اینکه
که آن مسجد الحرام البته البته خانه وجه الله است انست که حق

ملک علام خداوند — کلام حق حبیب خود را چون میخواست که بواسطه
متابعت کردن حق ابراهیم خلیل از علوم قدر آن وجه الله که از حق ابراهیم
که جد او بود از روی مرتبه و جاه بگذارند و تماشا کرده ازو
کرده پادشاه عاشقان کرداند امر فرمود که فول وجهک شطر المسجد
الحرام هم در آن حالت فرمود که فاینما تولوا فثم وجه الله چون بهر
طرف که متوجه شوند متوجه وجه الله شده باشند بطریق اولی
که هر گاه که متوجه اصل جمیع زمین و آسمان و جمیع اشیا شده
باشند توجه بوجه الله کرده باشند که کل شیء هالک الا وجهه
که هم بواسطه این معنی بود که بعضی از دین حق نبی امی تا به خلیل الله
مرا دیان و ملل منسوخ می بایست شد تا در حکم فنا باشند
که بغیر از وجه چیزی باقی نیست زهی بزرگی و قدرت و جاه و جمال
انبیا دو وجود پاک که هرگز حق لم یزل و لا یزال از ازل از آن
بود که تا ابد الآباد باقی ولی تغیر و تبدیل باشد سبحانه و تعالی تا چگونه
وجود آن موضع پاک که پیشتر از خلقت افلاک موجود بود
باشد که حق ابراهیم خلیل هم متوجه او شده از برای تعظیم وجه الله حکم
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن پدر خود را که حقیقت در حقیقت انبیا با

عاشقان بود رو دران طواف کرده و پیشانی بر زمین نهاده سجده
کرده باید کنند که چه دران حالتی در بیان تاویل فرموده اند که این
سنگ اسود الدار المبین از جنة آمده تا بیاد داشت و آدم علیه السلام خوف
و مهابت و عظمت دید که انی جاعلک للناس اماما یعنی کسی که رو
دران خانه کرده و در سجود اند و سر جوید او پناه میکرد و متوجه آن
خانه پاک با حرمت شده امام جمیع خلایق از کرم و رحمت حق تعالی
چه تواند شد بطریق اولی که آن خانه پاک با حرمت و عظمت هدی
للعالمین باشد که چه جای یکی چنین ناس که هدایت باسوی الله کرد عالمین
است اما الله تواند کرد و سبحانه و تعالی عما شرکوه — مرحه

حیاتی

قوله سدرة المنتهی رسید که اثر الحسن و جمال و زینت پوشیده شده
که فرمود هیچ بشری وصف آن نتواند کرد و بتکرار گفته شده است
که سدرة المنتهی و چهار جو که از و بیرون می آید چیست و کیست
الخ الآیه صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و نحن علی ذلک من
الشاهدین والحمد لله رب العالمین ای گرامی که چون گوش هوش
نداری این صیحه واحده الهی را از کجا توانی شنید وای کور ای
کور چون دیده بصیرت نداری آن حسن و جمال و زینت

سدرة المنتهی



سدرة المنتهی را از کجا توانی دریافت وای لال دای لال چون قلب
دریابنده نداری حقیقت این معنی را از کجا فهم توانی کرد و در توی توانی
آورد که چیز نیابند هیچ بشری وصف آن نتواند کرد و باز چون حقیقت
ان علینا بیانه است در بیان می آورد که بتکرار گفته شده است که چیست
و کیست زهی مرده ازل و ابد که توفیق در نیافتی که از آن چهار جوی حقیقی
مختوم مسک الهی را بیاشامی و زندگی جاودانی کردی و از عذاب و
ظلمات جهل این جهانی و آن جهانی خلاص یابی خسر الدنیا والآخرة
ذلک هو الخسران المبین — دران محل که در بیان زنده کردن
چهار مرغ را از برای اطمینان حضرت خلیل فرموده چیزی نیابند که چهار مرغ
هر یکی هفت سطر دارند ابطال ببین که چگونه بحسب ظاهر نیز از قدرت
حق خداوند تاویل موافق و مطابق تنزیل است که بعد از آن که ایشان را
زنده کردانید از آن چهار هفت از برای توضیح تمثیل نیز خواهد آورد که فرمود
که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع
سنابل تا آنجا که از برای بیان حفظ استوا و ظاهر شدن هفت کتابت
الهی فرموده که والله یضاعف لمن یشاء اگر چه در اعداد هفت است اما
بوجهی دیگر چون بر آن زیاده میشود دلیل بهشت نیز نیست و قرینه دیگر

روشن لیکن نیارد است چنانچه بعضی بر آن معتقدند که اند بخلاف
رجال بعضی بنز از همه و رجال بر آن صفت خطا می باشند که باب دو در جمیع
و از کفر و فجوری کرده اند سر بهشت بهشت در از آن صراط مستقیم در بیفتند
رفته اعوذ بالله من سخط الله — ایها الطالب الاسرار بدانکه آن دجال
لعین آینده که معارض حضرت مسیح است بعینه همان شیطان فضیح قبیح
عنید مرید پلید است که معارض حضرت خلیفة الله بود بدو وجه یکی آنکه
حضرت عیسی که حق عیسی را با آدم بود دیگر انبیا نبود که ایشان سخن خدا
بود و آن مظهر سخن خدا بود کلها و دیگر آنکه مثل عیسی چون مثل آدم
بود که این بی پدر مخلوق شد و آن بی پدر و ما در بخلاف دیگران و شیطان
عنید لعین را حضرت خدای تعالی بصفحه بار در جمیع کلام قدیم خود امر بسجود فرمود
و آن مرید پلید نشنید و در سجود نیامد دجال اعور مردود مطرود
نیز در مدرسهٔ علم از آن صفحه باب در نیامد تا معلوم شود که بکینام دیگر
از آن شیطان و ابلیس خسیس تلبیس در دجال بوده است و چون قرآنرا
بحکم حدیث باد شاه عاشقان صلواة الله علیه صفحه بطون بود بی آن
صفحه باد حضرت الهی حق که امر بسجود کرد حق قرآن عنید مرید پلید بید [illegible] زبانی

تعلق ببطن

مهرپارسی

تعلق ببطن بود که باشند تا معلوم شود که شیطان و دجال عنید بد بو
انعامی بطون قرآن محروم و بی نصیب شدند و بر ظاهر ماندند که در حق ایشان
و ذریات پلید ایشان است که حق تعالی حکم فرمود که اذا قرئ علیهم القرآن
لا یسجدون الآیه چنانکه شیطان عنید در صفحه امر الهی حق از برای سجود
بیه سجده نکرد و دجال هم که معارض عیسی علیه السلام بود در مدرسهٔ صفحه در [illegible]
که کشنده و نیست کنندهٔ آن لعین بود بر خلاف او صفحه مهر را از آن
صفحه حجاب برداشت و تشنگان روز محشر را از آن رحیق الهی سیراب
کردانید و بر خلاف شیطان و دجال و ذریات ایشان بنی آدم را در آن
مدرسهٔ علم در آورد و کباب دو جهان جاودانی واصل کردانید و السلام
روزه نشت بعد از عید فطر بوجهی دیگر از برای امة و السلام
کشتی نوح را که حق خداوند بای حق تاویل تعلیم فرمود و روان شد
او بر روی آب بلا و سبب است یکی بدست و یکی باد و از آن جهت که
بدست روان میشود مناسبت بعلم صورت دارد که بدست [illegible] نجاست
و روان شدن بباد مناسبت با قلم معنوی دارد که بهیچ وجه از وجوه
بی باد مرکب [illegible] از کرد تا کشتی حرف نقطه در ظلمات [illegible]
وجود با [illegible] و از عالم معنی بعالم صورت آید و نور ذات الوهیت

ازین [illegible] است [illegible]

ازان ظلمات خروج کنند و عالم ظلمانی را بدل بعالم نورانی گردانند
در وعده صدق او بود در بن نعوذ آخر با خر رسید والسلام
قوله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین این خبریست که از حال شیطان می‌نماید که
یکی از ایشان فرعون بود که اعلی فی الارض در شان اوست لا جرم
چون نار بود در دشمن خود غرق و نیست و نابود شد که آن بود که در
که دارخی چند بسته ازروی حکایت و تحقیق ذاتی در آمده بود که حکما ایشان
عناصر را در بساطت اضداد دیگو بینند و حال آنکه چنانچه ایشان میگویند
نیست همچنانکه در ترکیبات باهمدیگر امتزاج دارند در بساطت نیز از هم
جدا نشوند که دایم با یکدیگر چسپیده‌اند آتش و باد با هم جنس‌اند چنانچه
خاک دیگر باد که ضد اوست سرد و خشک است اگر سردی ضد گرمیست در
باز عین همدیگرند باقی همچنین بین تضاد مطلق نیست آن گفته‌اند که
ضد شد و بوجهی عین همند والسلام — وران محل که خبر از فتنه
و نابود ظالم بی توفیق میدهد و هدایت می‌نماید که لولا انتم لکنا
مؤمنین که تابعان گفتند و متبوعان ضلال و فضل در جواب
گفتند که انحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جاءکم الهدی بل
کنتم



کنتم مجرمین و باز آن ضعیفان بی توفیق مرا ایشه و دانش در جواب
کنند و در واقع راست گفتند که بل مکر اللیل والنهار اذ تامروننا
ان نکفر بالله و نجعل له اندادا الی آخره این سوال و جواب خطا
و فضل بی توفیق هدایت و خفیف در جمع خود معنی عجیب دارد یعنی
آنجا گفتند که مکر شب و روز شما بود که ما را از زهد ایشان در ضلالت
زند [illegible] بتجربه لیل و نهار معلوم میشود که آن کمر مضلان صوم
و صلات لیل و نهار ایشان بوده باشد و زهد و تقوی سررشته ایشان
که آن ضعیفان بی دانش را از راه برده باشد که از لوازم است که
هرگاه که [illegible] بعد از [illegible] مدتی مدید و عهدی بعید [illegible] در میان
قوم آید اول کسی که با آن هدایت توفیق می‌باید کیست که در میان
قوم مشهور و موصوف بعلم و زهد و تقوی و ریاضت نیست یکی عاشق
صادق که از زرق و ریا پاک شده است یعنی قصه برعکس واقع میشود
بیان روشن روشن میشود و پیشوا [illegible] توفیق [illegible] هم می‌باید [illegible] این
سخن در کلام تنزیل قرآن جلیل بسیار است چنانکه در اول سوره
قرآن آمده است که اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن
کما آمن السفهاء تا آخر در جواب ایشان فرمود که الا انهم هم السفهاء

ولکن لا یعلمون چنانکه هم تنبیه فرموده که و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض
قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون
پس ما بدلیل بتحقیق می دانیم که آن مکر و تلبیس ناهار آن مضلان علم
و عمل و بال و ضلال ایشان بوده است که این نیز از آن عمل و علم هیچ
حاصل بجز کمراهی نکردند و سفینه که خود بودند دیگر این سفینه پنداشتند
الی هذا که پرده بر ایشان دریده و رسوا و شرمسار دو جهان شدند
اعوذ بالله من سخط الله — و دلیل دیگر که در سوره سجده الم که کافران
انکار روز فتح کنند و گویند که متی هذا الفتح ان کنتم صادقین حق در جواب
ما جیب خود گوید که بگو که یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم و
لا هم ینظرون این آیه عظیم الشان بیان آن آیه میکند که یوم یاتی بعض
آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها پس معلوم شد که درین روز که بعض آیات
بروردگار حق حبیب آمد این روز فتح بوده است که اگر در واقع چنین
باشد بعض آیات دابه بود که خروج از ارض کرد اگر ارض کنده باشد
باشد دابه چگونه خروج از ارض تواند کرد و وعده این نیز یعنی بوده که
درین روز فرموده بود که و اشرقت الارض بنور ربها اما در روز
آمدن بعض آیات عموم نیست که فرمود لا ینفع نفسا ایمانها جیب
ظاهر

ظاهر اما جیب باطن هر دو یکیست و هیچ فرقی در میان هر دو نیست
که در روز فتح فرمود کافران را ایمان نافع نیست بعینه همان معنی کل
نفس دارد اگر ادراک روز فتح نشوند نتوانند کرد و آن لفظ نفسا
که در بعض آیات آمد روشن و مبرهن در روز فتح مشود که از برای
آن ایمان هیچ نفس نیز نافع نیست که بعد از آمدن بعض آیات
که نیز جمیع نفوس ثابت است از برای آنست که در وقت خروج دابه
هر دمان از خوف او و هیبت او در نماز گریزند یعنی خود را موقوف
سازند تصور کنند و حق دابه گوید که تو چند انکه میخواهی نماز را دور
دراز کن از کوس تراد ناهم خواهم شکستن بقول صادق حق جیب
صادق الوعد الامین صلعم و اولاده الطاهرین اجمعین
مثل چنانچه از حروف با بیان اسم حضرت اول ارواح است
هر چه در نشان اسم حق اول انوار است بدلیل خطاب که بعد از ین دو
سوره عظیم الشان ما اوست از برای آن دو حدیث که فرمود هر دو
یک معنی خواهند بود بنزد هر دو موحد که فرمود اول ما خلق الله
تعالی روحی و نوری و دیگر که فرمود ان الله تبارک و تعالی قرا
طه و یس قبل ان خلق السموات و الارض بالفی عام پس

آسمانها و زمین نبوده باشند که حق تعالی در حدیث قدسی حبیب خود را خوانده
باشد لاجرم حق فرماید در شان این اصل ارواح و اصل انوار که لولاک
لما خلقت الافلاک و این که فرمود باش عالم چو افق آن آیتست که فرمود
که وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون که آن هزار سال در مثال
آن یک روز فرداست که کان عرشه علی الماء است که بعد از ان خلقت
آسمانها و زمینها و ما بینهما در سته ایام باقی معین شد اگر سوال
کنند که روز فرد جمعه است و خلقت در رسالت در دوشنبه بوده است
از روی مولد جواب آنست که خلقت صوری جسدی درین روز
بود اما خلقت نور و روح در روز فرد بوده است که الولد سر ابیه
در روز فرد بود که حق فرمود و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین
زهی عشق عاشق حقیقی و زهی حسن بلا زوال معشوق حقیقی که همه
کاینات من کل الوجوه از میان برخاست الذ نطوع باکره تا
بغیر از عاشق و معشوق حقیقی فردی از افراد موجودات موجود
نماند و این دو ذات و با یکدیگر بی تفرقه اغیار در هم
آویزند و عین وجود یکدیگر شوند و گاهی یکی عاشق باشد و یکی معشوق
و گاهی یکی معشوق باشد و یکی عاشق و گاه یکی بران یکی عاشق
با
شود



شود وجود را گذشتن رسد و در معشوق حقیقی نیست و فانی شود و گاه
این بکه همچنین تا همیشه ابد الآبدین بغیر از یکذات حق تعالی احد صمد لم یلد و لم
یولد لا یلد و لم یکن له کفوا احد و احد دیگر هیچ و صد از جمیع وجوه
موجود نباشد من الازل الی الابد وحده لا شریک له تعالی شانه سبحانه
ما اعظم شانه و برهانه والحمد لله رب العالمین ـــ الکلمة فی وجود
و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ابطال سر روح اگر بیوایی
که تا بی پیدا کنی و بر روح حدا ای زنده شوی تا بیان این آیات را از ان ایتها سوره
نقطه حمعسق بجو که فرمود و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت
تدری ما الکتاب ولا الایمان الخ اما از ان حقیقت روح که سوال کرده بودند
در آنجا حق تعالی بیان میفرماید که حمعسق است و افراد او که اگر تا بیان از عیان
را بی نهند حیات را وجود باشد و نه کتاب را و نه ایمان را الحقیقة آن
روح که حق تعالی ما بین رسول نبی امی علیه افضل الصلوة از روی
وحی مخصوص گردانید این مقطعات رؤس کتاب بود که از بدایت
بی نهایت حق تعالی واجب الذکر والعباده در بیان آمد و در اول سوره
شوری نیز اشارت بآن معنیست که فرمود حمعسق کذلک یوحی الیک و الی
الذین من قبلک الله العزیز الحکیم والسلام ـــ ازان وجه

فواکه و اشجار و انهار و حور و قصور و زر و نقره و لعل و زمرد و زبرجد
و فیروزه و مروارید و یواقیت یکبار ظهور از عالم ارض و خاک دارند که در جنت
موعود آنست چنانچه فرمود که ان الارض لله یورثها من یشاء من عبادی و العاقبة
للمتقین تو بجهت از آن رو که ارض و جنت یک معنی دارند چنانچه
ارض عاقبت از آن متقیان نیست که در کلام تنزیل چه ملک جلیل فرموده
در بسیار مواضع بخلاف دیگران جنت تعلق بمتقیان کرده است
مثل ان المتقین فی جنات و عیون الخ و جنة عرضها کعرض السموات
والارض اعدت للمتقین و امثال این بسیار در بسیار آمده است معلوم
شود که ارض باعتبار در حکم جنت است که آنچه در جنت وعده آنست
همه یکبار از وجه ارض ظاهر می شوند و دیگر بار مخصوص بعالم معنی می شوند
که آن سرای آخرت جاودانیست زمین را که چه عاقبت بعباد صالح
و متقیان میراث گذاشته است چنان نیست که تصور اهل ظاهر است
ملک بدل بدل عاقبت هر گاه که بدل شود بغیر تصور راه اهل ظاهر
بآن حقیقت که اهل باطن دانند برای آخرت جاودانی خواهد
بود که عبارت از حقیقت آن جهان جاودانیست که بآن متقیان
و صالحان فقط رسد که از حکم الم بهذا انتهی یافته باشند
دوجود



و وجود با [illegible] ظاهر خود را چون حضرت امام المتقین علیه الصلوة
والسلام بدل بکلام الله و نقطه تحت با کرده باشند که فرمود انا
نقطة تحت الباء و انا کلام الله الناطق والحمد لله رب العالمین
ای طالب اسرار در بیان از آن وجه که حق خلیفة الله لوح محفوظ الهی است الهیست
که همه انبیا در و از روی شمار موجود و مثبت است کتاب کریم جامع
او بتر الف بی تی ثی جیم است الخ که فرمودند تا آن فرمود هر لغت که
خوانده مرکب شود و ارشاد و سعد ابتدا آن قوم که بآن لغت ناطقند
کند خلاف کتاب انبیا و دیگر علیهم السلام بغیر از رسول نبی امی خاتم
که بر ایشان سبب الولد سر ابیه فرموده اند ولد را حصه حقیقی دیگر
با پدر نیست از روی سر که دگر اولاد را نیست که کتاب او نیز
مثل کتاب پدر است پس چون کتاب انبیا دیگر مطلق مرکب بودند
بآن لغت که ترکیب یافته بودند هر رسول کتابی بزبان قوم خود بشتر
ارشاد مشغول است کرد که و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
و چون رحمتی که وسعت کل شیء در شان اوست که اصل کلام
بود بر نبی رسول نبی امی بعد از ادم صلواة الرحمن علیه نازل شد خصوص
شد که خطاب و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود نیست که تا جنسیت

نباشد از بیان آنکه چه صور ادراک و قبول می‌توانند کرد الا ادم چون
کتاب انبیا علیهم السلام و کتب بود بغیر آن دو وجود اصل بود حوا
صلوات الله علیها هر کس ارشاد با جمل اصطلاح خود می‌توانستند
کرد بخلاف موجودات که صلاحیت آن داشته که بدریافته که جواهر کتب
شود و همه را هدایت کنند بذات صفات خود تعالی شانه که آیت
احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد است از آن از ظهور
این حقیقت چه ملک غیب دان که حق سبحان هست که درجه چاه
از برای ارشاد شیاطین و کوری شیطان رجیم ملعون می‌نمایند
که از غایت کوری او بود که جنس خود را در لوح محفوظ آنجا ندید
تا بآن جنسیت سجده شش عظیم که مظهر ذات حق تعالی است
توانستی کرد یعنی چون او ناری بود اگر تعظیم اصل خود را در آن
لوح محفوظ بدیدی از فخار خود و انکار نکردستی و غیریت و خیر کفتن نکردی
بگذاشتی و از برای اصل خود در سجود آمدی که نار آیت است
که با حق موسی کلیم انی انا الله فرمود و اقم الصلوة لذکری که صلاة
نیز از روی لغت در آتش رفتن است و باز علاج فنای هلاک نیز
همان بود که شیطان خطا و دو ورود دیگر که قوله تعالی
بود از آتش



بود از آتش یکی از آتش برخورد نار را بسوی آتش نبرد تا تو
آتش اگر بروی او را دیده بودی سجده کردی سوی او حق تعالی
نبود اما چون در او طاعتش از سر بر باد داد صدق الله العظیم والحمد لله
رب العالمین ای طالب بدانکه بحسب ظاهر از بیان آنکه چه حوا علیها
الصلوة والسلام نصف آن کتابت الهی که حق آدم صلوات الله والسلام
علیه داشته بر وجه هدیگی للعالمین یا فتح و از بیان آنکه چه از فرزندان ان
انبیا از امانت و ذکور میراث و شهادت یکی بخشش از نیت وجه واقع شده ود ذبحش
اند و آن معنی بوجهاد که در اجزای کلام تنزیل حق حبیب [illegible] جلیله چه آنکه
در سوره مریم چون صورت وجه او ظهور کرده است که آن سوره است
از جملهٔ آنکه اول جزو پانزدهم واقع شده است که نصف سی باشد و اگر [illegible]
گویند که نصح کتابت مخصوص بوجه مریم است صلوات الله علیها و آن نصف
کتابت و لیست چون نسبت که در اجزای کلام اول آخر واقع شده است چون
انست که بوجهی چنین است بحسب ترتیب صوری اما بحسب معنی دیگر است
از برای آنکه اول آیتی و سوره که بر قلب پاک حق حبیب از حق آمد
چه نزول اجلال فرمود سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق بود دیگر
بحسب مراتب صوری در جزو آخر افتاده است بیا بوجهی دیگر اگر
[illegible]

آخرست بوجهی دیگر اولست و در بیان اول آخر معانی بسیار و بی‌شمار
از آنجهت که در کار خود موجود دست از مبدا ابتا ملک علام که تا برکتابهای تمام
خود بسالهای بسیار و روزها بی شمار ظهور خواهند کرد
شد چنانچه صورت کتاب وجه که مخلوق اخرند از بیان الحمد آمده
اگر بوجهی دیگر فاتحه کتاب نبید اول اند این سوره کریم اگرچه از اوایل
آخرست اما باز اول آخر است تا محمل دو نوع توان کرد که بوجهی
از برای آن در اجزای اخر آمده که آخر در سرای و دانی که عبارت از
دار نعیم علم است که بر صورت کتاب وجه کریم و وجه حوا
علیها صلوات الله خواهند بود که و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
که این یک آیتست از آن معنی ام الکتاب ای طالب اگر یابی مقام تحقیق
بحقیقت برسی از نعبد دیت کردن که مالک یوم الدین که تعین کی ترا
یقین حاصل شود که هو الاول و الآخر والظاهر والباطن وهو بکل
شیء علیم پس ای طالب لعبود این ذات صفات که مشغول
شود که آن معنی ایه وجه حوا و مریم و ز نبی صلوات الله
علیهم اجمعین که ایاک نعبد و ایاک نستعین یکی آیتست
که حبیب رب العالمین فرموده که بر حدیثی که از من
که از من روایت



که از من روایت کنند اورا با کلام الله موازنه کنید اگر موافق است قبول
کنید والا فرد و آن حدیث که فرموده اول ما خلق الله تعالی القلم صحیح
ابیات حدیث آنچه در قلب ذکر ازانجاست که اول سوره
که بحضرت رسالت که روح اول و نور اول بود آمد سوره بود که در وی ذکر
قلم بود و اینجا قیاس صحیح بعقل اول هم بود که جمیع حق داده در اول
ترکیب واقع شده از که ن والقلم وما یسطرون که از آن وجه که ما انت بنعمة
ربک بمجنون بود در سوره اول که علم بالقلم فرمود که صورت کتابة نون
بود که قبل از قلم بود از برای آنکه بعدها هر شی از اسم او آن رسید
شد از اسم آن وان اعیان اسم کرد اند پس
بطریق اولی که در سوره که اول نازل شده باشد ذکر اسم باشد و از آن
وجه که از بیان آنچه بر اسم مقدم است از انسح که اسم پرورد
گار عالم ذات پروردگار است آن ذاتی که بر اسم تقدم ذاتی دارد از برای انکه
علم مسماست و از اسم مبدا باید که بحکم و اذ قلنا
اسجدوا ملائکه واجب شد که معلم اسما را سجده کنند اگرچه مسمی بر اسم
مقدم است اما از اسم بمسمی توان رسید و از برای اشعار این معنی اگر
از حبیب در ختم انبیا عظیم کلا لا

جلیل القدر

نُطِعه و اَنجُدُ و اقترب والسلام در الواح موسی کلیم ملک علیهم که ده
آیه بود او را می بایست شکست تا علم ... الهی به جای ظاهر شود
و چون دو خط بینی بود جدا از آن خطوط از بیان الهی جدا بود که دکر آن
ظاهر بودند و او حقی در روح آدم را از آن حرکه خط حقی بود در تورات
دیده لا جرم از برای ظهور آن مثال چهار ... الولد سر آنه السلام در
دو حرف لام الف تحقق ... کتاب آدم را که ... بود در مقام توحید بسبب
نه حرف از این جهت خوانده در صحف او که حرکت از ... ظاهر بود نام
... الهی که حضرت انبیا و رسل علیهم السلام بودند ظاهر آمده و چهار
حقی از بیان الهی ... و جنابت موی کیسو شکافتن حاجت او بود بسنت
ابراهیم حکم و اتبع ملة ابراهیم حنیفا ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین که تیمم
کردن و ... الهی ... از این قبا بعثت بخلاف احتیاج صلوة
اشراق نیز بر و واجب بود بر خلاف احتیاج که خرق از بیان الهی ...
شکستن و شکافتن است والحمد لله رب العالمین مسئله الا حکم
لا یمسه الا المطهرون که عبارت از طهارت غسل و وضو و بدن و ... رخ طیب
است که تا این مواضع را از روی آن با ... از مواضع دیگر جدا
نمی کرد اند نه نماز توبه ... توان کرد و نه مس قرآن که اعلام نماز ... 

در اوایل



در اوایل قرآنند که برای ... علاوه نماز گذارده می شود که صورت
ایشان در آن مواضع ظاهر است که در وقت وضوی صلوة و مس
قرآن می شود تا معلوم شود که بی نمودار در هر کتابت شروع نتوان
کرد جنابت ... هر کتابت تفسیر نمودار ... نسبت که شود و باز اهل
طهارت همان ... که از آلایش هر کتابت پاک شده اند و در عالم
نمودار که عالم توحید است در آمده اند که آن مواضع را که در وضو و صلوة
و مس قرآن ... صورت نموده اند تا معلوم شود که تقوی و پاکی
حقیقی عند الله کسی راست که بر آن مواضع رسد و بداند که این نمودار کتاب
موجود نیست والسلام ... و اینجا که حرف الحمد ... با وضو و مس قرآن نمودار جمله
دیگر از برای آنست که ایشان موضع ... اسماء اشیا اند که نمودار
حقیق اند جنابت در ... الهی البته البته از بیان خدای ... 
مقدم آمده است جنابت ... الف بی تی ثی جیم حی خی دال ذال
ری زی سین شین صاد ضاد طی ظی عین غین فی قاف کاف
لام میم نون واو هی لی یی ... زی کاف و چون از اسما مقصود
... است از الف لف را در کتابت ببیند ... که آن است
اکتفا کردند یعنی بصورت ... نوشتند و چون اسم از ...

جدا نیست در تلفظ تمام اسم سما را با هم خوانند که آنرا نوشتند و از و
مجموع الف خواستند صدای تعالی نیز که فرق کنیم او ولده فرموده بود
للذین یتقون که گفتیم تقوا و طهارت هر دو یک معنی دارد و در وجود
ایشان در مواضع وضوء صلاح و مس قرآن و طواف کعبه
در وجوب و در دست و با صورت ایشان نیز ایمان خود حقیقی که تعبیه
فرموده اند و از برای لو تون از کوه نیز که بعد از آن فعا صلهای
دست میدهند و میستانند که هر گاه که از آن سین منفصل دست یکی
منفصل را حرکت میدهند آن سماء حقیقی که یک کلمه خود است از
ظهور میکنند تا سین و سو برین قیاس بین با نیز دلایل چون معلوم شد که
حسما از بیان الف آه برا سم مقدم است و فرمود که لا یمسه الا المطهرون
تا ارتباط لب سر الله ترا معلوم شود که تمیز در میان قرآن صوری و قرآن
معنوی چیست یعنی بدانی از دانستن سر وضو و طهارت که آن
مواضع را که میشوی بحقیقت قرآن حقیقت چیست و بعد از آن اثر
که مس میکنی قرآن مجازی نیست و فضیلت غسل را هم دریابی و بدانی
که چنانکه صورت وجه و ید و رجل اعلام کلمه الله اند
بتمامی وجود تو کلام الله ناطق که هر یک قطره آن که در از ای

یک منفصل



یک منفصل است از دوازده سین و سو منفصل تو چون از سراپای
وجود تو حرفی میچکد یک کلمه نوزده حقیقی از وظاهر شد که حبیب
رب العالمین از این غسل و طهارت حقیقی خبر فرمود از بیان الف آه که فرمود
بهر یک قطره آن که از غسل کنند میچکد حق تعالی ملکی را بر آن قطره موکل گردانیده
است تا تسبیح با شعور های علو قدر و شان نماد کم پس از این رو که سماء بر اسم
مقدم است و آن ذات بی شبه و متعال که فی ذو الجلال بی زوال نا تر است
تعالی شانه لا جرم که فرمود که و ادخلوا الباب سجدا و الحمد لله رب العالمین یعنی
از برای ا سجودی و از برای ب سجودی و از برای ت سجودی و از برای ث سجودی
و از برای ج سجودی و از برای ح سجودی و از برای خ سجودی و از برای د
سجودی و از برای ذ سجودی و از برای ر سجودی و از برای ز سجودی و از برای
س سجودی و از برای ش سجودی و از برای ص سجودی و از برای ض سجودی و از برای
ط سجودی و از برای ظ سجودی و از برای ع سجودی و از برای غ سجودی و از برای
ف سجودی و از برای ق سجودی و از برای ک سجودی و از برای ل سجودی و از برای
م سجودی و از برای ن سجودی و از برای و سجودی و ه سجودی و از برای
ی سجودی و از برای پ سجودی و از برای چ سجودی و از برای ژ سجودی
و از برای گ سجودی تا سی و دو سجود دیگر هم و ادخلوا الباب سجدا

داز برای حق تعالی احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد اداه
که آن یگانه صفات است حق که نور اول و روح اول علیه
افضل الصلوات از هستی و وحدانیت او خبر داد که فرمود کان
الله ولم یکن معه شیء الا بعد که الآن کما کان ذلک من فضل الله علینا
وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون لاجرم چون درین
نعم بلا زوال و بلا انتقال شاکر نباشند تنعم حق ذو الجود
والنعم که بر ایشان زیاده نشود بلکه بکفر مطلق یاد کرده در دو
سرای دو جهان محروم شوند و بعذاب شدید در روز وعید مبتلا شوند
که فرمود لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
که حق امام المتقین از مقام توحید صرف که رسید بود خبر فرمود
که انا الاول والآخر والظاهر والباطن چون در بنا فتح در انتظار افتاد
و هو بکل شیء بصیر و اصل خدا از برای آنکه نداشت که چون وجود او قدم باطن بود
او نقطه بود و با زبان او اول نور واحد بود که پنجاه هزار
سال پیشتر از خلقت حق خلیفة الله که از بس در آمد و از آن وجه
که از همه پیشتر بود که آن سبع مثانی مخصوص این روح اول و نور قدیم
از [illegible] بود که آن سبع مثانی از آن وجه که ظرف اشیاست
بتر [illegible] مقدم بود



الله مقدم بود و آن نقطه که وجود عزیز حق امام المتقین
بود در آخر [illegible] او بود [illegible] که تمیز حروف باز با بیشان بود
که نقاط بند و از آن نقطه اصل موجود شده اند که هم او فرمود
لعلم نقطه کثرها الجاهلون آنکه در توریت آمده است که و
رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون ویؤتون
الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول
النبی الامی الآیه ابن طالب ابن رحمت بی نهایت خداوند
هدایت حق [illegible] تورینه یتقون معلوم میشود که آن رحمت [illegible] وسعت کل شیء
الهی را خصوصیتی خاص با وجود آن کند این رسول نبی امی علیه افضل
الصلوات حق بدلیل الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
و باز لفظ متقی را که [illegible] کار رسید از الآیه ترکیب خصوصیتی خاص است
با وجود آن که مجرد دانند وحی امیر المؤمنین و امام المتقین هم امام المتقین
از برای آن بود که وجود حقیقی خود در نقطه فرد واحد دانسته بود
که بیرون از این نقطه که عالم توحید است عالم شرک آن دو بینان است
که در حق ایشان فرمود کنتم الی [illegible] و چون [illegible] رحمت حق [illegible] ذو الرحمة
الواسعة [illegible] از برای متقیان نوشته بود با آن مناسبت یک صفت

- [margin] اظهار [illegible] کننده
- [margin] حیثیت

دیگر از آن قبیحات مشرکان ظاهر شدن باین وجود که و یؤتون الزکوة زکوة
درین مقام مناسبت باز از روی باکیست و بعد از ان دست
که نویسنده رحمتست و در وجود اوست که مرکز تمام وجود دانست
زهی رحمت زهی بحر این رحمت از ضبط علم بی نهایت و بدایت
و غایت علام و خداوند کلام و الله اعلم
در مرمی الهی چنو ما بید که فرزند آدم میراث ادم وقتی می برد که متوجه
زیارت وجه پدر شود و خود قد شود و خود قد باشد و بعد از ین بی فاصله
ذکر مشرکان نجس العین چنو شنید که انما المشرکون نجس فلا تقربوا المسجد
الحرام پس مشرکان از ان وجه که نجس بودند نتوانستند که بان مسجد باک
پاک حق نشستند و نرسیدند نه بصورت و نه بمعنی و اگرچه چنو استند
که برسند اما مانع ایشان خود ایشان بودند که نمیدانستند که در شان
ایشان است خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین
در زمان حبیب رب العالمین صلعم اگرچه سوره بیزار
از خدا غیر خود ایشان در ان زمان که مشرکان نجس العین می خواندند و منع
ایشان میکرد از نزدیک جستن بان خانه پاک با جرمت اما نمود
ان مقدمه کار بود که مومنان بی خوف ضعف بود و ندادند در ختم و منع

وقتل مشرکان



وقتل مشرکان نجس العین از بند کان خود ان پاک ادراک صوری
و معنوی خداوند خانه خواست شد بدلیل این آیت که و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء الله ان الله علیم
حکیم
حکم آن سرکه رحمة الهی بود در وسط ما حجت بحکم اشهر معلومات
هیچ مبدا ای طالب که چرا از بیم بریخت از برای آنکه رحمة الهی کلام
الست و تا از بیم بر بزد و بر همه اشیا و سیع و منبسط و منبسط گر دد
بحکم الهی در صورت دیده نشود که بعینه همان حکایت
موسی کلیم است که فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و در آخر
هیچ که وقت طواف است بر عکس خود دار خانه که بر هم زد و خفته
نیز دلیل این معنیست که آن خانه صورتست که رحمة الهیست
درین اشهر از بیم بریخت و پاره پاره شد تا حقیقت خانه و خداوند
خانه جمال با کمال خود را از ان وجه که پادشاه صاحب جمالان
روحانیست بنماید و آشکارا کرد انبد تا معلوم شود که پادشاه
عاشقان از غایت عشق پادشاه صاحب جمالان و روحانیست
کیست و از چه بره گذر باین درجه اعلا و منازل اکبر ارسیده است
و برهان و مالکین ما باستحقاق صورت و معنی ثبت شد

و اگر رسید شما از درویشی
سبب منع مشرکان
از حرم بس زود بود که
بی نیاز بکرداند شما را
خدای از رزق بودن رحمة
خود بوجهی دیگر اگر خواهد
بدرستی که خدا داناست
درستکار و درست
گفتار

کرفته است که در شان اوست که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا
مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا و سنگ حجر و سنگش
نیز توجه دلیل آن معنیست که ازینجهت در بیان اعدام حجر الاسود
راه از آن خط سفید در قیامت حی باشد تا فتح تا عهدنامه که این
اسرار حق وی کرده کار صورت نگار بر او نوشته بود از خود کتابت
الهی و حجر خلیفة الله حق خوانده شود و از دست سودن
بنی آدم بر آن محک سنگ سیاه کم عیاری فرزندان متخلف آدم
ظاهر شود و چون زر کم عیار که در آتش میرود از برای سوختن غل و غش
آن خطاکاران در آتش سعیر و بئس المصیر ببرند تا چون حضرت اجلال و
عتبت پاک بسوزند و نیست و ناپدید شوند که کل من علیها فان
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام ان سنگ محک عیار مثال
آن وجه باقیست که الله حق فرمود ولله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین
لا اله حق در حالتی که دعوة الناس کرد و به زیارت وجه چون
هدی للعالمین بود هر کس که هدایت یافت و متوجه وجه شد در
سرای تمام حج



سرای اتمام حج باو و آن بار یافت و ایمن شد و هر کس که این دعوت را
قبول نکرد و در سرای باقی در نیامد و در سرای فانی که ما سوی
الله است بماند که عبارت از عالمین است از خوفی که داشت در ورطه فنا
غرق شد و چون حج البیت جای وجه باقی بود و عالمین و ما سوی الله فانی
لا جرم حق چون فرموده بود که کل شیء هالک الا وجهه بعد از و من کفر
با مناسبت فرموده فان الله غنی عن العالمین که از عالمین که ما سوی الله
ازحق الله از برای آن غنیست که مجموع فانی اند و در حکم عدم مثل
سایه ذات که هیچ کار ذات بسایه ذات موقوف نیست بودن و نبودن
سایه بحسب ذات علی التسویه است سبحانه اعظم شانه ای طالب اگر حجر را
این سنگ صاحب عیار بدین کیفیت بزرگی کم عیاری و تمام عیاری
نمی‌بینی که در بیان که آن سنگ است فصیح صدای حق آمد و زنگ و بد
او وعده حق چنین بود فرموده حق گو بدین تعظیم می کرد ای اله
آن نکرد و حق تعالی است گواه صدق الله العظیم وصدق رسوله الکریم
ونحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین تمه ذکر
الواح و کسر حجرات در مشعر الحرام که از پیش گذشته است آن موسی کلیم
در آن وقت که غضب بر مشرکان بخش گوساله پرست کرده بود

که کسر الواح فرمود و قوم که انابت کردند فاقتلوا انفسکم از برای آن کفه
بوجهی که در [illegible] قدکم موسی علیه السلام چنین بود که در وقت ظهور آن جناب
کتاب آخر درود انانی بعد از عبور بر صراط المستقیم بحکم کتاب خاتم
انبیا علیه و علیهم السلام عز کان نجس العاین بیکبار تقبل خواهند آمد
که در کتاب کریم ابیاء خاتم و حبیب حضرت ملک علیم حضرت حکم خدا الی روز آخر
چنین بود که اذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
که این سلخ ماه با جره بعینه همان حسنی کسر لوح و حجره داشت
و شک نیست که اگر قوم حضرت موسی هم مشرک نبودندی و جه الله را نکذا اشتندی
و سوقه کوساله ناقص و بی هوا نشدندی چنانکه عز کان این
زمان ملعون دو جهان و مستحق عذاب در دنیا کی جاودانی که برو نجس
النفس که از ازل آن تا ابد الآباد بس بود دارواح خبیثه مشرک
نجس العین ایشان تجلی در این کیر و حضانا که بی با که کوه را در که از عالم
هاکی ظالم کافر فاسق فاجر مشرک نجس العین گردانست تا بیکبار تقبل انید
و نیست شوند بحکم نص کلام تنزیل ملک جلیل حضرت که فرمود که فلا تقربو
المسجد الحرام و فرمود فاقتلوا المشرکین هم در این سوره که نام
توبه دارد که حضرت موسی کلیم مشرکان قوم خود را از برای انابت همان فرمود
فاقتلوا انفسکم



فاقتلوا انفسکم فتاب علیکم عند بارئکم که بوجها بعینه همان معنیست
که فان تابوا واقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فخلوا سبیلهم که صلوة
سبیلهم
عبارت از آنست که رو در موضعی میکنند و در سجود می آیند که چون باب
مقام مبارک گاه و هدی للعالمین میرسیدند از برای نفس خود البته قتل
و ذبح می باید کردن تا بحقیقت عند الله انابت ایشان قبول باشد حق
رب العالمین و مالک یوم الدین حضرت تمامی ادیان و ملل را در دین
حبیب خود را از غایت محبت و عشق که با او داشت در آورد و همه را در دین
او یکی و یک مذهب کردانید چنانچه ندیده که تحقیق شاهد و عیسی و د
که جمیع معانی کتب آسمانی سر از کتاب جامع خاتم انبیا م برآورد و یکی وجود
مطلق حضرت حق حق حضرت که کردید که در بین روز در جهان لمن الملک جوی از
بوجود دیگر
وجود مطلق او نبود و نبود هم جود در جهان خود فرمود که لله الواحد
القهار و چنانچه حضرت موسی کلیم از طور که بیزار آمد الواح را شکست حق حق
نیز از کوه عرفات بزیر می آیند و از بیت العالمین نمیکنند در مشعر الحرام که جمره
نمیکند و چنانچه حضرت موسی کلیم سبعین رجلا را از برای میقات آنها اختیار
کرد آن نیز مناسبت با عداد جمره دارد که همان هفتاد دست که بعینه همان عدد
که موسی کلیم از برای تکلم بر طور برده بود حجاج نیز که از کوه عرفات

بر سر حق آیند همان قدر سنگ می شکنند و سنگها را در آن کوه ظاهر می کنند
و خدا را در آن شکستن بیاد می آورند و جواری که سالها از آن
سنگ جماد ظاهر میگردانند که بوجهی مقصد برده که جهان مخلوق کس
بود این بود والسلام بسم الله الرحمن الرحیم یس والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم … رسول نبی امی را بر
انبیا علیه وعلیهم السلام خصوصیتی که با صراط مستقیم است یکی اینست
که آنرا از وجه امتیان میتوان دانست که صفحه کتاب … بر وجه دارند
که هر یک حرکت از چهار سطر و خط الهی اند … سطر باشد صورت …
… رسول نبی امی هم و از آن وجه که البته خط … استوا بر وجه که
… اول بر … میکند تا … صورت … خدای … در وجه
ظاهر میشود پس باین وجه مظهر آن … الهی که … رسول نبی امی است
علیه افضل الصلوة واکمل التحیات بر خلاف انبیای دیگر بر صراط
مستقیم باشند که چون این رسول نبی امی بر صراط مستقیم بود …
احدیت تعالی او را … خوانند که … است و … و در سوره
فتح نیز که همین فتح خط استوا است … حقیقی … نعمت خود را
هم بر همین حبیب خود تمام کرد اینک از … صراط مستقیم که تمام الفاتحه را

بعوض

بعوض آن چهار با و دو دو … که در مقابل آن صفحه
اصلاست بر خلاف … اول … رکعت نماز بر او واجب گردانید
و بر آخر آن او که هم از بیان الهی … امیانند و در روز آخر که روز
حلقه معلم جمیع اسمائست آن … رکعت نماز را تمام گردانید و بعد
از آن ابتداء … مقابل بلا زوال خود در سوره جمعه … فرمود که
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و از این جهت که رسول نبی امی را
در مقابل آن صفحه بود که متضمن … بود و خط استوا که گفتیم بر آن صفحه
میکند تا از هشت خط الهی … خط خدایی … ظاهر شود این
رسول نبی امی در سوره که هفت آیتست در شبانه روزی … رکعت
نماز واجب میگذارد و در هر رکعت در قرائت آن هفت آیت
از … رب العالمین و مالک یوم الدین … یکبار طلب
هدایت باین صراط مستقیم و ظهور او در روز دین میکرد و باسم
اشارت آن صراط مستقیم را بخصوص جای … دانند که انعام
از … مالک یوم الدین … یافته بودند و ایشان غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین بودند زهی نعمت و زهی عنایت و زهی هدایت

[illegible]

اما در حقیقت رسول نبی امی را فتح مکه وقتی میسر شد که خود
کیسو را بست باب کعبه دو نیم کردانید و بران خط راست عبور کرد و میتوجه
زیارت حجر الاسود حدا و نه حفظ استوا شد لاجرم ازین فتح که در ضمن خود
تسلیم وجه داشت بالله ذات و صفات حق محسن و محفوظ شده چون
حبیب الله که دید بعد ازین فتح با آن دو خلعة ازلی ابدی مشرف کردید
که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و ازین بشارت ازلی
ابدی حبیبان دیکر را مسرور دو جهانی جاودانی کردانید که مورد
اذا احب الله عبدا لم یضره ذنبا تا معلوم شود بیقین که آن
فتح که عبور است بر صراط مستقیم وجود اقبل شد خست دیدار را حاجت
جاودانی که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر در ضمن
این فتح است تا چون رسول نبی امی که ازین فتح هدایت بر صراط
مستقیم یافته بود و مغفور کناهان بیش و پس شده حبیب الله شد
ایشان نیز که باین مقام عالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر آمده برسند
حبیب الله باشند و ذلک یحبهم و یحبونه نیز آید نه ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله واسع علیم الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین

باکه زنقلیه سنه سکیز
بیاری ... شوق ... کیدی ...
... [illegible]



ای طالب اسرار آلهی حق امر نکار حق از هدایت تلاوت
می حق در باب که هر کاه که تجلی کلمه حق ذو الجود بر جبل
وجود شود و از هم بریزد حق رحمان بر عرش عظیم استوا میشود اند
با فتح از برای آنکه تا کوه وجود بکلی جعله دکا از هم فرو بریزد از روی
مفاصل و کتابت سواد و بیاض وجه سوره الحمد و حم که خدا الی بهر یک
در مفصل و خط و کتابت قرار میشوند کرفتا لاجرم از هم بریخت تا حاذق
باشد که حق رحمان بر عرش مجید راست باشد که له ما فی السموات
وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری که عبارت از جمیع اشیاست
که قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء که رحمن اسم صفت است
بحکم بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بنام الله که رحمن است و کلام قدیم
ملک علیم است که صفت ذات بی مثال ذو الجلال است و کلام قدسی
کلیم از هدایت حق علیم حق از روی معنی چون بیان رؤیت
رسید با جود آمد یعنی چون خودبین وحداشناس شد فرمود
که انا اول المؤمنین تا معلوم شود که این در ضمن موفقت و مشافهت
نفس خود و رب خود است که حصول این معنی از رویت
و اول مومنان حق کلیم است با آن ذلیک که قبل از واحدی

٧٠١

از انبیا و اولیا و خاصان خدا طلب رؤیت وجه ذات
بکردند چون از بیان آن حضرة الیمین از وصف عدم رؤیت اوّل
ازو بود لاجرم از جمیع مذکور اوّل او گوید که انا اوّل المؤمنین
و از برای اینست که هر کس که بزیارت جای آن وجه پاک میرود بعد
آن کتابت وجه که چون لوح شکست و رجعت بر عرش استوا یافت
طواف میکنند که آن حجر سفید که بر میان آن حجر سیاه است از بیان
الیمین حضرة کتابت ثبتست از آن کسر لوح در شان اوست که کان آمنا و من
کفر فان الله غنی عن العالمین که عالمین از آن وجه که باو
قائم اند و سایهٔ ذات الله واقع شده اند و چون هر ذات و شخص
از سایهٔ خود مستغنیست بطریق اولی که ذات حق خلاق وجود
نیز حضرة از هیچ کار او موقوف بعالمین که ماسوی الله اند نیست
باوجه باقی مجموع فانی اند نباشد که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و السلام حمد المکنة مسیح کلمة الله که ظهور از مریم بکر که صلوة
الرحمن علیها که ادراک اهل ظاهر از دریافت آن در تشکیک
و خیالات فاسد باطل محال افتاده است و سر حکمت آن
کما هو حقه نمیتوانند رسید و تفسیر و تأویل بعضی کلام
تنزیل

از عالمین که بعینه ظل او
واقع شده غنی و بی نیاز
باشد و بحکم کل یوم هو
فی شأن صحیح

١٠٦

تنزیل را بغیر ازین دیگر نمیتواند یافت در آن محل که در سورهٔ حضرت مریم بکر
سلام الله علیها که کهیعص است حضرت عزت حضرة میفرماید فارسلنا
الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا که با حضرت مریم بکر آن روح الهی که در صورت
بشر در آمده بود در است و در تکلم در آمد و گفت انا رسول ربک یعنی این آیت را
از سورهٔ احسن القصص در حق باید یافت که حضرت یوسف جمیل علیه السلام در منام
دید که انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین
که حضرت یعقوب بتأویل آن رویا با احادیث فرمود که اگر در واقع علم
تأویل احادیث یعقوب و یوسف نبودی و اگر بودی ممکن نیست
حضرت یوسف از رؤیای خود چیزی دیگر از عالم معنی بعالم صورت جز نتوانستی
آورد آنجا که حضرت یعقوب با زوج و فرزندان حضرت یوسف جمیل را در حالت
در رفع ابویه علی العرش سجود کردند که الرحمن علی العرش استوا آن
مظهر الله که حضرت یوسف جمیل بود فی الحال بی توقف چون عالم بحقایق تأویل
احادیث شده بود بتأویل رویای خود مشغول شد و گفت یا ابت هذا
تأویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا یعنی حضرت الله که پروردگار
صورة نگار منست آن حوادث را راست گردانید بحکم ذلک من فضل
الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون و حال آنکه

دخی گوندردی مریمه
جبرائیلی دخی گوندردی
اکا بر یکیت صورنده

ح یوسف در عالم معنی جرم کبری نورانی را که عبارت از شمس و قمر و کواکبند
دیده بود که او را سجده کردند که تاویلش به پدر و مادر و برادران کرده‌اند
هیچ شک نیست که مینو آن گفته که ایشان عند الله شمس و قمر و کواکب اند اگر چه
بحسب ظاهر صورت بشریت معین داشتند تا از بی منند آن صادق به تحقیق
و تحقیق در حکایت مریم بکر حامله شود یعنی اگر چه حمل او از روح خدا
و رسول خدا و سخن خدا بود اما چون بیعقوب و نه زوج و فرزند بشر آشنا بود
بکر بقیه مریم علیها السلام بدان اعتبار بود که دست غیر او را نبیند و مس نکرد
لایمسه الا المطهرون حمل او از روح القدس بود که هیچ بشری بر خلقت
او نرسید و نتوانست رسید والسلام تحت سر نیست از اسرار الهی که خونبها
بر قاتل قتل واجب می‌شود بر عاشق نیز بحکم من عشقنی قتلته فانا دیته قتل بود
از برای آن چون حاجیان زیارت وجه الله میکنند و از آن وجه که عاشق
آن وجه اند جذبه مجاهده و مشقت راه دور و دراز اختیار میکنند تا ما شوقه
ایشان بر آن وجه ذات حق تا بیج می‌شود که ~~هر کس که عاشق میشود گویا قتل کرده~~
است قربان که بعد از زیارت از برای نفس خود میکنند دلیل من عشقنی قتلته
است تا معلوم شود که هر کس که عاشق میشود گویا قتل کرده است و خونی
در ذمه دارد چون از برای معشوق خود و تحفه معشوق خود بقتل
می‌آید



می‌آید معشوق اوست که باز دیه اوست بحکم ولکم فی القصاص حیوة
که چه حیات ور ابد ابن قوا اند بود که معشوق و محبوب دیت او شود
ای طالب حقایق و دقایق کلام قدیم خالق خلایق آگاه باش که بحکم ولکم
فی القصاص حیات تا در عالم توحید حق احد صمد لم یلد و لم یولد
در نیایی و ملک را یکی نه بینی و یکی ندانی راه حقیقت حیاتی نخواهی یافت
یعنی اگر گوشی ببریدی گوش خود را قایم مقام آن گوش کرد آن و اگر
چشمی کندی چشم خود را قایم مقام آن چشم کرد آن تا والجروح قصاص
ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب پس چون حیات کلی حق
توحید بوده است و حیات کلی شرک در نظر خدا و خواهد بود که شرک کسی گوید
یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام چون
آن مسجد الحرام از روی توحید هدی للعالمین است که مجموع ماسوی الله اند
مشرک نجس مردود دو جهان جاودانی را از قرب جستن او حق را اند
خانه پاک منع فرمود   بیان حق که بعد از الرحمن علی العرش
استوی له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری
که عبارت از جمیع اشیا است فرموده اند یعنی بعد از انکه رحمن او بسط
حظ استوائی وجه آدم که عرش عظیم بر آن عرش راست باشد

بهم بواسطه آن حفظ که بر وسط جمیع اشیاست همه اشیا از آن
ابا ذات صفات حسیه که رحمانیت وحابیه دیگر که بیان
یوم ینزل الله تعالی علی کرسیه هم در حق آن فرموده اند
مفهوم آن بیان از علامات خداوند بیان حق آنست که چون در
روز جمعه تجلیات اهل بهشت در بهشت بصورت امرد خواهند
رفت و جاوید آنگه بر آن صورت خدای حق هم خواهند بود
که صورت امرد حق خواست که کرسی انجست سبب آن باید اعتبار
از عرش و جای آدم نزول بکرسی و جای حوا صلوات الله علیهما در
روز زده باشد که آن کرسی الصحر جمیل که آنست که فرمود ان
الله جمیل یحب الجمال و رأیت ربی فی احسن صورة که تفسیر احسن صورة
بصورت امرد فقط فرمود صدق الله العظیم وصدق رسوله الکریم
والحمد لله رب العالمین قوله تعالی ان کانت لکم الدار
الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم
صادقین ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین
از آن وجه که ظهور دار الآخرة در یوم الآخر خواهد بود که جمعه
است در سورة جمعه نیز این آیه را با یاء فرمود از برای
روز جمعه

[illegible]



روز جمعه منکران کل یوم هو فی شان که بدلیل کما قال اصحاب السبت
منکر شان آن شدند در روز هفتم که روز آخر است قوله تعالی
یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس
فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم
والله علیم بالظالمین چون منکر آن روز آخر بودند که جای دار الآخرة
از آن شان نتوانند بود که جمعه اولی را که عبارت از شش روز
دنیاست تمنای آن کند که در دار الآخرة که عبارت از یوم المزید
روز جمعه است زندگانی جاوید شوند و آنگاه فرمود قوله تعالی
و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین در سرای آخرة از آن وجه
که مقام اقامت جاوید انست بقرینه الا قیلا سلاما سلاما باید که صلاة
برنج مخصوص باشد اما چون مقام اقامت است بیشتر از آنکه از سه
نوع صلاة می باید که بحکم تغلیب که از بیان آن حق حکم دار
صلاة معدوده حضر باشد از برای است که از حکم نامتناهی حق
التحیات در کلمه آخر صورت معدوده که جمع صلوة حضر ظهور کرده
است والحمد است که صلاة بی قراءة او مقبول حق تعالی نیست
و مفتح آیتست موافق هفته که شش روز و یوم المزید اوز

[illegible]

آخرست که روز جمعه آخر مخلوقاتست و اینچ حدیثست که قیامت در روز جمعه
خواهد بود موافق و مطابق کلام قدیم حضرت مالک یوم الدین است
که روز قیامت را در چندین مواضع یوم الآخر فرموده اند و روز جمعه
که از هفته آخر ایام است از برای آنست که از روز یکشنبه صلاح هفته است
و روز آخر یازده تا آخر ایام معلوم شود که روز آخرست که بنام بعض علماء خیر یکشنبه
حکم بر نهج تا پنجشنبه مکرر است و اگر باز جمعه نیز همان هفته بودی فساد بسیار
پیدا شدی از جمله آنکه ضد دنیا که اینست یا دور یا تسلسل لازم آمدی
که اهل منطق منکر این معنی اند و اگر چه بعید اند که بوجهی دیگر هم دور
جایز نیست و هم تسلسل هر جا که در سرای جاودانی از حد ابتدای روح
سبحانی چه دانید که عبارت از آن سرای وجه انا نیست و از آن
وجه که کتاب مجید دل جمید چه بیان وجود انسان میفرماید تخصیص
از دان وجه که کل شیء هالک الا وجهه نام نامه مبارک او جاودان [illegible]
الهی صدا بیان فرموده اند و دلیل بر این قول حق از بیان آنچه که در است
که در یکی شجره فرموده اند قوله تعالى حق تعالى [illegible] چون [illegible]
برده از رخسار آدم برفتاد جاودانی نامه صدق شد پدید اینجا
حکایت کوشش شیطان گی شنید [illegible] تا قیامت [illegible] الهی
چه آمد در سینه



چه در بیان کتابت وجه بهشت مظهر مما ظهر اشیاء نزول اجلال
مخزود موجود ما جرم [illegible] در سینه [illegible] بود و در عالم [illegible] فانی بود
تا بیادم موجود آن جنان بود که احلّنا دار المقامة من فضله
و مملکت نیست و نخواهد بود که من بعد ابد الآبدین [illegible] آن وجود را
از بیان [illegible] چرا اختیار کرده که هم در شأن معظم اصحاب که جا فرموده
بود انکه لا تجوع فیها و لا تعری [illegible] لباس [illegible] که آنجا
ایجاد کتابت وجه انسانی و تمامی اعضاء او خواهد بود و [illegible]
لباس بواسطه اکل و شرب او را حاصل خواهد بود که شیطان [illegible]
دیبا [illegible] که این لباس را زود در کشد چنانچه کشید که کوتاه از روی
خود [illegible] آن [illegible] ملک [illegible] که [illegible] کند
بود که یا آدم هل ادلك على شجرة الخلد وملك لا يبلى که [illegible] ملکیت
که لباس [illegible] ثبت یا آدم و آدمیزاد بواسطه ترک اکل و
شرب کهنه نمیشود [illegible] شجره [illegible] وسخن
شیطان دشمن شما نباید شنید [illegible]
با کل و شرب فرمود و [illegible] را [illegible]
بی اندازه از روی کراهت [illegible] فرمود که واذ قلنا [illegible]

بو رتبتی اول جنتنه اچ وارد
چیلاق اولمز

الا بیز اکی کوز فرشته
اولمق دیو [illegible]
اکی کوز ایدیلیردن

شنید

الثمرة و كلا منها رغدا حيث شئتما و لا تتبعوا خطوات الشيطان
انه لكم عدو مبين يعني دشمنى ازين آشكار تر و محكم تر توان بود كه
دلالت نمود به شجرة في الجنة كه بكير و ميكفت كه آن شجرة خلد است
و ملك لا يبلى و حالكه ميخواست كه ميكفت آن ملعون كه عدو مبين عليه لعنة
الله والملائكة والناس اجمعين نحو است كه بسبب شيطان انسان را حظ
كرد اند كه ملعون مردود و مطرود درگاه ميكفت كه آدم بنابرين
بواسطه ايشان با شره بود و بني آدم تا ما ان جو يا ادراك دشمني
او نكردند بشتري روي او اختيار كردند تا مخصوص شدند تا بهم و شنو
با اينكه حق فرمود لاملأن جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين
و از بن جهت كه در شب رمضان كه ماثور با كل و شرب نبيد و با هو
با تر مباشرت نيز دستند كلاني زعم شيطان عدو عنيد بليد كه در شأن
ايشانست كه حق فرمود در سوره كه منسوب با نعامست قد خسر الذين
قتلوا اولادهم سفها بغير علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء على الله
قد ضلوا و ما كانوا مهتدين و در عقب آن فاصله از براي تنبيه فرمايد
كه و هو الذي انشأ جنات معروشات و غير معروشات والنخل
والزرع مختلفا اكله والزيتون والرمان متشابها و غير متشابه
كلوا من

باآن



كلوا من ثمره اذا اثمر و اتوا حقه يوم حصاده ولا تسرفوا
انه لا يحب المسرفين الى آخر فرمود و لا تتبعوا خطوات
الشيطان انه لكم عدو مبين كه دلالت بشجرة خلد و ملك لا يبلى
ميكرد و با ان تكونا ملكين او تكونا من الخالدين بخلاف اين غرور
ديو لعين حق فرمود كه و ما جعلناهم جسدا لا يأكلون الطعام
و ما كانوا فيها خالدين تا معلوم شود كه شجرة خلد شيطان شجرة
بوده است كه غذا اكل و شرب است و آن شيطان عدو دين در پرده
اين حيلة بغرور دلالت كرد كه نهى ما نهيكما ربكما عن هذه الشجرة
الا ان تكونا ملكين او تكونا من الخالدين و تقسيم نيز بدين غرور
تاكيد و مبالغه كرد كه و قاسمهما انى لكما لمن الناصحين اى آدمي
اگر در حقيقت آدمي باشي شك نيست كه كيد و غرور شيطان در باب
ولي روي سخن عدو خود نكني كه حق تعالى در باب آدم فرموده بود
كه ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى و حال آنكه در وقت توبت
چشيدن آن شجرة في الجنة و چشيدن آن حق فرمود كه بدت لهما سوآتهما
كه سوأة ايشان ظاهر از براي آن شد كه جوع اختيار كردند تا عريان
شدند و مراد الله غير از اين بود و آدمي كه تابع شيطان عدو خود

خالدين

بود ادراک این معنی نکرد تا هنگام وجود با زار باز رجوع کنید و جواب
کنید تا اینجا که فرمود یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم
من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما الخ که همه دلالت
بر خلاف زعم تابعان شیطان میکند و السلام و آنکه حضرت
فرمود که در آیید درین قریه و بخورید از وی از هر جا که خواهید که این قریه
از آن وجه که ام القری است حکم جنت دارد که حضرت آدم و حوا صلوات
الله علیهما در آنجا مأمور با کل بودند از هر جا که خواهند که یکی
جنت را نام سلامت است و حضرت آن حضرة این قریه را که نام ام القری است
حقیقت فرموده است که دار السلام است و در فتنه روشن انکه حضرت از این
قریه در وقت در آمدن با کل فرموده اند حیث شئتم در
الله ... حضرت ابراهیم خلیل حضرت خلیل که عمارت
کننده آن خانه بابرکت که بیت الله است چون بود شروع کنند
و نان دادن و نعمت خورانیدن از سایر انبیا علیه و علیهم السلام
مقدم الجنس معروف و مشهور او بود که سورهٔ حضرت خلیل صلوات
الله علیه در میان جمیع فرق و ملل شهرت تمامی دارد و حضرت محمد
صورت که عمارت ازو یافت بواسطه آنکه از زبان الهی حضرت برگزید
آن خانه



الذین الخ که مذکور تا ...
۲ رسول نبی امی ...

آن خانه پاک با برکت کشید خانه معنوی نیز بواسطه اکل و شرب عمارت
پذیرفت تمامتر از وی یافت لاجرم بوجهی دیگر از هدایت الهی حضرت مخصوص شد
قبل از تمامی بنی آدم بآن تشریف و خلعت خداوندی خانه که بزبان قدسی
فرمود که اکسوا خلیلی ببردتین جون قلم وجود بواسطه سنت ابن خلیل
الرحمن در ملک حضرت وجود او بواسطه آن قلم قدرت خدای ظاهر تواند شد از روی
کتابت خدای که وعده صدق فرموده بود که فسأکتبها للذین یتقون
و یؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول
النبی الامی علیه افضل الصلوات این گروهند که در ام القری گرد آمدند
که حضرت خلیل صورتا و معنی عام او بود لاجرم بدو خلعت خدایی پوشانیده
شد که موافق حال او بود که سر دو جامه ایست که در کتب از سواد و بیاض خطی
رنگ شده اند ایات الهی و توفیق نامتناهی سبحانه و تعالی تحقیق و از
آن وجه که ممکن نیست که از جمیع مخلوقات و موجودات در عالم ظهور
ظهور کلام الهی بغیر از ایشان از جای دیگر تواند بود و ملکیان از قبل
وجود او از عرش وجه او و ملک نه از عرش بلکه از کرسی دهان
و زبان او که حدیث است که کرسی نسبت با عرش چون حلقه ایست
که در بیابان افتاده باشد و از بیان آن ثابت شده است

که آن کرسی الهیست که امروز بروز نزول آن آیت است که بر او بوده
است که ظهور آن از دوست و دندان کرسی بحسب جو
نیز در اندرون خود دارد که تمامی نطقنفد لا جرم فرماید
که کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون چون از سر کنج
تلاوت آیات الهی خدای سرای جاودانی را ادراک کردی و از عالم
فانی که بغیر از این وجه باقیست خلاصی یافتی بعد از این بتحقیق میدانی
که حق تعالی و تقدس از این مقام عظیم ایشان خبر داده بودند
که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و وقیهم عذاب
الجحیم فضلا من ربک ذلک هو الفوز العظیم تا این
حکم است که محبت و عشق عاشقان باین وجهیست که در حقیقت عرش
الله است که علام و خداوند کلام آن اسم مبارک کلام قدیم
بوزن خود فرمود که کرد این را عرش نامه نام حق کس نکرد
تا ابد بر من سبق از آن وجه که جاودانیست والحمد لله رب العالمین
شد چون وجود و وجود انسانی سرای جاودانی
نیز دانیست توالد و تناسل را از جهت آن عند الله اجریست
عظیم که فرمود لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع الرحم از برای آنکه
در جای دیگر

[illegible]

در جای دیگر فرموده الرحم معلقة بالعرش تقول من وصلنی
وصله الله و من قطعنی قطعه الله و امثال این حدیث که در سه کتاب
مجید ولی حمید مذکورست و از این جهتست که آتش عشق
سرآمد شریعت انبیا و حکما و عقلا و غیره است چنانکه در رم آمده
آمده است که همه را با دمی باید نهاد و بحکم بیان آن و تاویل
خدای وحده لا شریک له که اگر این آتش عشق و محبت الهی
در باطن عاشقان و جمال یا کمال پادشاه صاحب
جلال این دو جهان بر تنیق و خلق و زبانه و شعله ظاهر
وجود از دود دل و آه جان تنگ شده یک وجه انسانی که عبارت
از سرای جاودانی نیست وجود نیافتی زهی قدر و منزل عشق
الهی که سبب وجود سرای باقی نامتناهی الهیست که تا وجود
این عشق الهی موجود نباشد بنای سرای جاودانی مستحکم و معمور
نیست کما قال لن تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم
کفار که انسان از زبان الهی چون سر این حکمت نرسید از ظلم
که در نفس و جبلت خود ذاتی داشت شاکر این نعمت الله نتوانست
شد و چون در جای دیگر ظلوم را جهول فرموده لاجرم قوم لوط را

که قاطع الرحم بودند بل انتم قوم تجهلون خطاب فرمود چون
ایشان را نیز چون قوم نوح بآب هلاک کرد تعالی که جای و مأوای
ایشان هم نار سعیر خواهد بود که مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا
نارا لاجرم جوشش آتش عشق را بی عذری در محل خود بر [illegible] از دل
شیاطین از این زمان که جای ایشان نیز نار است و عذاب ایشان
باتش است و باز آب است که بسبب آتش برمی جوشد و از برای
ظلوم و جهول طوفان نوحی میگردد و چون برمی‌جوشد که بحکم
فار التنور از مقام آتش خروج میکند اما چون عشق حقیقی
از [illegible] نار الهی جل جلاله خروج و ظهور دارد آن را یکبشته زار
روان میکند تا بنای سرای جاودانی از و محکم و استوار گردد
بنا بر این عشق ازین رو که ازلی بوده است ابدی نیز خواهد
بود که حق الهی جل جلاله فرموده اند که هر کس که چنین عاشق نیست خود
نیست و جاودست و طریق عاشقی را نداسته است اعوذ بالله من سخط
الله غفرانک ربنا والیک المصیر و عیسی مریم علیه السلام اول
که دیدار مبارک بنمود و از آن وجه که مجرد بود تا [illegible] نیز خواه اختیار
حق القدسیه نیز [illegible] در آیتی مناسبة حال او و من المقربین فرمود

که میتوان بود

بئس المصیر

که میتوانند بود که ملایکه باشند که منزل او محل و مقام ایشان سموات است
و در آیتی دیگر این حدیث که فرمود لن یستنکف المسیح ان یکون
عبدا لله و لا الملایکة المقربون [illegible] مثله که از پیش گذشته
که حق آدم و حوا صلوات الله علیهما از ان وجه که آخر مخلوقات اند در آخر ایام
مخلوق شدند که جمعه بود لاجرم هر فرزندی که از بطن حوا برای وجود
می آید مثل هفته وجه جوا هفت کتابت بید قدرت حق قوة ازلی حق.
لم یزلی جل و علا بر وجه دار دیبا با بیا و وجه میتواند بود که با حظ دراز
روزی واقع شده باشد و از جمله هوی [illegible] سر هی باید که تعلیم با ادینه که بر آن روم
المزید است داشته باشد که از فضیلتی که چون روز جمعه دارد سر احد
مجموع خطوط الهی است و اوست که از روی توحید بدر ازی کاه کاهی
تا بپایهای وجود را فرو میکرد از بیان الهی جل جلاله و نیز اوست که از آن هفت
مکرر نیست چون آدینه فرد است و بر سر که وسط وجود است مخلوق است
که در روز جمعه چون آفتاب بوسط آسمان رسد گذاردن نماز جمعه درست
بخلاف نمازهای دیگر و حق کلمة الله که در آسمان بود نام مبارک او
با این اعتبار مسیح بود که بخط استوای آن چهار کتابت حال و محل
موی سر است که بر آسمان وجود بود که در وقت و صلوة بخلاف دیگران

آن چهار را تسبیح می باید کرد که در از او وجود بود که در وقت وضو
بخلاف دیگران آنچه او را تسبیح می باید کرد که چهار کلمهٔ اسم عیسی
و مسیح است که جز از تسبیح او داد و در وقت صلاة چهار رکعتی که افتاد
بواسطهٔ السماء رسید نزول اجلال از آسمان کرد عند المنارة البیضاء
شرقی دمشق که باز شامست که تعلق بسواد وجه دارد که علیکم بالسواد
الاعظم که حضرت او ند حدیثه با بن معنی فخر بود که فرمود الفقر فخری و الفقر
سواد الوجه فی الدارین و عباره حنایکه جای نداء صلاتست که از
آسمان آمده است چون طور وجود انس از روی زمین مرتفع
است و بیضا بود چون از آن جهت فرمود که آن روز را که این معنی و حقیقة
در نزول و ظهور خواست کرد مرآت بیضا فرموده بود تا در تبیغ
موافق و مطابق یکدیگر باشند لن یلج فی ملکوت السموات من لم یولد
مرتین معنی این حدیث را از کلام قدیم حق چه که در [illegible] بیم الا [illegible] کتب
شده است بجویند که در اینجا دو بار قمر ان آن را مشتق [illegible] بایست شد
یکبار از برای سواد یکبار از برای بیاض و در کلام تنزیل نیز همچنین
آمده است که لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی
یلج الجمل فی سم الخیاط چون آسمان می بایست رفت تا بجنة
داخل شوند

[illegible]



داخل شوند بعد از ذکر جمل جیحون که اسم خیاط فرمود که هر دو حدا و ند شق اند
یکی در اول که لبست و یکی دیگر در آخر که سوزنست پس آسمان از آن وجه که دود
تعلق بسواد وجه که موست داشته باشد و جنت بیاض وجه باشد که در تحت اقدام
امهاتست که موقع تعلق با امهات دارد که بیاض در تحت ایشانست اگر گویند
که جلد نیز تعلق با امهات دارد آن را از وجه امهات بجویند که ان منع
بیاض وجه که بی موست در تحت آن سواد موست که اصل جنت بر آن صورت
حدان جاودانی خواهند بود تا معلوم شود که جنت حقیقی بیاض وجهست
و در بیان اللهم بیض وجهی از بیان آنحضرت چه جمیع سواد وجه را از بیان برحی
باید خواست تا [illegible] بیاض بوجه دیگر سرای جاودانی گردد که در کلام تنزیل
حق جلیل چه نیز همین معنیست که فرمود کل من علیها فان که موست
که بر زمین وجهست که در شان اوست که و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
و قوله چه جاه این امت بیاض ای بیجیب یافته از حق بدید ابابید
یعنی آدم را و احمد را بهم فهم کن پس رو سوی ملک قدیم از برای
این معنی بود که حضرت برادر حقیقی علیه افضل الصلوة در آن حدیث مبین فرمود
که شوقا الی لقاء اخوانی یکونون من بعدی هم بمنزلتی عند الله الحدیث تبیین
فرزندان حضرت خلیفة الله صلوات الرحمن علیه این قرن الله باشند که ستر

این معنی از عوایق ح ق رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
ح ق رسیده باشند نه آن ملاعین که از متابعت شیطان مردود بی سجود
ملعون مطرود از این اسرار بیخبر باشند چنانکه ح الله ملک یوم الدین
ح ه در جای دیگر بیان فرموده الذی ح ه امة احمد بخط استوا
ار ه بنزده جون وسط خانه خدا سبحان ما اعظم شانه و برهانه
و این که در روز جزا با مرح ف خدا ح ه جمیع بزرگان دار که در عرصه و عفا
در نظره دارح سه مقام ح ه در آورند اول دو جامه ابراهیم خلیل الله
علیه السلام بپوشانند دوم جامه دیگر از ابراهیم الله بد و درج مبارک جود
کل سبز شست و جامه در مقام مبارک که جای و جه هدی للعالمین ح اند
بپوشانید از بیان آلت و تاویل جدالی وحده لا شریک له که فرمود
فوله ح ه کرد بر گردش جداری کرده است حق تعالی کعبه
کعبه جای خداست و سنت آلت نیز چنین است که در آن خانه
باخر حج جامه سیاه بپوشانند بمناسبت حجر الاسود که مثال خطوط
الهیست جون اعلام کلام الله صورت که بر وجه حوا علیها السلام
که کلام مکتوبست از ید قدرت ح ق ملک یوم الدین ح ه مکتوبست
که یک اسم مبارک هدی للعالمین ام القریست که ح الهی ح ه فرمودند

مادر بر



مادر بر آدم حوا بود داند از بینا و نابینا بود از برای آنست که بر ان
واجبست که وجه خود را از نامحرم بپوشند که همه خلایق آن زمان نامحرمند
بخلاف مادر و پدر و برادر حقیقی که بندگان ح ق احد صمد بند ح ه
فافهم اگر فهم و حسنی داری والسلام ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء خبر رحمت بلا نهایت ح ق رحیم
کریم است ح ه که از این بنده عاشق دیدار او به بندگان عاشقان جمال
باکمال او میرسد و جواب رسید که میتوانند بود که از رحمت نامتناهی
ح ق الهی ح ه جو ذنوب که مادون شرک باشند بی آنکه توفیق کلی در انابت
یابند از بندگان که حبیب باشند بر چیزد بی توبه یعنی شاه که عبارت از شند
خواهند بود که بخشیده وبخشیدن در شان ایشان کرامت فرموده اند
کلی آنست که میتوانند بود که گناهی که غیر شرک باشند بی توبه عفو نکنند که
اذا احب الله عبدا لم یضره ذنبا که گناهی که شرک باشد بی توبه بر چیز
هرگاه که از شرک انابت کنند و روی بوجه توحید آورند ابو البشر اورد در صلوة
و سجود آید هم می بخشد بحکم این آیه که در سوره توبه بعد از فلا یقربوا المسجد
الحرام آمده است که فان تابوا و اقاموا الصلوة فخلوا سبیلهم و قد
جدالی ح ه ارح الهی آنست که ح احدیت تعالی شانه میفرماید که شرکه

تا بدین مقام نمیرسد موحد نمی شود سبب چون با آن مقام خود بود اگر
برسد شکی نیست که موحد باشد و چون موحد باشد البته مغفور و مرحوم
خواهد بود زهی عنایت و عاطفت و رحمت و مغفرت که حق تعالی درباره
بندگان عاشقان جمال با کمال خود از ازل الآزال ارزان داشته
الحمد لله ولمن له الحمد والسلام علی من اتبع الهدی بدان فیض و فواید
که قبل از این در لیله سیدة الایام و عید المؤمنین و حج المساکین بر دل این
بنده از مبدا فیاض خداوند روز ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نزول
اجلال فرموده اینست که از برای یادگار در سلک کتابت منتظم میشود در هم
در آن روز بزرگوار سنه خمس عشر و ثمانمائه بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله
ما فی السموات وما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم هو الذی
بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم
الکتاب والحکمة وان الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم ای طالب حقایق و دقایق کتب خالق خلایق
حق بدانکه این آیات بینات از مبدا فیاض در صفات حق پناه
اجابت دعای حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه میکند که فرموده
بود ربنا وابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتک ویزکیهم
ویعلمهم



ویعلمهم الکتاب والحکمة انک انت العزیز الحکیم که بعینه در تشبیه ترکیب
دعا همان کلمات تمامات اجابتست که حکمت الهی را اقتضا آن بود که
خانه خدا را که مکان و جهت حضرت خلیل الله که از عجم بود در دیار عرب
در موضعی که دور از مساکن عامره باشد بدلیل غیر ذی زرع بنا کند از
برای آنکه نطق قدیم خداوند علیم که صورت او در آن وجه است
از جمیع بنی آدم از لسان عرب ظاهر میشد از برای این معنی حضرت خلیل
دعا کرد که پروردگارا پیغمبر رسول از ایشان با ایشان فرست چون
دعای حضرت خلیل در محل قبول افتاد حق تعالی فرمود که هو الذی
بعث فی الامیین رسولاً منهم بعینه چنانکه اراده حضرت خلیل الرحمن بود
و این که حق تعالی طایفه عرب را از جمیع بنی آدم امیین خوانده این
رسول نبی را که از ایشان بود امی فرمود و معنی آن نیست که مفسران
ظاهر تفسیر کرده اند بلکه از مبدا فیاض حق سبحانه تعالی از روی تاویل
این معنی دارد که از جمیع بنی آدم نطق که ظهور میکنند موافق و مطابق
کتاب ام الکتاب نطق عرب واقع شده است که طواف میکنند بر آن
خانه که خانه وجه الله است فرض و سنت است که آن هفت کتاب
ام چهار هفتست پس بدین اعتبار تمام عرب امیین باشند و چون

که پادشاه عاشقان محمد مصطفی که سید کاینات و سرور موجودات
بود از عرب بود باین نسبت امی باشند و آخرین را نیز از آن وجه
که منهم فرموده امی خوانده بود که ظهور از آن نسل پاک فرموده
من عترتی من اولاد فاطمة صلوات الله علیها و در جمیع مادۀ امی .. سر المهدی
بمنزله جنین است از برای آنکه آن مفتح کتابها ام الکتاب است
اگر چه نسبت خلیل الله هم بابیست شکافته اما نسبت ایشان رسول نبی
امی که او وارث دین و ملة ابراهیم بود آشکارا شد تا از آن شکاف
معنی کتابهای الهی منشق شود و از نیست عروج کنند و در سدرة المنتهی
که سر نطق خلیفة الله است قرار گیرد و بدلیل علم آدم الاسماء
کلها که کل اسما عبارت از آن سر نطق است که لم یزل است و دو جهت .. السماء
دیگر چون آخرین گزارشات بود که آن جهاد بود که مسیح ابن مریم
را هم بابیست او در چون عیسی نیز با نام منسوب شد بلحاق دیگران
او نیز امی بود بمنزله آخرین ابنا آیة خلیفة القدر در سوره نزول
اجلال کرد که آن سوره منسوب بیوم الآخر است از برای آنکه این
سوره را سوره جمعه نام است که فرموده لا تقوم الساعة الا فی یوم
الجمعة که آخر ایام است و این که فرموده ذلک فضل الله یؤتیه من

بشارت دوجهی

119

بشارتها بوجهی دیگر آن معنی دارد که جهت نطق الهی از روی
ظهور مخصوص بقوم عرب بود و آن جهات الهی در میان جمیع
قوم عرب و عجم منتشر گشت پس بشارت بجهت آن فرموده که ارادۀ ذاتی
از آن بود که از میان جمیع قوم عجم بقوم فرس کرامت فرماید که
ظهور جمیع الهی آیه در علم قدیم او چنین بود که ازین قوم حزب الله باشند
که هم الغالبون در شان ایشانست و خلیل الرحمن که دعا
دیگر کرد و گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین عبارت هم ازین
جهات آخر بود و از برای آنکه بنی آدم با جمیعهم اگر چه هر قوم علی حده
بابیست و ... الهی متکلم نیستند بغیر عرب و این حزب الله مخصوص
که لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس صدق
رسول الله اما چون از روی صورت ... وجه در کتاب
وجه وجه در دندان و اطراف وجود و سعید و شقی منفصل که بقسمة
الهی ... الله علی السویه اند لاجرم قابلیت نیز دارند که اگر از ... هند
باشند و روم و ترک و غیره که بتعلیم ساجدان و شاگردان خلیفة الله
تکلم بجمیع اسما کنند که فرموده اند در حق آیه قوله هر که او را صورت
آدم بود را باید کرد مثل این دم بود اما در حقیقت

خلفاء الله ایشانند که این روح الهی که کلمه حق لم یزلست
اول در ایشان دمیده شد و اول ایشان بروح جاودانی زنده
جاودان شدند و از ایشان هم این روح الهی در جمیع دیگران
دمیده شد و خواهد شد چنانکه بدین بدیهی بیاید و تحقیق خواهد
میرود اما هر کس را که بصارت قلبی باشد باین معنی بینا تواند شد و هر که بجز
سپاس حق رب الناس و ملک الناس چیزی مشغول تواند شد و دم
آخر دعا باز آن جانکه حکیم را بر لسان صدق تواند آورد که آخر دعویهم
ان الحمد لله رب العالمین ربک العالمین که خلیل الله دعا میکرد که
واجعل لی لسان صدق فی الاخرین از برای آن بود که صدق هر آن در
روز آخر هم بکار بود که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم و چون
در روز آخرین که یوم المزید ست عبور بر خط استوای صراط المستقیم خواهد
بود که آفتاب چون بوسط سما برسد آفتاب وسط را صلوة دو رکعتی
گذاردن شرط واجب باشد لاجرم چون بر عدل و قسط ذات حق
صفاتی که قایم مقام بالقسط است برسند شعار ایشان صدق و راستی
خواهد بود و ایشان طریق صدق چگونه نافع نباشد که بر آن صراط
مستقیم عبور از دوزخ میکنند تا به بهشت که در اعلای وجود که [illegible]
است برسند

و اله الناس چیزی



وجا است برسند و خالدین فیها ابدا در آن دار القرار از عذاب و رحمت
حق پروردگار صورت نگارند قرار یابند و از برای شکر و سپاس این
رب الناس ملک الناس اله الناس چنین تسبیح و دعا ورد کنند که
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا
دار المقامة من فضله چون در بنا روز مزید صادقان صدق ایشان
نافع ایشان نباشد که این صدق متضمن آن تقوی و صلاح حقیقی
است که فرمود ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة
للمتقین و یرثها عبادی الصالحون و چون آخر تسنیم بر وجه اتم عبور است
بر آن صراط المستقیم که از عبور آن صراط چهار دیگر خط الهی مزید میشود
لاجرم خلیل رب العالمین لسان صدق را در آخرین طلب فرمود
که عبور آن خط استوار است بر لسان است که هم در سوره جمعه است
که آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آنکه در آن روز جمعه چهار رکعت
صلوة دیگر یا نزده شهر مزید میشود که یک اسم دیگر مبارک روز جمعه
یوم المزید است که صلوة جمعه از آن وجه که قایم مقام سنت رسول
نبی امی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات فرمود که لیس

لوق

[illegible]

ان بعض تمام با اسلام یا بوی
بخشش خدایست هر که از آن که
بخواهد و خدا از فضل آورد بخشش
بزرگ است صح

بلکه فی جمعة تا اینجا سر از بیان و تاویل حق تعالی جلیل ما نظاهر
بپیوندد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم
الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
یعنی اگر بدانید که این روز جمعه که ظرف قیامت چون یکی نام
دیگر یوم الفتح است که روز گشادن ترکیب جروفست که یوم
الفصل نیز از این وجهست که بمنزداری بازگشتن است که میانند
دست از بیع بدارند که بیع چون عقد بستن ضد فتح است از برای
این معنی بود که حق فرمود ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا
قضیت الصلوة یعنی در هر رکعتی که در عدد تمامی اسماء کلها است
فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله که فرمود در حق
حق تعالی که بر اشیا محیط نشود در این ذات خدائی نحن اقرب الیه
لاجرم بعد از این از برای آن فرمود که فاذکروا الله ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون
چون بعد از اتمام صلاة و جستن حق تعالی خدایان حق بندگان خدا گویند
که ذکر خدا بسیار کنند لاجرم در بیت دار القرار از حق تعالی غفار
مستثنا شده اند بقول سلاما سلاما چون ثابت شد که قول
جنتیان در جنت سلاما سلاما خواهد بود از فلاحی که در صلاة
یافته اند

بالله الله لاجرم ابد الآباد بین بزکر حق تعالی خدا حق تعالی مشغول خواهند بود که
اوست که در حقیقت سلام حی و مومن است و عزیز و جبار و متکبر است
سبحان الله عما یصفون و این که حق در سوره جمعه فرمود که فاذا قضیت الصلوة
معنی آخر شدن صلاة در میان روز آنست بوجهی که یا نزده رکعت او در
چون با عدد ایام ستة جمع شوند یعنی در این روز که نام او جمعه است
رکعت صلاة تمام شده باشد بعدد اسماء کلها که نطق خداوند این
روز است حق تعالی که تمام و کمال است اند والسلام علی من اتبع الهدی
مثلا این که حق تعالی این سبع مثانی را که ام الکتاب بند محکمات فرمود و
از اینها ام آنست که از آن وجه که محکمند اصل واقع شده اند که اول در
ام این کتاب از آنکه قدرت حق تعالی خلاف وجود حق تعالی نوشته میشود و در
آخر که سرای و دانیست همه را باز رجوع بآن سبع مثانیست بحکم
کل شیء یرجع الی اصله که از وی باز مراد بیان ام است که در جنت
او در باید شد و از بیان آن حق تعالی همه را باین اعتبار عمر چهار ده ساله
خواهد بود که اصل تفسیر عبارت از این بیان است والسلم بسم الله الرحمن الرحیم
حق تعالی هر گاه که تکلم و علم آدم الاسماء کلها وانبئونی باسماء هؤلاء
ان کنتم صادقین سر خدای سوی خدا و هیچکس بغیر از خدا

کلمه شهادت که اصل کلام که حروف تهجی بر بسته بود در حق محمد بود الولد

سر آنچه که فی قلوبهم الآیة و فیها لا یسعنی فیه ملک مقرب نبی مرسل علیه السلام

فی نزول کهیعص الآیة ما بین دلیل و بیان و تاویل حروف جلیله

که از آن معلوم می شود که چون از انبیا رسول نبی امی سابق بود دین

او سر خدا باشد که الآیه قوله از آنکه که از آدم از آن وجه که این ذات

حقیقت کتاب اوست که تمام حروف تهجی بود که سر حد آنست چنانچه در حق بی

که سر ابیه است از اینجا همه انبیا علیه و علیهم السلام بر وی که همه سر

ادعند که چنانکه سابق ست و حد اند والله اعلم در آن محل

که آن آیه مینماید که امتان رسول علیه السلام نیز که انبیای

ماضی چون گواهی دهند امتان آن انبیا از غایت جهل و انکار

آیند و گویند که شما بچه دلیل بعد از ما آمده اید که معلوم شد

شما را که انبیا تبلیغ رسالت کرده اند امتان رسول صلعم از

سر علم و دانش بجواب ایشان مشغول شوند و گویند که از کتاب

آسمانی که مصادق که رسول است علیه الصلوة والسلام که در این

مقام آن آیه مینماید قوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس باشند

که علم کتاب باو عاید باشد الآیه بین باین دلیل حال الی شهداء علی

الناس

١٢٢

الناس طایفه مخصوص خواهند بود که علما راسخ باشند نه زاهد

و عابد و غیره که آن وجود اصل موجودات که نیز که این آیه

شهید است و خود که انا مدینة العلم و علی بابها و در این محل که

از آن آیه صفت نیز که ذات بی مثال خود مینمایند قوله که ای

گرامی اگر کسی سوال کند که نیز که شهید بحقیقت تو از کجا معلوم است جواب

کان لی جبرئیل علم بالملاء الاعلی و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح

من کل شیطان رجیم و فرض علیکم خمسون صلوة فی کل یوم و لیلة

و امثال این آیه از بیان نیز که ذات بی مثال و مانند معلوم

میشود که آن نیز که دیگر که این آیه در بیان آمده است

در محل دیگر بغیر از این نیست یعنی آن نیز که را خاص از برای بندگان

خود فرموده اند و قید یکی وجودی و دیگری عدمی که فرموده اند

که شهید می باید که گوینده کلمه شهادت باشد و تارک الصلوة

نباشد با وجود علم فافهم والسلام قوله تعالی یا معشر الجن

والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء

یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا و غرتهم الحیوة الدنیا و

شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین ذلک ان لم یکن

وصفناها

کالنبی

ربک مهلک القری بظلم واهلها غافلون ح ای طالب اسرار
حق پروردگار ح ه اگر ادراک داری دریاب که آن دو گروه
یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض معارض ذو القرنین این
جن وانس بودند که خود بر نفس ناشناخت خود گواهی دادند که کافر اند
وان قریه وجود ایشانست ح خراب از برای آن هلاک کرد که اهل آن قریه که اد
راک ایشان بود از صورت وجود خود غافل بودند وره بوجود خود
نبرده بودند که من عرف نفسه فقد عرف ربه وح غیرت با ایشان رسولان
فرستاد وایشانرا از آن غفلت بانواع ایات بینات آگاه میکردند واینجا
همچنان بر قرار آگاه نشدند ودر آن حوال بغفلت بماندند تا از یکبارگی
هلاک شدند واگر جنایتی نباشد معنی ولا تزر وازرة وزر اخری چون
خواهد بود یعنی چون اهل قریه را گناه وظلم باشد قریه را چون هلاک
باید شد تا ازین قریه معلوم شود که فطرت ونطق هر دو عین همدیگر اند
بدلیل خدای ح ه که نور علی نور اما ادراک کردن این معنی چو توفیق
هدایت اوست که فرمود یهدی الله لنوره من یشاء واز برای ظهور
همین معنیست که قریه که صورتها نیز عمارت از اهل خود که درو
ساکنند دارد که چون اهل او از وی بیرون رفتند او خرابی
نهاد

نهاد تا بزودی بیکبار رعایتها فلما اتاها ... چنانچه جدید بیرون ح ع
معمور آن ظاهر از برای ترجیح ذکر خفی بر علانیه دلیل حدیث وآیه آورده اند
و محمد صادق ع فرموده است که خیر الرزق ما یکفی وخیر الذکر الخفی وآیه
اینست که واذ نادی ربه نداء خفیا اما این نداء خفیا گر [illegible]
ح ع ذکریای پیغمبر ع که کرد بعد از آنکه گفت وخبر از ضعف حالت صوری
خود داد که انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا که بعد از
حق با حالت صوری او مناسبت بود ومعنی حدیث نیز بوجه بهمین
است از برای آنکه هر کس که بتنهائی زندگانی کنند ذکر او هم خفی اولی
باشد ح ع آرا ابراهیم خلیل که عالم جانی وجه الله بود که با بغداد ... صح
ولیعش ... از ان وجه است که میریدون وجهه طلب در بغداد
وحشی دیگر دیدند تا ابراهیم خلیل الله نیز در اول راه جستجو
دلیل ونهار کرد تا بعد از ان هدایت یافت ووجه ذات یافت وگفت
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض که آن سماوات
وارض در شش روز مخلوق شده بود بخلاف وجه آدم صلوات الله
علیه که از ان خاک پاک مخلوق شده بود که ح آرا ابراهیم هم رو در انجا کرد
وآن خلقت اهل هر روز فرید بود که وکان عرشه علی الماء ... ظهور

آن عرش نیز در بیان روز سید الایام شد و ابران از برای آن بود که اگر
جامه دیدن و جهت در وجود چشم است که یکی قطره آبست وکرم حق
الهی در آنکه می بینند مراد انست تا بر لوح جز نابت نشد غالب بنیت اینه دیوار
نیست والسلام قاعده حق الهی جه آن بعد از آن که فرعون را با قوم او غرق
کرد که علاوا فی الارض بودند فرمود که واورثنا القوم الذین کانوا
یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا
فیها وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل در سوره اعراف که
صفت عرف از بیان الهی جه آن بکرات رفته است وحال آنکه در سوره
القصص است که چهار حرف است این ضعیفان که میراث کبر بند این نند
که منجمان طالع ایشان را منحوس گفته اند اما عند الله همیشه عکس بوده
است که همیشه مسعود ان ظاهر در ظهور صاحب کمال منحوس بودند
که از غایت غرور و تکبر که داشتند از سر بدر میروند وگوش سخن
حق نمیکنند وایشان که ضعیفانند که طالع ایشان بحسب ظاهر
ضعیف حال واقع شده است از هر کس که بهر نوع سخن بگوش
ایشان میرسد تا ناگاه از ان مغز سخن میرسند که قوت وسعادت
دو جهانی ایشان در انست بیجانی زیرا که طالع در اول و ثانی

مسعود

اول

مسعود بود تا است آخر منحوس میشود وان زیرا که در ... منحوس
بود ما است مسعود میشود که وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک
یفعلون قوله تعالی یا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی ارض
الله ولا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب فعقروها فقال تمتعوا
فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا صالحا الی
فأخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین تا بر تنبیه
مهلت الهی که سه روز بود که بابه شب دیگر خواهد بود بفاده
دو ماهی صورت اجزای ... آنست که سبب در آن صبح که صیحه
واحده بهلاک شدند صبح جمعه بوده باشد یعنی در همین روز
قیامت که هلاکت ایشان ظهور از بد قدرت خداوند نور جهان
از بهر روز آخر کرد که حق صالح فرموده بود که فیأخذکم عذاب
قریب که حق الهی جه آن که علم ساعت مخصوص اوست ورود او است
فرموده بود که وان الساعة قریب چنانچه در حکایت حق لوط هم
بعد از بین چنین بود که درباره تکذیب قوم نیز فرمود که ان
موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب اگر چه در زمان ایشان
نوعی از بین هلاکت از برای ظهور این حقیقت وجود بانه بود

اما گروه من اهل شبهه بادو ... بر ای ... بهید آور ده خداست که ... مرا اربید ... حال اینکه ... خدا ... اینرا اتاج ... و در بیست ... عذاب ... در شهرهای شما ... سه روز ... است و قوع عذاب وعده ... بعد از سه روز ... و ... گفتند در آن بین آنکه ... بهلاک رسانیدند ... و گرفته ... ستم کردند ... از ... بیش گشتند در خانهای ... در ... ناگاه ...

اما حقیقت آن علامت موقوف با بیان روز قیامت بود که یکبار
هلاک شوند و نیست گردند تا وجه الله که ظهور در حرارت این صبح
صافی داشت قایم مقام جمیع ما کان شود که کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم والیه ترجعون و جنابی بعد ازین درباره قوم شعیب میفرماید
که ولا تنقصوا [stain] المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی
اخاف علیکم عذاب یوم محیط که آن روز که محیط است این روز
ظهور عرش و کرسی الهیت که فرمود که وسع کرسیه السموات
والارض و روز ظهور [stain] الله واحد قهار است که فرمود که والله
علی کل شیء محیط و فرمود که وقد احاط بکل شیء علما تا انجا که
باز قوم شعیب را نیز با آن صیحه واحده گرفت و فرمود که فاصبحوا
فی دارهم جاثمین تا انجا که در حق فرمود ان فی ذلک لآیة لمن خاف
عذاب الاخرة ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود
مشهود
در رسالت صلوات الله علیه چون فرموده بود که من ادرک
الرکعة فقد ادرک الصلوة لاجرم مؤذن این صلاة را بلال
فرمود که شین را از سین فرق نکرد تا در توحید من ادرک الرکعة
ظاهر شود و چون این بلال خواننده حرم آن بود تا حجر الاسود
که چون او



که چون او از سیاه بود وحط استوا چون حجر بر میان وجه داشت
در رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که چون بمعراج میرفتم آواز
نعلین میشنودم که چندانکه من میرفتم بیشتر از من بگوش من می آمد از آن
آن
جبرئیل سوال کردم که کیست که در پیش ماست او در جواب گفت که بلال است
حکمتی این معنی اگرچه بوجهی دیگر در موضع دیگر نموده شده است اما
وجهی دیگر که اقرب است آنست که چون حجر الاسود با بلال و بلال را
با او دو وجه [stain] مشابهت خدا این آیه بود این وجه بیم باشد از مدایت ظلمه
بیان حج یعنی چون حجر الاسود از جنت آمده بود که عند سدرة المنتهی
بلال حبشی نیز چون در شمال ما بود در پیش رو حضرت رسالت از آن
وجه که مؤذن بوجه شده بود همه مکان در آسمان داشت یکی در سدرة
المنتهی که عندها جنة المأوی است ع ای طالب هرگاه که بدانی از روی
تحقیق که وجود صلاحیت موقوف بعدل و قسط است که در باب
خلیفة الله حدیث یملأ الارض عدلا وقسطا آمده بود دانی که تعیین
وجود خلیفة الله بود در حق یرثها عبادی الصالحون فرمود تا ترا معلوم
شود که معجز صالح عم ناقه لب شکافته از برای آن بود یعنی چون معجز
این صالح بواسطه شکافی لب شتر عدل و قسط بود در حق

حه فرموده صالح را حاملی برای جهاد از خطاب خاتم یگا
بالنمط دان با فتح سفینه و عصا و غیره را بر بیان قیاس کن چنانچه
خاتم انبیا علیه و علیهم السلام را سین خوانند تمام انبیا ی
دیگر این قیاس حروف الف است در بیان حال فرموده الم که لا نفرق
بین احد من رسله که مجموعا حروف یک وزن دارند و کسی در توانند
با فتح توحید اثبات ترکه طبیعت موزون داشته باشد از معد این حد
وند کلام فضلا من الله و نعمة والله علیم حکیم والسلام در آن
محل که الف آیه در جزء الف ابا آیه بینات را که در سوره معراج آمده
بیکجا جمع فرموده اند تا اینجا که قل لئن اجتمعت و الجن والانس
علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن الایه اینجا اشارت که الف آیه در بحور
درین سوره خصوص بمثل این قرآن میفرمایند بوجه اعتبار اند بود که
مراد از این قرآن صلات باشد که نزول درین شب معراج کرد و بعد درین
سوره است که قرآن علیکم صلاة میخواهد که ان قرآن الفجر کان
مشهودا که بیشتر از این فرموده اند اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق
اللیل و قرآن الفجر ~~کان مشهودا که بیشتر اند و فرمود~~ الفجر بین
اینجا اسم اشارت هذا میفرمایند بود که اشارت باقل الصلوة فرض
باشد یعنی



باشد یعنی اگر چهار رکعت یا سه رکعت نمیتوانند آورد باری دو
رکعت بیاورید و حال آنکه چون تواند آورد که این صلات که عند الله
قرآنست و بی قرائة قرآن عند الله مقبول نیست چون قرآن ظاهر نیز
از مکانی بوده است که جن و انس را در آن مقام هد خیل نسبت الی بعدا
که آیات بشر الثقلین خوانده اند و فرموده که از ثقل که دارند بر روی
مانده اند عروج بر سماوات نمیتوانند کرد که در جای دیگر فرموده اند
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض الی آخره که بوجهی کمیاره از دخول جنت است
که فرموده وجنة عرضها کعرض السموات والارض اما در سوره الرحمن
علم القرآن شارتیست که در باره این دو طایفه فرموده اند که
سنفرغ لکم ایها الثقلان این وعده وقتی با تمام خواهد رسید که
رحمن قدم در دوزخ نهد و سبزه بروید و بکدوزخ در دوزخ
غالب بر برزخ روشن شود که خلایق را بر صراط مستقیم در آن روز
قرار خواهد بود که در نور دیدن آسمانها و زمین باشد که ان ربی
علی صراط مستقیم که ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون
در روز جمعه که شخص بر منبر میبرند بوجهی از برای آنست که تا دلالت

اگر تو خواهید که بروید نتوبد
از گناهان که رحمة
روز دلبود که ار نوبت
خوا بو محاسبه
ادمی

کنند که آن روز در وقتیست که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
که جبار و متکبر که ظهور خواسته کرد لاجرم وقتی که خطیب در حالتی
که شمشیر بر دست دارد ذکر قیامت و وعید آن میکند غمازی سبب شمشیر
که ملائکه صدا از ندای آن روز را عقب می‌افکند دما میکردند اگر صحیفه شنفتند
ای وای بر حال کسانی که از بیم ادراکات باطل خالد بر نمیگشتند
اما سبب برگشتن بعض آن بود که حق فرموده سبقت رحمتی غضبی
● در بیان کل یوم هو فی شان در ان محل که حق فرموده الله قوله
حق وجه آن کل یوم هو فی شان که اهل سنت گفتند روز بروز
خدا را کار نامعلوم و حکم کل یوم هو فی شان دایم در کار است چرا که صفتی
عین ذات است زاید نشود و حادث باشد نه قدیم پس اصحاب سنت اهل سنت نیز
با این معنی جلا فی کل یوم هو فی شان الآیه این مشکل از آن جمله است
که اخوان سلف سلام الله علیهم چون معلوم نکرده بودند که بر ذهن ایشان
نا مفهوم بوده است و حال آنکه چون بدرایت الهی حق رسید پس بیان صحیح
در وی شده است که حق الهی حق فرموده اند اما اخوان سلف را تردد بود
در این بود که باشد که صفتی که عین ذات باشد و موکد باشد با آنکه ازلی
نشود چگونه حادث باشد و این کلمه نیز باز موکد با آن که نه قدیم و حال
آنکه از کلام

آنکه از کلام کل یوم مراد هفت روز نیست که شنبه و یکشنبه و قرون
و از منه ایشان در گنبد بون کار بیان الهی صفت الهیست بقای ذات
باشد با اجبار با بحر دره او را صفتی خواهد بود و چون صفت عین ذات
باشد بغیر ذات شی دیگر چگونه وجود داشته باشد و حدوث صفت
با این اعتبار باشد و تواند بود که ذات در هر لحظه بصفتی موصوف میشود پس
نتیجه آن دهد که ذات را دایم صفتی باشد اما یکی رود و دیگری بجای او
آید پس او دایم در این زمان هفت روز در کار خواهد بود و این کار دایمی
او حدوث دایمی باشد که هرچه تغییر گردد در هفته دیگر آن تغییر
او نظهور من الابد لا ینقطع و لا یزال اما صفت را از آن وجه که از ذات
میتوان دانست ذات قدیم باشد و صفت محدث والسلام ●● فصل در
سوره که نسبت بدخان با آن مناسبت دارد اول ذکر لیلة مبارکه
آمد در سوره قطعا معلوم شود که عبارت از آن دخان آن حق
و کتابتهای صدا نیست که در وجه او الشرح آنه تعلیم قدر حق الهی نوشته
شده است للذین یتقون که الم هدی للمتقین قوله حق بسم الله
الرحمن الرحیم ● حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة
انا کنا منذرین ●● قوله تعالی اذا جاءک المنافقون قالو

اَشْهَدُ اِنَّکَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ اِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّ
الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ و در جای دیگر میفرماید که وَلَنْ یُوجَدَ لِلْمُکَذِّبِینَ
که در بیان روز این وعید بر بی منافقان کذاب این بود که معلوم
شد از بیان الٰهی چون که وعده فرموده بود در جای بشّر المنافقین بعذاب
معین کرده نشده بود که اِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
اعوذ بالله من سخط الله از آن رو که سردار پیشوای جمیع کذابان
شیطان نابکار دروغ گو بود که انا خیر منه میگفت و بدروغ گوی
و بر آن داشت آدم مشغول میشد تا از جنت که مقام اکل و شرب است او را
بیرون اندازد که وعده داده بود که لَاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ اِلَّا قَلِیلًا
این لفظ که احتناک در لغت بمعنی از بیخ برکندن دارد و لویشه
بر لب نهادن و بر دو رای معنی است که لویشه مینهاد از برای آنکه تا
بخورد و نگوید که ظاهر صورت که روح الٰهی است از اکل و شرب است
و چون بخوردند و نگو شدند یقین که از بیخ و بن برکنده خواهند شد
بحکم وَلَنْ یُوجَدَ لِلْمُکَذِّبِینَ یعنی این زمانه باز در باب کذابان لعین
خود که در درک اسفل میسوزند و در نار سعیر بئس المصیر لا ینطفی
و الابد آن اگر سوال کنند که در حدیث کعبه که ما بین المشرق و المغرب
واقع شده است



واقع شده است مسلّم است که جای دو جهت اما چون سنت که بیت المقدس
بر طرف دست چپ کعبه نسبت واقع شده است جواب آنست که آن
موضع مناسب حال بیت المقدس است از آن وجه که جای صعود و
ظاهرست هفتا چون آن حضرت پاک را که داود خلیفه که جای خانه
حق ام فرموده و از بیان الٰهی حجره که سنگ را جبان بر سجده کرده که صلح
ظاهر شود و تا داد لا الله بر خطا کنند که در غروب آفتاب است و الحمد لله
رب العالمین حق الٰهی حجره در سوره بود که از مقطعات است
و آن است تحدّی بعض سور فرموده و حال آنکه چنانچه از مقطعات
این سوره عظیم الشأن بری تمام میشود که در دهم است در حرا این
حروف از اول سوره عظمه که الٓم ذلک الکتاب است تا اینجا
در صور شد و اگر فاتحة الکتاب حساب کنند ده سوره گذشته باشد
وحی در بار دهم فرماید که از این ده سوره گذشته که ما آوردیم
شما که منکر اید ده دیگر مثل آن بیاورید اگر هستید صادقین چون ده
در الواح حق موسی کلیم ملک علیم آن ده آیه را نوشته بود و آن ده آیه را
بامر الٰهی فرمود تا حق کلیم خود که وَاْمُرْ قَوْمَکَ اَنْ یَاْخُذُوا بِا
حْسَنِهَا رَاَیْتُ رَبِّی فِی اَحْسَنِ صُورَةٍ که صورت امرد قطط

بود نکرفتند وجدا نکردند از حکمت کسر الواح بین آن ده الواح را
چگونه توانند آورد و در اول سوره که الم ذلک الکتاب نیست
کلام حق فرمود فأتوا بسورة من مثله مشعر است به بیان کذاشته از توفیق
حق آیتها خداوند تاویل و بیان حق و آنکه حق فرموده اند ولا تقربوا
مال الیتیم الا بالتی هی احسن از برای آنکه بنزینه یتیم چون آن یتیم
هنوز در احسن صورتست که صورت اصلیست لاجرم تقرب بمال
او بمناسبت حال او با صحبت باید کرد نقل از مصحف مجید حونی
حمید که مکتوبست از خط ید الله فوق ایدیهم سورة یونس
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم
وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین قل بفضل
الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون قل أرأیتم
ما انزل الله من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل الله تفترون وما ظن
الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة ان الله لذو فضل علی الناس
ولکن اکثرهم لا یشکرون وما تکون فی شأن وما تتلوا منه من قرآن
ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه وما
یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر
من ذلک

من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم ای
طالب حقایق ودقایق کلام ملک علام حق در این روز قیامت این
فوز عظیم آن فوز عظیم است که حق در جای دیگر میفرماید قوله تعالی ولئن
اصابکم فضل من الله لیقولن کأن لم تکن بینکم وبینه مودة یا
لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما اگر از این فوز عظیم توقع
نصیبی داری ای طالب در این آیات بینات ذات حق صفات ماثل
نیک نیک نیک بکن در این روز قیامت وه ببین که از برای این فوز عظیم
که آن ترتیب جان نو شده است یا لیتنی که فرموده است و مفاخرت
ومباهات دو جهانی ما بودانی از رحمت حق الله حق که حجت
است والباقی معلوم والسلام علی من اتبع الهدی چون در اول این
آیات عظام آن از حق شافی حق شفای قلبی آمد که در صدور
بخلاف قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا
یکذبون میتوان بود که بر حق الله کذب را افترا کنند و صفا که
در حالت صحت صوری از بیرون صوری بیرون میتواند آمد و نیز در

حکم صورتی هیچ نیست بلکه از برای تقویت فرائض واجبست در حالت
صحت معنوی نیز با هیچ حکم معنوی چه اگر کفر آن نعمتها هیچ حقیقی
نکنند و شکر نعم لا تحصی با شغول شوند تحمل که ایشان را بزه نباشد که [گناه]
فرمود إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ و در ما بعد فرمود
عظیم از برای ایشان که بغیر علم حرام و حلال کنند سر الله چه افترا کردند
از بیان روز مزید و یوم الوعید حق فرمود که لا یحزنک قولهم إن العزة لله جمیعا
هو السمیع العلیم ألا إن لله من في السموات ومن في الأرض وما
یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء إن یتبعون إلا الظن وإن
هم إلا یخرصون اگر از عالم شرک بیرون آید و بعالم توحید درآید بدانند
از روی علم الیقین و ببینند بعین الیقین که هرچه در جمیع آسمانها است و هرچه
در زمین است بیقین و بتحقیق حق تعالی را که آن موصوف است که او
احد صمد لم یلد ولم یولد ... سبحانه وتعالی همانست که ... که ... واحد ...
زمین فرمود که هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا
إن في ذلك لآیات لقوم یسمعون قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو
الغني له ما في السموات وما في الأرض إن عندکم من سلطان
بهذا أتقولون على الله ما لا تعلمون ای مشرک که دو بینی برگذار



و صفات چه که همه کائنات و موجودات وجودی صوری و معنوی
وجود از او یافته اند چگونه یک و لذا دو مایه اثبات میکنند این ظن
خطای تو نه آخر از غایت احقیت جوی یک ... از علم
شرک بیرون نیامده و در عالم توحید درنیامده ناچار این ادراک
خبیث از لوازم منظر محجوب العین نیست و تا آن منظر خبیثه تو بجز
بتیغ ... موحدان ... شده از هم نیز ... ادراک
خبیث را ... و هر چه اسد بود لا جرم از برای همین معنی فرمود
فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم پروردگار افضل ...
جاه و جلال با کمال بی زوال تو که در ذات نیست و بجز تو کسی ...
بر آن مطلع نیست که با این امر که فرموده و این امر را بسیار با
بیناتی مؤکد کردانیده توفیق ده ما را بر رفیق حال بندگان موحد
خود کردان تا مشرکان محجوب العین را ببینیم از روی یقین ...
که جایی که بجز تو ... مشغول گشته نیست و معدوم کردانند
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین
و بحق حبیبک یا خیر الناصرین تمام ای طالب اگر میجویی که معنی
حقیقت ... در رسالت را بدانی صلوات الله والسلام ...

معلوم کن که چون جبرئیل امین با کهیعص را آورد از حق عنده ام

الکتاب و یکیک را بر حق رسول الله میگفت و این رسول الله در عرض

هر یکی علمی میگفت تا آخر که جبرئیل در جواب گفت که کیف علمت هام

اعلم و حق عنده ام الکتاب در آن تی چه چیز مانند قوله تعالی چه وجواب

در آن مقام که لا یسعنی فیه ملک مقرب و در آن مقام که جبرائیل گفت

لو دنوت انملة لاحترقت الایه صدق الله العظیم چون جبرائیل سر چلونه

یک سر انگشت که در از ای یک ده نمودن الهیست نرسیده بود که باز مانده

بود که اگر نزدیک میشد میسوخت بعلم آن اصل کلام کجا توانستی رسیده

وصورت آن ت را در آن ت نیز انگشت دو دست چون نمانده

بود معنی محمدی ع ص را از کجا دانستی که این معنی مخصوص حق الولد

سرّ ابیه بود که حق وجود اصل او را با بی اعتبار راقی خوانده که حقیقت

ام الکتاب چون فطار و صورت حقیقت او بود و او صید ثبتست با و

نازل شد که فرمود و لقد اتینا که سبعا من المثانی والقرآن العظیم

کهیعص الر طس صم ق ن والحمد لله رب العالمین

مسئله در کتاب صوری مصطلح چنانست که ا ب ت ث

نه ج اخود نویسنده انچنانکه در تلفظ می آید نویسند یعنی الف

لی تی .



لی تی ثی جیم تا ازا ئی در تلفظ می اید یعنی به حرف و دو حرف

سلمان یکیا بیش مقصود نباشد که در صورت کتابت بلسخ موافق کنا بتة لوحا

محفوظ وام الکتاب نیز باشد مسئله قوله تعالی ولولا فضل الله علیکم ورحمته

ما زکی منکم من احد ابدا معنی حقیقی آیة از نعمات خداوند کلام و ملک

علام چه آنست که اگر نه ذات حق بودی و نه کلام او بودی بر شما یکی

از شما ابد الابدین ممکن نبودی که پاک شدی ولکن الله یزکی من یشاء

والله سمیع علیم از ان وجه که علم را با بحر نماسبتی هست سبب از سمیع حق

یا علیم فرموده اند یا بصیر مسئله انجام کل شی یرجع الی اصله که الحکم الینا

لا ترجعون چون در روز قیامت مجموع مخلوقات مراجع خلاق عظیم

حق ما باز می بایست گشت لاجرم آن روز را که قیامت در روضات خلوت

کرد حق حبیب رب العالمین عید خوانند که در و معنی باز گشتنست و آن خبر

آن روز را عبد لک و لا بیک من تعبد یا از برای آن فرمود که حق حبیب فرموده

بود که بعثت فی نفس الساعة انا والساعة کهاتین و این حدیث را از برای

آن فرمود که در کلام مجید چنین بود که والذین یؤمنون بالآخرة

یوقنون به که در علم قدیم حق علیم چه چنین بود که ظهور قیامت از

سایر انبیاء الله و فرق و ملل و امت از نبی نبی الله و امتان او باشد

پس ناچار این روز عید که با زکات است از آن او و احسان او باشد
والله اعلم قوله تعالی ورحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین
یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون
الرسول النبی الامی الخ ای طالب تحقیق معانی توحید بدان و دریاب معانی
که این رحمت حق حقایق خالق کل شیء است که بجمله اشیا رسیده است چنانکه
موسی کلیم ع در توریت چنین خبر داده بود که از میان جمیع بندگان حق
مخصوص شده است تا بجان رسول نبی امی علیه افضل الصلوات کلی
والتحیات ای طالب اگر تو حقیقت امت و تابع این رسول نبی امی
شده بخلاف دیگران می باید که این دیده و معرفت از خواص ذاتی تو باشد
بلکه بر هر ذره از ذرات کاینات و بر هر جزوی از اجزای موجودات اینها
رحمت را حکم والله محیط و راه ایشان محیط وسیع و منبسط توانی دید که اکرام
دیگر ادراک این معنی نکنند و نتوانند کرد بر ایشان چه بشنیده ز نصیب
از برای آنکه در کار ام الکتاب حق اینها رحمت را از ایشان دریغ داشته
و نتوانسته بلکه بتوارد از ان و کرامت فرمود پس اگر تو این رحمت را
از آن وجه که کعبة الله که ام القراست و در مثال ام الکتاب است و جه
آ ابو البشر است که این رسول نبی امی چون بوجهی دیگر از آنجا
بوده آنچه بود



بوده آنچه بود بخواهی و از طواف حاجی وجه الله این معنی را در یابی اشتباه
و شک و تردد از جمله خواهی بود که ای رسول نبی امی فرمود که هر کس را که استطاعت
باشد و بآن کعبة الله نرود و شرف زیارت او در نیابد فلیمت یهودیا
او نصرانیا بدانکه اشکل تا حدیث مطابق قرآن باشد که ایشان را بوجهی
این استطاعت نبود و این رحمت الهی را بر جمیع اشیا و فتن محیط و منبسط
توانی دید که در میان وجود شب و روز فرق نکنی که حق الهی است در یاب
عاشقان وجه خود را بالغداة والعشی یریدون وجهه حضور فرمودن
بود در موضع دیگر آن غداة و عشی را نور علی نور نیز خوانده بود
لعا حقیقت کرده که یهدی الله لنوره من یشاء اما چون این با جان رسول
نبی امی باین هدایت از متابعت این رسول اصلی رسیده بودند که در
حقیقت آن رحمت وسیع وجود کامل مکمل او بود در مابعد آیت چه عرف
هدایت باین معنی فرموده در عالم توحید در آیت و این معنی را دریاب قل
یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض
الخ از برای آن در وقت توجه ام القری در صلوة ام الکتاب را نیز خوانی
که صفت اوست و در وقت زیارت حقیقت طواف میکنی یکی از برای
هر سر و دو ابرو و چهار از برای چهار رخسته که در حقیقت بجمیع الوجوه

خواهی در آمد بخلاف آن لعین مردود که هفت بار از خدا این حکم
شنید و در سجود نیامد تا از آن جنبه بد افتاد و ملعون ازلی و ابدی
شد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ای طالب این معنی وقتی بر تو
روشن شود که از سر صدق و اخلاص شرف تلاوة کلام قدیم ملک عظیم
چه را در یابی بسم الله الرحمن الرحیم آمده ای دانش جوان میبر در ره را بدین
در قیامت ای گویا ارمی بای باقی دان که بای نسبت است مصطفی را
بانی با مم چه نسبت است از برای آن رسول کامکار گفت در تحقیق با او کرد کار
هر که باشد او زنسل بو البشر بازها افتد شی جا در ای پسر هم در این
معنی خبر آمد زداد جنبة اندر گفته بای اتحاد حق تا در اینجا خفی
دان ای پسر تا شود ای حق ز حق با بی خبر چون قرآن ام ازینرو شد کلام است
ادمست بیش حق اسم اعظم است رو بسجود در خاک کعبه قدر شب سجده
کرد حق تعالی را طلب ز آنکه خاک و جا ادم را خدا داده بود
ای طالب اندر کعبه جا صدق الله العظیم و صدق رسول الکریم
و نحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین در رموز
مناسبت که اشیا من حیث المجموع با خداوند کلام چه ناطق شدند
از برای آن بود که در جواب الست بربکم بلی گویند و در گواهی و اقرار
آئینه که جلود

آئینه که جلود که در نطق آمده بودند و پرده از روی کار بر چیده اشتند این
که در تحت جلود مستور بودند ای هذا و نحو استند که پرده از روی کار
ایشان بر افتد و رسوای دو جهان کردند چه گفتند که لم شهدتم علینا گفتند
جلود در جواب گفتند که ما نه تنها بنطق آمده ایم و بس و گواهی میدهیم
بلکه همه اشیا را که خداوند کلام و صفت علام چه آن در سخن آورده است تا از
قرینه جلود و سخن ایشان معلوم میشود که هر شی که در سخن آمده از برای این آواز
و گواهی در سخن آمد تا در حد و حد دور از شرک چون باین مقام برسد و همه اینجا
فطر نطق به بیند پس یعنی و رحمتی وسعت کل شی بر سد از عوالیة بیان
الهی که که فرموده و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة الآیه و لکم
مسند کعبه از وجهی که حقیقت تمامی عالمیان است که خداوند او را هدی
للعالمین فرموده در وقت توجه بآن طرف در صلاح از برای آن بیتراوه
و آن در سبح نیست که کعبه مثال چه مظهر اسماء کلها است و شک نیست که هر شی
که هست و بود و باشد و خواهد بود خفی و خارجی آن شی را خدا به اسمی
خواهد بود که آن شی را بآن اسم خوانند و قرآن خود آنست که چه خود ما فرطنا
فی الکتاب من شی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین اینجا که وجه
مناسبت دیگر هست میان قرآن و علم ادم الاسماء کلها که بدلیل اسماء کلها

فهو علی
ادراک اولی نسبه دیگر
خارجی
خارجة او لان

در شان اوست که حق فرمود کل شئی احصیناه فی امام مبین از برای آن بود
از بیان الٰهی که صلوات نیز از روی رکعت بعدد اسمای کلها ست که در حقیقت که
صورت صفت کتابت ام الکتابت هر رکعت است که اشیا مع کل الوجوه
اسم وارند که سدرة المنتهی عبارت از انست که لوح محفوظ نیز عبارت است
که حق جبرئیل امین را که از نشاء ذات حق معلم اسما بود قرانرا از لوح محفوظ بحق محمد
و در صورت لوح محفوظ که حق آدم است بجا الولد سر ابیه من آمد تا حق محمد را نیز آن
صورت حاصل شد چنانچه جمیع بنی آدم را چنانچه حق الٰهی در حق تعالی فرموده اند ع
بسم الله جبرئیل آن لوح را محرم شده سوی اسما و صفات هم شده بعد از انش حق تعالی
از قضا گفت تو بر صورت آدم در صورت آدم زا ایزد بسته بعد از آن پیش
محمد آمده آتش عشق محمد در گرفت علم خط لوح را از سر گرفت تا بدانی خیر حق
در بازیست دیو را باصورت حق کار نیست صدق الله العظیم ای طالب سر الله اگر پرده را
از پیش چشم خود در کشی تو در چشم تو بینای باشد بی هیچ شک و تردد که باین معنی
قایل شوی که بغیر از یک ذات صفات که حق تعالی احد صمد لم یلد و لم
یولد ست هیچ شعار در کاینات موجود نیست و بحکم فاینما تولوا فثم وجه الله
بهر طرف که خواهی روی توانی آورد و از شکوک و از شبهات شیطان منزه گردی
دوبینی لجل العین خلاص شده اینجا توانی بود که از برای مثال وجه ذات
حق بود

حق بود که حق فرمود ومن دخله کان امنا والحمد لله رب العالمین علیه
حق رسالت پناه در شبی که معراج با سدرة المنتهی که دار موضع کرد که باز گردد
او تا انجا بود یعنی چون ارتباط وجه بحق گردد هم بوجه رسیده که فرمود در این
ربی فی احسن صورة و از بیان الٰهی حق تعالی تغییر فرمود که در قرآن قطعی
صدق الله العظیم وصدق رسوله علیه قوله تعالی ولقد راه نزلة اخری
عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی الایه این سدرة المنتهی که از بیان و نیا
قبل حق جلیله حق جلیفه اوست بوجهی از آن جهت است که فتوح
مخلوقات بدلیل قطعی وجود انسانست این نوع خلیفه است که انسان
که صفت و افرینش یکبار بوجود او تمام میشود چنانچه کوکبی که در فلک
البروج هست نور او را از سماوات و اشیائی که در ما بین او و عالم خاک
واقع شده اند مانع نمیتوانند شد بخلاف خاک که مانع است تا دلیل بلند
برانکه هر فیض که از سدرة المنتهی که بوجه فلک البروج هست بحسب صورت
تا عالم خاک میرسد و ستمیابی نور آن بسیار است که در اینجا اند که با بعالم
خاک کسی مانع آن نمیتواند شد چون عالم خاک مانع او میشود تا از
روی معنی تحقیق و تبیین شود که در حقیقت سدرة المنتهی وجود بزرگوار
محمد مصطفی است بیشک و شبه و تردد عند الله والسلم علیه آن جلاین

که حضرت حبیب الله فرمود که اول ما خلق الله تعالی نوری ما بنا دلیل بود بر آنچه گفته‌اند
بود که نسبت با مخلوقات دیگر از آن وجه که حضرت بزرگوار او و نور پاک آن
او چون از روی درجه از جمیع ارواح و انوار اسبق است اسم اعظم
نیز وجود کامل ملی متکمل او باشد از این حیثیت که هر که اسم اعظم را خواند و در یاد
و نسخ خود کرد دارد همه اشیاء من حیث المجموع حقیقة مسخر او شوند و تلک نسبت
که این معنی وقتی میسر شود که این کس در دین و قانون این رسول نبی امی
باشد و او مراد دریافته باشد که بتحقیق اسم اعظم الهی هست که در شان او نسبت
از برای ظهور شیوع این دلیل که حضرت فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
از آن وجه که او رسول ایست بنی اصل و او اصل وقتی تواند بود
که بتحقیق بر همه متقدم باشد از برای آنست که اول از و صاحب بنی آدم که هست
و آدم نیز [illegible] کتابت حضرت خاتم خوانده میشود بعد از آنکه از اینجا به [illegible] بر سند
از این جهت فرمود از زبان الهی که آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة و چون
رحمت الهی کلام آیت حضرت فرمود و رحمتی وسعت کل شیء و این رحمت ر
حضرت از برای تابعان این رسول موصوف بصفت امی از برای آن نوشته
که اول بر صراط مستقیم در وجه جمیع انسان صورت نطق او واقع شده است
که او اصلی با بن اعتبار است و تا که این نسبت را پیدا نکند نسبی او را در [illegible]

بام کی با رخوانند

١٢٥

بام کی بار خوانند و در جنت بصورت تام کی تواند داخل شد که شیطان که منکر آن
هفت کتابت تام شود در هفت بار که خدا در قرآن او را بسجود فرمود اباکرد و ملعون
شد از جنت که جای اعیان نیست بدر افتاد و سبب خلل نیست که هر کس که لعنت این رسول
امی نیابد شده با مام خود نخواهد سر [illegible] که جمیع ام است از زبان الهی و هو واز شر
سوره
یسئلون به والارحام که صاحب رحم امها نند از زبان الهی حضرت بی نصیب خواهند
ماند اعوذ بالله من سخط الله والنم ای طالب تحقیق بیقین بدان و شک
و شبهات را از میان بردار که تا در دعوت حضرت رسول نبی امی در نیابی و تسلیم
او نشوی در جنت بصورت ام در نخواهی رفت که امر دان صورت مادران
دار لاجرم حضرت نبی امی علیه افضل الصلوات از برای این معنی فرمود که ان الجنة
تحت اقدام الامهات و حضرت این رسول نبی امی علیه السلام از آن وجه که رحمة
للعالمین بود [illegible] چون امی بود [illegible] رسیدگی للعالمین داشت که اسم
اعظم است ما این آیه هدی للعالمین مفسر آن آیه میشود که حضرت الهی در باب بهشت
جاودانی فرموده اند که و جنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت
للذین امنوا بالله و رسله ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم که عبارت از [illegible] عالمین اسمائها و زمینها که حضرت در صفت بهشت
جاودانی فرموده و حال آنکه این جای امر دان خواهد بود که این نیند

که فرمود سبع سماوات و من الارض مثلهن از برای این در صفت قیامت
آن رسول نبی امی فرمود که آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة یعنی اگر
در زیر علم این رسول نبی امی در نیایند بان جنت کی توانند در آمد که حق
فرمود کعرض السماء والارض اعدت للمتقین از برای اینکه آنبیت
که حق الله تعالی در شان حبیب خود که در حق هیچ کس نفرموده اند که
چون او رحمة عالمیان باشد رحمة جمیع انبیا نیز باشد که عالم عبارت از
ماسوی الله است ای طالب از این کلمات و مقدمات را حالیا این مقدمه را
فهم کن و دریاب که بی متابعت این رسول امی جنتی نمیتوانند شد بهیچ وجه
از وجوه از برای اینست که امت آنحضرت از ازل از آن الی ابد الآبدین
جنتی بود که عالمیان بواسطه متابعت رحمة للعالمین در روضه عبادت
متوجه هدی للعالمین شوند که ام القرآنست و بعد به حقیقت کتاب اصل خود
که از بطن حوا علیها السلام الله یافته اند بر آن خانه اصل الحقت طواف میکنند
و ابتدا از آن حجر الاسود کنند که بحکم حدیث این رسول اصلی از جنت
آمده است تا در تحت لوای این رسول امی مقدم الجیش در آمده
جنتی شوند والحمد لله رب العالمین و این الحمد لله رب العالمین را که ام
الکتاب بواسطه آنست که مومن ام کتابهاء اصلیست از آن
جهة که راست

بمعنی اینست
جهة که راست است در اداء صلوة و توجه هدی للعالمین ما باید خواند
تا مخصوص شوند بان آیت که حق فرموده که والذین هم علی صلواتهم یحافظون
اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون که گاهی
در سفر و حضرت بار و گاهی در بعثة در حضرت بار از برای آنکه آن
بعینه آیه ام الکتاب باعتبار عناصر لحم و محکم است و باعتبار خلق
است که حق آدم از آن وجه که جنت مقام اصلی او بود شصت گز
بالا داشت ... و ... است و در آسمان داشت که جنت در ا
... داشت ... که از تعلیم الهی شصت درجه و دقیقه تمام شده
است والسلام علی من اتبع الهدی ... ای مومن اگر در حقیقت مومنی از کلام
تنزیل ملک جلیل ... در سوره مومنون این آیه را بخوان و از روی حقایق
و دقایق این معانی را چون در تیم ... در گوش هوش کن که حق فرمود
در باب کفار این زمان که دروغ تصور کرده اند وعده تعالی آنرا
و قیامت را قوله تعالی وقال الملأ من قومه الذین کفروا وکذبوا بلقاء
الاخرة واترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یأکل مما تأکلون
منه ویشرب مما تشربون ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون
چون این کلام قدیم الهی به حبیب خدای نازل شد ما باید که وجه خاص

باطن
آسمانست
[illegible]

با بود داشته باشد وحال آنکه این حبیب الله در شریعت آنها کرده شرکت
نه داشت واگرچه در اکل نیز بوجه بند اشتح ما بس غرض کلی آنکه آن قول
حق نبود که در وهم وخیال کافران بود وارشاد بغلبه رحامد
والسلام قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ
وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى
اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ای طالبا کردن بنفوح دبر
بر همه اشیا بیابی سوودی نفس تو جانست وجان ذات خداست
جای جانی تو ازآن ملک بقاست چون کلام ناطق امد ذات تو کو بکو بس سور
ایات تو در حقیقت گشته گر تو ظلام روز نعت از فضل سبحانی تمام
ا و ب و ت و ث تا سخن جان حقست وذات حق کنم نبق
دو تیج کاشیا همه قایم با وست امد آن ذاتی که وصفش سبحست
فضل یزدان ذات سبحان بود وخلعت کرد از آن ازام کرد
جامه مومنیه از بهر لباس کرد در بر حق چرا ای شناس
از برای آنکه در فضل شما رو نما شد ذات حق از فضلها
در شتا



در شتا چون آن تنها نارک نمود جامه مومنیه زان در خورد بود
اول از الحمد در کیرو بخوانم زانکه هست او فاتحه از غیب دان
پنج الحمد تراهفتاد حرف آمد است از فضل یزدان ای ظریف
هر یکی هستند از شان چون هزار در حساب قسط عدل کرد کار
گر شدی از فضل قران حسابی در وجود خویش اینها را بیابی
اول از وجه دیگر از دست و پا پنج چارده را ز قوی و بندها
زان ملک هر روز از حق بیحساب میکنند بر بیت معمورت طواف
میکنند بر گرد تو هر روز طواف ره ندارد در تو لیک از وهم جو
یک انبیا از حدیث جبرئیل میکنند این را ز روشن از خلیل
پیاده داشت چون هفتاد پرده در هر یکی زان شان هزار اند این زمان
وای بر شیطان که هفت جا در سجود نامد و زین چارده اگه نبود
ای طالب معنی فی نفسه هر گاه که سر پنج الحمد کتاب مجید بر سی هر یکی
پنج چارده حرف فند و در وجود خود حضور ان [illegible] اجه را از کتاب
وجه دو دست و دو پا در با که هفتاد باشند و بدانی که عند الله
بحکم یوم کالف سنة هر یک هزار اند تعالی که ندیده قلبی شاهد
توانی کرد که هفتاد هزار ملک که بر گرد بیت المعمور حق چگونه در

ظهور آمده ولیکن چه سود که راه ببیت المعمور باین کیفیت ندارند
که حضرت جبرئیل امین مقدم الجیش از ابرار این فرمود که آن بینی و بینه
سبعون الف حجابا من نور لو دنوت منه بعض انملة لاحترقت فقط که ذکر
انمله درین مقام دلیله کلیست که حضرت خدای عالمیان و خلاق وجود که
مکان درین مقام نیست که فرمود بر همه اشیا محیط از کردگار جبرئیل
را درین عالم چه کار قال النبی علیه السلام ما طلعت الشمس افضل من
یوم الجمعه ای طالب اسرار حقیقت کردگار خداوند آفریدگار حضرت
بدانکه مناسبت در میان شمس و روز جمعه چیست که شمس طلوع
نکرد که افضل از جمعه باشد بلکه جمعه ازو افضل باشد مناسبت اینست
که شمس انور بسیار انست که بواسطه نور او خلایق محسوس همدیگر را
مشاهده میتوانند کرد و حال آنکه روز جمعه را که حضرت جبرئیل حضرت سید الانبیاء
والمرسلین آورد از حق علام حضرت در مرآت صورت بیضا آورد
و حال آنکه آفتاب را این خاصیت است که بواسطه نور او خلایق
محسوس روی همدیگر ببینند و این مرآت بیضا را خاصیت ذاتی اینست
که مجموع مکونات از محسوس و معقول روی خود را درین مرآت
بیضا ببینند بلکه ذات حق احدیت تعالی روی خود را درین مرآت بیضا
دید که فرمود

٤٠ بعثت



دید که فرمود لا تقدم الساعة الا فی یوم الجمعه پس ای طالب باین اعتبار
فضیلت شمس از کجا و فضیلت مرآت بیضا از کجا اما مناسبت
کلی در میان هر دو این بود که همه اشیاء ظاهر را همدیگر می نماید و یکی
دیگر مجموع مکونات محسوس و معقول را در خود می نماید و ماه که نور
همرو نماست مثل آفتاب نور از آفتاب می گیرد و قایم مقام آفتاب است
و آتش خود قایم مقام هر دو است و باین فضیلت از بیان آن حضرت
شمس و نار محجوب مستفید نشده بودند که این فضیلت در ذات آن
عند الله بود که این زمان از بیان حضرت نامه حتمی او ظهور کرد والسلام
ای طالب بدان که در کلام مجید حضرت ولی حمید حضرت در صفت قیامت
میفرماید که لا ظلم الیوم پس بدلیل این آیت می باید که تا قیامت نشود
و آن یوم معهود در میان نیاید وجود ظلم و تعدی نشود و برقرار حق
باشد و دیگر اینست که حدیث مخبر صادق می باید که موافق کلام قدیم حکیم
علیم باشد پس از چه وجه حضرت سید کاینات و سرور خلاصه موجودات
خبر داد که اذا رایتم الرایات السود من جانب الخراسان فاتوها
ولو حبوا فان فیها خلیفة الله المهدی یملاء الارض عدلا وقسطا کما ملئت
جورا و ظلما اگر نه شرط گویند حشر و ظلم خواهند مطابقت و موافقت در

بیان آیة و حدیث چون خواهد بود و چگونه راست آید تا معلوم شود
لا ظلم الیوم که فرمود که ان الله سریع الحساب به ظهور در مظهر خلیفهٔ
خود خواهد کرد که کعبه مثال اوست و بادی و مسجود عالمیان است با چه
مناسبت نام او بیت الله است که بحکم لا ینال عهدی الظالمین ظهور امام
عادل از آنجاست که یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً
اشارت بآنست چنانچه در باب دابة الارض که هم خروج از مسجد الحرام
جای امام حق است گفته که مردمان در زمان او بعضی روسفید و بعضی روسیاه
خواهند شد و شده اند و این بحکم حدیث است و بحکم قرآن که فرمود یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه باتفاق اهل ظاهر در روز قیامت خواهد بود
ای طالب اگر میخواهی که آیات بینات ذات و صفات را از روی
یقین دریابی رو بعالم توحید آر و از شرک محض بگذر و شرک خود
را یکی دان و بدان که چه معنی دارد که حق در وقت ظهور دابة الارض
فرموده اند از بیان خبر صادق رسول و حبیب خود قوله تعالی
مردمان از خوف او از صلوة روزه نهند تا بنگرند یا بنده حاجت
کو بیا و خواهم شعار [illegible] شکست زینت [illegible] هر کس که هست
الآیه چون دابة الارض ظهور کند که از بعض آیاتست که بعد از آن
حتی لا ینفع



حتی لا ینفع نفساً ایمانها فرموده اند و باتفاق همه مسلمانان و مسلمان نامان بعضی
اند که چون از اشراط الساعة یکی بیاید و بعد از آن نه ایمان کافر قبول است
نه توبهٔ فاسق و فاجر و خبر صادق نیز بر این ناطق است که در آن وقت
نماز بعض مسلمان قبول نیست از آن جهت که دابه او را هم در هم خواهد شکست
که پیشتر از ظهور دابه انابت نکرده بود تا بعد از آنکه از عصای موسی که
حق دابه داشت روسیاه شد بخلاف اهل توبه و صلوة پیشتر که هم در وضوی
صلوات از برای ظهور این روز می بایست گفتند در وقت شناختن رو
که اللهم بیض وجهی یوم تبیض فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تسود فیه
الوجوه بیدان آن روسیاه که توبه نکرده بود چون دید که دابه ظاهر
شد و توبهٔ او قبول درگاه حضرت نیست چرا در نماز دور و دراز مکر بحکم
و این حال از دو وجه خالی نیست یا آنست که ره بوجود عزیز دابة الارض
نبرده است یا انکار کلام الهی دارد این مسئله محاجست از برای آنکه هر وقت
که بقول او دابه ظهور کند همین حال خواهد بود اغلب وجوه آنست
که از نهایت شیطنت که دارد ره بوجود دابه نمی برد و نمی تواند برد که اگر
ره بردی که حق دابه ظهور کرد و او بی توبه و ایمان بود بدانستی
بتحقیق و یقین که از اهل دوزخست هم بحکم آیه و هم بحکم حدیث

پشیمان
[illegible]

وشک نیست که اگر سیاه روئی خود را نسبت کرده کردی چون پیسان از شهر
مسلمانان رانده و مردود شدی از آن وجه که ابیاض منهم برو سیاه
رو و سفید رو در هم مختلط شده اند و بعکس تصور میکنند و اینها
از آن جهت است که هنوز از اول اثر است و سفید رویانی هنوز آن
قوت نیست که سیاه رویان اصحاب پیسان ابر و ریخته از دیار خود
بیرون توانند کرد ولی بضرب تیغ و شمشیر نیست و بعد دوم توانند کرد اید
بهر لعابانند که وقتی و کم زمانی بدان درجه خواهند رسید که بعد سیاهی
روی خود موثر شوند و در پلی آیند که حق تعالی فرموده و خبر داده اند که وسیق
الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاءوها فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها
الم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم وینذرونکم لقاء یومکم
هذا قالوا بلی ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین یعنی اگر در اول اقرار
نکنند و بر قرار بر محل ضبط خود مشغول باشند بزودی بجائی خواهند رسید
که خود گویند بلی در جواب خزانه جهنم بخلاف اهل ایمان و توبه و سفید
رویان که در شان ایشان است که حق تعالی فرموده اند که وسیق الذین
اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاءوها وفتحت ابوابها وقال لهم
خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین وقالوا الحمد لله الذی صدقنا

وعده



وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر
العاملین ملائکه سلام که خازن جنة بر متقیان میکنند از برای
آنست که بواسطهٔ صلاة وسجود داخل جنة شده اند
تا بجزم که آخر صلاة است و جزای خداست که بر ایشان مسلط شده
است که از برای آن میکنند که بر ایشان مسلط و منبسط و محیط
شود که والله یدعو الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط
مستقیم بعد از سلام ذکر صراط مستقیم برای آنست که هرگاه که سه
کس تبت وجه تسلیم ... آن شود و هدایت بر صراط مستقیم یافته
باشد که جای خداست کرامت الف استوا است قال رسول الله
صلعم لا صلوة الا بفاتحة الکتاب این صلاح که بی فاتحة الکتاب
که سورة الحمد است و فاتحه کتابست درست نیست از برای
آن درست نیست و در محل قبول نمیتواند که احدی که از سورها
بکلم حدیث وبیان این معنی آنست مناسب طواف ام القرای
که از حجر الاسود ابتدا می باید کرد که این الحمد را نیز بکلام ام الکتاب نسبت
وجوه در وقت صلوة وقراءة ام الکتاب مخصوصه ام القرای
وحجر الاسود می باید شد در هر رکعتی یکبار اهدنا الصراط المستقیم

حق با تو گفتن پیش از آنکه گفته است ایاک نستعین یعنی یاری از تو
میخواهیم که هدایت کنی ما را بآن صراط مستقیم که بر میان حجر الاسود
یعنی بآن خط سفید که بر میان سنگ سیاه است و این قدم الحبشی
که حبیب الله است ازان وجه که دعای او در محل قبول بود
عند الله دلیل کن در حوی فوق اوست که اینکا فتح و خط
سفید بمناسبت حجر الاسود از حیث سیاه میبود که الم نشرح
لک صدرک نیز در شان او بود و این الحمد که بمنزله آیتست
و طلب صراط مستقیم درست از برای آنست که آن حجر الاسود
که از جنت آمده است و لکن نه از حق ابو البشر است که از جنت
بیرون آمده بود که تا کسی رو بآن خط سفید نبرد و از جنت
در دوزخ بگذارد و بهشت و بهشت باب بهشت نرسید بهشتی
نخواهد بود و ان هدی للعالمین او را هدایت بجنتی که عرضها
کعرض السموات والارض که بوجهی عالمین عبارت از اینها نند
نخواهد کرد بیا [illegible] ساطال اگر هدایت حبیب الله را از
فوق کعبه و توجه بآن سنگ سیاه و شرح صدر او دریافتی
بر تو واجب و لازم میشود که آن طایفه مخصوص را بلکه ربانی که

بعد از اهدنا



بعد از اهدنا الصراط المستقیم مذکور ند که حبیب الهی و جمیع
اهل صفوة طلب هدایت بصراطی میکردند که صفة او این بود که
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
که علماء ظاهر نیز گفته اند و بیان نموده اند که بنا و افراد صیغه ماضی
میتوان کرد یکی از صیغه مستقبل و مضارع میتوان کرد که الم نشرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه باز در شان ایشانست
تا معلوم شود که چنانچه روح و نور خاتم رسالت بدرجه استعداد وجود
روح و نور این طایفه مخصوص نیز بنور روح او متصل است و چون
معلوم کنی که بواسطه این شرح صدر و فرق کعبه وجه التسلیم الله
متبعان کرد و محبت میتوان شد این طایفه مخصوص را نیز چون
حبیب الله حبیب الله دانی و اینها را از نکیر جدا نگردانی که باز
از پنج الحمد صد و چارده سوره قرآن در دو سوره الحمد تعالی
که حق میفرماید و حق حبیب خود را از حبیبان دیگر خبردار میکند
که و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون
وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم
من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین که چون حبیب الله

از بن حبیبان دیگر نشنه یافته بود فتح کلام حق ملک علام که خدیو
خود ذکر شوقا الی لقاء اخوانی یکونون من بعدی هم بمنزلتی عند الله
لیسوا بانبیاء ولا شهداء یغبطهم الانبیاء والشهداء بمقعدهم و منزلهم
عند الله الحق و بشر یعنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
برسی که باز در سورهٔ فتح انا فتحنا است که فتحا قریبا نیز انجاست که قل یوم
الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم ینظرون که یحبهم و یحبونه نیز
آمده بودند که حق حبیب چون مغفور گناهان پیشین و پسین شد بحکم
نقض کلام الحق و دانست که دیگر حبیبان خواهند آمد و برادران
او خواهند آمد و برادران بود فرمود اذا احب الله عبدا لم یضره
ذنبا در بن مقام سخن بسیار است که اگر شرح آن بوجه خواهند بخود
بجائی خواهد رسید که ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله اما بحکم من ادرک الرکعة
فقد ادرک الصلوة چون یکی در عالم توحید قائم مقام جمیع انبیا
شد شیح که خوشدان آمده ازین مقدمات مجموع را که در خاطر
این فقیر جمع میگذرد اگر خواهند کرد از عدا آیات حق علام
خداوند سو کلام سبحانه ما اعظم شانه ولا اله غیره سبحانه و تعالی
عجائب کون

لیسوا

ایشانست که



محل العرض

عجائب کون قوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض که حق خبر
داد که روزی که بدل شود زمین بغیر زمین که هر کس بحسب
ادراک خود از مخلوقات از برای غیر بیان کرده اند و وجهی
گفته اند وجه خلاق کائنات و موجودات بیان فرمود که تا بدل
باصل خود شوند که با آن اشیا بدل بکلیه و کلام شوند که نیست
که در آن حالت بحکم لمن الملک الیوم لله الواحد القهار حق خداوند
کلام خواهد بود و این روز نسبت کلام و راست که حق خداوند
کلام و ملک علام حق هو ولا الرحیره فرموده اند حق تعالی نطق
ایزد بر همه اشیا محیط سر سر اشیا بنطق حق خلیط
قوله تعالی و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی ازان
وجه که در درخت منتهی عبارت از وجود اصل موجودات است
لفظ عند نیز درین محل مناسبت با آن مقام دارد که فرمود در وشی
گردانید که و کان قاب قوسین او ادنی یعنی نور ذات حق الله سمیع
که نزدیک درخت منتهی دید فرمود که آن قرب مکان تا جهات
بود یعنی تا در آن بود که بوجهات انجا تمام میشود و چون
از لام الف و چار جوی درخت منتهی خبردار بود او ادنی

که آن به موجود شده اند
بحکم انکم الینا
لا ترجعون و بحکم
کل شیء یرجع الی اصله
سبب هر کاه که

نیز فرمود که هم در شان اوست کلا لا تطعه واسجد واقترب
درین باب موحدان و عاشقان جمال با کمال ذات الوهیت را هیچ
شک و شبهه و تردد نیست که از مقام الوهیت برتر امده مقام
عالی تر و بهتر برگزیده تر و پسندیده تر از مقام حق پادشاه عاشقان
محمد مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات نیست که عشق
این وجود پاک صورتاً و معنیً بر جمال جمیل پادشاه صاحبان حسن
و جمال با کمال باحسن احدی از عاشقان دیگر را میسر نشد و نخواهد
شد و باعتقاد این فقیر حقیر این حق پادشاه عاشقان و مقتدای
و پیشوای جمیع موجودات و مکونات است و برین فریق بگویند
که نیست و نخواهد بود من الازل الی الابد که کنت نبیا و ادم بین الماء
و الطین نیز او بود از ذات حق ذو الجود و الجمال و الحمد لله
رب العالمین و الصلوة و السلم علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
کرام المهین و عارفین اند و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الاولیاء
و الانقیاء و الاصفیاء و الازکیاء و العابدین و الصالحین و المتقین
و المحبین و العاشقین و سلم تسلیما ابدا دائما کثیرا و الله
علی کل شیء محیط و السلام علی من اتبع الهدی حبیب رب العالمین

در صلاتی

١٤٠

در صلاتی که در شب معراج بر وی واجب شده بود و نور ذات الوهیت را
در صورت او که خداوند بصفت کن بت دلفریب جانان شکار است
دیده بود از برای آن در فاتحة الکتاب و ام الکتاب طلب صراط
مستقیم میکرد که بحقیقت معانی قرآن قدیم ملک علیم حق ره رسیده
بود که حق شاه ظهور ذات خود با و داده بود که ان ربی علی صراط
مستقیم که و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها که ازین خود قرینه
روشن است پس هر کس که بحقیقت در بعضی آیة الحمد دعا کرد و بحکم
ادعونی استجب لکم دعا را او به حق مجیب الدعوات در محل قبول
آمدن باید که بحقیقت و تعیین مشاهده جمال با کمال پادشاه صاحب
جمالان دو جهان حق ره او را نیز چون پادشاه عاشقان حاصل شده
باشد و از اخوان حبیب الله از غایت و نهایت بدایت حق
لم یزل و سلطان لایزال حق ره شده اگر چه ازین مقام ترقی نیست
اما رسیدن باین مقام عالی بوجهی ممکن است زیرا که غایت و بدایت
و نهایت بدایت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم

اوصاف او نور الدین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین [illegible]

ولا الضالين اين بسث و بحرف ام الكتاب على الترتيب بحكم
انا افصح من تكلم بالضاد بحرف ضاد تمام شده اند پس چون
بضاد افصح نباشد كه از زبان آن حضرت ادا شود از آن وجه كه مطلع ام
الكتاب بود ادا شد و چون مطلع مثنا بهاء نيز بود افصح بضاد
نيز باشد بوجهي ديگر از مثنا بها است كه وما يعلم تاويله الا الله
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك
نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب
عليهم ولا الضالين فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض
وابتغوا من فضل الله واذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون اين كه
حبيب الله فرمود انا افصح من تكلم بالضاد اين حديث موافق
آن آيتيست كه كافران و منكران او را بر چيز فصاحت و بلاغت
ميدانستند كه ميگفتند هو اذن يعني ميگفتند كه او در مجالس و محافل
گوش بشنيدن نيست كه بجز شنيدن كاري ديگر ندارد يعني در
كلمات بمن آيد كه نادر فصاحت و بلاغت او مشاهده معاني سخنان
او توانيم كرد و اين رسول فصيح بحكم من صحت بحكم بجهود فرموده
بود از براي آن صاحبي ميشد كه اشكال بعيد انست كه قابليت و
واستعداد



واستعداد دادر كه حقايق و دقايق كلام فصيح او نيست واما
جز از زمان ظهور فصاحت خود ميداد ميگفت كه هر گاه كه خلايق ميشنوند
كلام ملك علام كه حق قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد است آن ميشنوند
از جمال با كمال خود بر اندازد و بحكم ان علينا بيانه همچنان و تاويل
كلام قديم صفت ذات خود در آيد فصاحت و بلاغت من بر همه
اشيا شما روشن شود كه شما در اين حالت حرا شنونده بيشتر نميدانند
و حال آنكه فصاحت و بلاغت را ماده شنود نيست كه شنوندگان
نا شنونده اند نيست كه نتوانند گفت بين چيزي را كه اصل هنر بود كافران
بر عكس تصور كرده بودند و بوجهي ديگر اين حديث موافق آن
آيتيست كه حق در شان اين رسول فصيح فرمود كه ولولا فضل الله
عليك و رحمته لهمت طائفة منهم ان يضلوك وما يضلون الا
انفسهم وما يضرونك من شيء وانزل الله عليك الكتاب والحكمة وعلمك
ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما يعني ما كرديم تو عليم
در ضاد كه مقصد است در بيان كلام قديم خود نيا... 
بزرگ و فصاحت اين رسول افصح قوم كجا ظهور كردي و
بدرايت و بيان او بر عالميان كه خود ظاهر است كه انكار

شری اما چون برصلاة زعم کفار واهل انکار بود چ آن صلاة
ومغفرت را بر ایشان رد کرد وفرمود وما یضلون الا انفسهم وما
یضرونک من شیء الی وکان فضل الله علیک عظیما
اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل این که چ قیام نماز را
بدو طرف روز اندا صبح وپاره ها از شب از برای آنکه در روز
شب کتابت وحسابی از دو طراف بود از عقب ظرفش حرفی
رکعت ص وکتابت بیاض ظاهر شود وپاره ها شب چو آن کتابها
سوادیست که کاسب ست است وکاه ست ان الحسنات یذهبن
السیئات که با این حسنات که پاک کننده بدیهاست محو میشوند
وحبیب الله کردید که مغفور کناهان پیش وپس شوند ذلک ذکری
للذاکرین الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین این که هر گاه که
مصلی متوجه کعبة الله شد ودر قراءة سبع المثانی اهدنا توجه بکعبه
کرده اند اهدنا الصراط المستقیم میگوید کنایت از آنست که چون
متوجه هدی للعالمین شده است هدایت از خدا ونه هدایت می طلبد
وجون بصراط



وجون بصراط مستقیم هدایت می طلبند قرینه روشن اینست که
این کعبه هدی للعالمین بصراط مستقیم قد ذات که از آن خاک
پاک مخلوق بود وآن صراط مستقیم اینست که آن حجر الاسود خطی سفید
که بر میان خود دارد هادی آنست وچون این رسول مقدم الجنین
که هدایت از و طلبید دلیل با فتح هدایت او آنست که در مقابل آن حجر
الاسود فرق مبارک را بستند که خلیل الرحمن شکافته تا بنزدیک
خلاف احسن تقدیم محسن شده حبیب گردید ودر سوره فتح با بن فتوح
مال غایت ونهایت رسید بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا
مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا که تعیین نصر بود که از آیندکان چ
علام الغیوب وغفار الذنوب خبر میداد بسم الله الرحمن الرحیم اذا
جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح
بحمد ربک واستغفره انه کان توابا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین این الحمد را که در صلاة میخوانند وتوجه بهدی

للعالمين كرده است و بعد اين بصراط مستقيم ميخواهد مى بايد كه بداند كه
چنانچه كعبة الله هدى للعالمين است و از ان وجه كه هدى للعالمين
است از كل فج عميق باو راه است آن سوره را نيز كه خصوصيت باو
باين مناسبت حضرت رسالت عليه السلام فرمود كه فاتحة الكتاب دواء
وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين الايه يا ايها كل داء
الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور وهدى
ورحمة للمؤمنين قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير
مما يجمعون بخلاف اهل بيشتر كه في قلوبهم مرض فزادهم الله
مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون قال لا صلاة الا
بام القرآن بدليل بيان خدايى كه در حق ى ح ه آمده است ام
القرآن حضرت خليفه ابو البشر است و از براى آنكه در وقت اين بيان
دليد قول صحيح ولى خود در حق آورند كه فرموده بود كه انا كلام الله
الناطق ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم
النبيين از براى آن توجه در صلاة بام القرآن است والسلام و اين
هم در حق ى ح ه آمده است كه صوم باز ايستادن از كلام حيثيت كه
غير كلام خدا باشد و در آن حالة ميفرمايد كه كتب عليكم الصيام
كما كتب

145

كما كتب على الذين من قبلكم يعني از فرشتگان سابق معلوم ميشود
كه صوم تعلق بكلام خواهد داشت از بيان آنكه وصده لا نسخ
و دليل خدايى بجا دكمه حريجه در ح ى ح ه آمده است كه ميفرمايد
كو بتا بسته مراد ذات حق باشد در بيان تحليق العرش كه
فرموده اند كه چون ملكى در صورت ايشان در مى آيد لازم
مى آيد كه شى خدا را بر داشته باشند سبحانه تعالى عما يشركون
آنكه در توريت آمده است كه انسان ميخواستم بسازيم بصورت كه
حاكم جريان هوا و ماهيان دريا باشد آدم را بيافريدم كه بر
صورت ما و بهشت ماست بين آن طيور كه در جو في سماء الله
كه ما يمسكهن الا الله مى بايد كه نگاه دارنده ايشان آنكه ظاهر شد كه
حاكم ايشانست كه بر صورت حق است و خطر حق است تعالى شأنه
در حديث هست كه دجال لعين در كشتى اند رفته
بواسطه آنكه چهارده ملك دريا نگذارند بوجهى مى بايد كه
حقيقت امام المتقين باشد بدليل حديث صحيح و حبيب
ونحن اين علم كه فرمود انا مدينة العلم و على بابها و در حق ى ح ه
در آن محل كه فرموده اند على كلمة باب ملكان ابنه را

آورده اند که ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا تا این اعتبار
بود که در سورهٔ برائة منع مشرکان نجس العین از خانهٔ پاک ام
القری نیز او کرده بود تا معلوم شود از روی علم الیقین و عین الیقین
که مشرکان نجس العین همان دجال لعین عنید اند که در ام القری و مدینه
منع در راه ندارند که من الاول الی الان بود و دو دند و جنگ کردن
نتوانستند و ظهور معانی این صفت با بانیز تعلق به امام المتقین
داشت تا معلوم شود که کشندهٔ دجال نیز اوست چون کلمهٔ
الله که کلام مطلق خدا بود و عین وجود پاک آن کسی بود که روح
خدا و نسخهٔ خداست والسلام مطلب آنکه صلوة خمس را اول که
پنجاه وقت فرموده بود و از ده یک قرار گرفته که آن الف
حی فرموده اند که چرا در اول ده بار بعده نهاد در پنج
میفرمایند که از برای آنکه بعدد علم [illegible] کلمه اسماء و اجزای علم معنا
از بیان الف چنین معلوم میشود که در اول ده از برای اجزای
شیء بوده است که با علما از دیگران زیاده تر است و کشف این
معنی از بیان نه تشهد شفته و یک دعای قنوت استاده چنین
که بقیه همین نسبت والسلام مطلب هر کاه که بندهٔ موحد کتاب وجود
خود را



خود را بر جمیع اشیا محیط و منبسط دید بر خلاف فجار که در سینه و کالبد
بند کرده اند و در زندان دارند آن بندهٔ موحد یقین و بی شبه
که از آن ابرار است که بینندگان مقام عالی او را از مراتب خود در
وقت و فاتح بدعا خواستند که کفتند توفنا مع الابرار مطلب در آن
محل در حج آن [illegible] فرموده اند که اگر کسی سوال کند که
آنکس که فرموده که آب را در وضو بر رو و دست سر انداخته
باشد چو آن نیز باشد که او در عالم کشف این معنی را فرموده
بود در آن وقت این آیه را [illegible] ما کان لبشر
ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا الایه و الکلم
قوله تعالی وعندنا کتاب حفیظ و عندنا کتاب ینطق ابن کتاب
حفیظ و ناطق که نیز در حق [illegible] احد صمد لم یلد و لم یولد است
[illegible] این کتابیست که هم در سورهٔ [illegible] اشد است که یمحو الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب [illegible] که دابة الارض
فرموده اند انسان کامل که مظهر ذات و صفات اوست هو الا
بین تو بجز از برای ظهور حقیقة این معنی راسخست که عنوان
ظاهر دانه [illegible] نسبت کرده اند از برای آنکه احاطه وجود

لبشر

بالحق حو

که جگر آن حضرت حمزه را بدست خود را برشیت که خلیفه خود
شود و جمیع فرزندان را از نسل خلیفه خود پدید آورد و مقصود
نور جبین بعضی سفید و بعضی سیاه و موافق حال دابه که یوم تبیض وجوه
وتسود وجوه بهم خواستند شد و درباره آن قبیل سفید و سیاه
و خود دگر اما غلط مفسران در این آیه از اینجاست که کسی تصور
کرده اند که خلقت هؤلاء للجنة ولا ابالی وخلقت هؤلاء للنار
ولا ابالی الحمد لله رب العالمین واعوذ بالله من سخط الله آنکه
کهیعص حقیقت اسم ذات الوهیت شده است سماه
ابا اسم آن قوس ذات الوهیت که مبین اسماء خود ذات در
همی که وحده لا شریک له له الحکم والیه ترجعون سبحانه
وتعالی عما یشرکون که قوله فله الاسماء الحسنی حروف
مقطعه که ک ه ی ع ص کاشف مدلول کهیعص برای اکثر
هر اسم که حسنی او از خود کتب بستی صدق الله العظیم الذین
هدایة الله که اسماء حسنی را بر کهیعص که اثبات فرمود
یعنی ایشان الحسنی باید رسید که فرمود الله نزل احسن الحدیث
کتابا تمت بانشا الایه والحمد لله رب العالمین تمت
رب العالمین



رب العالمین مالک یوم الدین که در بیان خلیل خود میفرمایند که
وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
و در این حالة تنبیه میفرمایند که هر کس که بملکوت سموات وارض نرسد
از موقنان نخواهد بود از این بعد اینچنین معلوم میشود که آنکه دابة
الارض که فطانت حبیب شیاطین عنید پلید را از برای آن در هم خواهد
شکستن و نیست و نفور کرده اند که موقنین نبودند و بی روی
و بوتن و تقلید صرف بودند که فرمود اذا وقع القول علیهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون
قد نری تقلب وجهک فی السماء تا آخر چون نماز از آسمان ای و آن
آیه الآیة از بیان این چنین روشن میشود که چون حق از آسمان آمد از
برای قبله که مناسبت او باشد در رسالت متوجه آسمان که مکان حق است
شده بود تا آخر که متوجه شطر المسجد الحرام شد که سمت آسمان وجود است
که جای آن وجه باقیست که کل شیء هالک الا وجهه و در بیان انا مدینة
العلم وعلی بابها بی فاصله میفرمایند که آنها بوحید سبعة ابواب کنند
مع الانبیاء سرّا وجهرا معی جهرا یعنی جهر تیغ او باین اعتبار خواهد بود
که باب علم او واقع شده است که دلالت بجهر میکند و آن هفتست که اول

نزول السماء ... آنکه فیضی ... در مرتبه ... از ... بالاصل ...

برقع جهره ظاهر است در حق آن حضرت ده در بیان باب الاینی فاصله میفرمایند
که انی رأیت احد عشر کوکبا الایه تا بوجهی اینجا یازده وان سه چهار ده
باشند سوره که در انجا بحث عشق زلیخاست سلام الله علیها بحکم بیان حق تعالی
ده که فرمود تا بود آوازه عرش و کلام از نفس برعاشقان
حق سلام بوجه از برای آن احسن القصص است که حضرت زلیخا سلام
الله علیها اصل بحکم طبیعت اصلی با اصل خود کرد بحکم حدیث و بیان
حق تعالی که فرمود فاصدع الرحیم فاخذت بحقوی الرحمن الحدیث والسلام
بادی تا از زیر عرش رحمن برنخیزد که از تشنه وده وادست آن حضرت ده در حق
حق ده از آیه بشری از بین یدیه بیان فرموده اند که بین یدیه و حضرت داود
که میفرمایند قوله تعالی یا داود انا بشری بین یدیه کتابی از دین صدق الله العظیم
در بیان معجزات تا قدیم ملک علیم ده حق تعالی قل لئن اجتمعت
الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا ایم در بیان سوره او ترقی فی السماء الایه اگر کسی سوال کند
که جن و انس نغلبت با این اعتبار نبودند از بیان آن حضرت ده که عروج
بر آسمان و جای فتن وصل است که بوجهی هر دو یکی اند بندار تو بین
ترقی فی السماء چون توانند بود جواب اینست که ترقی و عروج کرده
ایشان بر آسمان

[illegible]



ایشان بر آسمان از برای آن بود که مثل اصحاب فیل بیا رسند و حال آنکه ایشان در جای
روز روشن شد که ازان جمله بودند که حضرت جبرائیل فرموده اند که انهم عن السمع
لمعزولون چون کلام ملأ اعلی را میتوانستند شنود حق قدیم را که کلام
حق تعالی لم یزل ولا یزال است چون بشنوند سوره را ازان جمله چون
نتوانند آورد و این تحدی حق تعالی بر سبیل مبالغه است که اگر ترقی
کنند بر آسمان چون کر بند شک نیست که میتوانند آورد سبحانه و تعالی
عما یصفون مثل کعبه بهدی للعالمین است و آنهم هدی للمتقین است
تا ارض که نماینده حقیقت تمام عالمیان است بحکم والعاقبة للمتقین
و تجلی در تصرف متقیان در نیاید شک نیست که هدی للعالمین را
و هدی للمتقین را با هم دیگر تطبیق و مطابقه خواهد بود من
قبل کتاب موسی اماما و رحمة حضرت حبیب علیه الصلوة والسلام چون
علی بن و حقیقت آن امام رسیده بود دانی بود لاجرم از این جهت بخطاب
انا ارسلناک مشرف شد و مکرم گشت وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
حدیث لا جنة ولا تنزیق ولا فطر الا فی بحر جامع عن النبی
می باید که شکافته تا ظهور بحر جامع شود که حق فرموده اند در حق
خود حق تعالی فطر ازفطرات و شکافتن خلق کالبه بابین الآیه صدق الله العظیم

چون فرمود لا جبه ولا تزویج ولا فطر الا فی یوم الجمعه از ینجا
وجهیست که سخنم را می باید شکافت تا حقیقت این معانی ظاهر کنند
از ابتدای بیان آیت ح ه این معلوم میشود که البته البته آن روح آیتی که در
بینات آید و البته دیده شده بود فی قدسیت بکلم آن حدیث که فرمود
که هر که فتح را از بر کرده باشد و فراموش کند اجرم است یعنی بیتی برده
که هم در بیت حملة حرکات ح ح چنین آمده است که بی فاصله قوله ح ه و نسیم
علی الخرطوم و نُعَذبناه النخرین الایه صدق الله العظیم ع ح می ح ه ان
الله یاتی بالشمس من المشرق اتش که خلایق را از مشرق بجنوب براند
واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال
الایه صدق الله از ین هدایت آیه این معلوم کن ای طالب از ین رو
بترس اگر چه ترا نیز آن ترس سودی بوجه نکند که اتش از مشرق خلایق
را بجنوب میراند که جنوب جای عذاب و دوزخست بدلیل کریمه ح حلیمه
الله و الله اکبر آتش است که ح آن پیغمبر ماند که با موسی کلیم انی انا الله
گفت و نیز آن اتش است که میراند همه را در عذاب دوزخ از جنس
شیاطین که بجود از عشق او حواسه بود ح آن با بین لقاء
تنبیه کرد که واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال
صدق الله العظیم



صدق الله علیه ح ی ح ه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا در وقت
امر ربی و علم آن بی و تحدی بجی بحکم کلمة العلیا الی مریم و سبع مثانی
حقیقی بی من عرف نفسه فقد عرف ربه الایه از ین بیان آیت ح ه
این معلوم میشود که ح کلمة الله که در مهد سخن گفت این سخن گفتن
بحسب اشارت بوده است که عبدالله بعینه همان تکلم است که از زبان
ظهور میکند از برای آنکه در جای دیگر در ح ه ح ه پیغمبر ماند که تا عیسی
که کلام است بمریم نسبت نکرد متکلم شد چنان که کسی که اصطلاح کند
صوری را دیده اند در و نظر میکنند آن خطی کام و زبان با انکس
در سخن است ح کلمة الله در ان زمان که در مهد بود به سنگ و
که صورت کتابت خط الهی که ظهور سخن از وست بر وجه دانستن
بتوانند بود که با بشارت آن سخن گفته باشد که انی عبدالله اتانی
الکتاب چون کتابت الهی دانست لاجرم سخن از آن کتاب و بیان
کتاب میگفت اما با بشارت همچنانکه از مادر او که ح مریم بکر بود
صلوات الله علیها ح خداوند کلام و ع علام ح ه چنین سخن گفتن
ظاهر فرموده بود چون قوم او از وی سؤال کردند ع و بحکم
فاشارت الیه اشارت بهمان کتابت کرد که بر وجه دانست

کرح کلمة الله دران کتابت ازو در وجود آمده بود که الم غلبت الروم
از بدرایت آلی و توفیق نامتناهی بیان بیان میکنند که لله
الامر من قبل و من بعد تا الی اخره که ح کلمة الله فرمود که واوصانی بالصلوة
والزکوة ما دمت حیا که ح سعد ح حبیب رب العالمین
علیه الصلوه والسلم تا نور الوصیت را ح ه در حد آن فرزند
حسن و حسین بر و واجب و فریضه نشد از برای آن فرمود
که حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء و قرة عینی
فی الصلوة صدق الله و صدق رسول الله تعالی حقیقت این مسئله
از انجا دریابند که ح در وقت وضع حمل مریم امر فرمود که فقولی
انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا تا اخره فاتت
به قومها تحمله قالوا یا مریم انی لک هذا او در جواب گفت
قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب اگر گویند
که این سخن بجز بود و بحسب ظاهر بود و قبول نبود بمریم سخن خدای
خود کا زنکرده باشد و صوم خود را شکسته باشد تا معلوم
شود که بسر خود این سخن را اظهار نگفته بلکه بر فر گفته که فاشارت
الیه هم در شان او والسلم علی من اتبع الهدی و اینکه
درشان



درشان ح یحیی هم بود که ح فرمود که هم معاصر ح ابن مریم بود و اتیناه
الحکم صبیا یا هم منعوی بیان ثابت است بدلیل ایات فی کلمات هن
ام الکتاب که فرمود یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
تا معلوم شود که ایات ثابتند ام الکتاب که در عهد صبا حکم گفت
ام الکتاب را ح یحیی داد با آن معنی که فخر ظهور این ثبوت تیز از ح
مسیح ابن مریم او شد که لم نجعل له من قبل سمیا بوجهی عبارت از بیع
و جست از میان جمیع پیغمبران دو پیغمبر را ح و هاب وجود در ایام
صبا حکم و تکلم با آن مناسبت داد که این کلمه فرمودند کلام ما فهم
والسلم که بر وجه ایشان کتابت خود آت بود بخلاف ثلاثه تسرد که از
شبهات نیست که فرمود و ما یعلم تاویله الا الله علم آن حدیث حبیب
خود را که ح الی ح ه در بیان اورداند که فرمود که زهرا وین که سوره
بقره و آل عمران که نشست در صورت غرغان در آیند آن حوعد الی ح ه
امروز بشیر جانب رسید و بظهور بپیوست که معلوم شد که در جوف
سما نگاه دارنده ایشان بنشست بغیر از الله که در اول آل عمران
از برای ظهور این حقیقت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو
الحی القیوم تا صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و نحن علی ذالک من

ان هدیه والحمد لله رب العالمین ع یوم ینزل الله تعالی علی کرسیه
وانا قوم عن یمین الله این حدیث صحیح از بدایع بیان آنست که
چون از این حدیث صحیح دیگر معلوم شد که فرمود آیة الکرسی را در قیامت
در صورت رجل درآورد تا معلوم شود که نزول بر آسمان
خواهد کرد که کرسی حقیقی الله است دریاب ای طالب اگر فهم
داری والسلام ع چون سر چوبی را اگر بر وجهی هست پاره پاره
کنی البته از وصدائی بر خیزد چنانکه از انامل انگشت و مفاصل
سعید و رشید الاخوان بن صادق باشد بوجهی که فرمود
الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم الی والسلام
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله حدیث این تحدی را در صورة معراج فرمود که قرآن تا که
اقل الصلوة را عاجز کردانید و از بین قرائة صلاة عجز خواسته
که اقل صلاة فرض بود که چون اقل را نتوانستند آورد بطریق
اولی که اکثر را نتوانستند آورد آنها دانستند این از بدایع آنست که
که چون نست که قرآن فرمود و مراد صلاة بود از برای آنکه صلاة
بی قراءة قرآن درست نبود بخلاف فرایض دیگر و از روی توحید
ختم این



[illegible]

ختم این سوره بعکس فرمود که ولا تجهر بصلاتک و مراد قراءة نست
که قرآنست والسلام ع آیه تکلمه الله که گفت تعلم ما فی نفسی ولا اعلم
ما فی نفسک انک انت علام الغیوب حقیقة این معنی را بوجهی
از وجوه از بیان علام الغیوب میتوان دانست که در بیان
قرآن میفرمایند که بعضی بعضی را بیان میکنند که هر کتاب بغیر
مفرد آنست خلاف عکس بین که وجود نسبت با کلام
که معانی و حقایق از و ظهور میکنند مفرد بود که کتب علی نفسه الرحمة از بیان
آنست این نفس وجود ذات حق بود که در شب معراج در صورت
امرد قطط روی نمود علی که در ذات مفردات بالقوه بود
در هر کتابت بالفعل روی نمود از برای این بیان آیة الکرسی در
صورت رجل درآمد که موعود آنست نیز چنین بود هم در آن روز
که یوم ینزل الله تعالی علی کرسیه وانا قوم عن یمین الله تمامی حقیقة
این بیان را از آن حدیث قدسی بر پرده رب دریابند که فرمود
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق والسلام علی
من اتبع الهدی ع بوجهی که کلمة الله از برای آن فرمود که بار
دیگر که بیابیم هر چه گفته ام آنرا در بیان آورم که اول کلمه است

که موجود است بعد از آن کلام که در کتب اگر چه گفته بود که انا نطقه بعینه

بوجهی تعین جعنیست که در بیان آمد که بعد از قوت و صوت

کلام است بعد از آن کلام که خواسته آمد که الکس که حبکت تباو بر بجود امر

کردن فرمود که انا کلام الله الناطق در جهان عالم صغیر که عبارت از انسانست

و در جهان عالم کبیر که انسانست و فوق این مقدار ستة که معانی

و حقایق در ایشان بالقوه است و در انسان بالفعل از برای آن

ح الله بر صورت رجل که مسجود ملائکه است بر آمد و بر کرسی نزول

اجلال فرمود که کنز مخفی وجود بی همتی بی حد و در اظهار رو نماید فافهم

علی هذا والکلم الی حیثیة که گفته شد بحسب صورتست و آن در معنی بر

است از بیان چی ح ه تعالی و نطق خدایی داد کر ع همچو ذات حق ز هر چون و چرا

بدر ع از همه و هم و گمان بیرون شده ع ای بن ذات حق تعالی احد

در نویتم در تصور در خیال ع در نیا بندای پسر در هیچ حال مستبح

باین بیان الهی ح ه نفس عیسی اگر چه خود بود بنسبة نفس ذات حق مرکب

بود و الکلم ترکیب از آن وجه که محل دانش وادراک است ایا ادم آن

وجه که اصل او خود است و بغیر از خود در حرکت شئی دیگر نبود بود نیست

رجوع دانش وادراک که ترکیب است با خود حقیقی شد از برای آن

آخر روح الله



روح الله

و کلمة الله فرمود که تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب

ح خداوند اوکه آسمان و زمین را فرمود ائتیا طوعا او کرها و ایشان در

جواب گفتند اتینا طائعین ایشان را از برای سجود کردن فرمود که بیایید

ایشان بر خلاف ملائکه سموات که حالانند در محل سموات طایعین

از برای آن گفتند که از حرکت ایشان ملائکه و اهل سموات در

طواف و سجود بودند از حق خود از روی قابلیت فرمود که مخلوق

از من دارد آنچه مقصود منست و اهل سموات و سموات فرمود

آن ذات که مسجود بود ظهور از عالم خاک داشت بواسطه ترتیب سجود

و اهل سموات بین طائعین باین اعتبار گفتند فافهم والکلم والله یدعو

الی دار السلام از برای سجود والسلم ع ع ی ح ه ع دیو شد از نده بر دو

ار جنة فتاد ع او بهندستان که گندم رو نهاد ع از بیان الهی

ح ه چون بیشتر معلوم شد که هندوستان آن سواد کتابیست

که بر وجه داشت ح خلیفة الله لاجرم آن نطق الهی که حقیقت وجود

او هست و همه اشیا بدلیل و علم ادم الاسماء کلها تا این زمان

که روز مشهود است و قیامت است و ظاهر شدن حقیقت اشیاست

که ذات حقست ح ه در آن کتاب سواد و حرف در و پوشیده بود

بعد بخلاف این کروز رجوع هست که حق فرموده ایم در حق ... در این
مقام قوله تعالی ع باز از راه سوا چون بازگشت ع باز بانگ ... وار کشته
آدم را دایه چو شیر بپرورد ع تا نباشی همچو شیطان حجر ع اینجا که بیشتر از این
فرموده اند قوله تعالی ع راه رو چون راه بر بیگانه شده ع در دو
عالم دین بیزدان یکی شده ع الا صدق الله العظیم اما اگر آنچه ترک
خود بگذارد که دین این جهان و آن جهان یکی شود که چون جملی خود ...
برای آنکه در آن جهان مامور شوند در این جهان هم مامور توانند
شد چون حق تعالی ولله الآخرة والاولی دو مقام ... اثبات فرموده
اند در کتاب کریم ... خود ... والسلام ع قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر عنکم سیئاتکم ویغفر لکم
والله ذو الفضل العظیم هرگاه که عقیده اهل ایمان این باشد
که قرآن و فرقان اند لیکن هدی للمتقین بی سر وجود حق
که از حمد الله حق رب العالمین و مالک یوم الدین تعالی فرقان
شده باشد شک نیست که امام و هادی توانند بود و این شبه هر که
این قرآن را مهدی نداند کافر است از برای آنکه آن مهدی خود نیز
اگر حقیقت خود را از این قرآن در بیان نیاورد بی شبه ... هیچ کس
که از اهل



که از اهل ایمان باشد او را با این مهدی قبول نخواهد کرد
این آیه جلیل القدر تعالی هذا بسیار کس خوانده اند اما چون
به این معنی نرسیده اند لاجرم مهدی نبوده اند چون وجود مطلق
که باین سر رسیده باشد و بر تقوی و زهد و ورع و پاکی او شک و شبهه
نباشد بیشک که بقول قرآن که کلام قدیم حق تعالی علیم است مهدی
او خواهد بود اگر انکار این معنی کنند بقول حق تعالی خدا الصوری
خود کافر خواهند بود که یقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض
اولئک هم الکافرون حقا در روز جمعه که یوم المزید و عید المؤمنین
و حج الفقراء است از برای ادای حق او موذن سه بار ندا
در خلق عالم میدهد از برای اجتماع تا دلالت بر بزرگی و علو
قدر و رفعت آن صلاح کند اما چون دانستن این معنی که چرا
حصر در سه بار شده است از سنت آن و تقدیر ایزدی حق تعالی
لم یزل تعالی از برای آنکه آن سه نام که بر ... هیجده هزار عالم از روی
یقین محیط است در سوره جمعه سه بار ذکر رفته که معبود حقیقی است
تعالی الحی والسلام علی من اتبع الهدی ع و این که سوره کهف را
لیست الله حافظ در روز جمعه که معظم است میخوانند از آن وجه که

كهف سوره خفت دليل صحت آن حديث است كه حضرت حبيب رب العالمين
صلى الله عليه و آله و سلم فرموده اند كه هر كس كه سه آيه كه باز دليلى سه صلات است
از اول سوره كهف بخواند از شر دجال لعين ايمن باشد كه در حديث ديگر
فرموده بودند كه انها سبعة ابواب على كل باب ملكان و السلام ع آن
حديث هفت در كه دجال لعين عنيد در آنجا در خلد نميتواند كرد و
ميتواند بود كه ام القرى باشد كه مشركان نجس العين از آنجا دور شوند
و قرينه آنست كه بر ام القرى بعدد ابواب سبعه هفت طواف مى بايست
كرد و آن وجود اصل عليه الصلوة و السلام كه انا مدينة العلم فرمود
از آن جهت كه آن بود از ام القرى بود ع مسئله ديگر خداوند كلام
و ملك علام حضرت حبيب خود را كه منع قرائت قرآن قديم و بيان
او فرمود بدليل ان علينا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم
ان علينا بيانه يك وجه حكمت از بدايت آن حضرت ميتواند بود كه اين باب
كه وجود اصل او را سبب خواندن بود و حال آنكه از جمع كردن كه مراد
تركيب است چون منع فرموده بود پس كى در بيان توانستى آمد
و آن وجود كه بقول اين وجود مجرد حد آن تعالى و تقدس صلك بتاويل
خواست كرد وجود كريم خود كلام الله فرموده بود تا جرم نزل تكرار

بعلم



بعلم حضرت در خطاب او ظهور كرد و بيان تاويل كلام قديم
خود فرموده اگر چه نقط تيز گفته بود تا تصديق حديث من نور واحد كنند
اما از آن رو كه كلام الله بود مبين خود آن بود خلاف عكس بقول آنچه عنده ام الكتاب
و مالك يوم الدين تعالى شانه و ما اعلم بر آنه در خطاب نام كه مبين و مؤول بود خود را
هم خود دانست علم مركب بجهت اصليت و بجهت تاويل و بيان كه فرمود على نور يهدى الله
لنوره من يشاء موافق كتاب اصل كه بهشت نه حرف بود كه اگر گويند به مركب
تغيير نمود نتوان كرد از بيان حضرت در يابند كه لام الف مركب را در كتاب حضرت
ابو البشر حضرت از براى آن حضرت فرستاد هم از آن تا مركب شود از براى صلاحيت
تغيير و تاويل و بيان و دليل ديگر روشن آنست كه آن كلام كه در او خود
بود اول الكلام بواسطه خواند و آن كلام را كه تركيب حرف بود چون حديث سماوى
و توريت و غيره كلام بلاواسطه ناميده الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين در حالتيست كه مركب
شود و در بيان اصل خود در آيد كه كل شىء يرجع الى اصله نه آن تركيب ظلمات
بعضها فوق بعض تكلم الناس فى المهد و كهلا بعينه علامت معنى دارد كه
مهد مقام تركيب است و كهل سى و سه ساله كه از بيان الف ساكن شود و لام
مركب است كه اگر در مهد بودى و سى و سه ساله نبودى قال انى عبد الله
آتانى الكتاب نتوانستى فرمود و اين كتاب هم شاهد خود است و هم شامل

اصحابنا سال ... (حاشیه)

ذکر جدول خدا این اکبر تعالی و تقدس والتم ع ح حبیب الله علیه بفضل الصلوة
در نزول کهیعص که مذکور بود در علم کلما فی عالم اعلم کمن آورد که از برای
آن مذکور بود که کهیعص که ح آ ه از خمس او بود که یس والقرآن الحکیم
انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم از آن وجه که همچنین بود ندکه
فرمود که من ادرک الرکعة فقد ادرک الصلوة ح آن الله واجب بود انتها
بود بر رسول نبی الله خود هفت و فتح واجب فرموده بود تا مرتبه اهل بیت
حبیب الله علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ثابت باشد که آن دو و فتح
یکی نافله و یکی فتح بود که در قاعده ح روح الله که ابن مریم است بازاو
صلاة واجب نیست و چون آن هفت کتب بنا وجه را که اصل است بهشت
می بایست شد احمی نیز فرمود که کتب علی ثلاثة وهی لکم سنة الاوتر والوتر و
والضحی والاضحی صدق رسول الله که از نماز ... درست که ح عقد تمام الکف
وسریع الحساب ح آ ه خبر صدق داده بود که تعرج الملائکة والروح الیه فی
یوم کان مقداره خمسین الف سنة ع و ح از آن باز ماندن خواندگر
و در یا روز که در شب عروج دو نعیه گشتن پنجاه صلوة ح روح ... مالی
که مقدم الجیش ملائکه است مذکور بود که ان بینی و بینه سبعین حجابا من نور که
مخلوق کن بود تا هفتاد و دو باشد که آن پنجاه حرف و نقط علم تمامی

هفتاد و دو



هفتاد و دو ملفوظ شد ع و باز بیرون آمده بود که بود اوقات آن روح
حروف بالقوه تمام کلام قدیم الهی باشد که در مصاحف ملک از آسمان آمده بود
که موجود الآن نیز چنین بود که از مصاحف محو شود و از سینهای حفاظ
حفظ حوان فی آر که در قید کرده اند او را خروج کند و رجوع و عود ح
بعرش الله کند فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة که آن هفتاد در مصاحف
در آن پنجاه حرف و نقط صورت کتابت مفید بود و شک نیست که آن وجود
موجود که این حقایق از و ظهور کرد که کلمة الله و روح الله بود وجود کریم
قدیم علیم خود را سخن خدا و کلام الله دانسته بود بتحقیق و تحقیق
این سخن از معراجیه ح ق علام و خداوند کلام ح آ ه از انجاست که در
کلام قدیم ملک علیم ح ه روح که را آنست کن فیکون است که بعضی از قرآن است
و شک نیست که بعضی از قرآن نست که من ادرک الرکعة فقد ادرک الصلوة
بدلیل القرآن العجز ... که قرآن صلاة است صلاة نیز قرآن است هم بدلیل
آن آیه که در آخر این سوره است که فرمود ولا تجهر بصلاتک ای بقرائتک
که جهر و خفی در قرائت است از برای آن صلوة را قرائت درست گرفت
که قرآن از بیان الله ح آ ه که در سوره ... مذکور است که تعلق بصلوة
دارد قرآنست که ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک

مقام محمودًا بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر
وما ادریك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملا
ئكة والروح فیها باذن ربهم من كل امر سلام هی حتی مطلع
الفجر بسم الله الرحمن الرحیم حم والكتاب المبین انا انزلناه فی
لیلة مباركة انا كنا منذرین فیها یفرق كل امر حكیم نزل القرآن
علی سبعة احرف دران صفت كتاب مبارك نزول اجلال فرمود
كه حجر الاسود مثال اوست بدلیل صفت كتاب مبارك طواف
وبدلیل هدی ومباركا للعالمین فیه آیات بینات چون ملائكه
وروح حرف بالف لام نزول اجلال در شب قدر كه مبارك است
فرمودند عروج در روز جمعه وسید الایام كردند ودر وقت صبح كه فجر
است وشكافتن است تا برطلعت آن وجه مباركی كه حجر الاسود مثال
اوست عبور نكنند هرگز این عروج اشان حاصل نخواهد شد كه
لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم
الخیاط [illegible] شده حبیب رب العالمین بلال سیاه را كه
كه با ح الم ح ه موذن صلوة كردانید كه خلایق را دعوت
بان حجر الاسیاه كنند كه چون بلال از بیان الم ح ه خطاب
عملی برینی



علی بربینی كه مظهر طلعت است دارد وان حجر ط سفید ذاتی برا[ستوا]
كه صراط مستقیم است داشته كه از بیان الم ح ه در اسمی بلال از خدا
ح خداوند لایزال وسلطان ذو الجود ذو الجلال والاكرام ح
صورتا پنج وقت اذان كه ۷۷ حرف تمام است ظاهر است كه اسم
بجای جمل واجزاء او هفتاد وهفتند وقتی كه نقطه خاتم
بی را در ازای سین حذف كنند والتم و بوجهی دیگر كه
الف بلال را بی خوانند یعنی بلیل از روی تلفظ حساب جمل
هفتاد ودو است كه ح الم ح ه بیان هفتاد ونجاه و
پنج قامت فرموده اند والتم ح جبرئیل امین علیه السلام بعد از خواجه
معراج واوردن حق كه ضوء ام القری شد از برای اما هفتاد
رسول نبی امی علیه افضل الصلوات واكمل التحیات كه
از انست كه از بدایت الم ح ه كه تعلیم آن اسما كلها از آن
لوح محفوظ و د یافته بود كه ظهور ومیكردند اگرچه ایشان از آن
[illegible] تركیب یافته بود اما چون حضورت آن تسبیح
وتقدیس را در لغات ندیده بودند واز خداوند [illegible] تعلیم كاه
اسمات كما تعلیم نیافته بودند كانه چون سایر اشیای
كه

دیگر تسبیح بوده باشند بدلیل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم و ملایکه یکبار ازین معنی بیخبر که البته البته جسم گشته
بابت که تا قابل خط و کتابت باشند یعنی اگر آن ملفوظ تسبیح و تقدیس
ملایکه را که شرف و فخر و مباهات ایشان بر تصور بر آدم خاکی
بآن بود که گفتند و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک بر جایی نقش
نکرده اند و اصلا آن تسبیح و تقدیس را بحسب اصطلاح شکلی
و وضعی منسوب نکرده اند بیشک و شبهه از روی تبیان و تحقیق
که آن ملفوظ خود بخود اندیشه برد که دانستن آن ملفوظ موقوف
بقلم و لوح و نون و حرف و خط است و آن آن وجه که خلیفة الله
بود که بقلم قدرت الهی که قرآن اسماء کلها بر او منقش شده بود
باصطلاح صدایی و ملایکه و ابلیس ازین حال بیخبر و بی وهم و فهم
ازانجهت که خود را نورانی میدانستند و فخر و مباهات بآن میکردند
و نمیدانستند که حق علام الغیوب چه ما این قابلیت در نور خصوصیت
ایشان نهفته داشت که قابل شکل و صور باشد بلکه قابلیت و فضیلت
نمودن شکل و صورت بذات دلخاک خاک ظلمانی که قابلیت شکل
و صورت ذاتی او داشته بین بدلیل ثم عرضهم علی الملایکة
صورت تسبیح

۱۵۱

مراد لوح وجود [illegible] / بشارت [illegible] / باید که آدمی لوح محفوظ را / مع تعلیم و ان لوح [illegible] / [illegible]

صورت تسبیح و تقدیس ایشان از تعلیم الهی چه اول جا رفته و موکد
ودوا برو را که حجر الاسود در آن مثال است اول از ان آن خوانده اند
و دانستند که صورت ست و ملفوظ ایشان است و واجب
السجود بران رو بواسطه این معنی شدند که جبرئیل قرآن را از بین
آن میخواند چنانچه تعلیم یافته بود بحضرت سید المرسلین می آورد هم دران — صورت لوح محفوظ
حالت تا چنانکه جبرئیل از آن اصل خوانده حبیب بر همان کیفیت
الهی بی کام و زبان آن جبرئیل بوحی و اشارت از حضرت جبرئیل بخواند
کو وحی این رشته بهمان کتابت [illegible] و ابلیس لعین عنید بلید
ببدید چون آن صورت اسماء را در آن نوید و نخوانده بود
و مطرود و ملعون ابد و ازل شد و چون تعلیم آن اسما
در ضمن خود آن داشته که قهر او را و معلم او را سجود کنند چه — جبرئیل امین چه
در وقت ادای صلاة بعد از آن اسماء کلماتی در خضوع کرد که
که آن نطق از خشم ما با کان بقول صدای عندان چون ازانجا
منقش شده بود و در سجود آمده تا ازین کنایت معلوم شود که در اول
یعنی در علم الله سجود داشتن در اول بواسطه صورت اسماء مخصوص
تعلیم اسماء مخصوص بوده است بدلیل آنکه چنانچه آن اسماء اصلا معنا بوده آن نطق الهی — سجود

حکم اصل جمیع الواح بود و بدلیل ام الکتب والقلم علی عین انبع المداد
مصحف مجید که از وی حمید حق آیة بحبیب او نازل شد ازان وجه که
بعضی محکمات بود و بعضی متشابهات در ترکیب این سی اجزا بموافقت
اصل بود اگر چه بسیاری بهم شبیه نیستند چه بسیار در کریمهم شنیده
چنانچه حق تعالی وحی فرستاد حق را بجز اقتضای لفظ وجود حق تعالی و بنی آدم
ازان وجه که همه قرات اند و فطرت اند همه بهم میمانند بلکه
غیر همند و بحسب اختلاف الوان والسنه با نزاهیچ دو تن بهم نمی مانند
که حق خداوند تاویل درین بیان فرموده اند که ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها والله اعلم از نعم الله بیان الحمد و تاویلم می آید این
معلوم میشود که میمیز مانند در آن محل که هر کس که هست عاشق خود است
و تمیز در میان عشق حیوان و انسان میمانند که حیوان اشیا را بخود دید
میکنند و انسان خود را بعکس حیوان با اشیا بدل میکنند و کمال مرتبه
نیست که ازان انسان که موافق آن آیة تنزیل ملک جلیل
است که فرمود و هو معکم اینما کنتم خلاف عکس والله اعلم در میان
دو نسخه که جهل روز طینت حق خلیفة الله واقع شده است در میان
خدای جلیل بروز عقد تمام بواسطه آنست که نزد اعلم
و تمت



و تمت عشق موافق دو نسخه اسرائیل که همان است که دو نسخه است
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لا عرف
کنز مخفی در اینجا مقام خود ذات حقیقی اند و خلق در کتاب حق تا کنز مخفی
در ترکیب در آید که عالم خلق است و بیان ذات خود کند که حق
مطلق است والله اعلم و در خلق چون تغیر از ذات خود کس
حق لم یزل است حق تعالی نبود و تغیر از وی هیچ شی از اشیا موجود
نبود لاجرم خلق متصور و بصحرای عدم تنها در نیست و محو و فانی
شد تا ذات حق که لم یزل و لا یزال حق تعالی باقی و با وی آن ماند
که کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون عاشق مجازی را
معاینست که هر گاه که از هوای نفسانی خود را باز دارد و میتوانند که
ازان جمله باشد که علی صلوتهم دائمون در شان او باشد از برای آنکه
وضو شرط صلوة است اما بحکم لا یمسه الا المطهرون درم می آمده است
که هر گاه که عاشق حقیقی مرتبه خود را در کمال عشق باز رسد از عاشق
مجازی نگذارند زینی حجاب در همی حجاب و ختم الله علی قلوبهم و در شان
او ست و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب الیم یوم
تغشی وجوههم النار سبب لوجبان زیاده شدن عشق عاشق حقیقی

از آنست که عاشق مجازی از هوای نفس و وقتی از اوقات مشغول اند
گذشت او بگذرد و لیکن بغیر نشئهٔ زمین مجاز در هیچ مجاز معنی دیگر دارد
که در مجاز نیز جز این معنی ذات نهاده است که فرمود که طبیب سلیم و غیر سلیم را
بران صورت ذو الجلال با کمال الله میل ذاتی هست که در مسئله
قضا طریق آمده این حرکت از غایت عشق ظهور کرده است والله
والله اعلم اینکه هر روز [illegible] در شان تعظیم حبیب صلواة
الله وسلام علیه وآله وعلی اولاده الطاهرین آمده است که
مظهر ایزد تعالی این جنابین باشد اینست رحمة للعالمین
از ان وجه که فرموده اند که کلام خدا رحمت خداست و کلام نیست
که مظهر ذات ~~از ان وجه که فرموده اند که کلام خدا رحمت~~ خداست
جنابش انسان مظهر کلام نیست بیرون حبیب بوجهی دیگر ای دلیل — و مظهر ذات ایزد تعالی باشد
باشد جنابهم فرموده والله اعلم مسئله معنی حدیث ان الجنة تحت — و اصلی
اقدام الامهات را از ابوان تمامیت صنح در یابند بحکم حدیث
در یابند که کسی بر خط وجان امهات که ننشینند و در جنت بحکم حدیث جز د — عبور
در در ازیشان الحق بران صورت الامهات بران خواهند بود تا سجده
نکنند به بهشت در در نخواهند رفت لاجرم نبی امی فرمایند — بهشت
علیه الصلوة



علیه الصلوة والسلام که ان الجنة تحت اقدام الامهات رسول نبی امی از نبی
جهت رحمة للعالمین بود تا معلوم شود که مجموع بنی آدم از روی معنی
اگر بهشتی خواهند بود می باید که تابع و امت این نبی امی علیه افضل
الصلوات باشند اگر نبی اند و اگر ولی که هیچ کس ازین کرامت
در حق حبیب خود فرموده بدلیل رحمة للعالمین که فرموده قوله تعالی و
سبب او رحمة انبیا باشد الایة والله اعلم قوله تعالی ان الله وملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما قرآن
ظاهر در تفسیر صلوا علیه گفته اند که از عظمت و شان کمال حبیب
رب العالمین بجایی رسیده است که جمیع مؤمنان عاجزند بصلوات
که لایق حال او باشد از برای آن رد صلوات بصاحب او کردند
که هم الله است بدلیل اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد تا معلوم شود که
تا نهایت هیچ مؤمن ناجی مامور با صلوا علیه شدند و ندانستند
که جنابی که الهی از برای خود و ملائکه خود خواسته از برای جمیع مؤمنان
نیز از غایت کمال عدل و انصاف همان خواسته که کمال عشق بازی
حقیقی هم به بیان الحق در بین بود که جنابی که عزت و حرمت حبیب او بشد او بود
رتبش جمیع شد که ان مؤمن او نیز همان باشد اما در علم قدیم که ملکی علیم

تا بقا بود که ات نظر آن استعداد نیست که بحقیقت ابنا جهان بر سند
ما مور باید صلوات علیه نشد بلکه از را دعا نفع حقیق کردند
الی هذا که عاشق و معشوق یکی باشد در نغز هر نوح حد خدا باین خدا
دان در جمیع ما کان و ما یکون وحده لا شریک له والتکلم خاتم
شیاطین که فکر قیافه از هول و هراس که دارند و رو که در
حجر الاسود ندارند که مثال وجه آدم حاکیست فی الجمله از بین
قرینه پیدا نیند که ان حجر که از جنت آمد از شیر که اول عذالی فرزند
آدم است سفید تر بود و وعده این بود که هر گاه که او سیاه
شود ظهور قیامت باشد باری در یت وقت که سبیل اتفاق برو نند
و بینند که در آن حجر هیچ سفیدی مانده است یا نه اگر مانده ایشان بر قرار
از جمله منتظرین باشند و اگر یکبار سیاه شده است ببه حجر آمدن قیامت و حجیه
مکر از آن رو که منکر وعده خدا و رسول او بنید فعلی علی هذا که فرمود
تعالی فهذا یوم البعث و موافق این آیه ان حدیث است که فرمود حجر
صادق صلوات الله علیه واله بعثت فی [illegible] انا والساعة
کهاتین صدق الله وصدق رسول الله ولو نشاء لطمسنا علی
اعینهم فاستبقوا الصراط فانی یبصرون اگر چه آن خط سفید
که بر میان



که بر میان حجر سیاه است هرگز سیاه شدنی نیست که آن خط سفید بحکم
خدا او استوار است که فرمود صفت ذات قدیم اوست و از هیچ شیئی
از اشیا محو شدنی نیست اما چون تا غایت ندیدند کانه او نیز در نظر
بی بصارت ایشان سیاه است اعوذ بالله من سخط الله والتکلم خاتم
فاقرؤا ما تیسر من القرآن را از زبان حامی حق که معنی اینست
که بعینه چون مفردات که اصل و فرع قرآن عبارت از آن است
همه یکی اند و بر همه یکی عندالله در عالم توحید هیچ فرق نیابند از انند
پس از هر جا که خوانند و آسان تر باشند بخوانند چنانچه در صوم
که فرمود فعدة من ایام اخر چون همه یکی اند یرید الله بکم الیسر
ولا یرید بکم العسر که عبارت از تعقید ترکیب است و حال آنکه امروز
روز فتح است که عبارت از قرائت خود دانست چنانچه قبل از خلقت
آسمانها و زمین خدا او ندو آیت خود دارد کردن بود کما قال
علم ان الله تعالی قرائت و یس قبل ان یخلق السموات والارض بالفی
عام و وعده خدا و رسول خدا این که کل شی یرجع الی اصله والحمد
لله رب العالمین حدیث صحیح سید المرسلین که فرمود [illegible] قرا
یس یرید بها وجه الله غفر الله له و اعطاه من الاجر کانما قرا القرآن

قرائنده روحکه
سماسه کرکه ساعتها
بحمد

انثی عشر بین مره که در حق ح آمده در بیان اعداد است قوله ح ست

که بدر رشو بحیث و دو ت مجانه الا آیه مناسبت دیگر از نهد اینها بدری

للمتقین ح ه یکی اینست که ح رسول نبی امی علیه افضل الصلوات [illegible]

ایضا .. صورة را اصل فرموده اند و حال آنکه ت اند که اص حق اند و ط اند

و بیست دو اند و باقی آه از بیخ مناسبت دارند که ق ح و آه ط

بوجهی که دانستی و بیت ح و ط از نشانست که ح کلمه خود را فرمود وجیها

فی الدنیا والآخرة ومن المقربین و چون ه ح بود در شان او بود که و یکلم

الناس فی المهد و کهلا ومن الصالحین که صلوة که عمل صالح است بعدد

ه خدا است که [illegible] اند والله اعلم [illegible] قوله تعالی مثل الذین ینفقون اموالهم

فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة

والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم معنی هفت خوشه ازینها

البته خود معلوم است اما سوال کردند که فی کل سنبلة مائة حبة چه حکمت دارد

هم از بهر آیه الم ح ه جواب اینست که چون حبه که بوجهی از روی تحقیق و تبیین

عند الله نطفه است که اصل خلقت است و بحکم حدیث مخبر صادق از جمیع روی

زمین مقام در جایی داشت که ح موسی کلیم ملک علیم علی صیحة بحذا که

که حد طلان داشت بر آن مقام زد و در فتن قدیم ملک علیم ح ه

دلیل آن آیت



دلیل آن آیت است که فرمود بجهة آن نطفه قوله ح ه الزانیة والزانی

فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة اما تمامی این سر روشن از

لفظ ح و ت میشود از حروف ط ه که علم تسع آیات ح موسی کلیم است

که هم در طس سین واقع شده است که چون آن یک ت در اینها نطفه

است بر طبق نه عدد علم نه مقصد شود از برای آنکه در عالم توحید سر حد در

یکجا [illegible] موجود است در دیگری هم موجود است لاجرم از برای اظهار شرف

فی کل سنبلة مائة حبة فرمود که فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة اگر

سوال کنند که نه مقصد را به مقصد مناسبت چیست جواب آنست که اگر ح

علم نه مقصد است اما در مراتب حروفی در علم ابجد که از نیست ملفوظ در مقام

مقام دارد که بعد از دو حروف نیست منتهی غنی است که بار مقصود است حقیقی

ست خلاف حروفی که کاه تا نیز بود هفت صور معهود دارد که علم بهرا از ثلثه

که از چار هفت آن نیز از ظاهر میشود و مناسبت دیگر در میان نطفه

و هفت و نه آنست که چنانچه فرزند در نه ماه تولد میکنند و حی ماند

در هفت ماه نیز تولد میکنند و میمانند بخلاف هشت ماه که ماند دور است

که بوجهی از برای آن نمی مانند که روئیت در بهشت بهشتم [illegible] حوا

بود و وعده خدا این بود که در توریة موسی که هر که خدا را ببیند

از اینجا

و در دو حرف [illegible]

بمر نه ماه
البته بنمر دو در ... فرزند کار از مقام اقامت رحم رحلت میکنند و او
بعد از برای صحت و غنیمت می نهد از آن جهت است بو جهی که خانه نهم
خانه شوکت و خانه علم و دین است که ختم رسالت که مدینه علم بود و بهی
از بین جهت فرمود که اطلبو العلم ولو کان بالصین و خانه خوابست
که لم یبق من النبوت الا المبشرات که ختم کلام الله ناطق فرمود الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا باز بو جهی دیگر سر حبه را از مناسبت دال
و ذال بجو بنید و در یابند باین اعتبار که چنانچه ظاهر دال سه حرفست
حبه نیز نظاهر سه حرفست دوم خاص آنکه از جمله حروف سه حرف ذالبنه
که نام چهارست مثل حبه که یکی حرف در بطن دارد که نطفه نیز نطف
چهار دستست بیخ ذال ازین وجه که باعتبار سه حرفست و باعتبار
چهار مفتوح باشد لاجرم جون آن نقطه که عبارت از حبه و
نطفه است برا و اضافه شود علم ال مقصد شود که فرمود فی کل
سنبلة مائة حبة و جون ذال مثل ذاتست در عالم توحید و از
روی صورت ظاهر فرمود حرمت عرشانه که والله یضاعف
لمن یشاء والله واسع علیم مسئله دیگر افل در بکن آن
نطفه در رحم الهفت ماه است تا معلوم شود که از برای او بر آن

هر حوت



حکمت
اند
هر حوت ها کاهی مکشف کرده است که در هر حوت صد حبه بوده است
الکلمة
تر این معنی را بو جهی از سیپاره در یابند باین اعتبار که ماه سی روز دوازده برج
را قطع میکند که آن دوازده برج از برای او منقسم به سه قسمت شده است که هر قسمی
از آن منقسم بسی درجه است یعنی کل سنبلة مائة حبة را بو جهی ازین قسمت در توان یافت
که دوازده برج و سه منزل چهل باشد و سی روز و سی درجه و شصت ما از بیچ چهار
قسمت از سه آیت التحیة صد عدد ظهور کند که آن حبه در ضمن خود این ثمره داشت
چهار حرف بود مثل نطفه و عناصر که مظاهر او بود و بوجهی دیگر جون ما بهی عبارت
از قطع کردن دوازده برج و سه منزل و شصت دقیقه است که در آن منقسمه
هم سه و هم سه بود که شصت و چهل تمام عدد صد باشد والسلام چهل
کس می باید بوجهی تا نماز جمعه منعقد شود از برای آنکه تا معلوم شود که روز حلقه
کسبت که فرمود اربعین صباحا و چهار کس نیز بوجهی در سنت بر مثال قسمت
صلوة و زکوة که از ده یکی آید و از ده یکی دادن واجب شد که هشت ج نوح
ما جون آدم بود از آن وجه هفتاد و دو کس عبد در روا آمد بعدد اجزا ب
ع ح خاتم ما از برای آنکه این سر ظهور از دین او خواست کرد قوله تعالی ان
الذین لا یومنون بالآخرة لیسمون الملائکة تسمیة الانثی مسئله
بود که از آن قرینه باشد که حروف را با نقط جون بال ملائکه اند مثل بید الله
کس ک

حند

اهل ظاهر و نیز بقرینهٔ دیگر که چون شمار نکاح عز و حال آنکه بوجهی همین اهل
ظاهر بود که انکار اهل باطن دارند که باطن و نسبت با ظاهر همان حکم آخرت را
که در شان ایشانست از بیان آیهٔ کریمه که یقولون نؤمن ببعض ونکفر
ببعض اولئک هم الکافرون حقا آل عمران لقد من الله علی المؤمنین
اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب
والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ای ظاهر البطلان که این آیه
متکلم ایشان چه چیز دارد و از ما بعدی ما قبل لفی ضلال مبین بر و که اول که
فرمود که چنانچه خدا بر چه منان است که رسولی از نفس ایشان از نفسهای ایشان
فرستاد و حال آنکه قبل از بعث رسول ایشان را که موحد فرمود لفی ضلال مبین
نیز فرمود بوجهی مستفید اند بود که در معنی این دو منان همان ایمان باشند که در
سورهٔ ... آیه از برای اجابت دعاء خلیل خود فرمود که هو الذی بعث
فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة
وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین که بعینه همان الفاظ است که در جای دیگر
در بیان آمده است که مراد از امیان اهل عرب‌اند که نطق ایشانست که موافق
و مطابق کتاب اصلی واقع شده است و لفظ امیان نیز قبیح است دراز
آنکه چه بر رسول نبی امی خود بخلاف دیگران که اهل فرموده اند که ولقد اتیناک

سبحا

۱۶۴

سبعا من المثانی والقرآن العظیم زیرا که آن در شب معراج که بازیابت
از آن لیلهٔ مبارک وجه است فرمود که رأیت ربی فی لیلة المعراج فی احسن
صورة وفی احسن حرکة بعد از کفتن فکسونا العظام لحما ثم انشأناه
خلقا آخر فرمود فتبارک الله احسن الخالقین و در خلق آخر از آن جهت که احسن
خلق بود تحسین خلقت خود کرد که فرمود فتبارک الله احسن الخالقین
و این آیهٔ عظیم القدر سورهٔ آل عمران نیز دلیل حقیقت ما سبق است که فرمود در شان
حج بیت الله که علیه افضل الصلوات فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن
وقل للذین اوتوا الکتاب والامیین أأسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا که هدی
یابان صراط مستقیم است که از بیان آیه خط استوا است وان تولوا فانما علیک
البلاغ والله بصیر بالعباد بقرینهٔ اوتوا الکتاب که قبل از امیین که اهل
عرب‌اند مذکور است که بنی اسرائیل و بعضی از ایشان هر که اهل کتاب بودند امیان بودند
که تسلیم وجه میکنند با الله از دو وجه یکی آنکه چنانچه الله که ... است چون کتاب
الله دیگر عرب ... که امیان‌اند بوجه خاص چه کتابت و خط خود را
که بوجه تمام بر تمامی ... بنی آدم از ید الله مکتوب است تسلیم الله میکنند
و دوم آنکه صورت ... کتاب ... را که همه بنی آدم دارند خاصه صورت نطق
عرب واقع شده اند می باید ... فتح ... شود و تسلیم ذات صفات

کردانیدن والله اعلم ع در باب جهر که نوزده و نیم مثقال است سر این معنی بر
از ام الکتاب روشن میشود که چه حرف اند و پنج نقطه دارند و اینکه نصفی
دیگر مزید شده است این معنی را از تاریخ آیه در یابند که در بیان نصف
ماهها فرموده اند که در رساله نصف ماهها که تعظیم فرموده است از
برای آنست که چهارده را بدو نیم می باید کرد تا نه شود و در این معنی که
دو صفت دو مشت شد رجال و نسا مرد و برابر بند اما چون رجال این صفت
کما ینبغی از نطع اتم که نشانه اند آورده اند و در وقت تصرف ایشان که تا
میان کتابه نوشته و خوانده شود حق ایشان را باشان باید داد که اگر
در واقع بیست مثقال بودی با عدد دیگر این معنی باین کیفیت از
قوت بظهور نیامدی یعنی کسی ندانستی که نوزده در ازای چهارده است
که ام الکتاب است و نصف در ازای شق قمر و محمد این قول از بیان
آنحضرت ع آنست که فرمود اگر مهر باشد فاتحة الکتاب که سماه سبع المثانی
تعلیم کند و لفظ مضاعف که در باب قراءة صلوة آمده است سماه حکم
نصف دارد که آن سبع المثانی را می بایست شکافت که تا نه شود و نصف
باشد در ازای شهادت نسا و میراث ایشان که زن گاهی در میراث
نصف میبرد و دختر یکی و پسر دو والله اعلم ع در عدد علم الکتاب که فرموده





اند که نصف ماهها را در رساله ام تعظیم که فرموده اند از برای آن بود که بدر را
می بایست شق کرد از این مراتب بتعظیم شب برات می باید رسید که از جمیع
ماهها در نصف شعبان واقع شده است بجهة الله الحکیم حدیث مخصوص
در حبیب الله است که شق قمر نیز از معجزات اوست که گیسوی مبارک
را بشتر خلیل از آن جهت که آورنده ملت او بود شکافته که در قرآن
فرموده الم نشرح لک صدرک و لیلا این معنیست والله اعلم ع قال رسول
الله صلعم اطلبوا الفضل عند رحماء امتی صدق رسول الله موافق
این حدیث صحیح از آیه سوره فتح بجویند که فرمود بعد از ذکر جلیل القدر
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم
رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل از اینجهت که چون
رحماء بودند که باج سید مخلوقات چوپان حق خدا و رضوان او بود و
وجوه چوپان او بودند بحکم من طلب شیئا وجد وجد یافت
که یافته باشند پس لاجرم هر کس که خواهد که حضرت رب العالمین و مالک
یوم الدین را بیابد جست وجوی او عند الرحما که چوپان او بودند
و یافته باشند و چون آن رحما در حالت رکوع و سجود مشغول بودند

[illegible]

که بحکم سیماهم فی وجوههم من اثر السجود صورت آن است ... حدا الیه حج

اشان نیز که بابی جست وجو بر خیزند می باید که ف خدا را در صلاة بجویند
تعبد دست ی آن وسعدا ه صراتی تبید قدرت و تم ح ف لم نیز ان
ح ه بر وجه اشان ظاهر ست ذلک مثلهم فی التوریة و الانجیل که در
تورته و نوشته گشته ما للذین یتقون که الم هدی للمتقین است
الی الذین یتبعون الرسول النبی الامی که بسیار در وجهای خود
اول از صفة کتابه بیدا کردند و دیدند و خواندند و در انجیل که باز
مصحف حیات بود که بهفت انگشتری مهر داشت که در قرآن ختم
علیه افضل الصلوة خبر اشان در ان آیه عظیم ان ان است که ح
الحدیث ح ه ح حبیب خود را علیه الصلوة والسلم معارف و اشان
میکرد اند که چنین باید قوله ح ه تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون
من رحیق مختوم ختامه مسک که عبارت از ان سیمای وجوه است
ایمان و اسلم ع قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم وقالوا لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان
کنتم صادقین بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون صدق الله العظیم ای طالب دخول جنة
وای عاشق لقای ح ف رب العالمین و مالک یوم الدین ح ه بد آنکه
ح بجنتی



آیه یعنی یهود دعوی باطل آن کذابان چنین مانند که بجای دلیل و
بود که برهان بیاورید تا معلوم شود که دعوی شما صادق است
و بی شک و شبهه برهان عندالله تسلیم وجه بوده است الی الله
و حال آنکه برهان هم از بیان آیة از روی لغت عبارت هم از
وجهست که فرمود که برهان شعشعة از بهره و بهره عبارت
نسبت از زن عذاربته که مصحف حیات مهر بهفت
انگشتری داشت که مختوم ختامه مسک باز عبارت از اسم
بخلاف کل مدعی کذاب که در ظاهر این آیة جلیل القدر یهود
و نصاری بودند هر کس که بشر این معنی برسد و بداند
که برهان آیة تسلیم کردن وجه بوده است که لفظ برهان خود
همان وجه بوده است بلک مخصوص بان صفت کتابه که در
بان صورت دخول خواهند کرد در شان او خواهد بود
که فرمود که فله اجره عند ربه از ان وجه که وجه خود را
از روی فنا تسلیم الله باقی گردانید و چون رب او که الله است
قایم مقام او شد لاجرم اجر جنتین عاشق حقیقی عند ربه باشد
و چون با تسلیم کردن وجه جنتین خواهد شد لاجرم در شان او

هوا شده بود که چو ختم آیة با آن فرمود که فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون که احلّنا دار المقام من فضله لا یمسّنا
فیها نصب ولا یمسّنا فیها لغوب دار المقامه و دار الثواب
نشستنیست که در خاک هوا شده بود که از جمیع اشیاء حکیم
حقیقی از غایت حکمت قرار و سکون را در خاک پاک نهاده است
الحمد لله رب العالمین قوله تعالی یا ایها الناس قد جاءتکم
موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین
قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون شفاء
لما فی الصدور بیان همین که سبع آیة ام الکتاب و فرمود فاتحة الکتاب
دواء لکل داء که تفسیر شفاء لما فی الصدور بیان آیة میکند که فرمود
قد جاءتکم برهان که عبارت از بیان و تاویل آن آیة به بهره بوده است
که در بیان احد و الم ٤ آن رسالة الرحمن فاسئلوه جنت در اسم
فرمود و در کلام قدیم نیز چنین بود که فرمود عند سدرة المنتهی
اما حسب صورت آن سدرة المنتهی را که جنت نزدیکست بود هم
در روی زمین است که جای آدم است صلواة الله علیه و اولاد
الطاهرین و وجود جنت نیز که عبارت از باغ و بوستان و اشجار
روانست



روانست حاصل و ظاهر از روی زمین است و بحکم آن حدیث که فرمود
ان الجنة تحت اقدام الامهات پس می باید که جنت را که خصوصیت با امهات
باشد و امداد جنت بصورت اشیان که امهات اند داخل میتواند
شد و از این جهت است بوجهی از بیان آیة که در تلقین گور که رجوع
بمعالم خاک که اصلست و ام است میکند با این هوا می باید گفت
و بمه جان زمین را باج هوا مناسبت بیشتر است از آن که باج آدم صلواة
الله علیهما اگر چه آدم آسمانی نیز خاکیست اما از آن وجه که از بیان
آیة آسمان محل فیض است تعلق با آدم دارد و زمین از آن
وجه که قابل قبول فیض است تعلق با حوا دارد اما آن صورتی که احسن
صورت و احسن تقویم است در جنت در آن صورت میتوان
در آمد که صورت سماوات است که و خال جبین است و حوا در خوا
می باید و بلکه آن کتابت خاصه حوا است صلواة الله علیها که
چو آیة در آیة فرموده اند قوله آیة ٤ نطفه را نه
نه وجود نه با ٤ آن زمان کند در رحم میکرد جا ٤ در رحم چون صحبت حوا
کنند ٤ وجود دست و یار جوح آمد بدید ٤ نطفه خط و عجوا از در
یافته بر روح رحق آمد بیرون ٤ خط سر با جا جره ابرو و ان ٤

آنکه دارند حور و غلمان در جنان از برای آن چرا آمد ز ذات
جنت اندر پای گشت امهات چونکه روح الله در این خلق تنگ
نام خود را عیسی مریم شنید از بیان آنچه آمد روح الله که کلمة
الله است تا تعلق بمریم نگرفت و نسبت خاص با او پیدا نکرد ظاهر نگرد
در تکلم نیامد و بیان ذات خود که یکیست و بیان صفات خود که
است ننمود و الکم قوله تعالی یا ایها النّاس انا خلقناکم من ذکرٍ
و انثی و جعلناکم شعوبًا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقیکم انّ الله علیمٌ خبیرٌ ای طالب اسرار کلام حق حلک علام حق
بدانکه مراد از این ناس که مخلوق شد ذکر و انثی اند فرزندان حوّا
و آدم علیهما السلام خواهند بود که در موضع دیگر در شان ایشانست که
اذ انتم اجنّةٌ فی بطون امّهاتکم فلا تزکّوا انفسکم و مراد از ذکر و انثی
آن دو عنصر الوجود اند که حق فرمود و بالوالدین احسانًا و بعد از آن
لا تعبدوا الّا الله و ان لا تعبد و لیکه فرمود و جعلناکم شعوبًا و قبائل
لتعارفوا چون از آن دو عنصر اصل وجود یافتند کران دو
وجود را از اعمالی که بودند و شعوب و قبایل که شدند در این محل
عبارت از مرکبات خواهند بود و لتعرفه لتعارفوا که عرفان بدون
ترکیب



ترکیب وجود دست ندهد بعد از آنکه مرکب شدند و عرفان بکلی حاصل کردند
آن شعوب و قبایل هر کس که بحکم کل شیء یرجع الی اصله و بحکم نحن
وارث که فرمود انکم الینا لا ترجعون رجوع با صل خود کرد و بلا بد
با صل خود با فتح عند الله از آن قبیل است که فرمود بعد از این ان اکرمکم
عند الله اتقیکم که در اول قرآن صفت این متقیان این بود که حق فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدًی للمتقین
الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و ممّا رزقناهم ینفقون
و تا معلوم شود که کلام از متکلم جدا نیست بلکه عین متکلم است و در شان
این متقیان که بعد از الم یا فتند و بعد از آن الم بود نیست در صفات بجای
آورد نیز حق فرمود که اولئک علی هدًی من ربهم و اولئک هم المفلحون
انکه حق آنرا در مراتب ترجمه فرمود که نهایت کار حکما و عقلا فراهم آن و
عاملان و متقیان سر بعالم عشق و اخواهند نهاد و حال آنکه از این
چهار عنصر مکرم که بیت الله است عبارت از خانه سوی ازلی ابدی عبارت نسبت
وجود از ایشان حاصل کرده است آتش است که خصوصیت عشق
دارد و از او آن شرعیه صلوات که از روی لغت عرب به تعلق
با آتش دارد که الصلوة تا در آتش رفتن است که در اول سوره که نازل شد

شد چه در باب شیطان ناری بی سجود فرمود که رجوع با اصل خود نکرده بود
و بزرگی اصل خود میدانستند که ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا معلوم
شود که حجابهای عاشقان مجازی عشق با آن صورت انسانی که عبارت از صورت
سوده خدای و سجده آنست میبازند عاشقان حقیقی نیز در صلوة
توجه با آن وجه دارند و بعد صورت آن وجه هر شب و روز که باز عبارت
از سواد و بیاض آن وجه است در قیام و قعود و در رکوع و سجود نذر جستجوی
خانه اند که جای آن وجه پاکست از بهر جهت بود که حق علام الغیوب این
پرستش مخصوص را که عاشقان حقیقی بجای می آورند صلوات فرمود
و چون نهایت همه کارها سر باین عالم عشق و اخر بیند با دیقول معشوق و عاشق
حقیقی در حقیقت که در حقیقت جای آن وجه است و بلکه عین آن وجه است حقیقت
آن عاشقان حقیقی این بود که حق فرمود [illegible] از قول سلاما سلاما
که مخصوص بصلوات است لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما الا قیلا سلاما
سلاما از لغو و تاثیم که استثنا فرمود تصور تکلیف از قول سلاما سلاما
میتوان کرد که از عبادات عبادت شبانروز نیست بلکه دایمیست والسلام
علی من اتبع الهدی قوله تعالی تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم
من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر از این آیت الخ چه درین محل میباید





که روح که مغز آن حق جبرئیل امین را میدانند چه کلمة الله باشد که چون
ملائکه نزول از آسمان خواست فرمود در ان لیلة مبارکه وجه که عبارت
از ان کتاب بجای خود است با آن قرینه که حق عیسی حق را بحکم حدیث چون نزول
از آسمان کند دو دست خود را بر بالهای ملائکه خواهد اند اضح که تحفه را
و ندیبان حق فرموده اند که بال از آن جهت فرمود که بال پرو دارد
و هرکه کسب علم الهی و [illegible] خدای که ملائکه و حقیقت عیسی و مسیح
عبارت از آن است ظهور از آن [illegible] کتابت وجه کنند این معنی
نظهور پیوندد و بنه روشن این است که حق فرمود اذ قالت الملائکة یا مریم
ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا
والاخرة ومن المقربین از آن وجه که نزول در وی و ظهور از وی
کرد که وجیه دنیا و آخرت او است و از آن وجه که کلمة الله بود
فرمود که یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین که عبارت
از مهد جسد او بود که از مریم بکر حاصل کرد که بعد عبادت از آن سواد
و بیاض وجه است که نزول در او و ظهور از او فرمود و مهدی نیز
با این اعتبار حق بود که لا مهدی الا عیسی ابن مریم والمهدی من اولاد
فاطمه از آن جهت که عیسی که سخن خدا بود در انجا وجه امام المتقین

[illegible]

فرمود که اما کلام الله الناطق والتکلم مسئلهٔ وعهد را که حقی بابکن
البیّنین یعنی این آیه مفهوم از آن آیه میشود که فرمود و نقض میثاق او
فبنقضهم لا ابی الله تخرج وزن بوجوب هدایة از آن جهة بودن است که بعقد
آن ظاهر تعبیر تعیین بوده که عهد و نقض که فرمود ولکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب که فرمود و تنبیه الحق آله الا هو و اسم بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة
الانعام الا ما یتلی علیکم اگر کسی میخواهد که بحقیقت دریابد که عهد
بکدام عهدها و فاهی بدیگر از ما بعد آیه دریابد که فرمود احلت
لکم بهیمة الانعام یعنی هرگاه که شما بعهدهای که در دستهای شماست
که از هر طرف جمع عهدند که صراط الله است وفا کنید آن بهیمه که از انعام
است بر شما حلال باشند دستها و پایهای ایشان نسبت با دستها
و پایهای شما تا قصد الکاه را شناسند بوجهی از هدایت آن آیه
فرمود که میمون و شتر او بیرون رود که بوجهی در بین النور
معرفت دارد از برای آن حضرت با نشان ناشناس میکنند
که کونوا قردة خاسئین و بوجهی اول کسی که با این عهود وفا کرد
ح ابراهیم خلیل بود صلوات الله علیه و آله که در شان او است
که وابراهیم

که وابراهیم الذی وفی که آن خانه را که جای آن عهدها بود خارج کرد و بجای
اسمعیل که پسر او بود و بقول خدا از نفس او عزیزتر بود که جد محمد مصطفی بود
صلوات الله علیهم بهیمه را رود در آن وجه آن و بیت الله کرد و قربان کرد
تا بر او وفا بجان او حلال شود که طواف بر آن خانه بر آن عدد عهدهاست
و نماز رود در آن خانه پاک کرده هم بر آن عدد عهدهاست که فرمود حجر الاسود
یمین الله فی الارض والسموات و طوفات بهیمة و فی نسبة هر کس که بتراب
عهدها نرسد و تعظیم آن عهدها را از او امر نعمة خداوند خانه که حق سلام
العیوب و غفار الذنوب و کشاف الکروب است تا لهش نه در بنا بدان
اهل وفا چون ح خلیل الله و در بیات عادل او کند احمد بود و آن بهیمه
که رود در آن خانه پاک کرده میکند سر و حلال کند احمد بود و چون عادل
او نکند و جو حق نباشند و ظالم و مشرک بجمیع العابین خواهد بود
من عهد ان الله والکلم از بیان و تاویل ح خلیل ح و چون
معلوم شد که جمیع برحقیه طواف که بر وجه ح ابو البشر ح مکتوبست
تعلیم قدرت الهی صورت است کلمه قدیم اوست که ان ست
کن ست خلیفه عالم تمام آن ست که اند که ثلثة ایام الارض
دلیل قطعیست بر ظهور این بیان که چون آن کن نه الهی تمام عالم

که باز برشان طواف و حج
و امر که فرض عبد بالکل
دو جمعت واقع شده اند
که بتعین ...

بالله

سخن آمده اند فرمود که سه روز سخن مگر برمز که رمز عبارت از سخن
گفتن است بهم بان کتابتی که صورت سخن اند که اگر صورت سخن نبودندی
برمز قایم مقام سخن نتوانستندی شد و کسی از شان فهم سخن و معانی سخن
نتوانستی کرد و سه روز که سه شب از بیان الٓمٓ آمده در ضمن خود داشتی
که ۷۲ ساعت باشد در مقابل قسمت اجزای آن ست کلام قدیم الهیست که
ظهور سخن و معانی از وست که لله الامر من قبل و من بعد ها از بیان آخر که
الٓمٓ عبارت از این بیانست یعنی [illegible] از آن خداست اگر نفس
کلمه فرمایند و اگر بصورت ست ظ فرمایند که صلیفه و قایم مقام است
که رمز نیست و سخن پوشیده است که آن سه سخن در آن ست کتابت
تا بود پوشیده بود و صورت کلمه که عیسی بود در آن صفت کتابت مریم بکر
اینچنین مستور و روپوش بود و چون ظهور از آن کتابت کرد
طالبان را بهشتی دعوت کرد که بان صورت در رود اما خواهند
شد که حق حیاتی که بصفت انگشتری مهر داشت و ید الله بکشید
عبارت از بیان بود و در دیباچه محمد امی علیه افضل الصلوات
در آمد که بصفت طواف بر ام القری میکرد که آن صورت صفت کتابت
مریم بکر بود صلوات الله علیه و علی جمیع صورتها ها اما اینکه در حکمت
تذکریا

تذکریا بالثلثة ایام الا رمزا فرمود چون آن کلمه را وجود بخشید
بعد ظهور از آن کتابت های سواد خواست کرد که لیلة مبارکه [illegible]
از آن بشنیح از ظهور کلمه که حق بخود بود [illegible] تکلم کرد ما از [illegible] خود
ظهور کنند که بعد از بین بی فاصله از برای توضیح این معنی فرمود که و
اذکر ربک کثیرا و سبح بالعشی والابکار که بعینه همان
معنیست که فرمود فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند
المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین ثم
بیشتر از برای اشعار این معنی فرموده بود که لیس علیکم جناح
ان تبتغوا فضلا من ربکم که ذکر پروردگار صورت تکرار حق اسم
عشی و ابکار عاشقان وجه او بسیار و بیشمار میتوانند کرد که هم
علی صلوتهم دائمون در شان این عاشق نیست از بیان الٓمٓ
و تاویل نا متناهی [illegible] والله اعلم مثلا در دیباچه که منجر است [illegible] الٓمٓ آمده
که یحیی که [illegible] خلوت کند فرمود که سه روز بکلی مگو تا معلوم شود که [illegible]
از کن که ظهور از سی خواست کرد و نیز چون [illegible] در آن صورت ظهور خواست
کرد فرمود که الا رمزا تا معلوم شود که هر دو یک اند که نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء از عالم ظاهر سه روز از سخن

کنت منع فرمود که مراد الله ست حرف بود تا معلوم شود که آیه از عالم باطن
ظهور خواست کرد یا می کس هم از آن ست که ظهور خواست کرد لهم تجلّه مو
قبلاً سمعنا عبارت ازین بود که هیچ نبی بیشتر از حق تجلی ها نخوانده
بود که حق عیسی علیه السلام کرم که بود بعد از وظهور کرد و بوجهی از آن جهت که نزد ده
یکی بود و حوشش معاصر بودند والسلام و مثل صیارت را که حبیبی کلمه
الله فرمود که بهشت انگشتری مهر دارد و هیچکس از اهل آسمان و زمین
یارای آن ندارد که قدم پیش نهد و آن را بگشاید که فرمود سرحد من به
شنیدم من بگشایم یعنی تا کس خود را بعین عین و کلام نه بیند آن حق که مظهر
او و کلامست یقین و بی‌شبه از وکشاده نخواهد شد چون ملائکه
وانبیا را و اهل آسمان و زمین را مجال و یارای آن نبود که قدم پیش
نهند و آن را بگشایند دجال لعین اعور اجزم ابتر ناقص الخلقه
در مدینه بعثت در که هم عبارت از آن مثل صیاتست چگونه داخل
تواند شد که ملائکه از آن جهت که آن را نتوانستند کرد بر آن ابواب
سبعه در بابند که از ین مقام که اهل علیین است که سید المرسلین که
بود خبر فرموده که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی
مرسل که فرموده بود که انا مدینة العلم وعلی بابها و حق تجلی درین مقام
بود که فرمود



بود که فرموده کیف قلمت ما العلم اعلم از برای آن معنی بود که تا حق کلمة الله از
آسمان نماید و بیان شریعت افضل انبیا و افضل فصحا که سید کاینات و خلاصه
موجودات است علیه افضل الصلوات واکمل التحیات مشغول شود که
در رتبه حق سید کونین و هادی طریق با بین العالمین از آن خط استواد که
جمیع کاینات ظهور نکنند بتحقیق نرسند و بر قرار مقدر باشند و چون آن
حلقه در ظلمات ثلاثه خواسته بود شکفته ایام با آن مناسبت که شده
منع تکلم فرمود که الا رمزاً کاشف که حق الهی با آن کتاب ظلمانیست که مظهر
آب حیات بیند که و جعلنا من الماء کل شیء حی دلیل آنکه الف لام عهد است
معهود آن آب آن آب نطفه خواهد بود و آن سبعه ابحر که از آن کتابت بحر
سواد بر بپوشیده است بدلیل اذا البحار سجرت والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
وورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر واوتینا
من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین منطق ناطق کالانعام بل هم اضل
بدلیل که تفریق انسان از سایر حیوانات دیگر بنطق کردند وانواع
دیگر از جنس حیوانات را تفریق نکردند و ایشان را تمیز ندهند و قسم کرد
اند بعضی را متحرک با اراده گفتند و بعضی را بغیر اراده و ندانستند
که از غایت عنایت حق خداوند کلام و علمک علام حق و ایشان را تمیز بدلیل

ظلمانیست

داخی دکنی لرا غردن
او داو لار

الا انهم اشنا بکلم نطق حاصل بوده است و هر یکی با اصطلاح خاص با یکدیگر
تکلم میکردند چنانچه هندی و رومی و حبشی و ختائی که هر یکی با اصطلاح خاص
با یکدیگر تکلم میکنند و کسی که اصطلاح ایشان نفهمیده اند بشنید و چه آواز دوغان
و چه آواز مرداته که هیچ یکی شنیده اگرچه بظاهر مسلمان بودند اما
معنی در صحیح کلام حرف ایشان را توان گفت که عام اصطلاح خاص ایشان مخالف
وصف کلام قدیم چه ملک علیم قد واقع شده است که اگر هدهد را نطق نبودی
از کجا گفتی احطت بما لم تحط به وجئتک من سبا بنبا یقین
و چه سلیمان علیه السلام از کجا معلوم کردی که آنچه بود که از لفظ او ظاهر میشد که در ضمن
خود این معنی داشت که از تکرار آن لفظ از هدهد آنچه جدا فرد کلام و ملک علام
بترتیب سر دو باره او وحظ استوائی بابد رسید که از آن سبا که او آمده
بود گفتی انها عروة چه بلقیس بود که سبا هفت در داشت و بحکم تعرف فی
وجوههم نضرة النعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک بقول روح الله
لعنت مهر داشته و هم بابست سنة حلیله از اکشردن که اول آن شق
تا چه سر هدهد که باز دو لفظ است که در ضمن خود دو بلوغ هو رسد
دارد در موی سر چه بلقیس سلام الله علیهما ظاهر میشد و بعد از آن در
سر مبارک سلیمان علیه السلام بسته جدا و چه حلیه که با این معنی او را چه
و بات جود و کرم



و بات جود و کرم چه آن دو خلعت بر و سیاه و سفید بحکم بالغداة والعشی
در بیا روز و عید و وعید بپوشانید لاجرم چون هدهد ناطق بود و از نطق
بوبوی او چه سلیمان علیه السلام این معانی را ادراک میکرد از بیان آنچه ده که آن
بو بود در ضمن خود این الفاظ عزل داشت که با اصطلاح عرب این معانی
از آن الفاظ ظهور میکنند که گفت احطت بما لم تحط به وجئتک من سبا بنبا یقین
یقین بود چه آن لفظ بو که بتکرار از اصطلاح نطق هدهد ظهور میکرد اگر
دو بار واگر سه بار این معنی در ضمن خود داشت که دو صفت اسم هدهد را فی بابیست
شکافته بدلیل شق القمر که آن قمر که از بدر او قرب بساعت منشق شد و وقتی منشق
شد که در غایت کمال بود که بدر خواهد بود بدلیل ستروون ربکم کما ترون القمر
لیلة البدر یوم القیمة که عبارت از ساعت است و آن لفظ بو خداوند هشت
صورت بود از کمال قدرت خلاق وجود تعالی شانه و چه آنچه سلیمان
از تعلیم چه ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم دریافت که چون
انسان نطق طیور نیز ناطقند و نطق ایشان را فهم کرد از اینجا بهمه اشیا
رفت بدلیل انطقنا الله الذی انطق کل شیء که فرمود و او بینا هر کل
شیء و چون از چه رب العالمین چه آن با این هدایت رسید که خود با زید. عا
خوانسته بود بدلیل ولم یوت احدا من العالمین لاجرم چون

ازحمت مجیب لدعوات دعای او در محل قبول او فتاد وضم آیة بدیع

وفرمود که ان هذا لهو الفضل المبین والسلم علی من اتبع الهدی بسم الله

الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات

الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید از ابتدای این آیه

جلیل القدر العظیم الشان تا بر شق القمر می باید رسید که تا آن سواد

موی سر را از میان شمع نکنند و شکافند تا به صراط عزیز از ان

وده که نا یافته بود از دقیق نمیتوان رسید و حمید از آن وجهست

که تغابنی از اجابت که بر آن خانه که از ان خداست طایفی که طواف میکنند

ابتدا از ان حجر اسود میکنند که خط سفید بر وسط خود دارد که تا دست

عالم امانت با بنی حقایق و دقایق از خدا و بذخود که حالی خلاصه

بود چون انسان را حرو جا از عالم ظلمت بعالم نور رحمت بایست کرد

که در وسط ظلمت بود که بعد از ذکر روشنی نور فرمود بذو ظاهر گردانید

که الی صراط العزیز الحمید تا معلوم شود که بدیده تحقیق و تعیین که

ان نور آن صراط عزیز حمید بوده است که باز در صفت آیت

ام الکتاب در صفت [illegible] باز از روی فرض و واجب طلب

آن صراط مستقیم ازحمت رب العالمین والرحمن الرحیم و مالک

یوم الدین

[illegible]



یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین مناسبت کرد که اهدنا الصراط

المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم

ولا الضالین آمین طوبا لهم و حسن مآب که در حقیقت این

جماعت آن جماعتند که انبیا بتبع کفتند و از خدا خواستند که

توفنا مع الابرار که صفت این رحمت نغارت فرموده اند بر حقایق

فجار که کتاب ایشان در سجین است قوله تعالی کلا ان کتاب

الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده

المقربون که علیین در وجود آن صفت کتابیست که صفت آیت فاتحة

الکتاب صورت اشارتست که نماز که توجه با آن وجه اعلا علیین است

بی قرات این صفت آیت فاتحة الکتاب و ام الکتاب نیز در احادیث

که جمال با کمال خود را بهم در شب معراج در آن صورت خود درست نمود

و نیست والحمد لله رب العالمین ای طالب این رحمت که دکار او بر

کار صورت نگارد آن اتحاد وجه و وجه بزرگوار را در باب از بیان

مرتبه که یکی آن دابة الارض است و یکی دیگر مهدی جلیل ذکر است

حل

دران [illegible] که حدیث حبیب خود را در بیان من اورد در صفت

مهدی که فرموده انه اجلی [illegible] واقنی الانف خواهد بود

بجبهه

و و

بعینه از هر آیتی بیان و تأویل آن تحلیل آن همان صفتی داده
است که عصا بر پیشانی کافر و مؤمن او نهاد و کافر و مؤمن را از هم
جدا کرد و با انگشتری سلیمان علیه السلام مهر بر بینی کافر او نهاد و صفا یعنی جبهه
احلی الجبهه و اقنی الانف بود که داده نیز خداوند عصای موسی و انگشتر
سلیمان بود از سرار همان جبهه و انف تا معلوم شود که در دیگر باکی
موصوف بخلاف درک بیبید مشترک تحسن العین عسنید که هر دو ذات با این
صفات یکی بود مطلق که بغیر از آن یک وجود در حقیقت شیئی دیگر
موجود نیست والقلم ما یسطرون درین سه که در بیان بسم الله
[illegible] مجریها و مرسیها که فرموده اند که دست که روان کننده
قلم است و ایستاننده قلم است بآن امر که میگوید بیت و بی صورت سینا جنبد
آن که بآن وجه بیان آن که اگر دست را صلاحیت اسم الله نبود
ایستاننده قلم و روان کننده قلم نشد انسی شد و لهذا از بیان آن که
بر همان صورت الله واقع شده است که هر دو جمع قرار دارند و از کمال قدرت
آن قلم نیز در اسم همان جمع قرار یافته است والسلام علی من اتبع الهدی
ما الحرف قلم در دست المسبقة که برق حلقه الله که ست لکن ست
الله که صورت ست طواف کعبه ثابت از ظهور کرده است پس چون نسخ
که آن کشتی را



که آن کشتی را نزول بر منزل مبارک بود از جمیع منازل عالم که کعبه است
[illegible] که آن اول هدی و مبارکا للعالمین
خوانده وجود در بیان آورده و فرموده که قیل بعدا للقوم الظالمین
که لقمان حکیم با پسر خود را چون آن نوح علیه السلام نصیحت میکرد که لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم که در شأن کعبه است که منع مشرکان
نجس العین کرد که فلا یقربوا المسجد الحرام والقلم و چون از قلم آن
کنابهای سیاه ظهور کرده است که حجر الاسود در ازای اشان است
که جای دیگر فرموده اند قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب
المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل
امر حکیم تا معلوم شود که این لیلة مبارک همان لیلة القدر است که فرمود
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی
مطلع الفجر و شک نیست که سلام مخصوص است بوجه که چون فرموده
بود که کل شیئ هالک الا وجهه ختم کار اصحاب یمین در جنت سلام
فرموده الا قیلا سلاما سلاما که والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم للذین احسنوا الحسنی و زیادة و لا یرهق وجوههم
قتر و لا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون کجای انهار

که فرمود وجوههم کأنما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون ع والله ح ربک الاکرم الذی علم بالقلم ح ه فرمودند
که اسلکه فیها من کل زوجین اثنین از زبان ح ی ح د این جمعی حکایت
کرده است که چون قلم دو زبان بود چون عصا و ثعبان ح بکلیم مکلم
علیم ح ه که چون او در یمین داشت از یاد سر زبان او حرف یکی تکرار
کرد که یکی کاف بود و یکی نون که از کلمه ی الله اند یعنی هرگاه که
از ی الهی دو ی الهی در سفینه در آمد از روی توحید چنانچه
که همه اشیا در آن کشتی کم درآمده اند بدلیل بیان و تاویل توحید
ح ملک یوم الموعود الوعید ح ه که فرموده اند فوله ح ه فکان قاب
او ادنی بین معنی قوسین او ادنی بین که بیشتر در کلام تنزیل
جلیل جود جرداده بود که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
پس هرگاه که بدلیل نص کلام قدیم معلوم شده باشد که همه اشیا موجود
از کن شده اند بطریق اولی که هرجا که این دو اصل در ایجاد
خلق دانند همه اشیا در آمده باشند و در لفظ اسلک نیز مناسبت
روشن است تا معلوم شود که مآل کشتی و کم کتابت بوده است
که کشیدن نیز که سلک است مشابهت بسیار بکتابت داشته از جهت
که سر زبان



که سر زبان این اصطلاح جاریست که در سلک کتابت میکشیدند والا چه سود
که خیر اندیشند لاجرم ح ربک الاکرم الذی علم بالقلم در صفت ایشان فرموده
اند بعد از ذکر اصحاب یمین که بوجوه اصحاب قلمند که از بیان الهی مخصوص
یمین است که ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا
دجال لعین از آن رو که جاهلست وجهل ضد علم است در حد نبوة
علم وجود پاک محمدی مدخل ندارد که بر وی صفت یا بنت و جبار ده
ملک در باب دارد از ین جهت بود که شیطان ابلیس نیز از جنت
رانده شد که جای اردان و اجبال نیست که بر روی صفت کتابت
الهی دارند که سدرة المنتهی عندها جنة المأوی است ح حبیب دید از خدای
خود را از ین جهت در حرم دید که عبارت از احسن تر است که بیان فرمود
رایت ربی فی احسن صورة فقطط والحمد لله رب العالمین ح بسم الله الرحمن الرحیم
ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا
الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا این وحی را که ح الهی فرمود
که اگر خواهیم که از لوح خیبر ح حبیب خود ببریم اگر ح عامت و شامل
هرچه داخل وحی است هست اما بقرینه که در سوره معراج واقع شد
خصوصیتی با وحی صلاة ح دارد که هم در شب معراج فرمود که

[illegible]

فاوحی الی عبده ما اوحی که این وحی مبهم سرّ صلوات واید اداو بود که
تا غایت احدی از مخلوقات بسرّ آن نرسید که قل کل یعمل علی شاکلته
عبارت ازان است وهم درین سورهٔ عظیم الشان تصریح کرد که تا کسی
بسرّ سورت صلوات الهی نرسد بر شاکلهٔ او عمل نتواند کرد که عبارت
ازان اشکال است که در وقت وضو صلوة آب با خاک باثبات میرساند
تا معرفت آن احسن اشکال باشد بر سایر اشکال دیگر که آن مواضع اعضای
بوجهی با این اعتبار فرموده اند که جبب ظاهر مطابق وجه و دست و پا از صورت
سورت الهی وسورت خدای اند که قل لئن اجتمعت الجن والانس علی
ان یاتوا بمثل هذا القرآن تم دلیل این معنیست که حق تحدی تنزیل بتاویل
فرمود ازان وجه که مثل تنزیل تاویلیست که چون عند الله بود که حکم وما یعلم تاویله
الا الله از روی وقف حقیقی کسی را بآن فرمود و درین محل چون قرآن
از بیان و تاویل الهی حقیقت صلوة بود مثل او بیان او خواهند بود که چنانچه
این جن وانس از نقالی که داشتند و بر روی زمین مانده بودند از بیان
الهی حقیقت عروج در شب معراج بر سموات و صفات نتوانستند او وراز حقیقت
آن نیز محروم بودند که پنجاه چرا بود در پنج چرا قرار گرفت و بعد ازان
مختصر شد در قصه و سورت که اگر نه از رحمت حقیقت جلیل حقیقت
که خداوند

از تنزیل یعنی
کرده و بعد از آن آیه
لیلة القدر صلوة
تنزل شتند صبح



که خداوند
تاویلیست در بیان احدی حق حبیب را نبین و نبیک و کیل دیگر بغیر از حق
حقیقت جلیل حقیقت که خواست بود که بواسطهٔ این تاویل وبیان سلطنت و پادشاهی
بر دوام حق پادشاه عاشقان صلوات ~~که بواسطهٔ این تاویل وبیان سلطنت~~
الله وسلام علیه واله در جمیع موجودات ظهور نتواند کرد از برای اظهار
این معنی هم درین سوره بعد ازین حق فرمود که ومن اللیل فتهجد به نافلة
لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا که اگر رحمتی و فضیلتی ازین افزونتر
بودی حق حبیب ازان مقام محمود خود خبر ندادی و نفرمودی که یغبطه الاولون
والاخرون از برای آنکه بیان این مخصوص اوست من الازل الی الابد که از
شاکلته یک شکل سورت او که حکم کلمات بدیعیه دران دو دست
وشاکلت نیز بوجهی ازانجاست که وقت جداست در شش انگشت و وقت
جداست در چهار انگشت که باز بوجهی از عدد ابتدای الهی آن وقت عدد انگشت با چهار
انگشت صورت وقت نیز هستند که لام الف بوجهی از بیان الهی مکرر است و
بوجهی عجز مکرر است درین محل سوال نباید که در لغت شاکله خوی و سیرت
را میگویند چنانچه از خلقت نیز خوی و سیرت را میخواهند از برای آنکه در
حقیقت سیرت و صورت هر دو یکی اند که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء
در حقیقت حقیقت دران محل که فرموده اند که چنانکه اجسام بسته تر و تیره

خوی ج

تر مناسبت بیشتر ازین معنی آیة الرحمن است چه آنکه معلوم میشود که موسی کلیم علیه
علیه صلوات الله علیه بر کوه طور با خدای خود دهان بدهان زبان بزبان
تکلم فرمود چنانکه در توریت آمده است و چون عالم سمع آن نسبت
با رضیات گشاده و روشنتر بدین باین مناسب مقام وحی واقع
شده اند که سخن گفتن رمز و نهانی است و دلیل یکی آنکه چون حضرت رسالت آنجا
عبور کرد چون بسدرة المنتهی رسید و خدا را در غرفه قرب بدید فاوحی الی
عبده ما اوحی شنید بگوش هوش بدلیل نزل به الروح الامین علی قلبک
بر قلب بیت الله او نیز دل اجلال ازان کرد که تا معلوم شود که آن وحی را
بگوش صوری نمیتوان شنید بلکه بسمع دل و جان اذعان میتوان کرد
از مطابقة التحیة وحده لا شریک له و جمیع قرآن را حضرت جبرئیل امین که در صورت
بر دحیه کلبی که باز عبارت از حضرت است می آمد و می آورد که بوجدان رسانید
با آن کتابتها و جهت می آورد که نزل القرآن علی سبعة احرف که موسی
و دوابر و دهبار حرفه اند چون نور ذات را در کتابتهای سدرة المنتهی بروح
دید باین مناسبت فاوحی الی عبده ما اوحی فرمود که وحی اشارت بان کتابتها
ست که کلام رمز نیست لا جرم حضرت موسی کلیم علیه صلوة ظهور در کوه
شام بر جای ظاهر حضرت ابوالبشر صلوة الله علیه و آله الطاهرین گردید
اعتبار مقام



اعتبار مقام ظلمت است که در حق می فرموده قوله ظلمات اباد که حق ظاهر از دست
نور محض است دوست داند و از دوست و وجهی دیگر چون شام که
نسبت که جای ظاهر بوده است یکی ظلمات دیگر آن باشد سبب با بیابان دلیل خراسان
که مشرق است بوجهی دیگر جای وحی بوده باشد که وحی تمثیل خراسان ازان
وجه که وجه چند ظاهر است چنانچه مشرق ضد مغرب است یوم یأتی الله بالشمس
من المشرق که حضرت مصنف الکتاب و علم الکتاب چه بیان و ما وقت طلوع آفتاب
از مغرب بوجه دیگر فرموده اند دران محل بگویند که عبارت از بعد وقوع نیست و مغرب نیست که
مرحله که بتوحید حقیقی رسیده اند که باعتبار کی مشرق مغرب است و باعتبار
مغرب مشرق مسئله اینکه فرموده اقم وجهک للدین حنیفا و لا تکونن
من المشرکین چون شرک ضد توحید بود و مشرک بحسب العین سبب دین که
در محل توحید واقع شده است صفت او حنیف خواهد بود که پاکست و پاکی
را نسبت با توحید اینست که اگر آب را پاک میگویند وجه حاصل آنست که از غیر خود
پاک باشد و اگر خاک را میگویند همینست که از غیر خود پاک باشد هر چیز را که هست
قیاس برین کن بخلاف مشرک بحسب که یکی را دو تصور کرده است و اگر میگوید
هر دو یکی اند قبول نمیکند لا جرم از غایت احولی در دو ماند است اگر
این را رد میکند این عین آنست و اگر آن را رد میکند آن عین اینست

تا ہمیشہ از نجوست و نجاست شرک کردار دمکر دمن پاک باشد کہ صفت آن
خانہ پاک را این بود کہ از کل فج عمیق او را آن شد کہ متوجہ او شوند و نیز باز
او روند کہ این دمن پاک وقتی ثابت میشود کہ وجود غیر از میان برخیزد
و ہمہ اشیا را ہمین یکذات بے صفات دانند کہ حرف احد صمد لم یلد
ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد ست تعالی شانہ و ما اعظم برہانہ والحمد للہ رب
العالمین ع مثلہ ہر ذات شخص بوجہی از روی حقیقت در مقابل حروف
واقع شدہ است و این معنی ظہور از یک شخص حاصل میکند از برای آنکہ ہر حرف از
سہ حرکت و یک سکون از لوازم است و خود کہ حرف ست کہ پنج باشد
مصلی نیز در ازار آن حرف ست کہ قعود او در مقابلہ سکون نست و قیام
و رکوع و سجود او در مقابل این سہ حرکت و ذکر کہ مجموع پنج باشد موافق
اوقات صلوة والسلم ع مثلہ معنی الطرق الی اللہ را کہ بعدد انفاس
الخلائق است از جہت اللہ کہ بندگی للعالمین است در من باید جمیع
کہ ہم در شان اوست کہ فرمود دمن کل فج عمیق ہر کس کہ از غایت شیطنت
کافر شود و متوجہ بندگی للعالمین نشود نا چار م از جہت الحاد او خبر
داد کہ ومن کفر فان اللہ غنی عن العالمین ع قولہ تعالی وقل لعبادی
یقولوا التی ہی احسن ان الشیطان ینزغ بینہم وان الشیطان

کان للانسان

[illegible]



کان للانسان عدوا مبین ربکم اعلم بکم ان یشاء یرحمکم وان یشاء
یعذبکم وما ارسلناک علیہم وکیلا ع مثلہ از ان وجہ کہ خلیفہ بقول
خدا قائم مقام خداست و از پی در آمدہ است بعد فسویہن سبع سموات
کہ در تحت وجود و الارض فتقہن داشتہ وہو بکل شیء علیم فرمود کہ اذ
قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و ہم رسول او کہ افتتح
این آیہ فرمود کہ خلق اللہ تعالی آدم فی یوم الجمعة کہ عبارت از یوم الآخرة
اوست کہ لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة و ہر روز جشن رحمان
در این روز ہم عبارت از وجود خلیفة اللہ است کہ از قرینہ خلق اللہ تعالی
آدم علی صورتہ و علی صورة الرحمن علی العرش و صراط مستقیم و جای وجود
استواء قامت اوست کہ فرمود الرحمن علی العرش استوی وان ربی علی صراط
مستقیم کما قولہ ح چون صراط مستقیم از ارض ع وجای اوست بر دہ
بر داشتہ از [illegible] ح جبرئیل از ان وجہ کہ چون کلمة اللہ روح اللہ است
کہ در میان مسیح ابن مریم و جبرئیل مناسبت این بود کہ ہر دو را روح نامیدہ
اند تا در صورت بشر دحیہ کلبی می آمد از ان کہ تا سوای الٰہی وحی الٰہی
را ادا کردہ شنوانیست چون او قرآن مجید بود ناچار او را انبطاط اضافی بیست
شد کہ اکمل مظاہر باشد تا آن قدیم از آن قدیم بدل بیل نور و

[illegible]

علی نور ظهور تواند کرد چنانچه حضرت مسیح از مریم که مادر صورت مریم در بیان
تکلم در آن مهد مظهر کلمه شنوانست کرد احادیث قدسی را که حضرت حبیب الله
عند سدرة المنتهی در لیلة المعراج شنید در وقتی بود که فرمود رأیت
ربی فی احسن صورة و بیان فرمود که هر قطره از آن ابر فرمود
حضرت رسول رب العالمین که با هر قطره باران ملکی همراه است یعنی جز از آن
صورت مبداء که ظهور از آن قطره باران میکرد که اگر آن قطره نبودی آن
صورت که وجود ملک است از فطرت نتوانستی شد بدلیل و خشعت
الاصوات للرحمن که فرمود و یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته از
برای آن حضرت جبرئیل و ملائکه دیگر رو در خطاب تامه خود کردند از برای تعظیم
ظهور خود در سجود افتادند و الا مطیع این امر نشد و از برای آنکه در بیان
ملعون و لعین دینست و نابدید شد اعوذ بالله من غضب الله
حضرت الهی چه در کلام مجید خود صریح است ذکر خلیفه خود که علم اسماء کلها است
و چون کل اسماء در آن صفت کتابت دوده و سیاهی اسمان و زمین و جای او
بود قبل از ذکر او فرمود که ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات
و هو بکل شیء علیم و از آنجهت که کل شیء در آن صفت کتابت لفظ او
او بود بلافاصله فرمود که اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض
خلیفة

خلیفة تا آن خلیفه بتعلیم الهی آن صفت را که اند تعلیم ملائکه با آن
اسماکند که صورت کتابت و جای اوست تا معلوم شود که عندالله صورت
که خطست اسم اوست و چون آن علما که محضر در اند صورت
ایشان نیز در آن وجه که لفظ است خطست که عنده اسم که فرمود
علم آدم الاسماء کلها و حضرت الهی با ملائکه که تحدی فرمود با این معنی فرمود
که فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین یعنی خبر دهید مرا باسماء آن
مسمیات که در تلفظ تمام آید و مرا تسبیح و تقدیس با آن میکنید و فخر و مباهات
بر صاحب سفک دماء از آن می نمایید و عندالله مراد آن بود که از آن کتابت
و حضرت آدم که اسماء ایشان که الهی بر سند که مسمیات اند چنانچه در اصطلاح
صوری هر کس که کتابت ظاهر را خوانده است شکی نیست که خواهد دانست
که اشکال مختلفه حروف هر یک بنطق کدام حرف دارند و چون در اصل اصطلاح
عاجز باشند در فرموده خود بطریق اولی که عاجز خواهند ماند و رحمن را از ضد او
که شیطانست در خط و کتابت تمیز نخواهند کرد و چون اصطلاح خط صورت را
ندانند بطریق اولی اصطلاح لفظ الهی را هم ندانند سبب در شان ایشان خواهد بود
بلا شک و بلا شبهه که فرموده و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل
سبیلا و شک و تردد در این معنی نیست که هیچ معانی که حرف هیچ حرف خط

وگفته‌اند در پیش چشم او چو ورق کاغذ سفید وچه آنکه برو گفته باشد
وای ازان روزی که عالم نامان نیز چون عامی نامان باشند و نشان نیست که آن روز
روزی خواهد بود که حضرت صادق صلوات الله علیه و آله خبر صدق ازان روز
داده‌اند که قرآن از سینها برود و از روی مصاحف محو شود و نیز در یکی
عرش خدا رود و در آواز آید که خواندند مرا و بمن عمل نکردند و آواز او
مثل آواز باشد که حق التحقه تاویلش و بیان فرموده‌اند که ازان جهته که
نحل خداوند وحی است از سایر حیوانات و نشان نیست که قرآن بوحی نازل شده
بنا اولی و اقرب آن بود که عند الله که آواز او مثل آواز حمد او بود وحی باشد
الله حق در ظهور قیامت فرموده که تری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن
عذاب الله شدید که تفسیر این آیه در جای دیگر مذکور باید که یا ایها الذین آمنوا
لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون چون مگفته
سکر عند الله آن بوده است که مست وقتی باشند که ندانند چه میگویند چنانچه
در رسالت فرموده که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب پیچ این قاریان سبعه را
نشنید که از حمد وچه سوره فن قرآن صلوة منحصر در اول برین معنی
آیه فاتحة الکتاب و ام الکتاب از برای چه شده است و مراد الله حبیبست
وابن هکذا منحصر در پنج وقت چرا است و به فتنه و بتة و به منقیم

ازوجه جمعی شده الله

نحلکه حج آکری



از جمعی شده‌اند و در اصل پنجاه چرا بود دو دو دو شد و چهار
مثل اجنحه ملائکه و نگاه چرا شده است و حکمت الهی در بنا حبیب
که فرموده حبیب الله که اول ما یحاسب به العبد یوم القیامة
الصلوة باقی مراتب و زکوة و حج و طواف و صوم و جهاد
و تمامی شریعت را قیاس برین کن که در ظهور این حقیقت چه بیان
و نادان و تنجر چون سایر عوام و اقوام دیگر بیرون آمده‌اند
و تحر بتشبیه حرف چون سایر الناس دیگر چیزی نداشتند
این موعود الهی بود که در قیامت همه عریان باشند این معنی بود
که از بیان الهی بظهور پیوست که اول از میان تمامی انبیا و اولیا
که خاصان و مقربان حضرت الله حق ابراهیم خلیل را دو جامه
پوشانند که حق الهی در بیان آورده‌اند تا و کیل فرموده که قول
حق چون خلیل الله دو بار احرام بست از برای حج او را این
حسنت از بهشت این دو حله بهاء بود شدش دست خدای
بلندان صدق الله العلی العظیم وصدق رسوله الکریم ونحن علی
ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین مثلا چون عصای
موسی کلیم ملک حق عند الله علم بود دران حالت که قوم خشتق او
علم

آن بجو استنند ح فرمود که ان اضرب بعصاک الحجر فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم که ح خداوند
تا وتبدو بیان ح ة فرموده اند که مشرب وجود را ناس بخط خوانده اند
دانست چون آن عصا که قلم الهی است و از ان جیرو دیدو جاری
آب دارد و همیشه از برای کتابه که مشرب وجود ناس هستی آن
حفظ و کتابه که وجود از آب داشتی لاجرم دانستند و خواندند دانست
که کار ها آب بجز دو ة داشته لاجرم معلوم شد که آن عصا در اصل
وضع چون قلم بود عندالله از معجزة او آن بود که از دوازده چشمه
بر جوشید بر مثال کوه و چون دانان که از قلم قدرت الهی از دوازده
چشمه او انست از بیان الهی و تا وشد جدایی وحده لا شریک له والله
آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة یعنی این حدیث را از بیان
ح ة در باب در ان محل که فرموده اند قوله ح ة بیان نتیجه وجود
آدم است اما مطلب دوم بنجاه ست ح ة در رسالة الآیة از ان
وجه که تا بود حافظ وجود بنده بود و در روز ظهور این رمز در محشر
لوای فرمود آن حدیث دیگر که فرموده هم در روز قیامت که
آیة الکرسی در صورت رجلی در آید و با آنکس که سخن آید در
ح ة در بین

١٨٢

ح ة در بین محل ح الهی فیوضات بند که قوله ح ة در فارسی گویند کرسی
دندان الآیه از ان وجه که دندان کرسی نطق است چون کرسی
بر می آید آن آیة که تعلق باو دارد که سوره الهیت و ست ه
خدایست بعد کرسی بر کرسی نزول اجلال میتوانند کرد و در
سخن میتوانند آمد چنانچه آمد قرینه قرآن و کرسی آیة بود که از بیان و
تاویل ح ة در بیان آمد و از ان وجه که بظاهر ح آدم پدر
خاتم بود چهار دندان اول بر می آیند دو از زیر و دو از بالا و این
چهار را از ... دیگر بجهت سبقت ذاتی هست چنانچه بوجه دیگر
چهار آخر را تاخیر کرد که بوجه چهار را اول در ازای چهار حرف لام الف
ح آمدند اگر چه لام الف را در آخر می نویسند مانع نیست که دندان یک
است بابت بقول خلاق عظیم او سبب با این اعتبار تعقل چهار را در
چهار آخر میتوان کرد و ... در وضع اصل چهار را بر ... تقدم ذاتی
هست و لهذا در کتاب انبیاء پیشین آمده اند بخلاف کتاب خاتم
و از آن وجه که همیشه نگاه دارنده ضمیر وجود آدم ست خاتم
بودن است بخلاف این چهار کرسی که مخصوص بدیگر آنست چنانچه
از تمامی وجود کرسی مخصوص بدندان بود از بیان آنحضرت

کمال

در دندان نیز کرسی مخصوص باین دندانهاست که بنای کلی از وی
و حایدن و تسبیح الله را معمور داشتن برایشانست و کرسی هیجده حقیقت
ایشانند که نام ایشان کرسی از بهر آنست که تا ایشان بر نیامدند
که عبارت از سوره و سوره است برایشان نمی توانند مد
که بیان عرش و کرسی ذات خود کنند والسلام علی اتبع الهدی
در حکایت که حق الله تعظیم حبیب بر حق خلیل ما می زند که بانی
کعبه بود که بیت الله و مقام خداست و بعد از بیان و تاویل این آیه
جلیل القدر را استشهاد هم آورند که ولمن خاف مقام ربه جنتان
این بنده حقیر فقیر این معنی را با بنداع در کتابی آورده است
اما معنی تحقیق عندالله اینست بنده ولمن خاف مقام ربه جنتان
که از غایت ادب بی ادبی رود در چیزی کرد که آن چیز مقام رب او را
چون جان در میان داشت و از شش جهت رو در وی کرد بر شش
رب خود میکرد لاجرم از غایت ادب که خوف از مقام رب خود میکرد
و از زود و رستی استاد بجنتان رسید و لقب یا بن حسن از جد او تن
خانه یا دشاه عاشقان یافت صلی الله علیه و آله که عاشقان
دیگر بند والسلام مثله از حدیث دابة الارض که در زمان او روها
سیاه و سفید



و تسود وجوه
آن روسیاها نشوند

سیاه و سفید خواهند شد و از نزول او خرمان در نماز
های دور و دراز خواهند کرد بحجت و از آیة یوم تبیض وجوه الی آخره ایام
معلوم میشود که این روسیاها نه آنست که اهل ظاهر تصور کرده اند یعنی نه آن کافران
صورتی اند از برای آنکه ایشان چون هرگز ایمان نیاورده اند بعد ایمانکم بر ایشان
چگونه صادق باشد که میفرمایند که لا یکلف الله نفسا الا وسعها چون این
روسیاهان بد اهلی واقع شده اند از آن رو که ایشان که نداشتند
خود نداشتند و ایشان که داشتند هم نگذاشتند مثلا از صغیین من القا
نقاشی و بی شبه بر ایشان نسبت کردگی خواندن خط و کتابت کردند و در
آخر در خواندن خط آن از لفظ و حرف جدائی از عامیان که عاشقان
مجازی اند از بس ماندند که در شان ایشانست که حق فرموده اند خسر الدنیا
والاخرة ذلک هو الخسران المبین مثله علماء ظاهر که میگویند که کلام خالق
خلق حق را خالی از حرف و صوت نیست مگر از برای آن میگویند که از غایت
انکار حق ولی الله و منکر حدیث حق نبی الله نیز هستند از برای الله خبر صادق
رسیده است که حق تعالی را در شب معراج با حبیب و رسول و نبی
خود که تکلم میفرمود با آواز حق علی ع میفرمود سبب آن بود که آواز کلام
قدیم حق ملک علیم را مشابه آواز علی بوده باشد بشنید و شنید چون

صورت صوت درگوش هوش آنحضرت نقش شده باشد آن صورت خالی
از حروف نبوده باشد که حروف و صوت است که هرگاه که شخص تکلم با آواز
کند در اینجا حروف خواهد بود و اینکه بعضی از برای مصلحتی با آواز
قائل شده اند و از برای مصلحتی دیگر بحرف قائل نشده اند که در شان ایشان است
که یقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض اولئک هم الکافرون حقا آن
آواز که بسمع مبارک آنحضرت حبیب الله و نبی الله میرسید آواز علی بود که ولی
الله است و آنحضرت ولی الله را در آن مقام عین ذات حق می باید دانست که
نبی الله فرمود که آنحضرت الله بود که با من تکلم مینمود و اگر آن آواز را
آواز خدا دانند پس معلوم شد بدیده تحقیق و یقین که سخن خدا نیز با آواز بوده
است که در وجود ایشان آن آواز را گوش هوش سمع ادراک میکند
و دلیل دیگر که فرمود در سوره حم ویل لکل افاک اثیم یسمع آیات
الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کأن لم یسمعها فبشره بعذاب الیم
تا معلوم شود که آیات الله بغیر از کلام او نیست که استماع بگوش میتوان
کرد اما کأن لم یسمعها آنانند که باین معنی قائل نیستند لاجرم شدت
ایشان بعذاب الیم است والحمد لله رب العالمین و اگر بزعم آنان
که میگویند که معراج رسول صلوات الله علیه و آله بحسب صورت
بوده باشد

١٨٤

بوده باشد نه بخواب بین الطریق اولی که آن سخن و آواز آن سخن نیز
بحسب صورت بوده باشد اگرچه در خواب نیز شخص که با شخصی تکلم
میکند بی شک و شبهه در عالم خواب بیان ادراک آواز میتوان کرد
و این دلیل روشن است اگر کسی را تدبر فهم و حسی باشد والا هم
و هیچ شک و تردد نیست درین معنی که اگر آن صورت و صدا بسمع
مبارک آنحضرت رسید کاشانه و فلاحه موجود است نرسیده از میان
اصوات دیگر تمیز نتوانستی فرمود که گفت از میان آوازها با آواز
علی مرا بانگ فرمود انا و علی من نور واحد کما قوله آنحضرت
اگرچه او روزی رخ سوی کعبه کرده بود باز به بیت المقدس فرموده بود
در حقیقت رو بسوی حق داشت روی جان و دل بسوی حق داشت
عشقبازی کرده با روی خدا آمده زیر لوایش انبیا سرور انبیا
از وی بدید حق تعالی را حق عرش مجید تا که باشد او سزاوار سیر
خلقت اشیا و این نوع بشر راه ایشان و مذهب این و کیش این زان
نبوت ختم شد بشنو یقین صدق الله و صدق رسول الله و صدق ولی
الله والحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً والصلوة والسلام علی محمد
و علی الانبیاء والاولیاء اجمعین و سلم تسلیماً دائماً کثیراً

بحكم الهي بمثابه كه از بيان الهي قلم قدرت خداست كه جا در يمين داد
جا بجانب لوح پاك خواهد بود كه جاي كتابت الهيست و وجه
ديگر فاطمه صلوات الله عليها مناسبت با لوح است از اخبار صادقين
رسيده است كه در خلق فاطمه عظيم جهه فاطمه صلوات الله والسلام عليها
از بهر اين خليفه خود آفريد تعالى شانه و از آن وجه كه از يك
طرف آفريد يك طرف كتابت الهي برقه دارد كه صفت او گفته است يمحو الله
ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب از آن وجه كه ام الكتاب بمنزله
بود چنانچه خواسته يك طرف كتابت وقت او را محو كرد و چون در
آخر بر آن صورت او كي خود در بهشت خواسته‌اند در فتح
نبي امي از آن روز كه سفتي است كه مرات بيضاست بخلاف
سواد چاهست چو داد كه يوم ينزل الله تعالى على كرسيه وانا اقوم
عن يمين الله يغبطني الاولون والآخرون كه از اولين و آخرين
او بود و تابعان او چنانچه در توريه آمده من اوله ما انجاله الذين
يتبعون الرسول النبي الامي صدق الله وصدق رسول الله والسلام
اما حديث كلمات يديه يمين بيان حديث ان الجنة تحت اقدام
الامهات ... كه فرمود كل نفس بما كسبت رهينة
الا اصحاب

[illegible]





اليمين في جنات يتساءلون عن المجرمين ما سلككم في سقر قالوا لم
نك من المصلين از براي آنكه چون كتاب كه ص ... حقر و سقر
بود در حقيقت مصل يمين نبايد و نگر فتند از جمله مصليان كي توانند
بود و يك صفت ديگر از ان مجرمان آن بود كه گفتند ولم نك نطعم
المسكين از ان وجه كه فرمود ان لا تجوع فيها ولا تعرى كه لباس
بجنت مي توان رفت و لباس از طعام و خوردن و دادن حاصل
ميشود آن لباس كه بوجهي عبارت از وجود جنت است و مناسبت صلوة
وطعام را از افعال حضرت خليل الله در مي بايد يافت كه چون باني كعبه بود
كه قبله صلات است بجاي سرخود اسماعيل با مر حق تعالى خليل هم گوسفند
قربان كرد از براي طعمه مساكين ضعيف بي قوت تا بآن قوت كامل جو الى
در قيام و قعود و ركوع و سجود صلوة توانند آمد چنانچه از نور
خليل و ملك و حكمت جليل و جود حق اما آمدح ظهور كرد و در بيان افعال
جند خود آمد از تأويل حق جليل عليه السلام در ان محل كه بيان
گشت توجه بحال تغير ما نيد كه لم است و خلق الازواج كلها را از طعام
تنزيل خود بدليل تاويل خود حق آورند بعد از ان قسم نمايند در شان
حق خليل خود با كه فرمود اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض

یعنی وجه وجود را دریافت آن ذات آورد که فاطر السموات بود و از
تا وجه او را نیز بشکافد حبط السنة تا چون سموات و ارض بشکافته و در آمد اورا نیز
در کشتی نوح ع که گفته است در آید و چون حق ت فاطر السموات والارض
بحکم حال و محله وجه او را نیز بشکافد گیسوی مبارک را دو بخش کرد از
طرفین از برای ظهور این فطرت و شکافتن انداخت حیرات حق جل جلاله
از فرزندان حبیب رسید که او زنده دین قیم او بود از آن
راست که بر وسط خلقت داشت که هم در حق حق تعالی بعد از نبی صلعم
حق همین فرمود قوله تعالی که جعلناکم امة وسطا همه زوجین اشتقاق
باشد و همه اشیا عبارت از ست و ست هر گاه که دو گاه که
گرا همه است که از ست واست و بوجهی عین ایشانست چنانکه گفته
شده است هر گاه که در کشتی نوح که گفته است در آمد همه اشیا در کشتی
او در آمد الا صدق الله تعالی قدرت عیان و زینت عظمت تا و این سبحانه
و تعالی عما یشرکون سبحانه و تعالی عما یصفون که بقرینه این دو آیه
عظیم الشان بود که حق انا نقطة تحت البا داد از غایت توحید و نهایت
احدیت و واحدانیت حق ت احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن
له کفوا احد در نهج البلاغه اخود فرمود که من وحده فقد اخرجه
که بهر تاویل



که هر نادانی که بر ذات احدیت جز و اثبات کند تا هیچ که بتوحید نرسیده باشد
بلکه مشرک باشد و چون مشرک باشد نجس العین باشد و از طاهر جاندیج
پاک که ظهور الله صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد از نجا
دور باشد اعوذ بالله من سخط الله و اعوذ بالله من غضب الله که
فرمود لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ۶۶ و شیطان سرکش
ناری نه آن بود که انکار خاک صاحب صورت کرد بلکه منکر آب نیز بود
که حیات همه اشیا از وسعت بحکم و من الماء کل شیء حی که گفت آن بی دید
عنید خلقتنی من نار و خلقته من طین که در اد خاک و آتست که حق
الست حق که خداوند تاویل و بیان است این دو جز از عظیم را عاشق
و معشوق فرموده اند تا معلوم شود بوجهی که معشوق خاک پاک است
که چون جان در بدن آن در آمده است و آب عاشق خاک قسمت
که با زجان بدن جمیع اشیا ذکر شده است الی ما لا نهایه که تا معلوم
شود که حق ملک جلیل ت از این جهت فرمود که و من الماء کل شیء
حی ۶۶ بقرینه حدیث قدسی که حق تعالی فرمود انا عند قلوب
منکسرة و قبور مندرسة پس هر گاه که محل و مکان حق ت لا مکانی
ت ه این موضع خراب بوده باشد و ارادة ذاتی و بران محروق

شود که اشیا از محل و مکان لامکانی خود کرده اند لاجرم فرماید که
وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا
شدیدا کان ذلک فی الکتاب مسطورا تا بعد از آن در خطاب الله
که لمن الملک الیوم وهم خود در جواب الله الواحد القهار
باین دلیل اکثار این بنای خود را چون باطن خراب هلاک کرد
از برای آن بود که بیت خود را بوجود خود معمور کرده اند و شیطان
و شیاطین که بر این معنی خرابی و معموری کار رسیده اند لاجرم کار
همیشه انکار حق پرستی و عجز عجب و تحیر اش در اندیشه دیگر نمانده است
تا وقتی که نیست و معدوم شوند چنانچه شده اند و میشوند الحمد لله الواحد
القهار ع قوله تعالی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی
کذب وتولی وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی وما لاحد
عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی
حق جلیل جاه بیان و تاویل این آیه کلام خود فرموده
اند که در این سوره لیل چهار کس ضمن [illegible] شده است که فرموده اند
در حق ایشان خدای تعالی که در آن محل عز الوجود که جمیع وجوه فرموده
اند که معلوم باشد که هر که این آیات وجه را بجو اند خدای تعالی روی
او را



او را از آتش دوزخ نگاه دارد و الحمد لله و المنة و الشکر لله
والسلام ع ابطال بستر کلام قدیم ملک علیم چه هو افتح حدیثی
حق حبیب که در شان اوست که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله هو افتح آن حدیث را با کلام الله در باب که حق حبیب رب
العالمین صلوات الله والسلام علیه و آله اجمعین فرمود که روز جمعه
از میان سایر ایام کم بود حق ذو الجود و الجلال والکمال بمن ارزانی
فرمود از آن آیه که حق فرمود کما لعنا اصحاب السبت که خداوند کلام
و ملک علام بیان فرمودند که از برای آن ملعون شدند که روز مغتنم
را که روز جمعه است روز شنبه آن را بندانستند و از شر کل یوم هو
فی شان غافل بودند لاجرم این روز جمعه در میان ایشان از آن
روکه روز بی کاری و فراغت بود کم شده بود زیرا [illegible]
توفیق نامتناهی که در باره این بنده ضعیف نحیف از حق کریم
خداوند تاویل و بیان فرموده اند که مراد از سموات علویات
وارض سفلیات و سته ایام را عقد تام فرموده اند و به اشیاء علوی
و سفلی را در خلق خداوند او کرده اند [illegible] اکر از این وجه سوال کنند
جواب آنست که فرموده لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة که یوم

و خداوند رحیم [illegible] شده است والحمد لله رب العالمین اما از آن وجه که حق ع صح

المزید باین اعتبارست که بحکم کل یوم هو فی شان که فرمود شان
اعم است از خلقت در یوم المزید که روز شان آنهست که قیامت
ظهور کرد لاجرم چون جمعه را که حبیب خود کرامت فرموده بود که
مرآت بیضا و یوم المزیداست فرمود که انا و ات عة کهاتین
زین عنایت و زین عاطفت و زین مرحمت و زین هدایت که هیم درشان
این حبیب خود فرمود و خبر آنند را صریح کرد که لیس علیک هدیهم
ولکن الله یهدی من یشاء لاجرم از آن وجه که رحمة للعالمین بود
رو در هدیة للعالمین داشت که جانب هادی عالمیان است که نور
علی نور یهدی الله لنوره من یشاء از زین قرینه بود که فرمود لیسئلونک
عن الساعة کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله اگر در بیان حقیقت علی هذا
والسلم علی من اتبع الهدی ﷺ آن باید اصحاب را که چون کل یوم
اسمان هم هفت بود که کلمة الله که عید اولنا و آخرنا فرمود یعنی
اثر این از عید مرآت بیضا جمعه در من باید رفع که آن مرات بیضا خدا اما
که آدم بود که عبارت از وجود جمعه بود و مقصود از جمعه او بود در
مخلوق شده بود که از آن وجه که اصل بشر بود عید اول او بود باز چون
ظهور قیامت هم در جمعه خواست بود که یوم الآخرست عید آخر نیز هم او بود
که رسالت



که رسالت صلوات الله والسلام علیه وآله الطاهرین بموافقت این
آیت عظم الشان فرمود از روایت جبرئیل امین هم که عیدالک و لامتک من
بعدک الخ و آن حدیث دیگر که فرمود المؤمن مرآت المؤمن تا معلوم شود
که هر یکی ازین دو مؤمن عید هم دیگر واقع شده اند که از بیان آنها تاویل
هر آینه که عید عبارت از عود ست تا این مؤمن از آن مؤمن بوجود
خود از روی بقا باز گردد و آن مؤمن ازین مؤمن که در سالی که
سیصد و شصت روزست در ازای شصت درجه فلکی که یکی عید عبارت
از آنست و در ازای شنبت مفصل انسان که یک عید دیگر آخر اوست
دو عید واقع میشود تا از تقسیم شنبت شش شصتند از بابها آنها که
یک عید از برای بیت باشد و یکی عید بطن از برای سکو باشد و تکبیر عیدین
که هر یکی دوازده اند دال است بر دوازده برج و دوازده ماه
که در ضمن خود دو شنبت عدد دارند والحمد لله رب العالمین ﷺ
آنکه در خبر صادق آمده است و ح آیت در بیان آورده اند که کلمة الله
از آسمان نزول کنند و دست خود را بر بالهای ملائکه انداخته
باشند یک وجه از وجوه آنست این معنی دارد که بالهای ملائکه که بآن
پرواز میکنند مثنی و ثلاث و رباع بود که کلمة الله نیز ظهور بخصوص صورت

سیصد و شصت درجه

صح

الله

بآن مثنی وثلاث ورباع خواست کرد چنانچه کرد که عبارت از صورت
ت بوت وت اند وچنانچه پرواز ملائکه ببال بود که دستست پرواز
کلمة الله درین صورت هم از دستست که بی دست این صورت ایشان
در وجود ایشان از جای دیگر وجود نمی گیرد وصورت اصلاش آن که
سه ود واند هم در دست ظاهرست ودر باینز که وتشهد ارجلهم
بما کانوا یکسبون اما از ان وجه که حق تعالی صورت بنجاه رکلبانی
دست در وجه اثبات فرموده اند وفرموده اند که بال از برای آن فرمود
که بال موجود از صورت مثنی وثلاث ورباع از لی طلق در وجه گو بنید
که بجای عبارت از ... است مثنی را از دو ابرو ببایند که یکی جنبش است
وثلث را از دو لب که با زبان جنبش اند ورباع را از یک چهار خزه که با یک جنبشند آنکه
حق تعالی ... در ... فرموده اند نظم ... ... ...
روشن ملکیتم ... بدلیل آنکه هم خود از غایت کرم عمیم ولطف قدیم
هدایت فرموده اند در ... قوله ... از خدا راز فراوان داشتم
یادگار این راز حق بگذاشتم از ان راز فراوان از ان وجه که
اندکی باین بنده ضعیف نحیف فقیر حقیر خود از نهایت نهایت جود ودی عطا
هدایت فرموده اند آن سه ... را که در یک ... آخر را که یک فقره دیگر
روشن



روشن فرموده اند از نور ... ازلی وابدی بغیر جزئی قائم
بذات خود بعضی از شانزده عیوب تمامی طور وجود خود شانزده
محل هم از بیان کلام قدیم او در یابند وشکر وسپاس منعم حقیقی
را که حق خداوند تعالی وبیانست ... بجا آرند که فرمود لئن شکرتم
لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید عاشقانی را که
... یحبهم ویحبونه فرمود که لا یخافون لومة لائم از حق
رب العالمین ... در شان ایشانست از سایر عاشق نامان
دیگر ممتاز فرموده اند یوتیه یحبهم ویحبونه که در مابعد آیة در شان
ایشانست که فرموده به ... حصر وقصر که انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة بعد ذآن وجه معشوق
ویوتون الزکوة تا هر عاشق که از اهل صلوة وزکوة نباشند از عشق
وجه محبوب حقیقی خارج گرد یحبهم ویحبونه وهم راکعون تا
که اهل صلات وزکوتند که حق به ... تنبیه در شان ایشان فرمو
که الا ان حزب الله هم الغالبون که بحکم تغلیب از بیان آیه ...
بعد ... وبر پانزده غالبت که اما مح صلاة کردند وزکوة
نیز از ده یکی در مثال ان ... حسبحه که حکم تغلیب از و
نکنند

ظهور کردند از تاویل و بیان [illegible] فضل خلیل [illegible] والسلم

فی [illegible] آنکه [illegible] و در شان عاشقان متبوع میباید که می باید که از هوای

نفسانی پاک باشند یعنی دست تصرف را از شهوت نفسانی کوتاه دارند

و بمجرد محبت آن وجه قانع باشند هر چند که امر عاصیت [illegible] خصوصیتی

با عاشقان مجازی دارد یعنی چنانچه از آن وجه که محبوب ایشانست

بنجرانند و بحقیقت نرسانیده اند که از چه جهت محبوب و دلفریب

ایشان واقع شده است می باید که از تصرف صوری نیز خود را نگاه

دارند تا موافق معنی ایشان باشند بخلاف اهل طهارت حقیقی که بسر

طهارت معنوی رسیده باشند که فرمود لا یمسه الا المطهرون

[illegible] تا جان رسول نبی امی را امت وسط از سایر امم از برای

آن فرمود که توجه بکعبه کردند که بحکم حدیث از میان [illegible] در وسط

ارض واقع شده است و چون [illegible] ابراهیم خلیل او را رو در انجا

کرده [illegible] درباره دین رسول امی [illegible] فرمود صفت دین قیم او

باین کرد که دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین

و فرمود انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام تا انجا که

فان تابوا یعنی از شرک و اقاموا الصلوة بعد از آن وجه فخلوا

سبیلهم



سبیلهم [illegible] و اگر عصاره ابر بر پیشانی خود مومن نهد نقطه

بر طرس پیشانی او ظاهر شود در روشنی که همه وجه او را روشن کرده اند

که یوم تبیض وجوه و تسود وجوه [illegible] علم الله [illegible]

نشانی بر روی او ظاهر شود که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود

و نوشته بر پیشانی او که هذا المومن و این از دو اهل بهشت که [illegible]

رسالت گفته امت من در روز قیامت غر المحجلین باشند یعنی [illegible]

و با پیشانی از اثر وضو منور در روز قیامت و وضو باید خواند اللهم

بیض وجهی بنور وجهک یوم تبیض وجوه و تسود وجوه بعلم

کلمه الهی اینست که نور از رویهای ایشان بیرون آید که و جانشان که

شکافته شده اند بعد [illegible] خدای [illegible] الله که اشرقت

الارض بنور ربها و وضع الکتاب و اینجا هو اشنع شکافتن ارض

کلمهای خدا که نور است ظاهر شود لاجرم در قیامت گویند ربنا اتمم

لنا نورنا بجهت آنکه بهشت از آنکه بر طرس [illegible] جز از

طرف [illegible] که خوانند و [illegible] و نور [illegible] علی

باشند ناچار گویند ربنا اتمم لنا نورنا که لسان اهل الجنة عربی

و فارسی دری تا چون بر طرس آدم و حوا الکذری [illegible] در

در مقابل ... ذات قدیم که مخصوص ظاهر شود دعای ربنا
اتمم لنا نورنا ظاهر شود یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره المشرکون چون دابة الارض بیرون
آید اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم الی آخره
مردم از خوف او در صلوة گریزند و نمازهای دور و دراز گذارند
وآن دابه گوید که من شمارا در بیم خواهم شکستن اگر نماز گذارید
واگر نگذارید یعنی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا
ایمانها الخ والی که رسول بود گر بیابند اجلی الجبهه بود واقنی الانف
ازیشان که بن بر انف و نهادن عصا و نقط بر جبهه و دیگر
بوضع وجه و جبهه آدم که اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال
انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین واذ جعلنا البیت مثابة دارد ... یعنی دارد که
هرگاه که مصلی در صلاة امامت مکروه دیدم در کعبه وکن هو الله
تعالی اماما ... امام باید که در صلاة قرائت خواند و ماموم شنود واگر
نخواند صلاة ماموم درست نیست که او با آن ...
و ... استماع میکند و قیام و قعود بعد از آن بجای آورد ...
کران
که الهو ...



کرآن عاشق صادق مجازی که مشاهده علم ... الله بر وجه معشوق میکند
ومیداند که آن ظاهر خط است و جه کتابت حقیقت والله اعلم
صدق الله العظیم که فرموده بودند قبل ازین که اعددت لعبادی
الصالحین ... که اهل صلاة اند ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا
خطر على قلب بشر که اینا حقایق بیان و تاویل کلام تنزیل بود که از ترکیب
... ح ی ح ه و ح ی ح ه و م ی ح ه نظهور پیوست که در م ی
ح ه ایشان اگر روسیاه از عصای ح دابة الارض سفید خواسته شد
دران روزگار واقع نشد آن روز را یوم تبیض فیه الوجوه
فرمودند ... از روی توحید یکی دانند و باز مقدر بودم
الوجوه را سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذکر داده و منه ...
که چون روسیاه ایشان روشن شود آن وقت باشد که ... الله
و ... نا ... بر روی ایشان ظاهر شود و باز تفسیر
آن سیما و وجه که از اثر وضو هست بحدیث ... حبیب خود فرموده که
فرموده بود که امت من در روز قیامت غر المحجلین باشند
از اثر وضو یعنی چهار دست و پای ایشان سفید باشد فرمود
که در وضوی صلاة بجبهه این می باید گفت که اللهم بیض وجهی

بشود و چنانکه یوم تبیض فیه الوجوه و چون سفید رو شوند فرمود
که ایشان جمعی خواهند بود که وعده فرموده اند که نور از روهای
ایشان بیرون آید و تاویل فرمود که چگونه بیرون آید یعنی و فتح
بیرون آید که وجه ایشان شکافته شود بعد دست [illegible] و
[illegible] الله و بیان و تاویل آن شکافتن و آن نور از آن آیه کرده
که اشرقت الارض بنور ربها و وضع الکتاب که ضمیر مانند در آن
نور اضیع شکافتن ارض کلهای خدا که نور دست ظاهر شود و دیگر
بیان این نور اول که دست است که حضرت حبیب فرمود که اول ما خلق
الله تعالی نوری و باین نور کرده اند که [illegible] است باین آیه
که مومنان گفتند که ربنا اتمم لنا نورنا و چون کمال نور [illegible]
بود تعلق بحضرت آدم داشت [illegible] آیه [illegible] تاویل آورده .
اند و بحدیث حبیب خود تعیین فرموده که از چه وجه این نور
تمام تواند شد از آن وجه که فرموده [illegible] اهل الجنة [illegible]
و فارسی در ترکی که امام [illegible] نور در علم حضرت [illegible] در
دوران صدوق بود و بیان و تاویل این حدیث صحیح از کلام
قدیم خود فرموده اند از قرینه [illegible] که یریدون لیطفؤا
نور الله



نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون و باز چون
ایشان روسفیدی و ظهور این نور تعلق بر وضو و صلاة داشت در ظهور
حضرت دابة [illegible] فرمود که مردم از خوف او در صلاح کوشند و نماز [illegible]
دور و دراز کنند از آن دابه گویند [illegible] در هم خواهم شک [illegible] اگر
نماز گذارید اگر نگذارید و بیان حدیث دابه نیز با این آیه کرد که یوم
یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها و دیگر آنکه چون وضو
[illegible] اینجا امام خصوصیتی بود امام مهدی را که فرزند حضرت رسول است او
المهدی [illegible] اجلی الجبهة اقنی الانف عین دابة الارض گردانیده اند که اجلی الجبهه و اقنی الانف
از عصا و خاتم حضرت دابه بود [illegible] در این محل [illegible] بیان
این امام کرده که از چه وجه ظهور کنند از آیه اذ ابتلی ابراهیم
ربه بکلمات فاتمهن که بعد از این اتمام کلمات که [illegible] بود حق
عند الله شد و از برای ظهور امام حق که ظهور از نسل پاک او خواسته
مهدی کرد قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین را نامزد گردانیده
اند که امام آمده از غایت عدل تمامی وجه ارض را از بیان [illegible]
بعدل و قسط پر گردانید و چون امام را واجب و فرض بود که
رو با در جای کنند که ظهور او از آنجاست بیان اذ جعلنا البیت

کرده اند که مناسبت دارند و معنی قدر در بیان کلام تنزیل از تاویل
حق جل جلیل جل و علا بر آن حضرت آن که در شأن اثبات است که معنی
فقد الوان برایه فقد کفر که فما اصبرهم علی النار نیز صفت ذاتی
اثبات است که عذاب عظیم و عذاب الیم و عذاب جهنم را چون تحکم
خواهند کرد غضب الله علیهم ولعنهم واعد لهم جهنم وساءت مصیرا
حق الله جل و علا بعد از ذکر والسموات مطویات بیمینه که فرمود
سبحانه وتعالی عما یشرکون که درین محل بیان و تاویل اسمها
بر انگشت برداشتن حق احدیت است و درین جا ذکر انواع شرک
چنین آن شرک که خواسته بود که فرمود فویل للمشرکین الذین
لا یوتون الزکوة که چنانچه از ده انگشت یک انگشت جدا
میکنند از برای گفتن توحید از غله که آب از آسمان
خورده است چون رزق یافته اند ده یک بیرون نمیکنند سبحانه
وتعالی عما یشرکون حق احدیت در سوره حمعسق که چنو مانید
تکاد السموات یتفطرن من فوقهن یعنی کلام تنزیل از زبان
تاویل حق جل جلیل جل و علا این زمان ظاهر شد که آن سموات فقط
چنین تا چون نشکافت چه حمعسق ظهور از ایشان نکرد
چنانچه

[illegible]



چنانچه فرمود در حدیث که ظهرا و بین در صورت ابرهای سیاه
در آیند چون نور الهی در تحت ظلمت آن دهان حبیبان کنند بود
لاجرم حق فرمود که تکاد السموات یتفطرن من فوقهن والملائکة
یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو
الغفور الرحیم بیان تاویل حدیث حبیب الله که فرمود لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل از حق تعالی در
یابند در ان محل که فرمود قوله جل و علا احمد مرسل چون بر خواست از میان
غیر ذات حق نبود آنجا عیان لی مع الله این مقامست ای پسر نه ملک
ره برد آنجا نی بشر از برای این کرامت است که حق فرموده اند در شأن
عظمت جلال حق حبیب خود که ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله ید الله فوق ایدیهم و قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
در شأن حق مسیح ابن مریم حق احدیت ببین که چه کرامت فرموده ان
آیه که فرمود انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القاها الی
مریم وروح منه تا بواسطه آن روح الله بود که حق ابو البشر مسجود ملائکه
مقربان و غیره شد و ابلیس بواسطه او ملعون و مردود ازل و ابد
گشت بدلیل فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین

تا معلوم شود که روح الهی ع اسمای کلماتی که پیش از ملائکه مسیح را
روح خود خواند کلمته القاها الی مریم فرموده بود ای طالب اگر در
توانی با فتح از ظلمت شرک خلاص گشتی که عند الله ع و روح خود
یکی اند که ع ابو البشر ع گاه مسجود ملائکه بواسطه اسمای تعلیم اسما بود
و گاهی از برای روح الله که در وی دمیده شد که عبارت از سر دو ع
ازلی ابدی اللهیت اما فرق این هند ارست که ان روح الهی
ع که در رحم مریم بکر دمیده شده و ح مسیح که سخن خداست ظهور کرد
اول آن روح را در ع ابو البشر ع دمید تا تعلیم ملائکه با آن روح
کرد اسمای کلمات شد و سجود ایشان گردید کلهم اجمعون الا ابلیس
ابی و استکبر و کان من الکافرین پس با این دلیل معلوم شد که تقدم ذاتی
از ان ع ابو البشر و سجود ملائکه است که از ان ملائکه بکر آن بود که ع مریم را
بکر در تعلم اعد و گفتیم انا رسول ربک انگاه چون ع مریم بکر صلوات الله علیها
بعد از تزکیه نفس خود که گفت و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا تسلیم امر
الهی شد از برای ظهور ع و کلام الهی ع الله بعد از ان که در شان او فرمود
که و نفخنا فیها من روحنا ختم الله با این معنی فرمود که و کانت من القانتین از
برای آنکه بعد از سوال و جواب تسلیم روح الهی و رسول الهی شده فرمان بردار را
بجای آورد



بجای آورد و آب روی ظاهری که از همه چیزی عزیز تر دانست بحکم و انقوا
تا تحبون در میان قوم خود بخجلت و ملامت و سرزنش قوم را یکبار
اختیار کرد و بغیر از این جوابی دیگر در مقابل خطاب و سرزنش ایشان
نداشت که چون گفتند انی لک هذا فرمود که هو من عند الله که چون در
واقع از روح خدا بود شک نیست که من عند الله خواسته بود و در جواب
بحیح السکوت ایشان ختم باین فرمود که الله یرزق من یشاء بغیر حساب.
والسلم علی من اتبع الهدی قوله تعالی یا آدم اسکن انت و زوجک
الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا
من الظالمین ای طالب بدانکه ان شجره که عند الله تقرب باو منهی
آن شجره است که ع فرموده شد کلمة خبیثة کشجرة خبیثة که بار خبیثه از قبل
بلدة خبیثة تعبیر کرده شده که لا یخرج الا نکدا جای نکدا که شجره خبیثه
که ابلیس بر تلبیس خبیث از نهایت خباثت و ع ابو البشر و اهل و نسل
بشر را با وجود لذت میکرد چون ضد اکل و شرب بود در ضمن خود من
کل الوجوه قطع توالد و تناسل داشت و چون انسان بنیان
الله بود و منهدم او در لعنت خدا بود و ابلیس خبیث تلبیس نیز
از ان صدق الله ملعون ازل و ابد شد که فرمود در حق ی قوله ع

[illegible]

دیو ملعون بیست آدم را ببر نیست غیر از خلقت آدم حبر
صدق الله وصدق رسول الله وصدق ولی الله کما قوله تعالی
از نبوت این ولایت شد پدید ذات حق در ذات حق از حق رسید
والحمد لله رب العالمین بحکم حدیث و بیان تاویل آیه حق جلیل که
چون رد دشمن و مبرهن شد که کوه عرفات مقامیست که آدم و
حوا صلوات الله والسلام علیهما در آن مقام مبارک بمعرفت حضور رسیده
و معنی یکدیگر شده اند و بعد یکدیگر در آن موضع مبارک یافته اند آیه
که در کلام تنزیل از روی توبیخ و سرزنش فرزندان ناخلف آدم
و حوا ارث دیگر میکنند که لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من
ربکم فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه
کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین مگر چون همه اهل بهشت
اروان خواهند بود که برود بمعنی آیه کتاب الله که دارند با جرم از
از صد و چهارده سوره قرآن مجید سوره که منسوبست بمعنی آیه
که فاتحة الکتاب وام الکتابست از آیه منسوخ و از نسخ شیاطین
و کفار و مکره و غیرهم حفظ و منزه است که من اوله الی آخره بمعنی آیه
و تمام آیات رحمة واقع شده اند از برای آنکه نبی رحمة رب
العالمین



العالمین که در بهشت مدخل نتوان کرد و جهنم دار المقامه
ملعونست او نتوان شد که فرمود ولولا فضل الله علیکم ورحمته
فی الدنیا والآخرة لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم وآخر دعویهم
ان الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین که
هدایت بصراط مستقیم نیز در بین معنی آیه رحمت است که بی آن از
شتق صراط به حرم بهشت جاودانی دخول نتوان کرد والا
که رسالت صلوات الله علیه وآله الطیبین الطاهرین روز ظهور
قیامت را و روز ظهور حشر جدا را و روز خلقت که خلیفة الله را
که مرآت بیضا و عید فرمود آن معنی را از وثیقه محفظه بوجه معلوم
میتوان کرد که مرآت را خاصیت آنست که در وی رو دیده شود
پس هر گاه که موضع مرآت خوش باشد باید که آن دو موضع چنانچه
در آینه نظر میکنند و وجه خود را می بینند هر گاه که رو در هم کنند
هر روی یکدیگر را ببینند خاصیت مرآت از وجه هر دو ظاهر شود
از برای ظهور این صحبت که تمامی مرآت بیضا و عید در آن روز

چون برمنبر که عبارت از عرش خداست برآمد در قرآن آن دو خطبه
روی خود را از برای آن مؤمنان که اقتدا بروی او کرده‌اند قایم
مقام قبله ظاهر کرداینده که توجه آن دو خطبه از بیان آنحضرت بر
قاعده اهل اسلام ظاهر قایم مقام دو رکعت حق بود که از آن اقتدا
بوجهی از برای اینست در استماع دو خطبه که در جمعه امام اعظم
امام قرآن می کنند و ماموم می شنود و چون از بیان آنحضرت
معلوم شد که محراب که جای امامست او محراب از برای آن نام
شد که جای حربست با شیطان که هر کس که رو در وجه او [illegible]
نکرد و او را جانب [illegible] و از برای خدا سجده [illegible]
در سجود نیاید و این مقال میخواهد که در آن مقام بر [illegible]
[illegible] بلند و در وجه الله کند و در سجود آنکه پس او را در آن
مقام با تلبیس [illegible] بایدکرد که آنحضرت [illegible]
[illegible] که آن موضع را محراب یعنی نام شد و حال آنکه
خطیب نیز در آن حالت که رو در مؤمنان میکند شمشیر که
آلت حرب و قتل و سفک دماست از آن بر دست دارد و
مراد به بیضاء مؤمنان شده است تا معلوم شود که مطلوب آن
معنی



معنی بی شمشیر که آلت حرب و سفک دماست ممکن نیست و چون عبد عبادت
از خود و باز گشتن است خطیب حقیقی که حضرت محمد مصطفی است صلعم
در روز عید بر منبر برآمد و روی خود را که بحکم الولد سر ابیه از آدم
یافته بود قایم مقام قبله کرداینده تا بحکم کل شیء یرجع الی اصله بمن رآه رآ الحق [illegible] در روی حق
او باشد که شک نیست که روی او روی خداست که اگر نبودی حضرت
نمودی در سوره فتح که ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله که لفظ انما بوجه موضوع از برای حصر و قصر است و در حق
حضرت [illegible] و در [illegible] و در حق [illegible] بکرات این معنی آمده است در
مواضع خود بجویند تا مطلوب حاصل شود ان شاء الله و شش هزار
سال بالا آخر شاکر حضرت جبرئیل امین در وسط سدرة المنتهی که عبادت
کرد مقابل دو رکعت نماز جمعه نبود مگر این دو رکعت خواهد بود که روز
در حالت دو خطبه که آفتاب بطبق میرسد یعنی در مقابل کعبه که وسط
ارضست از آن جهت که مثال وجه الله که باعتبار مشرق و مغرب و یمین
و شمال [illegible] وسط ارض وجود واقع شده است از بیان آنحضرت مؤمنان
مراد بیضاء [illegible] شیاطین و دفع شیاطین [illegible] و معنی
با آلت حرب و سفک دما آن دو خطبه را که توجه قایم مقام دو

سکا بیعت [illegible] الا هو [illegible]

دور گوشت ادا میکنند در حالتی که رو در یکدیگر کرده اند اگکل شیء
یرجع الی اصله عبارت ازین مقام است و آنکه حبیب الله فرموده بود
که روز جمعه عرش خدا ظاهر خواهد شد که جای ظهور رحمانست بحکم
الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما
وما تحت الثری آن روز عید و یوم المزید بود که از زیادات
و عطاهای نامتناهی او حکایت در بیان آمده والسلام علی من اتبع الهدی
## رحمت الهی که بذات بی همتای خود اضافت فرموده بود
و در توریة موسی کلیم ملک علیم جل یاد فرموده که رحمتی وسعت
کل شیء و بجای تخصیص و ارزان فرموده که پیغمبر از اولیا و ابرار
انبیاء و مرسلین علیه و علیهم السلام باین تشریف رحمت خود جدا
و ممتاز کردانیده بود که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین اگر چه لفظ
عالمین را در ظاهر لفظ اضافه بذات بی مثل و شبیه خود نکرده
از قرینه عالمین که عبارت از ما سوی الله اند صریح و روشن میشود
که اگر این رحمت بوجهی عاید ذات حق نباشد تناقضی است که هم از ذات
حق حد نخواهد بود چنانچه در ختم حکایت فرموده ## جوهر کلام
حق از حق نبود جدا تو خدا را طلب در حمله جا ولولا فضل الله
علیکم



علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا ولکن الله یزکی من یشاء والله
سمیع علیم تا معلوم شود که باید دانست که تزکیه وجود هر موجودی
من کل الوجوه موقوف باین دو قید وجود است و بس چنانچه حجت
دعوی بدو گواه عادل یعنی دو گواه که تزکی داشته باشند که فرمود
قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب تا معلوم شود که
این نقطه من که دلالت بر عموم میکنند تزکی او و علم الکتاب بسبب
والحمد لله رب العالمین و قرینه دیگر اینکه این که آن رحمت را وسعت
کل شیء صفت اوست که از برای امتنان حق رحمة للعالمین حجت
ربک الاکرم الذی علم بالقلم نوشته بود از کتاب آسمانی در کتاب
توریة که از آن حق موسی کلیم علیه السلام بود یاد فرمود که او را اماما و رحمة
خوانده بود والسلام ## قوله تعالی وسیق الذین اتقوا ربهم الی
الجنة زمرا الی وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا
الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین صادق
شدن وعده الهی حکایت در باب ارض که متقیان او عده فرموده
و کرامت کرده بود بعینه همان ارض است که فرموده بود در
در زبور حضرت داود خلیفه علیه السلام نوشته که ولقد کتبنا فی الزبور

العاملین

من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون که این صالحون
بعینه همانند که درجای دیگر روشن کردانیده اند که ان الارض لله
یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین بقرینه عاقبة که آخر
کار است معلوم میشود از روی یقین که ارض دار المقامه خواهد
که فرمود احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا
فیها لغوب و الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه واله
الطیبین الطاهرین قوله تعالی وانفقوا فی سبیل الله ولا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة واحسنوا ان الله یحب المحسنین
این نفقه در سبیل خدا آن نفقه است که فرموده هم درین سوره که عظم
اثان جلیل القدر و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد
که هم درین سوره است نساؤکم حرث لکم که چنانچه تحقیقا فرمود
ست میدانست برخنده آن مفسد انرا دشمن بوده و تفسیر این معنی در این
سوره در جای دیگر میفرمایند که فرمود مثل الذین ینفقون ا	انبتت
موالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل که حبه درین مقام نطفه
خواهد بود که بروجانان از ان حبه در رحم امهات
افتد چو خه می روید و بعد ازان بعالم ظهور می آیند و تنزل را در
عالم صورت



عالم صورت دو مضاعف میشود بدلیل والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم که هم درین معنیست که فرموده کلوا من الطیبات واعملوا
صالحا که عبارت از مباشرت حلالست بواسطه قوتی که از آن اکل
طیب حاصل میشود بخلاف شیاطین مفسد و مهلک حرث و نسل
زنی عظیمت و حلالست ف خلاق عظیم و خداوند کریم و کردگار
صورت نگار که در شان بزرگواری اوست که هم خود فرموده هو الذی
یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم قوله تعالی
ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک بالعروة
الوثقی والی الله عاقبة الامور تمسک بعروه وثقی مومن موحدی را
مسلم است که بحکم یحبهم و یحبونه برادر حبیب الله شده باشد مومن عارف
را تمسک کافی بود کتابة الهی را تسلیم عهد الهی کرداند تا با آن عروه
وثقاکه دو که پیوست تمسک کرده باشد چنانچه حبیب الله کرد
بحکم این آیه از هدایت خداوند کلام و ملک علام حجه که فرموده
فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن که اخوان آینده
بودند که رحمتی وسعت کل شیء در توریة از نید قدرت حق
ربک الاکرم حق ه از برای ایشان نوشته شده بود که فرموده

بود که الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً
عندهم فی التوریة والانجیل که در آیه ما قبل نیز بعد از و من اتبعنی
بعینه تکمیل معنیست که فرمود قل للذین اوتوا الکتاب والامیین
ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما علیک البلاغ
والله بصیر بالعباد این که هم رسول نبی امی را و اعیان دیگر را وصیت
می بایست کرد از برای ان بود که ایشان که عرب بودند و خداوند
که بودند و در وصف اول ست کتابیست تا بت کتابت را لطف
می شکافند که معجز شق قمر بدر از ان رسول دو رقم ست که بر منبر
داشته بود و هم جود در ان ذات صفات بعنوان کرد لاجرم
از برای رد زعم یهود و نصاری جای بلی من اسلم لله فرمود و در شان
رسول امی بخلاف ایشان فرمود فان حاجوک فقل اسلمت وجهی
لله و من اتبعن از برای تمامی معنی بود که خطاب باین رسول امی
فرمود که یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
ای طالب اسرار بدانکه ظهور این معنی از بدایع آیات خداوند کلام
است که هم و ســ علام است هم که ست ءه را اضافه بذات بی شبه
و مثال خود فرمود جنابچه در حقیقت که کتابی تصنیف کرد آنرا
کتاب را



کتاب را

اضافه با و میکنند جنانچه شاعر هر شعری اضافه این ست ءه حتی
که ابلیس و شیاطین عنید پلید نیز باین معنی قایلند و اگرچه از کمال جود
بی خبرند که هر جا که بیند کان خداوند کلام میرسند ایشانرا از رسانیدن ابنای
جنس خود به بهشت بهشتی وسی و دوری ممتاز میکرداننداز روی
طعن و تمسخر و پلیداند از غایت حماقت و جهل مرکب که در تفخر و مباهات
ایشان میکوشند و اقرار بر عظمت و جلالت قدر عالی ایشان میکنند
جنانچه ابلیس خبیس نیز تلبیس در جواب الهی انا خیر منه خلقتنی من نار
و خلقته من طین میگفت و از عظمت و جلالت عالم خاکی و آن که ماده
طین اند خبر نداشت که آب که بر دارنده خاک هست که عرش الهیست بحکم
و کان عرشه علی الماء و آب مبداء عالم نماست و در شان او گفته
و من الماء کل شیء حی لاجرم چون ابلیس خبیس را این ادراک
پاک نبود نجس العین گردید و از آن آب پاک بی طهارت مانده مخصوص
شد بخطاب فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم
الدین که جنابت عبارت از نجاستی و دوریست و دفع این جنابت
با مر الله که خداوند کلامست باید دو جزو اعظم شد بخلاف آن دو
جزو دیگر که باد ست و آتش ابطال در باب اگر از بدایع

که اصل جمیع کلامست باختلاف آلسنه الی انطقنا الله الذی انطق کل شیء بحق علامست
تم ه صح

خداوند کلام ست کلام خدا که نصیب از لسی داری والسلم علی من اتبع الهدی
شیطان لعین که در کلام قدیم ملک علیم در هیئت موضع از دوال
الله سر از سجده خلیفه او به بحیر کرد که این هفت در وجه خلیفه او
هفت بود که ست باشد ندانست آن ملعون که روا از مسمای یکی بیند
که اسم او علم آن مسمی بود چنانچه در [illegible] از بیان و تاویل آن هم
شده است قوله [illegible] از برای هفت خط در هفت جا [illegible] اسین
است و شیطان از خدا [illegible] در گفتن حق تعالی ای ابلیس [illegible] از برای آنکه
خط [illegible] خطی جا رست و باشد جا هفت [illegible] شیطان از
تاب و تعب [illegible] ابدا الی ابطال که این سخن لکن بیتست [illegible]
از خیال شیاطین که ست کن [illegible] بر رود ار [illegible] و چون ملا
خداوند از کلام نیافته اند که آنرا توانند خواند و از سجن المضیق
بیرون آمدن لاجرم در تاب و تعب [illegible] در آن نار سعیر که تا خر با آنکه
غضب الله علیهم لعنهم واعد لهم جهنم وساءت مصیرا شیطان
روا از مسمای اسم خود نه تنها نافع [illegible] از اسم خود علم [illegible]
با اسم خود نتوانست با فتح مسمای آن اسم گشته اند رسید آن
مردود مطرود را خدا این بینهای نداد که به بینند و دریابند که
ربک الاکرم



ربک الاکرم الذی علم بالقلم [illegible] کما [illegible] بروجه خلیفه خود
کرد صورت آنرا از روی قدرت در اسم عدد او آشکارا گرداند
تا معلوم شود که تو جهان روا از اسم و مسمای خود گردانیده است
که شیطانست آگاه چه کند و چه چاره سازد که قادر بر کمال و خداوند
لا نیران تعالی شانه از غایت قدرت ذاتی قوت ازلی خود چنین فرموده
بود که ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانی
یبصرون [illegible] عشقبازی [illegible] با وجه پاک که اصل حسن و جمال
با کمال [illegible] حبیب [illegible] رب العالمین ای عاشق صادق بدان و
ببین که به غایت و نهایت کمال رسیده است که ذات بیچون و چگونه
شاهد و مشهود خود را تو جهان [illegible] او گردانیده است که در [illegible]
در بیان وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس
که فرموده اند که اگر سوال کنند [illegible] که شهداء علی الناس اگرچه شهدا
جمعست اما جمع تعظیم است که تعبیر یابند که در کلام تنزیل در بسیار مواضع
آمده است که جمع گویند و مراد واحد باشد چنانچه فرمود نحن نقص
علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن وان کنت من
قبله لمن الغافلین [illegible] در بیان آدم و من دونه [illegible]

[illegible]

لِوَاءِ یَومَ القیامةِ چنان روشن و مبین و مبرهن میکردانند تو بینی

قیامت که از تخت لوای جراد نخت لوای امت اوست قوله ح ه م

میشود از اقتش این سر بدید جز که این امت در این سر که رسید ما بی

ظهور ادم از احمد بود هر که رو کرد این نه دیور د بود ما الیا اکرچه

این معنی از توفیق الهی و هدایت نامتناهی او از زیر تو نور رسه کتا

مسطور ید الله فوق ایدیهم که بر هجده هزار عالم محیطند از کمترین

بنده از بندگان ح ص رب العالمین و مالک یوم الدین ح ه ظهور میکنند

که ح حبیب الله ازین معنی خبر داده بود که بنو تعالی تقاوا حوالی

یکونون من بعدی هم عنبرلتی عند الله سبب در این روز قیامت از غایت

نهایت شوق چگونه نفرمایند که امتی امتی کو هم در ح ت ح ه ح الله بیان

فرموده اند قوله ح ه امتی چون می برد ره را بدین ذوقها

امتی کوید ازین الحمد لله ولی النعم و الصلوة و السلم علی حبیبه و اله

الطیبین الطاهرین و هم در ح ت ح ه بشارت دیگر از اشارات

الله این بود که فرمود حق تعالی میفرماید از این احمد شما بخ

ایشان و در جای دگر بعد ازین هم فرموده الله قوله ح ه ما

جاء ابن امت چنانچه ای نبی بحر با قیة از حق بدر را با سبک

یعنی ادم را



یعنی ادم را احمد را بهم فهم کن بیا رو سوی ملک قدم الحمد لله

رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک

نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب

علیهم و لا الضالین شعار اهل اسلام است که هر گاه از خداوند

کلام و ملک علام ح ه اشان از درخواستی باشند تمسک باین سوره

فاتحة الکتاب کنند و بد بما و درخواست از ح الله انرا که محبوب

و مطلوب ایشان باشد طلب دارند و حال انکه در بین هفت ایت

رحمته که میخوانند و انچه بظاهر طلب میکنند صراط مستقیم است که

انعام شده است از ح ص ذو الرحمة الواسعة بجماعتی که غیر المغضوب

علیهم و لا الضالین صفت ایشانست و چون این صراط را مکان

در قلب وجود داشت که ان مریضان که این فاتحه نخوانند و بتر

او نرسیدند که در واقع بحکم حدیث دوای کل دای بود بحکم نص

قران شفاء لما فی الصدور سبب درشان ایشانست ان شبه و شک

که ح فرمود فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم

بما کانوا یکذبون هر گاه که بر طرش خلقت جمیع اشیا عبور نکنند

و ان الف علم کنند احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا  احدا

بر جمیع اشیا محیط و منبسط نه بینند از آن مرض قلبی که در وسط
وجود دارند ممکن نیست که بهیچ وجه از وجوه دوا و شفا یابند
والسلام مثال مثلا فرعون که دعوی خدائی کرده بود در غرق
بحکم ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر
احدهم الموت که در وقت غرقه و هلاک شدن آمنت برب موسی
و هارون گفت و در جواب شنید که الآن وقد عصیت من قبل و کنت
من الکافرین و منصور حلاج که بعینه همین دعوی کرد و او را علمای
اسلام باین سبب که کلمه کفر گفته بود بکشتن فتوی دادند و بلکه
بسوزانیدند و حال آنکه ایشان که این قتل بر او روا داشتند و فتوی
دادند و تقلید او کردند هم ایشان بعد از چند سال قائل شدند در
ولایت او و بعوض لعنت الله رحمة الله علیه گفتند و آن هذا
میگویند و حال آنکه اگر بظاهر حال او نظر کنند کفر او اخذ است از کفر
فرعون در حال هلاکیت از آن گفتن خود باز گشت و منصور باز گشتن
حتی که او را بر دار کردند و قطع دست کردند چنانچه فرعون اهل
ایمان را که بسخن موسی و هارون بگرویدند لاقطعن ایدیکم گفته
سنگسار کردند از آن گفتن خود باز گشت سبب غفیر کفر و ایمان این

گفته

دو وجود



دو وجود

از کجا خواهند کرد که فرعون را کافر دانند و منصور را مؤمن و موحد
مگر از آنجا میتوان کرد که فرعون از آن دعوی باطل بگردید از آن
رو که تقلید نکرد و بمجرد وهمی که در باطن او در آمد که در آب نیل
غرق خواهد شدن از آن کلمه تقلید برگردید و حال آنکه منصور بر خلاف
او بود و این مسلمانان تقلیدی که منصور را بقتل آوردند و بعد از آن
بگفتن رحمة الله علیه مشغول شدند از آن جهة بود که تقلید و آواز تقلید
که منصور را قوم زمان او گفتند که از این گفتن انا الحق برگرد برگردید
گفتند که ترا خواهیم کشت از گفتن نترسید و همان میگفت چون او را
بر دار کردند همان که میگفت میگفته و چون قطع بدن او کردند برقرار خود
این گفته میگفت و در حالت سنگباران نیز برقرار خود بود تا از
غایت تقلید و وهم و گمان میگویند که چون او را از دار بزیر آوردند
و آتش در زدند و بسوزانیدند چنانچه یک توده خاکستر شد بر همان قول
خود بود و از غایت مبالغه خاکستر او را در شط بغداد ریختند بر روی
آب آن خاکستر او در آواز انا الحق در آمد لاجرم چون مقلدان آنچنان
این حالت کردند بحسب ظاهر که بهیچ وجه از وجوه ممکن نیست که آنچه
در تصور و وهم و خیال فاسد ایشان آمده است وجود هستی

داشته باشند لاجرم بجای لعنت الله که دربارهٔ فرعون تقلیدی مثل
خود میگویند در حق منصور رحمة الله گفتند و چون فرعون دعوی خدایی
شرک کرد نه توحید از برای آنکه خود را چون ملک مصر جامع صور
دیده نه مصر جامع معنوی که لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر که اگر در باب واقع
ملک مصر جامع معنوی که امام الوقت است بودی حال بر خلاف این بودی
که واقع شد چه احدیت از آن وجه که جمع است که شرک او را برو
ظاهر کنند از پیغمبران دو پیغمبر با او فرستاد که آن موسی و هارون
بودند که موسی کلیم الله بود و هارون افصح منی لسانا که آن موسی و ها
رون مرسل از ذات شدند که خداوند سخن بود که مصر جامع وجود او را
بر صورت خود آفریده بود و مظهر تامهٔ خود کردانیده بود و فرعون
تقلیدی از این معنی بیخبر چه جای آنکه ملک ملک این وجود که مصر جامع
است بودی ملک لائق مملوکی نیز نبود و عاشق صادق که منصور حلاج
بود رحمة الله علیه از غایت عشق مجازی بگذشته بعشق حقیقی رسیده بود
که گفته اند که المجاز قنطرة الحقیقة است و راستست که درج تمامه
در بیان این معنی فرموده اند که انه علیم بذات الصدور در که شامل
حال عاشق صادق نیست که مثل منصور باشند که هم در شان این

عاشق صادق



عاشق صادق فرموده قوله ره منصور صفت لاف انائی زد بی
ای دل گر زانکه چو منصور زمانی بخود آیی ابلغاً قوله ره
نور رحمت افتد بشبی در دل منصور وز باد انا الحق بسماوات
بر آمد اگرچه در مقام دیگر تنبیه فرموده اند قوله ره
همچو منصور از انا الحق دم مزن پیش نامحرم دم از محرم مزن
با آنکه مقام آخر که قبلة انا دیة خبر داده اند گر زانکه بحق زدیم
انا الحق دادیم بخوبی خود گواهی فرعون تقلیدی در تقلید
هوا و هوس را این مقام کجا روزی خواست شد که در شان
اوست که بعد ازین شیخ الله ره فرموده اند در مار نیستی از آنکه دایم
در بند از و سرو کلاهی والسلام علی من اتبع الهدی فرق دیگر اینست
درمیان گفتن فرعون و منصور که چون فرعون دعوی باطل
کرد و دعوی حق باو نرسید در حالت اختیار خود قبول نکرد
و منصور که دعوی انا الحق کرد و از قتل موسی و هارون دعوی
حق باو نرسید از برای آنکه آن حق بوجه تجلی در مظهر پاک او کرده
بود و سوال نکنند که در جواب آن حدیث چه میگوی که آن حبیب الله
فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل که از انبیاء بنی

اسرائیل

جنابِ موسی و هارون بودند قبل از ایشان یوسف صدیق بود ع
که علم رؤیا از حضرت رب العالمین و مالک یوم الدین جل شأنه
باو رسیده بود بدلیل ذلک من فضل الله علینا وعلی الناس
ولکن اکثر الناس لا یشکرون که حضرت خدای تعالی در حق آن حضرت
تنبیه بایں معنی فرموده اند قوله تعالی احمد احمد بخط استوا
ره نبرده چون وسط خواند خدا ولئن سألتهم من خلق ا
السموات والارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون
که مقام تقلید یافت والسلام مولد و طینت حضرت رحمة للعالمین
از سایر زمین از مقام هدی للعالمین بود که از تمامی زمین کعبه وجود
ادست حضرت جای وجه او بود در وقت دعوت رحمة للعالمین که مبعوث است
که آن رحمت را بعالمیان برساند اول ازان مقام مبارک و هدی للعالمین
آغاز کرد اما مقتضای سنة الله این بود که آن قوم در اول حالت سر
بدعوت نا... او فرو ننهادند تا حدی که آن وجود مبارک را ازان
مقام بی اختیار هجرت می بایست کرد و متوجه مدینه شدن بعد از انکه بر
خلاف اهل مکه قوم مدینه باو گرویدند و سر بدعوت حق او در دادند
تا بعد ازان که از تأثیر الهی بسبب معاونت ایشان فتح مکه نیز روزی
شد جنابِ



شد جنابِ نبوی قبل از فتح حضرت الهی جل شأنه در رؤیای صادقه او نموده بود
که واقع شد بحکم لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد
الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون الی
آخره بسبب تعظیم رأس آدم وجدا کردن خط عارض از خط رأس
از بیان الهی وحده لا شریک له بعد ازانکه این فتح واقع شد اگر سؤال
کنند که چرا دران موضع مبارک و هدی للعالمین خود آن زمین را
اختیار نفرمود جواب بدو وجه است یکی آنکه تا وجه التباس از میان رفع
شود که در حقیقت توجه بکعبه کردن مراد وجود رحمة للعالمین او نیست
بلکه مراد کلی وجود هدی للعالمین است که مظهر و مطلع رحمة للعالمین
وجود از هدی للعالمین یافته است که در حق آن حضرت الهی در بیان
این معنی فرموده اند قوله تعالی احمد مختار را برانبیا فخر ازان
آمد بفرمان خدا چون زخاک مکه او را آفرید وجه آدم شد زوجه
او بدید در دلش گفتا لوا ازین بود رحمة للعالمین زین طلب بود
و دوم آنکه از غایت حق شناسی جود و احسان خواست که با وجود
مظهر خدا و رحمة للعالمین او شرف مدینه و اهل مدینه و سایر
عالمیان برسند که هر کس که بر وجه از حزا فرض شده است از شرق
برسند

قرار یافتن و پیدا شدن از جهت
بعد ... و وجود رحمت
قرارگاه وجود رحمة
للعالمین صح

عالم تا نبوت عالم چون بکه برود بواسطهٔ زیارت آن [illegible] وجود
رحمةً للعالمین نایل شد رسم بر آنکس که مدینه را دریابد و بشرف
زیارت شریف او مشرف شود که بوجهی حیوان بود که با وجود مظهر الهی
رحمةً للعالمین او در شان آن حاجی حرمین باشد که حق تعالی
فرموده اند قوله تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان والحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی هدی للعالمین و رحمة للعالمین
من فضلک یا ارحم الراحمین و سلم تسلیما کثیرا ف از زبان حیوانات
بتخصیص حیوانات موذیه نسبت خاص مار از جملهٔ دو زبانی با
مشرک نجس العین دارد با مانع زکوة که بحکم نص قرآن مشرکانند
مار دو زبان در سخن خواجه آمده و گفته که انا کنزک و انا مالک که
باز از یک پاره زبان یکی گفته کنزک آمده و از یکپارهٔ دیگر میگوید مالک
که حق فضل جلیل تعالی در حق الله حرامی چون حق تعالی فرموده اند
که چون قوت ازلی در باطن مار در آمد مار هیچ اسمی [illegible] که در
حالت واحد مخالفه [illegible] گفته نتوان [illegible] نسبت از برای آنکه
از آن قوت هر آواز که از یکپارهٔ زبان او ظاهر میشد از
یکپارهٔ دیگر همان آواز ظاهر میشد لاجرم با مانع زکوة

اگرچه دو لفظ

حقاً حقاً



اگرچه دو لفظ گفته که بصورت مخالف بودند اما بعینه در معنی
یکی بودند که کنز است و مال و حکایت است که هر کس که با مار جنگ میکند
خدا او را دوست میدارد از برای اینست که هر جا که او را ببیند
می باید که یک لحظه امان حیات او ندهند از آن وجه که صفت مشرکان
دارد و در کلام تنزیل حق تعالی جلیل تعالی در بارهٔ مشرکان نجس
العین فرموده اند که قاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة که
مار است که از سایر حیوانات قاتل تر واقع شده است و در جای دیگر
فرموده که اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم والسلام ف مشرک نجس العین
میخواهد که برخلاف توحید دویی اثبات کند چون مار اما چه [illegible] دو گیسو دارند
که مار را نیز حجت برین است از بیان الهی حق تعالی که از هر دو پاره زبان مختلف اند
که کلمهٔ مخالف یکدیگر ظاهر کرده اند و این معنی حکمی نیست که هر کنز او را
حیوان شود [illegible] و این اعتقاد جمیع مشرکانست در دو لیماند
اند بتخصیص منطقیان که مجوس این اعتقاد اند که حق رحمة للعالمین
اثبات نزاد ضری خوانده است ازان جهت که در مقابلهٔ آن ذات احد
صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد البته البته بتصور باطل
خود اندازهٔ ذات دیگر میکنند و انرا شریک باری گرفته اند

از غایت شرک ذاتی که دارند چنانچه مجوس یزدان و اهرمن میگویند و
هریکی را صاحب اختیاری بر ذات میدانند و جز از اعتقاد اهل جود
نیز ندارند که ابلیس پر تلبیس چنین بود که با وجود چنانکه او را
جود در المخلوق خالق حقیقی میدانست تا بغوت خالقیت او فی الجمله
بتقلید قایل بود فبعزتک میگفت و اقرار میکرد خلقتنی من نار و خلقته
من طین ‌ در بیان و تاویل و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
که حق جل جلاله در حق نبی فرموده اند که نبی محمد صلوات
الله علیه رحمت جمیع انبیا علیه و علیهم السلام باشد از آن جهت که
عالم عبارت از ما سوی الله است پس یعنی از نبی هدایت الهی
خلایق را بدو وجه واجبست که متابعت رحمة للعالمین کنند
تا از اهل جنت شوند یکی بآن وجه که هر که در بهشت میتوان
رفت و از میان جمیع انبیا رحمة للعالمین است که امت و
دیگر آنکه حضرت آدم ع به بهشت میروند که فرموده رستون ذرا عا
فی السماء و حال آنکه از میان جمیع انبیا باز این اندازه قد امت که
خطاب بوجود رحمة للعالمین اوست که خداوند علام
فرمود یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط
مستقیم



مستقیم که باز بی عبور بر صراط مستقیم دخول بهشت نعیم نمیتوان کرد و
جاوید ان جحیم نمیتوان شد که این وجه ثالث است از این وجه بود که بوجه
که حق رحمة للعالمین صلوات الله والسلم علیه الولد سر ابیه فرمود
و قبله خود را بمتابعت جد خود حضرت ابراهیم خلیل ع که انی جاعلک
للناس اماما در شان اوست الهام الهی کردانید که فرمود از جهت
مبارکا و هدی للعالمین است از آنجهت که موضع رأس و جبهه
حضرت ابو البشر و معبود ملایکه است بحکم خلق الله تعالی رأس آدم و جبهة
من تربة الکعبة که تحقیق آن معنی کتابت اینست که آمدن حجر الاسود
که مقدمه طواف مفتح از وسط از جنت باین جنت والحمد لله رب
العالمین ‌ ابطال اسرار قرآن از هدایت حضرت سبحان حق
چون تر اعلوم شده است که صلات بی قرائت قرآن بهیچ وجه
از وجوه مقبول حضرت خداوند قرآن نیست از آنجهت که در شب معراج
که صلاة بر وجودی که علیه الصلوة آن قرآنند که صلات بی قرائت او
وجود بهشتی ندارد یعنی بعدد بیست حرف و بیست و دو نقطه
که پنجاه اند از قرآن جیجزی از این صد کمتر و هر جه ترجیح میخواهی جواد را
در یابد اگر خواهی که از جملهٔ یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة

ازروی حقیقت در شان اوست و نیز واجب میشد پنجاه بود که در واقع صورة خ

باشتی که قبل از این ذکر حکیم الم است که در واقع بی تکرار پنج حرف
کرشمهٔ آن پنجاه شد از بیان الهی ص که ختم مقطعات بازده حرفی
شد که علم پنجاه بود و چون قلم نویسندهٔ این پنجاه بود بعد از ذکر
جمیل نون که بوجهی پنجاه است بحسب جمل بوجهی دیگر حرف و
نقط پنج است که آن پنجاه را وجود از حرف و نقط بود ذکر والقلم
وما یسطرون از پنجهست فرمود و چون بر علیه الصلوة و التحیة
است واجب شده بود بعد از ذکر جلیل القدر ن والقلم وما
یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون در شان محمل اول
فرمود که قصد جنون نیست تا بدانی که این نعمت است که در جای
دیگر حق الهی فرموده اند که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
که حق خداوند نعمت در بیان اورده اند که این صورت کتاب بتو
است که حق الهی تعلیم قدرت بر وجه انسانی کرده است که از ازل
تا ابد ممکن نیست که دو صورت کتاب یزدانی بر وجه انسانی
از روی مناسبت صوری مساوی توانند بود و قرینهٔ قرآنی
از بعد آیت حضرت سبحانی ص اینست که بعد از لا تحصوها فرموده
فرمود که ان الانسان لظلوم کفار ناچار از برای آنکه از
غایت



غایت ظلم که در نهاد خود داشت در بنیاد فتح تا شکر نعمت الهی تواند کرد و از
نهایت کفر خلاص کند که تنبیه فرموده بود که لئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و این الم که پنج حرفست بتکرار فرمود
بعد از [illegible]ره بود که مخصوص است بصلات که قرآءة فاتحة الکتاب
در پنج وقت صلات است که تمام پنجاه است و از آن وجه که نهایت پنجاه
این پنج [illegible] بود که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها باین
مناسبت ختم حروف مقطعه بحرف فرمود که علم پنجاه سوال نماید که
چون اول پنجاه صلوة فرمود باین مناسبت بایستی که علم پنجاه
مقدم بودی بر پنج از الجهة که سوره که اول قرآنست که او را فاتحة
الکتاب بوجهی از برای آن نام شده است از حق واضع اسما
و معلم اسماء که مخصوص بصلاة پنج است نه پنجاه بس اولی آن
بود که اول ذکر پنج باشد که محل بواجبی از برای اوست و ختم به
پنجاه باشد تا معلوم شود که این پنجیست که قائم مقام آن پنجاه
اصل است والسلم علی من اتبع الهدی مسئله بحکم لیس للانسان
الا ما سعی اگر این انسان نا ما سعی می بودی می بایستی که سعی
هدایت را در بیقرار نشستی با فتح از بعد آیت هدی للعالمین

ازان وجه که در جواب فرعون که حضرت موسی کلیم را مسحور گفته بود که
فرمود در جوابا مثبورا یعنی هلاک شده که در واقع اگر در اتباع
فرعون را بوجهی از وجوه وجود هستی می بود شکی نیست که اینجا
ملیبا بود و بعد آیتا از بعد هدی للعالمین از ذات حضرت موسی کلیم
می یافت که در آن زمان جمیع عباد قایم مقام هدی للعالمین بود
بوجهی ازان وجه که الواح عبارت از وجه بود و مقام در آن جمیع
داشت که بر مقام خلد و صدر حضرت ابو البشر ذات بود حضرت موسی کلیم
ملکی حلیم حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا
جان عبارت از آن الواح و ازان حورها خطابیست که مراد
ست که در خیام بود زیرا که هرگاه که از خیام مراد جمیع عباد
جمیع خیام جمیع بتعظیم باشد جنابی حضرت خداوند کلام حضرت که در جواهر
بیان فرموده اند با آنکه چون کتابهای هر یک علم کلمه اند
جمیع باشد و هر یک مقام یک حوری باشد که فرمود لم یطمثهن
انس قبلهم ولا جان والله اعلم قوله تعالی اذهبوا بقمیصی هذا
فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا یعنی حدیث در قرة عینی
فی الصلوة را ازین آیه می توان یافت که از بر جمیع حضرت
جمیل



جمیل چون بوی مشام جان عاشق معتکف کلبه احزان رسید
فی الحال بینا شد حضرت پادشاه عاشقان صلوات الله علیه و آله
چون طیب مشک گیسوی شه آزاد و ستم میداشت میزد بر وجنات
چشم او بود در نماز واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم تریدون زینة
الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه
وکان امره فرطا حضرت سر ابیه علیه الصلوة والسلام در روز جمعه
بر منبر بزرگوار جد صلوات الله علیه بر لیل شفعک الدعا شمشیر دست
مبارک گرفته بر منبر بر آمد و روی خود را که قایم مقام روی پدر
او بود در جانب اد دو خطبه که قایم مقام دو رکعت صلوات
بود بوجهی که صلوات بی توجه بقبله روا نیست قبله بنی آدم کرد بعد
و بر پا ایستاده که عبارت از مقام استوا است در حالت استوای
آفتاب بر فلک دو خطبه یکی طویل و یکی قصیر خواند تا بنی آدم را
معلوم شود که بجا آوردن شیطان بهیچ وجه در روز در آدم می باید کرد
که اگر نکنند و متابعت شیطان کنند با آن شمشیر سنگ دعای ایشان
فرض و واجب باشد و چون مقصود بالذات او نبود بلکه

صدر آن گفتن

بلکه پدر او بود بعد از ادای دو خطبه جناب خلق الله را رو در رو بود
او روی در روی پدر کرد و جماعت با و اقتدا کرده با دای دو رکعت
نماز مشغول شد که نماز خلیفه را از عبادت شش هزار سال فیاضت آن پدر
بود که افضل جمیع ملائکه است فقس علی هذا والالام قال علیه الصلوة
والسلام حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء و قرة عینی فی
الصلوة معنی این حدیث را از بدایع حقایق علام و ضاء و ندیم
کلام حق آه ای طالب درباب و از روی توحید هر سه را یکی دان
طیب که فرمود عبارت از آن خط و کتابت نساست و مطابقه
و موافقت این حدیث از روی حجت با این آیت است که هم نازل شد
در شان حبیب رسول امی علیه الصلوة که فرمود تعرف فی وجوههم
نضرة النعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک که سر احدیت طیب
و صلوة خود معلوم [illegible] با نواع از بیان و تاویل حقایق جلیل حق که
عدد صحابی کتابت ماست که تا در شب معراج که عبارت از خطهای ستاره
نور ذات الوهیت را در آن لیلة القدر صفحه کتابت آدم کرد نبی امی علیه
الصلوة نزد صلوة بر آن عدد بر دو واجب شد درباب اگر ادراک
دارای احسان نام در عالم توحید در آن تا از جمله ثالث ثلثه که

بناشی



بناشی چون توحید طیب و نسا را دریابی بدانی که در وقت ادای حج
جنابِ مباشرت حلال حرامست طیب نیز از لوازم اوست و نماز نیز
که قایم مقام آن دو بود از جهت سود در حالیست که فقر است یعنی با بیا
مناسبت توحید در صلوات نیز در آن حالت تحقیق هست و از الجنة که
نسا و صلوة را با هم مناسبت خاص هست در حالت حیض صلوة
که از ایشان ساقط میشود او را قضا نیست و چون نماز که قایم مقام
آن دو بود و از روی تحقیق جز آن از این دو بود در حدیث با بیان
معنی موخر بود و بعد را آخر ادا کرده میشد یعنی یازده رکعت که بعد
آن یازده آخر که در حروف مقطعه بیامده اند بود لا جرم خطاب
کاف و للآخرة خیر لک من الاولی بوجود مبارک کسیست که نماز تهجد
او بوجهی بر این عدد آخر بود و چون از برای او خبر بدهند که بعد از این
هم در شان او بودن فاصله که و لسوف یعطیک ربک فترضی
که آن مقام محمود است که چون در آن مقام از برکت نماز نافله که بعد
آخر شب بر خیزد و از غایت رضا و خشنودی که داشته باشد یعطی
الا او بون و الاخرون که بدو بدو و چه از طلب الله بر خیزد یک وجه آنکه
صلوة را دوستست و هر دو را نقطه و خدا و ندیست نباید

راستست

کردار ازای نطق صاحب انبیا مقام محمود ساخت و یکی وجه دیگر
بعدد چهار انگشت بسبب مخصوص نماز بواجبی بعدد آن یازده نیز
و حرف آخر او کرد تا در روز آخر انبیا مقام محمود برخواند الحمد لله رب
العالمین و چون انبیا مقامست که مقام شفاعت عاصیان است شک
نیست که هر کس که با انبیا مقام محمود از خدا است حرف دو الحمد برسد لاشک
که درخواست او عند الله در محل قبول خواهد بود که بوجهی تعلیم
وعده بود که فرمود لسوف یعطیک ربک فترضی والحمد لله رب
العالمین ع که ملک علام و خداوند ع کلام ح آن در ستاره
ظهور یابد بمقام در بلد الامین و مسجد الحرام خوارزم چون ح
یوسف صدیق خود دید که اول ستاره دید ستاره سخن گو را که
نامید با ذات او در سخن آمد و گوید که مر ستاره سخن گو همکی بند
که بهر یک هزار سال یکبار برخیز آیم تا با ذات حق و ستاره
باشد لاجرم چون بدو وجه ظهور سخن خواسته بود یکی در خواندن
و دیگری در اتم القرن بتر بتر از آن ستاره جلیل القدر عظیم الشأن
را سخن گوینده بایست نمود که بوجهی میتوانند بود که نشر جا
باشد که بهر یک هزار سال یک برج را قطع میکند تا تمامی برجها
سی صد و



سی صد و شصت فصل انسانی را که در ازای سی صد و شصت
درجه فلک بر وجه سی صد و شصت هزار سال در یافته که
کاینات و موجودات از برکت برآمدن آن ستاره سخن گو سخن گو
شوند در یک روز فرزند و وعده و وعید التام ح آن حکم انطقنا الله الذی
انطق کل شیء والحمد لله رب العالمین ع اشان که بتقلید عالم
سموات را عالم نورانی دانسته‌اند و تفسیر الله نور السموات را برای
خود تا کافر شوند بنور فکر کرده‌اند و در همان سوره از ستر نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء محروم بوده‌اند که خواست نور حقیقی
بعد انبیا اشان شود تا ره نداشت ع صفات لامکانی توانند
یافت و بعالم توحید پاک رسیده‌اند و از حبس شرک خلاص یافتن
والسلام ع ح الآن در سوره جمعه فرمود و آخرین منهم لما یلحقوا
بهم وهو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم اینست که از جود و فضل خود در بیان او رده
اند در ح آن قوله ح ع یازده کنند قطع تا حد ست ع
از زه توحید اندر عقده است ع با چهار دیگر از حکم خدا ع
آنکه آدم زان نطق کردی ندا ع و دلیل دیگر از بیان و تاویل
نحو

حق وقت جلیل ه آیه این که چنانکه لما یجمع آیت الهی اند و در بعض
سورهٔ جمعه مذکور نماز این روز عید المؤمنین نیز نهند داشته
تا بعد علم آدم الاسماء کلها بنده خدا بر نشش حد اتمام کرده با
و مامور بار دیگر شده بحکم فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی
الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
که باید در جستن بهتر است چه در یافتن تا اهل صلاح بدانند
که بعد از اتمام صلوة برای آن این دو امر عظیم ان عین
و نفیس است یکی جستن فضل الله [illegible] و یکی ذکر او بسیار کرده
تا از اهل فلاح باشند که هم در اذان صلوة تکرار این فلاح
را یاد میکردند و با وحی شنابیدند والسلام علی من اتبع الهدی
مسئله کلی کلی از معرفت آیات الهی [illegible] چون تکرار در قرآن از سه
کتابت ملک کریم علیم [illegible] معلوم شده است که خلقت دو دست
آدم در ازل است نطق [illegible] خاتم واقع شده است و نسبت
با همه انبیا مخصوص با او است هم از نیابت هست که در روز قیامت
از رحمت الله که [illegible] بر خاسته که مقام محمود است یغبطه
الاولون والاخرون فرمود و از برای ظهور این خصیصت
که علا کیف



که مالکیت و نجات جمیع بنی آدم تمام را بر قول کلمه شهادت نهاد که
فرمود عصموا منی دماءهم الخ که اگر خلاص خود خواهند از قتل و اسیر
ایشان را باید گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
رسول الله و اگر نه هلاک شدن در وقت گفتن این کلمه چهار انگشت
مسبحه را از ایشان جدا کردن و راست داشتن که اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و باین دو گواه از جمیع مکروهات
خلاص یافتن و از اهل نجات شدن پس درین مقام راست بوده
باشد که فرموده باشد که یغبطنی الاولون والاخرون و هم این مقام
بوده باشد که خبر از محرمیت خود فرمود بخلاف مخلوقات و موجودات ذکر که
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل که آن وقت
گفتن کلمه شهادت است که کلمه حق محمد رسول الله است که در آن وقت
لی مع الله است و بس حق جبرئیل امین تمام از برای آن فرمود که میدانست
که درین مقام در نمی گنجد ان بینی و بینه سبعون حجابا من نور لو دنوت
من بعضها انملة لاحترقت که حق الهی از برای ظهور این معنی فرموده اند
قوله جه جبرئیلش را در آن عالم چه کار صدق الله العظیم
والحمد لله رب العالمین ان حدیث صحیح حبیب که در بیان

تأویل حق فرمود جلیل جل آمده است که حق غفار الذنوب
وستار العیوب جل در هر شب جمعه ششصد هزار عاصی را
از آتش دوزخ خلاص می دهد و نجات روزی میکرداند که
فرموده اند حق آن ششصد هزار از برای شش روز است که
به برکت شب جمعه که معلومست بانواع از بیان الهی جل که هست
او از کجاست از برای هر روزی صد هزار باشد از هدایت الهی
ونقش نامتناهی این معلوم میشود که هفته در اراسبع سنابلة
فرمود فی کل سنبلة مائة حبة پس شش که عبارت از شش
سنبله است که در ضمن خود ششصد داشت باشد که بحکم وان یوما عند
ربک کالف سنة مما تعدون متضمن ششصد هزار باشد که این کتابه از توفیق خدای
در آخر روز پنجشنبه در وجود آمد سبحانه عظم برهانه وتع شانه والحمد لله رب العالمین
دران محل که حق خداوند تأویل وبیان جل در ع ی جل تعظیم جای جه
حق خلیفة الله خود میفرمایند از جهت خلیل خود هم عزت این خلیل الله
طلب    خوش برا و خوش در اندر طرب    عاشقی را از خلیل آموختند
ای عاشق صادق دریاب وبدانکه این چه مقامست که حق
نی خبر داده است یعنی حق خلیل الرحمن ازان وجه که روا از جمیع سموات

وسکان



وسکان سموات حق نکرد انید و متوجه ارض شد و روا از روی سجود در حجاب
کرد که ظهور وجه حق خلیفة الله از انجا بود او را شیاطین ناری در نار
انداختند و بسوزانیدند واز برای این بود که حق پادشاه عاشقان
محمد مصطفی صلوات الله علیه که آورنده ایمان دین وملت حق
خلیل الله بود در روز خلقت آن وجه پاک بشمشیر تیز ابدار بر سر
بر آمد بحکم ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و بحکم قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وجه خود را قایم مقام وجه پدر کرد
اند که بتحقیق و یقین میدانست که اگر با ستی شدند در دست او
نباشد شیاطین همان فعل پلید خود ظاهر خواستند کرد که حق پادشاه
عاشقان از غایت عشق که داشت بران رو بسبب چیزی چیزی
بدست او رد تا از مقصود ذاتی خود با وجود شیطنت شیاطین
لعین باز نمانند یعنی پیشتر از انکه شیاطین خواستند که او را از ان
عشق و عمل خیر باز دارند و در نار انداختند و با عمل خود باز کردانند
او با آن شمشیر تیز ابدار بزند آنرا که بر فوق اعناق دار زد مانند کل
بنان از برای آنکه در شان ایشانست شاقوا الله ورسوله که
بیشتر از پیروی ایشان مباد که مغلوب شد که خود را اظهار توانند

روزی که

کرد که وقت رسید که بیکبار نیست شاید بد شوند چنانچه تخم نذر که
بخش دیگر بر روی خاک پاک بیفتد باز روید که آن صادق الوعد وعید
وعدهٔ صدق فرموده اند و از غایت مبالغه چهار بار تکرار فرموده اند
قوله ره هرکه گوید این کلام الله نیست نیست گر نیست
کرده نیست نیست پروردگار را بعزت و عظمت و قدرت
و هیبت چهار کلمهٔ ازلی ابدی تو که بزودی زود در نسل شیطان
نجم از خانهٔ پاک چهار عنصر حکم تو محترم پاک گرد آنی که در عالم
ازان جمله اند که بهیچ حال مدخل نکرده اند و نمیتوانند کرد
که در شان ایشان فرموده که ان تفتح لهم ابواب السماء
ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط ازان و دیگر نکلمه
جمل و سم [illegible] خیاط نرسیده اند والحمد لله رب العالمین بیت زاده
بود که نود و نه نام دارند تا باسما چو صد باشد از برای آن که
داود خلیفه را از یک نبی منسوخ کرد که از چهار ده حسنحان حسن و ذکوه
یکی ذات است که مستحق سجود است و حبیب خود را از نیز
نکند را بند که اگر ده شدی سیمان حکم صد دیشتی بحکم من
اما از هزار یکی بر سر آورد حکم آنرا از بیست و نه بجویند و بند
که نا فاتح

با نا حسما

از نود و نه یکی



که نا فاتح بخته اند و نداشته اند که لام الف ازانجهه که حرف و احد
عین همان است [illegible] تا بدانند از روی توحید که انجهار آمده
نیز عین همین آمده بودند که فرمود من ادرک الرکعة فقد ادرک الصلوة
و وجه دیگر از هزار اگر یکی بر سر آمد از صد یکی کم آمد تا معلوم شود
که نهایت عدد هزار است و اسلام علیه آن رسول نبی امی را که اشعار از
برای تعظیم در بسیار ربانی در ترتیم خوانده اند اما آن مناسبت را
از توریة موسی و صدیث ابن در ترتیم امی علیه افضل الصلوة
ندیده اند بلکه بتقلید سخن گفته اند از برای آنکه باین معنی نرسیده
اند که در توریة موسی کلیم علیه السلام ملک علیم جه فرموده اند
که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید در تن بود شنید که سنید از ابجاحق
آن نور است که فرمود اول ما خلق الله تعالی نوری تا معلوم شود
اول خلقت را یکنام در بوده است و یکنام نور در توریة و انجاد
در تو نور رسیدی و روشنیت و قلم نور باین اعتبار است
که نویسندهٔ نور است که قرآن نور است و عقل نیز نور است
ازان وجه که از بیان الهی بند است که باز عبارت ارزقا است
که آن معنی نور الهی را در بند کرده است بدلیل نور [illegible] نور

که خط و مدلول خطست که لله الامر من قبل و من بعد عبارت
از آنست فی بضع سنین که قبل از لله الامر بود [illegible]
در اینجا محل مناسبت آنست که حق خداوند بیان و تأویل [illegible]
فرموده اند که آن هفت حوت هفت گاو یوسف علیه [illegible]
بال داشت چون سوره عظیم الشان الم غلبت الروم
منسوب بروم است لاجرم از شعار خاصه رومیان مقرر
ست که کشتنهای [illegible] را در وقت سلام کردن بران [illegible]
هنگام سلام کردانند و اگر چه از [illegible] تعظیم مخصوص غافل باشند
اما قادر مختار و فعال ما یرید اینجا نگاه را دست اوست از
برای ظهور ذات و صفات خود از آن وجه که کل شیء هالک
الا وجهه در شان اوست در بر دیار و اقطار عالم جهان
نشانها نهاده است که تا در وقت ظهور از جمیع اشیا از شیء
ره بوجه حقیقی خود توانند برد و موجد خود را باحق نشانها
توانند شناخت و سهل و آسان قالوا بلی توانند گفت در
جواب الست بربکم و الحمد لله رب العالمین مثلا آنکه
گفتم که در توریت موسی کلیم تا حلک علیم و خلاق عظیم در

فرمود نور



فرمود نور

بزرگوار حبیب خود خواست از برتو آن نور [illegible] غفور
[illegible] این معنی از فواید [illegible] روشن شود اول آنکه در اول
خلقت آن در را بیافرید و بنظر رحمت در و نظر کرد تا از [illegible]
رحمت معلوم شود که آن در یکتا وجود پاک بی همتای اکمل است
که در شان او فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و دیگر
آنکه بعد از نظر رحمت و لولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین
چون آن در آب شد بعد از گداختن از بخارات آن آسمانهای
موجود شد که عبارت از افلاک است که هم در شان این نور مجسم
و در یکتای بی همتا بود که حق فرمود لولاک لما خلقت الافلاک
این طایفه اهل تحقیق و توحید بکنشت دیر ترسا و یهود از
برای این میروند تا حقیقت وجود محمدی را که بحکم نص قرآن
مکتوبا عندهم فی التوریة و الانجیل بود برایشان باین کیفیت
که در بیان آمد از ابتدای الی و توفیق نامتناهی ثابت کردانند
از برای آن میروند که برزعم کفار فجار منکر ابرار تقویت دین خود
کنند اعوذ بالله من سخط الله بکنشت یهود از برای آن میروند که
برایشان ثابت کنند که غافلند که قبله حق موسی کلیم ملک علیم [illegible]

میعاد بود که والحالة منزه بیت المقدس که حضرت داود علیه بنا

کرد و حضرت سلیمان که داننده زبان مرغان بود تمام کرد قایم مقام آن

خیمه میعاد است که ظهور در یوم موعود خواهد کرد چنانچه

کرد که از حضرت موسی کلیم تا حضرت صاحب قران که نور اول و آخر نیز هم است رو در آن

موضع داشتند و آن موضع پاک از قبلهٔ خود و خانهٔ خدای خود میدانستند

و حال آنکه بحکم حدیث ان در زکریا صلوات الله علیه ثابت شده است

که آن عرض معبد است موضع خلقت ظاهر حضرت عیسی است که حضرت نطفه

در شکم پاک است که بدلیل الولد سر ابیه ع از روح از وجود پاک

حضرت محمد است تا معلوم شود که از برای تعظیم وجود آن آخر نیز هم بود که

حضرت موسی کلیم با جمیع انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام رو در خیمه میعاد

که بیت المقدس بجای اوست داشتند از برای آنکه قبلهٔ ی

خیمه بیت المقدس بود و علت محاذی بیت المقدس خارج الوالد

بود و علت تمامی مظهر ابوالبشر آن نطفهٔ سعید پاک بود که بعینه خود

پاک حضرت الولد سر ابیه بود که حضرت خدا و ند ناو بر و نعم البیان دیگری

الکل خود حضرت با بن معنی بدانت فرمود قوله حضرت آن در

آن در نطفهٔ آدم بد بست در تفام ظاهر خیمه زان ز دست هم

از برای

ان صخره و الیخ صخره است که بعضی بر موضع آن

خلد



از برای ظهور این تبیین و تحقیق است که در حق حضرت عیسی خود فرمود حضرت

اب نطفه چون شود ز آدم بدر احمدش هم حق شد باشد

هم پسر صدق الله العظیم بلکه از برای تعظیم وجود اولی و آخری حضرت

نور اولین و آخرین نیز رو در آن موضع عزیز الوجود کرده و در سجود

آمد چنانچه در حق حضرت عیسی از معدا پیة الکل حضرت در بیان آمده است

قوله حضرت گر چه او رخ سوی کعبه کرده بود یا به بیت المقدس

فرموده بود در حقیقت رو بسوی خویش داشت روی جان و

دل بر روی خویش داشت صدق الله و صدق رسول الله و صدق

ولی الله که این طایفه موحد داننده سر حضرت روح الله بدین سبب آن

از برای آن چیزی اند که در کشف حواریون ایشان را مان و بادیان

و پیشوایان ایشان آمده است که حضرت کلمة الله و روح الله فرموده اند

که مصحف حیات را که بر کرسی بزرگواری نهاده اند و بهفت انگشتری

مهر کرده اند که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل آنرا نتوانست گشادن

من بیایم و آنرا بگشایم تا حدی که از غایت مبالغه فرموده است

که کیست از اهل آسمان و زمین که قدم پیش نهد و آن مهر را بر دارد

هر چند من به بندم هم من بگشایم تا معلوم شود که مصحف حیات

مختوم از و بود است که از وی گشاده شد آن بار که آمد چون
مهر از مصحف صیاح بر نداشت از برای آن تجردی اختیار فرمود
این بار که در دین حضرت نبی امی آمد و آن هفت مهر را برداشت
تزویج و تأهل اختیار کرد یوم ینزل الله تعالی علی کرسیه و ا...
اقوم حی بجای الله ترسایان بی غیره بگویند که تجرید از تأهل افضل
بر بعضی که این عشق حقیقی غالب بود از آن وجه که طعن میکردند علی زعم
زعم ایشان وقتی که خدا بر کرسی صورت حوا و مریم بگزیند و
کرد آن نفس پاک از مقام راستی برخاست ابنا طالبیه با ترسا مصاحبت
از آن میجویند که از سخن پیغمبران که ایشان بر آن قایلند و دیه
سخن مخالفت میکنند حقیقة که محمد تن احمد بود صلوات الله علیه
بحکم مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل بر ایشان بدلیل قطعی نص صحیح
الکون اگر بقدر انصافی داشته باشند ثابت کرده اند از اسرار الالهیه الحقیقة
خصوص کلام در کلمة الله اینست که حواری را از حال آینده خبر
دار میکردانیدند تا بدانند که بعد از پیغمبر ایشان پیغمبر دیگر خواهد
آمد بمناسبت ختم آن مصحف خاتم جمیع پیغمبران علیه و علیهم
الصلوة والسلام باشد و امی شد برای آنکه قبله او ام القری باشد
و در صلات



و در صلات
که توجه بام القری کند ام القرآن را خوانند و در کتاب و قرآن او خلاف
انبیا پیشین ام الکتاب نازل شده باشد و طواف حج او بر آن ام القری
چون ام القرآن که فاتحة الکتابست که هفت آیتست و چون
آن مصحف صیاح که هفت مهر دارد که عبارت از هفت کتابست
وجه مادر بکر او ست علیها السلام هفت باشد که او را نیز از آن
وجه که عاد در منجوانند لسبب خاص با رسول امی علیه افضل الصلوة
از ین جهة بود و خود را مدینه علم خوانده باشد و خبر داده باشد
که دجال لعین چون همه جهان را بگیرد در ین مدینه من که هفت در داشته
باشد در نتواند آمدن بعد از آنکه این خبر با همه واقع شود خبر دیگر داده
باشد که من از آسمان نزول کنم و در دین او ظاهر شوم و متابعت او
اختیار کنم چون بردارنده آن هفت مهر منم دجال لعین را که در آن
مدینه هفت در راه نداشته من بکشم و همه خلق عالم را یکبار در دین
اسلام کرد ین پاک غیر منسوخ حضرت محمد که پیغمبر آخر زمانست بکذرانم
چنانچه دجال بیشتر از ظهور من که کلمة الله ام و کشنده دجالم همه
عالم را گرفته بود بقول حضرت رسول نبی امی بغیر از مکه و مدینه
علم او که عبارت از مصحف صیاحست چون حال بر عکس شود اختلاف در ا

چنانچه انبیاء پیشین نیز خبر صدق داده بودند بکلی از میان بردارم
چنانچه بعد ازین هیچ فردی از افراد عالم را در خداشناسی با یکدیگر خلاف
نباشد همه یکدین و یک مذهب شوند چنانچه آمده و کوس سبحانی خود را
در جمیع کائنات فروکوفته و این صیحهٔ واحده که ازلی بدان
خود را بگوش هوش جمیع موجودات و مخلوقات رسانید کما قوله
هو کوس سبحانی زده در کائنات کم زروی ذات و از روی
صفات تا معلوم شود که آن خبر صدق که کلمة الله با حواریین خود
داده بود بتحقیق و تعیین بظهور رسید و هیچ شکی و ترددی دیگر
نماند که هم خود گفته صدق خود را ثابت گردانید چنانچه او رو
بدیدهٔ تعاین شاهده میرود قوله آه دو دیده اشیا خدا بینند
بس خبر خدا از اشیا نه بینند هیچکس صدق آه صدق آه صدق
و تو که مسلمانی اگرچه بنام بی شک بعض ازین کلام مذکور ایمان داری
اگرچه بعض نداری و او که ترساست هم بی شک بعض ازین کلام
ایمان دارد اگرچه بعض ندارد که یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض
که صیغهٔ مضارعست که اگر بحقیقت نظر میکنند امروز شما بید اگر
انصاف درمیان آورید و تعصب را ازمیان بردارید
نشانیست



نشانیست که از آن جمله باشند که آنچه خود فرموده قوله آه چون بهر از حق
تعصب پاک کنند گره بر دز بان ناره سوی کردگار اما توفیق ازان
وجه که عزیز است و نایاب مع رفیق هر ناکس نمیشود و چنانکه از پیش اخبار
که اخبار ایشان بران ناطقند از نبوات حضرت کردگار حق آه و
لا الله بر ضلالت ایشان بصحت رسیده است اما در قلوبی که مرض
حسد را از خانه شریف شفاء لما فی الصدور که عبارت باز ازان
مفتح آیة فاتحة الکتابست بصحت بدل کرده باشند بدلیل
یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور
و هدی و رحمة للمؤمنین قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا
هو خیر مما یجمعون ای طالب قران باز از بیان و تاویل حق
و فضل سبحان حق بدان که در سوره سبحان الذی اسری که منسوب
بمعراجست در آن لیلهٔ مبارک که حق خداوند کلام در جای آن
قرآن الفجر که فرموده صلوة صبح را خواسته تا معلوم شود که خدا به
قرآن بوجهی صلوة بوده است و هم در آخر این سوره فرموده
که ولا تجهر بصلاتک که عبارت ازین صلوة درین محل قرآنست
که جهر و خفت از قرائت روشن میشود والله ظاهر نیز درین محل

قبیل نداراند بوجهی چون معلوم کردی ای طالب که حق گاهی قرآن
میفرماید و مراد او صلاتست و گاهی صلات میفرماید و مراد
او قرائتست از این دو مقدمه صحیح الوجه بسوره مزمل برو اگر از
اخوان حق حبیب میخواهی که شوی بحکم قم اللیل برخیز و بجستن حق
حق خدا مشغول شو که هم درین سوره است تا چون حق حق خدا
که بجا آری این معنی بر تو روشن شود در آن لیله مبارک که قبل از
جستن حق حق خداوند گوترست که حق ترا رخصت داد از برای تسهیل
و آسان که فاقرؤا ما تیسر من القرآن چون معلوم کرده که شنیده اند
بود که قرآن صلوة باشد و شک نیست که بعض آیه قرآن تفسیر بعضی
اند اینجا سوره مزمل تفسیر آیه سوره معراج میکنید یعنی بگذارید
نماز از آنچه آسان ترست و حال آنکه در سوره معراج آلتی
قرآن صلوة را خوانند که در وقت از ائمه صلوة دو رکعتی مجرسح
و در سفر از برای آنکه در صوم فرموده بود که یرید الله بکم الیسر
ولا یرید بکم العسر جمیع صلوة چهار رکعتی بعد در قرآن مجرد
رکعتی میشوند پس معلوم کردی ای طالب که عند الله از معانی بطون
قرآن یک معنی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اینست که بگذارید

آنچه آسانترست



آنچه آسانترست از نماز از فرض دو رکعت که در ازای آیه کن
واقع شده اند که از روی توحید همه اشیا از آن دو حرف موجود شده
اند که سبب حق دیگر را معتقدند و از حدیث یکبار رکعت بحکم من ادرک
الرکعة فقد ادرک الصلوة که یکی از دو آسانترست و در حق آنکی
که تخفیف این معنی از آن آیه عظیم الشان میتوان کرد که در تعظیم
صلوة سفر فرموده اند که بغیر از نماز شام همه دو رکعتی اند که
کم فرموده اند که چندانکه می آید از کثرت بوجود حق نزد دیگر میشود
و در حق ای هم اشارت باین معنیست قوله که گر نه این بود کی
ز حرف کاف نون ❧ این همه نقش از کجا آید برون ❧
بلک از یک حرف او آید همین ❧ یعنی قوسین و او ادنا ببین
سبحانا ما اعظم شانه وحده لا شریک له تعالی عما یصفون
چنانچه هر کتابی از کتاب مخلوقات اصطلاح خاصی دارد
کتب آسمانی نیز که کلام خالق مخلوقاتست حق آن اصطلاح
خاص دارد اما چه چاره که هم خود این اصطلاح مطلع
نشوند شد و چون اصطلاح را ندانند ندانستن علم
آن کتاب مخصوص از لوازم باشد لا جرم فرمود لا

[illegible]

لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء از دوازده ماه در ماهی که قرآن
نازل شد در آن حدیث نبود کافرا صوم فرمود از ابتدای آنچه در آن یکی وجه آنست
که فرمود ایة الذکر و نحن علیک القرآن تنزیلا کی اتحاد حضرت در آن
فرمود که صید او معاد نبی آدم در آدم است بوجهی دیگر ازین مدات
میتواند بود که یحکم والیکم الینا لا ترجعون ذات الوهیت باشد که در
خود فرمود که و هو یطعم چون قرآن از برای بازگرداندن بندگان
نزول اجلال فرموده بود از برای ظهور این معنی میتواند بود
که حکمت صوم ازین جهت بوده باشد تا معلوم شود که رجوع بذات و لا یطعم
است و ازان وجه که ترک اکل و شرب دلیل موت است در آن حدیث آیة
دیگر بتغییر آیة صوم ماه رمضان فرستاد که فرمود و لئن متم او قتلتم لالی
الله تحشرون این توجیه اگر چه بوجهه ملحق توجیهات دیگر است
اما هر یک در محل خود وجهی دارند و این که اکل و شرب که سبب
حیات و شهوتست در شب فرمود بوجه از برای آنست که
کتابتهای سواد وجه که عبارت از لیله مبارکه است ظهور کند
که قرآن حقیق در آن لیله مبارکه نزول کرده است که عبارت
از لیلة القدرست که بار ظروف قرآن صورست که بیشتر از
انبیا و اولیا

و لا یطعم



انبیا و اولیا با حلال خود مباشرت در شب کرده اند و حدیث
وارد است و در بیان آن آمده است که هر کس که در شب جمعه که تشهد
هزار عاصی را در آن غفار الذنوب از آتش دوزخ خلاص میدهد
از برکت روز جمعه که روز خلقت آدمست صلوات الله علیه با حلال
خود نزدیک شود در وقت غسل که آب بر سر ریزد بر هر یک قطره
آب که ازو بچکید در احدیت ملکی را بران قطره متوکل کرداند تا از
برای غسل کننده تسبیح و استغفار باشند و در نما آمده خود روشن است
که فرمود که شب چیزها و راه بر بدین شب از برای آنست ای سکین
تا دران ظلمت شب با آن کتابتهای سواد وجه بر بسی ای عاشق
مسکین والسلام قوله تعالی فلیعبدوا رب هذا البیت الذی اطعمهم
من خوف ای سالک تغییر این آیه را از افعال حاجی بدان نوع
که گذاردن او که بیت الله پروردگار را و آنست که چون از عرفات
برآمد و از بین العالمین گذشت و در مسجد الحرام نزول کرد
و جمرات بشکست و بر داشت و روز دیگر که عبارت از عید است
سر تراشید و قربان کرد که نشانه اطعمهم من جوع از بر و در خانه
خانه است که و امنهم من خوف قرینه از آن نفوس ملکی

امر

زاهد است که از اکل و شرب همیشه تا بودند در خوف و هراسی
بودند و ضعف و هراسی بوده و از آن خوف از جوع حیرت زده
و دایم ضعیف و بی حرکت بودند چنانچه این زمان خداوند
خانه رحمت کرد و گرسنگان را طعام خورانید و از خوف خوردن
ایمن کردانید و ضعف ایشان را که اصل خلقت ایشان بود بقوت
مبدل کرد که در بیان آورد که شرف اکل و شرب از انجهت است
که انسان را از برای قیام و قعود و رکوع و سجود نماز قوتی حاصل
شود تا بدان قیام تواند نمود تا حدی که فرموده اند با کل و شرب
چنانکه مشغول شود که قوتی حاصل کند که بدان قوت بجای برسد
که فرمود لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ما قدروا الله حق قدره
والسلام ❧ سوالی که انکار سنگ دعا میکردند و حق رتبه جاه
از آن وجه که در علم قدیم خود میدانست که چون خانه دارد البته
او را بعمارت احتیاج خواهد بود لاجرم در جواب ملائکه خبر
میفرمود که انی اعلم ما لا تعلمون و ایشان را تنبیه بآن آیه دیگر
میکرد و اجر و حقیقت اثر ایشان ظاهر میکرداند قوله تعالی
انما یعمر مساجد الله الی آخره و بر صدق این خبر از حال شیاطین
حفد میداد



حفد میداد که در شان ایشان است که فرمود و سعی فی خرابها الا
اخر لاجرم هر فردی از افراد بنی ادم که بترابی باین گذشته رسید
و بخانه خدای خود بپایان کیفیت رسید و داخل شد در شان او است
از روی یقین و تحقیق که حق فرمود و من دخله کان امنا و الحمد لله
رب العالمین و در کلام تاویل جلیل خود باهمیت معنی اشارت
فرمود قوله تعالی ❧ است جا که چو سیم و چون نهی ❧ بر و دا ست فی
جا گرفت برود ❧ بسم الله الرحمن الرحیم ربکم الذی یزجی لکم الفلک
فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما ❧ ای طالب بدانکه
این رحمت کرد کار صورت نگار آن است که حق ادم دوم
نوح نبیست را با فرزند خود میگفت که در کشتی که ظلم است در
وسط بیابان تا طاقت پروردگار و کردگار صورت نگار خود
توانی جست و یافت و از طوفان ❧ فان جاهل و ملائکه خلاص شدن
❧ و از جاهل چون هلاک خواسته شدن از آنکه هر معنی که بر خاطر
بنی ادم گذشته اگر آنرا در قید کتابت نیاورد بشک و شبهه
هلاک خواهد شدن و او در جواب پدر عالم میگفت که بر جبل
برایم تا جبل مرا از طوفان نگاه دارد و تا پدر مرا نا در

جوان بپیر جاهل نا خوانده می گفت لا عاصم الیوم من امر الله
واستثنا میکرد که الا من رحم که حق پرورد کار و کرد کار صورت
نگار را از قوت ید و قلم قدرت خود در رقم ی خود چه آمده فرمود هم
که مگر کسی را که حق پرورد رحمت کرد ـ و از قوت ید خود قلم قدرت
خود خط در آموزانید لاجرم در سورهٔ حوامیم که صفات اول بر
عدد صورت خط ب بنجاه حرف و نقط فریضه شده بود در خود
بعد از عطای کشتی قلم و دریا مداد که لتبتغوا من فضله
انه کان بکم رحیما والحمد لله رب العالمین ـ چنانچه عمر بعضی
حیوانات را بدندان و شاخ و بال و پال میتوان دانست
عمر انسان را بکتابتهای سیاه و دو موی سفید میتوان دانست
که فرمود صفحه نوشته تاویل سال داشت چون ایشان
بودند که در عالم معنی تلقح سال داشتند در عالم صورت
نیز دلیل جوانی و کهل و پیری ایشانند از برای آنکه از نو
ان کتابتهاست آدمی زاد علوم میشود اگرچه از سن نیز معلوم
میشود از برای آنست که فرمود اخر آیاتها با بنا در
تاویل صفحات قحط کرد شاید که از ان خشکی کتابت
بباطن



بباطن تاویل خشک سالی فرموده باشد با وجود آنکه در بضع سنین
فرمود که لله الامر من قبل ومن بعد والسلام ـ قال علیه الحیاء
من الایمان صدق رسول الله و صدق هر گاه که ایمان باور داشتن
باشد از ان وجه که باور چیزی را میتوان داشت که بسمع شنوده میشود
نه آنکه بچشم دیده میشود پس ازین وجه حیا از لازمه پوشیدگی باشد
که هر گاه که همه بر همه یکدیگر آشکارا شوند و بدیده تحقیق ببینند و به
بنظر علمی و بصیرت قلبی که همه یکی وجود ند همچنانکه از گفتن و شنید
خود نسبت با خود از دیدن سر تا پا وجود خود هیچ حیایی ندارد
پس از دیگران نیز از ان وجه که عین وجود اویند می باید که حیایی نباشد
چنانکه حجاب بیشتر و شک نیست که حیای کودکان و نارسیدگان از
حیای بزرگان و رسیدگان بیشتر است از ان وجه که حجاب ایشان
بیشتر است فقس علی هذا این توجیه باطنی بود که در بیان آمد از ان
وجه که حال ظاهر برعکس است چنانچه اکثر حالات اهل ظاهر بخلاف
و عکس اهل باطنست و در ظاهر هر چند حجاب بیشتر حیا کمتر
و برعکس کنند والسلام ـ در رقم ی ح ه ح الم ح ه بعد از عدد
سجودست ـ ـ که فرمود ح الله قوله ح آ ...

قال علیه السلام
لو رفع الغطاء
ما ازددت
یقینا
حیا بیشتر ؟

فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان ای یخلقهم یعنی بخلقة
ایشان هرکس که درچنین عشق مرد شهید است که عاشق وجه الهیست
و عاشق خط قدرت الهیست که متضمن ذات حق الهیست الآیه جلا انذا
فضلا بغرة و عظمة حسن جمال حق با کمال ذو الجلال لی شعبه و جمال
لایزالست که بندگان خود را اینچنین موحی که متضمن حیات دو جهانی
جاودانیست از کرم و رحمت بی غایات و نهایات خود ارزانی فرمای
بحرمت حبیب که از ان وجه که رحمة للعالمین است و شفیع المذنبین
است یا اله العالمین و یا خیر الناصرین و الحمد لله رب العالمین حالیا از
هدایات نامتناهی الهی این بندهٔ پرگناه را این توفیق بس است که
قبل از انس و جان دریافت که حق موسی کلیم که خیمه را قبلا خود کرد انبیا
و رو دران خیمه میکرد با جمیع بنی اسرائیل که در زمان او بودند و بعد
تا حضرت خاتم صلواة الله علیه و در صلات و در سجود می آمد از برای
آن بود که حور مقصوران که سجود صلات بر عدد کتابت نهاده وجه
ایشانست دران خیمه مستور و روپوش بودند از ان جهت
که مقام ظهور است و صدر و مقصوران از برای ان وجه
که هر کلمه در خیمه مقصورند یعنی یک ابرو خیمه یک غنچه است
که دران



که دران خیمه آن غنچه مقصور است و یکی ابرو بی دیگر خیمه یک غنچه
دیگرست که دران خیمه مقصورست علی هذا اما خیمه و
که فرمود حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان
این که قبلا فرموده بودند بعد از برای آنکه چون این بنده از توفیق الهی
حق قبل از انس و جان حقایق و دقایق این بیان الهی رسید معبد این
منتهی اند بود که هم انسی بر سر هم جان و مانعی نباشد این بنده را
از هدایات هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء
علیم فضیلت استیفت کافیست و الحمد لله رب العالمین زهی توفیق
و زهی هدایات و زهی قدرت و زهی عظمت قل اللهم مالک الملک تؤتی
الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین از معنی حور مقصورات فی الخیام این که
یافته بود چون هر کتابتی خیمه یکی حور است که عبارت از یک غنچه
الهیست از برای آن خیام فرمود چون حق موسی هم خیمه را

قبلا ذکر کرده بود از برای آنکه تا معلوم شود که سجود از برای
صورت ایشان واجب است که ابلیس لعین که از سجود صورت
روی بر تافت مردود درگاه حق احدیت شد و با اغلال لعین
نار پیوست اعوذ بالله من عذاب الله العظیم والسلام [illegible] در حق آن
جماعه در ان محل که بیشتر ماندند قوله ع الفقر سواد الوجه فی الدارین
سواد وجه علامت است و صورت و سواد وجه را اعتبار لیس فی احسن
تقویم و فقر آن است که هر کس که بستر این سواد وجه رسید
فوق او بغیر از خدا کسی ندارد و مسکین او است که مبالغه است
از سکون که بغیر از خدا یکی دیگر ساکن نشده است اینست معنی اللهم احینی
مسکینا و احینی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و اینست
معنی الفقر لا یحتاج الی الله چیزی دیگر نماند عاشق را که بدان محتاج
باشد و طالب را بغیر از حسن وجه الله که اینست معنی و لا تطرد
الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه فتطردهم
فتکون من الظالمین که عاشقان وجه او بنده که بعد دعه ان حملو
ما علیک من حسابهم من شیء الخ صدق الله العظیم [illegible] ای طالب عاشق
مسکین از فقر خارج بیان و تاویل حرف جلیل آیه ای معنی را
ادراک کن



ادراک کن که فقر و مسکین چون از نعلین الله بوجه او رسیدند و معلوم
کردند که از الله مقصود وجه او بوده است بدلیل کل شیء هالک الا وجهه
چون فقر و مسکین باین وجه رسید و در ان دار باقی از حق جلیل حلول
کرد باین اعتبار دیگر هیچ احتیاج بالله ندارد از ان وجه که بوجه او رسید
و بیقین میداند که از ان سدرة المنتهی وجه الله تنزل نقصان است
و ترقی خود هیچ وجه از وجوه ممکن نیست از بیان آنکه حق آن مسکینان
که حق حبیب الله فرمود که امتنی مسکینا و احینی مسکینا و احشرنی فی زمرة
المساکین این عاشقان وجه الله اند بوجه الله ساکن شده اند و سبب
درشان ایشان فرمود و حق حبیب خود را از تعظیم ایشان خبردار
کرد و تنبیه فرمود که و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم
من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین این عاشق وجه الله اند
که چون حق حبیب مقام سکون و عزت و عظمت ایشان را دید ملاحظه
فرمود که و احشرنا فی زمرة المساکین زهی علو قدر زهی ملکوت شان آنچه
فقر ان مسکینان سبحان الله و تعالی عما یصفون [illegible] شفیع
المذنبین صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین چون میدانست

که حق فرموده است که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه از کجا معلوم فرمود
که حق غفار الذنوب جل جلاله اذن شفاعت باو داده است و پس از آنجا
که حق او را رحمة للعالمین فرمود معلوم کرد که اگر اذن شفاعت باو نبودی
او را رحمة للعالمین نخواندی از بهر آنکه رحمت خود را که بر همه اشیا وسیع
بود از برای تا مادام حق رحمة للعالمین نوشت بر نفس واحده خود
که حق خلیفه اوست که فرمود کتب علی نفسه الرحمة از قرینه الف لام
معهود روشن است که بر آن نفس واحده آن رحمت خود را نوشت
که بر همه اشیا وسیع و محیط است والحمد لله رب العالمین قوله جل جلاله
تا انامل شد ز خلقت [illegible] کرد این خلقت بجز احمد که گشت
صدق الله از میان جمیع انبیا علیهم السلام مظاهر [illegible] نطق قدیم
حق [illegible] علیم جل جلاله حق محمد مصطفی بود و پس صلوات الله علیه و آله و معجز دیگر انبیا را
معجزی بود مثل سفینه و عصا و ناقه و برص بردن و کور بینا کردن
و مرده زنده کردن و غیره و معجز این حق سید انبیا و سلطان اولیا
و پادشاه عاشقان قرآن بود که مرکب است از [illegible] ابدی ازلی
الهی که بدان [illegible] نبود و دست در کتاب می آید و صورت می پذیر
میشود که این شکل الست و آن شکل ب و ت و ث علی هذا

پس



پس ای طالب اسرار کلام الله قدیم مناسبت این معجز قرآن [illegible] راز
ید قدرت الهی بجو که فرمود ید الله فوق ایدیهم که حدیث فرمود کلتا یدیه
یمین که بل یداه مبسوطتان در کلام الله آمده بود پس قرآن از آن وجه
که معجزه است با آن همه دستها در آمده باشد که فضیلت دست نیز از این
جهت بود که کرسی این پادشاه ذو القوة و القدرة شده است که از
بیان الهی جل جلاله معلوم شده است که ید قدرت الهی [illegible] خدای اوست
از برای آن خلاق انبیا و رسل دیگر این حضرت رسول خاتم که بمناسبت
ختم خلقت دو دست خود این متکلم به [illegible] الهی بود و حبیب الله که
دو دست مخصوص او بود و قرآن [illegible] او معجز او بود در نهی خداوند
توفیق دهنده فهم و ادراک توحید پاک لاجرم از آن فضیلت باین
خطاب مشرف و مباهی گشت که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
چون خطاب به بیعت دست کرد تا معلوم شود که هر دو یکیست که نور
علی نور بیان کند که بیعت بکدام دست کنند بعد از این برای این فرمود که ید الله
فوق ایدیهم ای طالب اگر شرب موحدان داری این توحید را در توانی
یافت و الآنه و الآنه فقس علی هذا والسلام علی من اتبع الهدی
ای طالب بدانکه بشنو آنچه بکرر واقع شده الذا از الجنة که بشنوی البتة

اورد

داربند و روی دار بند اما مراة بیضاء سید الایام البته دو رود [illegible]

از برای آن خطیب دران روز دو خطبه مینخواند یکی از برای ... و یکی

از برای ... و ازین رمزست که دران حالت قرائت دو خطبه شمشیر دو

رو در دست دارد که ... الله ... درین ... خود ... شبه باین معنی فرمود

شرم باد ... صاحب وجه بدیر ای بصد وجه از دو وجه حق بدر

از برای این فرمود قوله ... کور از آینه گردست سود اعوذ بالله من

ذلک در کلام ... جلیل ... بعد از قوله انتم منتهون که فرمود

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا

وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

ایعا البد جناح دران طعام چون باشد که کسی را که احسان کرد و محسن

چون محسن شد حبیب الله شد و چون حبیب الله شد لیغفر لک الله ما تقدم

من ذنبک وما تاخر و بحکم حدیث اذا احب الله عبدا لم یضره ذنبا

شد اما وقتی باین منزل اعلاء علیین تواند رسید که بعد از تقوی ایمان

و عمل صالح و تقوای دیگر هدایت از اصل کلام بباید که عمل صالح او بود

اشارتست و ایمان که تصدیق قلبست آن قلب جای اشارتست

لا نفرق بینه و بینهم از ان طعامی که از ان شراب کرده باشند که خورد

ان الله تعالی

[illegible]



ان الله تعالی شرابا تا معلوم شود که آن شراب را چنین می باید آشامید که بجای

برسند که فرق از میان برخیزد بقول ایه دنیا و بیان خدا الجنان تبدیل که

که درین ... آمده است تا از آن جمله باشد از تبدیل که ... الله ... در

... فرموده است قوله ... این سخن ابدال دین مصطفی

می شناسد می شناسد از خدا صدق الله العظیم والحمد لله رب العالمین

که هر که از آن شراب چنین مست نیست نیست گردد نیست گردد نیست

... امام المتقین کرم الله وجهه که بدلیل نور علی نور ... حبیب رب العالمین

انا و علی من نور واحد فرموده بود چون ... کتابت وجه اینست

... الله ... فرمود که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا صدق الامام

والسلام ... احدیت تعالی شانه و تقدس که در سوره حم تنزیل من الرحمن

الرحیم که از زبان کافران بی فهم کر و کور فرمود که گفتند وقالوا قلوبنا في

أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا

عَامِلُونَ بیان و تاویل آنست که درین ... فرمود قوله ...

که برانداز د نقاب از رخ تمام حق تعالی مانند وجه و کلام صدق

العظیم که قلب ازان وجه که خانه خدا بود ازان کافران و شیاطین در پرده

بود و گوش که هرگز نشنیدن سخن خدا بود ازان ایشان کر و گران بود و چشم

که آلت دیدن صورت کلام خدا بود از آن ایشان در حجاب بود سبب وقتی که
حال شیاطین باقی از ایشان چنین باشند که حق آلة آن چه خبر فرمود خدا از آنجا
در یافتی و کلام خدا را از کجا بشنوند و صورت کلام خدا را از کجا ببینند از برای
این بود که در سورهٔ عظیم المص کتاب فی شرح عزت تعالی شانه از حال
حال ایشان خبر میفرماید که لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم آذان لا یسمعون
بها و لهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم
الغافلون ‌ع سخن چند بیشتر از این در کتاب گذشته بود در باب لی
مع الله که هر گاه که حق رسالة سین باشد در آن وقت با الله باشد که هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل در آن وقت در نگنجد حتی حق تعالی همین بیان فرموده
اند در آن محل که فرمود که انبیا بدو وجه با خدا بودند یکی آنکه کلیم بودند که از بینش
خدا بخلق آمدند و دوم آنکه با بینش رسیدند که خود را کلیهٔ خدا دانستند
و در بین محل دلیل لی مع الله را می آوردند و نزول که یسعی و دانستن
حق سین که لی مع الله است و ندانستن ملک مقرب که حق جبرئیل امین است
علی یعنی هر گاه که حق با شند در آن حالت با الله باشند که فرمود کلمة الله
هی العلیا بان وجه که چون ع باشند از خدا جدا نباشند و چون چنین
باشد در میان حق الله و ع او هیچ موجودی دیگر از موجودات در نگنجد
یعنی در آن



یعنی در آن حالت میان الله و ع او وجود نبی و رسل و ملک مقرب و غیره
در نگنجد اما مقدم الجیش آن وجود اصل موجودات باشد که او تا به
مقام رسید و از مقام وصلت خبر داد که حق سین بود بعد از آن دیگران که خلق
بدان ملکیت و نبوت و رسالت بکنند تا این وصلت محبوب جود جود شاه
عاشقان صلواة الله علیه و علیهم اجمعین حاصل توانند کرد والسلام علی
اتبع من الهدی ‌ع مسئله بمذهب ابو حنیفه که نماز جمعه سنت است بوجه‌ها
که جماعت او در یابند که امروز را حق رسالة عید فرموده است و شک
نیست که نماز عید سنت است اما عید دیگر فرموده است که عید مؤمنانست
نه از آن شیاطین کافر که جای عید مؤمنانست و عید کافرانست که و الکافر
ون هم الظالمون ناراً احاط بهم سرادقها و ان یستغیثوا یغاثوا بماء
کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقا روی این طایفهٔ کافر
فاجر ظالم معتدین را آب چون مس گداخته بریان از برای آن میکند که
در آن آب صافی حیات بخش مرآت بیضا که عید مؤمنانست روی خود را
ندیدند تا در آتش دوزخ که ضد آبست سوختند اعوذ بالله من عذاب
الله الاکبر فی هذا الیوم الاکبر که چون حج المساکین است که حق ستید کائنات
واحشرنا فی زمرة المساکین فرمود سبب حج الاکبر نیز بی شبهه و شک

در سوره که لعنت ... الظلمون ... کرده ... اکنون

او باشد و نماز این روز عید سنت بود و وجه سیم آنکه روز از ادب و
دیگر آنکه برخلاف ایام دیگر این روز را فضل جعلنا اللیل والنهار خلفة
که حبیب خود که امت فرموده اند چون افعال حبیب الله بسایر نظر
کان سنت بین میشد لابد بود که صلات این روز نیز سنت باشد و
وجه وبحکم لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله والله یرزق من
یشاء بغیر حساب وجه ثالث این که یوم المزید را چون بحضرت خاتم انبیا ارجعی
فرمود لاجرم با وجود او آن شش دیگر از روی سائر شش بعد
نطق حمد ابن منقسم میشود بسبب وجود او بمثابه صاحب زمان باشند
و از روی تشدید آن شش دیگر را چون یوم المزید باو داده باشد که وجود
ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم لا یسمعون فیها لغوا ولا
تأثیما الا قیلا سلاما سلاما بسبب از آن وجه که استثنا از لغو و تأثیم کرد منوز تکلیف
در ان حالت فرض خواهد بود والسلام ٤ و آنکه امام شافعی صلوة این
روز را فریضه دانسته است سر آن کشف از عشق میشود که عاشقان دیگر
در ان مرآت بیضا که تجرید وجهه در شان ان ابنست از توجه آن
وجه کی سیر شوند والتفات بیمین و شمال کی کنند که علی صلوتهم دائمون
در شان این عاشقانست طوبی لهم و حسن مآب از قرینه محمد تاج

ما التفت یمینا



ما التفت یمینا ولا شمالا که عبارت از سلام است که خارج شدن است از
صلات و بحکم تغلیب که حکم کلی دارد از بیان الّذی آه بیشتر حالات این نبوة
عاشقان بی‌نوای بیچاره دلالت براین میکند که در صلات دائمی باشد و کواه او
این کتابهاست که بیشتر اوقات خود را بهر حال که هست باین میکنند از انکه
یا می‌نویسد یا میخوانند و یا بنگران مشغولست که فرمود و کرام الساعة خیر من
عبادت سنة زهی بدایت و زهی عنایت که در باره این بندهٔ ضعیف نحیف
خود میفرمایند و وعدهٔ صدق خود بجای آورند که او ورثنا القوم الذین
کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها که عبارت از یمین و شمالست
الا قیلا سلاما سلاما بهم در شان این بنده کان ضعیف نحیف حق
فوت ازلیست والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر
خلقه محمد و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والسلام ٤ حق خداوند کلام
و ملک علام در کلام تنزیل کرده فرموده اند بهشتی در بهشت و دوزخی با
دامت السموات والارض خواهند بود الطالب اگر میخواهی که بسر
این معنی از روی تحقیق برسی و از تقلید حرف خلاص یابی بشرف
تلاوت م ی ح ۃ مشرف شوی در باب که در آن محل که میفرمایند که سموات
قابل فیض الهی الذو زمین قابل قبول فیض آلهیست و بیان سموات

از فیروزه و زبرجد و لعل و یاقوت و مروارید مینمایند و خس نیز
بستان
علی هذا از زر سرخ و سفید و مشک و کافور و زعفران و بابونه و بو
و اشجار و فواکه و جویهای از شیر و خمر و عسل و آب روان که انبیا
رالله علیهم السلام در عالم مکاشفه مشاهده فرموده اند که روح بهشتی
حور در آن مقامات بانواع لذات ملا نهایت و غایت مشاهده میکنند و
خالدین فیها ما دامت السموات والارض در انجا ساکن باشند از غایت
عنایت و رحمت حق ذوالجلال و سلطان لایزال حقیقت و دلیل مینمایند
که از چه وجه این معنی میسر شود بیان مینمایند که اگر در آسمان این فیض
ذاتی نبودی در زمین که قابل فیض آسمانست و امثال اینها که مذکور شد
ظهور نکردی پس آنچه در زمین از فیض سموات ظهور میکنند انبیاء الله
نتایج آنرا بالقوه در ذات سموات و ارض مشاهده کرده باشند الخ
که در آن محل این بیان تمامی روشن میشود از تاویل الهی حقیقت پس ابطال
از این بدایت حقیقت که در باب که قید بهشتی در بهشت و دوزخی در دوزخ
تنهای
بمادامت السموات والارض از برای اینست عند الله که ظهور این خلود
تخلیف که بارواح بهشتی و دوزخی خواهد رسید بعد از خرابی بدن
از تاثیر سموات و زمین خواهد بود که حق تعالی احد صمد لم یلد و لم یولد
و لم یکن له



و لم یکن له کفوا احد از ذات بی مثل و شبیه و بیهمتای خود حقیقت این فیض را
در ذات ایشان خلق کرده است بامر کن فیکون ازلی ابدی خود
حق که اگر وجود آسمانها و زمین از میان برخیزد امثال این فیض مذکور
نیز از میان برخیزد و وجود بهشتی و دوزخی نیز معدوم شود که بر وعید
نیز که در باب دوزخیان از نار و عقوبت و زمهریر و آتش و غیره
فرموده بود مذ بعینه ایشان ظهور از قابل فیض و محل فیض خواهد
بود لاجرم حق خداوند کلام و ملک علام حق حقیقت این دو قید فرمود
که خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء الله که استثنا
فرمود بیان آن نیز کرد که این دو طایفه از شدت اتصال میتوانند بود
که خود را عین بهشت و دوزخ مشاهده کنند از روی توحید و هم
و این که حق فرمود که کل یوم هو فی شان میتواند بود از قرینه این آیه
که هرگاه که وجود کل یوم از میان برخیزد که ظرف آن شان الهیست حق
شان الهی نیز از میان برخیزد و حدیث حبیب الله که قابل توحید حق الله
است بیان آن توحید فرموده است که عند ربکم لا صباح و لا مساء چنانچه
فیما زین فرموده بود که صادر گفته کان علیه عرش الرحمن اذ لا لیل
و لا نهار پس هر چه باشند همه وجود حق مطلق باشند چنانچه

گنز مخفی بود دیگر بار رجوع بذات خود فرماید که فرمود الآن کما کان
کان الله ولم یکن معه شیء عاشق و معشوق و عاقل و معقول و مدرک
و مدرک بالذات صفات حق قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن
له کفوا احد باشد تعالی شانه و لا اله غیره سبحانه و تعالی عما یصفون
والسلام مسئله این که [illegible] الله در مقطعات خود می نویسند
نه هر کتب یعنی الف و بی و تی نمی نویسند بلکه آ و ب می نویسند از
برای آنکه هر کتاب خود نوشته میشود و در تلفظ خود در آید نه هر کتب اگر در
واقع چنین بودی در خودات آنچنانکه تلفظ میکنند چنان نوشتندی
یعنی چون آ را الف میگویند بایستی که الف نوشتندی آن شیطان
و ابلیس لعین که دار حبه است و زقوم و طعام الاثیم دارد و در کلام تنزیل
حق جلیه مذکور است بعینه وجود ناپاک بی باک منکر آن و حکم
جمعیت که حق آدم را خلیفة الله گفته اند و سجود ملائکه گفته اند و گفته اند
که شیطان بواسطه انکار او و سجده نکردن او مردود ازل و ابد و لعین
و ملعون درگاه الله شد که چون بایشان میگویند که بموافقت جمیع ملائکه
و حق جبرئیل امین که رو در خاک جای بوجه او کرده امامت حق سید کائنات
و خلاصه موجودات حق محمد مصطفی کرد سجده حق خلیفة الله کنید چنانکه
نفس پلید



نفس پلید عنید مرید خود را که در کار می آورند و بانکار حرف مشغول میشوند چنانکه
شیطان و ابلیس پلید عنید مرید حق الله را خالق خلق و موجود میدانست و بغیر
او سجود نمیکرد اما سر بامر او در نمی آورد که هر کس را که تقدیر ادراکی باشد
در یابد و بتحقیق بداند که آن صورت حال ابلیس و آدم و خدا که در کلام
تنزیل مذکور بود اینست که از تأویل و بیان ذات نور ظاهر کرد که
در جمیع کلام در معنی موضع شیطان پلید عنید مرید بدید که سر از سجود کشید
این [illegible] شیاطین خود که از برای آن معنی خط کتابت در سجود نمی آیند
و اگر چه همه یکبار مرده و کشته شوند و حال آن معنی کتابت قلم قدرت الهی آمده اند
و در بیشتر کتاب ایشان نقطه آن [illegible] کتابت است بتخصیص شعر اگر بیشتر
آن معنی کتابت را قبله خود کرده اند اما چون حقیقت تعظیم او را بایشان
گفته میشود همه در انکار حرف می آیند و صد هزاران هزار اف در می انگیزند
و معارض حق میشوند چنانچه حکایت ابلیس حبیس پر تلبیس که معارض حق گشتند
در کلام تنزیل مذکور است غضب الله علیهم و لعنهم و اعد لهم جهنم
و ساءت مصیرا الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء
والمنکر والله یعدکم مغفرة منه و فضلا والله واسع علیم آن شیطان
لعین که ابلیس پر تلبیس است لعنة الله علیه بنی آدم را بفقر وعده میکنند

بعینه این معنی دارد که چون آدم را صلوات الله علیه از اکل و شرب طعام
و شراب جنت منع میکرد و چون الله بر حق فتح نماداری و لی لباسی و سیاه آمیخته
کرفتی و مکر عبارتها از آنست بعنوه وعده میکنند که عوض تست و دوشیده
علاف بدت نهانها سواتها آن عوض را که اجلا ظاهر سواد الوجه فی الدارین گفته
اند بر زعم خلاف ادراک کجا اثبات این عوض است که شیطان آدم را بر آن میدارد
زان عوض که چون سید کائنات و سرور موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله الطاهرین فخر با و کرد که سواد وجه دارین بود بر خلاف ره سیاهی
دو جهانی تابعان شیطان مرید عنید بعید بعید لعنة الله علیه و علی اتباعه
دائما ابدا ۴ ابطالی اسرار الهی در بیان که از چه فرینه خلاقی اتباع
شیطان بی سجود در وقت ظهور چون دابة الارض از خوف او در صلوة
میکریزند و صلوة را دور و دراز میکذارند و چون دابه با ایشان میگویند
که شما چندانکه میخواهید نماز را دور و دراز بکذارید که من شما را در هم خواهم
شکستن از این فرینه ابطال که چون دابه عصای موسی را که در اول از آن
آدم بود که آن مثل عیسی عند الله کمثل آدم بر پشت آن خلایق کوه نهاد
بعضی سیاه او و بعضی سفید او سفید شوند و ما بین دو صفت کافر و مومن از یکدیگر
جدا میشوند چون آن حال را کافران مشاهده کردند با خود اندیشیدند
که امروز



که امروز آن روز نیست که در وضوی صلوة ما وقتی که آب بر رو میرسانیدیم
میگفتیم که اللهم بیض وجهی بنور وجهک یوم تبیض فیه الوجوه و لا تسود
وجهی یوم تسود فیه الوجوه لاجرم از این فرینه بنابه شما از نماز میگریزند و بند
از کی مشغول میشوند که باشد که از سیاه رویی و عذاب الیم عظیم چون دابة
الارض خلاص یابند و این که چون الله چون آمد چون دابة الارض را با رض نسبت
فرمود که فرمود که از ارض بیرون آوریم از برای ایشان عذاب
سبب سجود
کنندگان اثبات مرا که بعینه چون آدم خاکیست که شیطان دود دود سیاه
روا از برای او در سجود نیامد و انکار بهترین جمیع موجودات میکرد
که آن بود و خاک و فخر بنار میکرد تا در نار سوخته و روسیاه ازل و ابد
شد فافهم علی هذا ۴ ابطالی که چون علم بالقلم رسول نبی امی بود را
از نوشتن خط بدست راست منع فرمود که فرمود که و لا تخط
بیمینک اذا لارتاب المبطلون بوجهی از برای آن فرموده باشند
که این کلام که با او نازل شد بخلاف کلام دیگران واسطه در میان
داشت که چون جبرئیل امین بود هم چون از چون احدیت این کلام با او
بواسطه رسید او نیز خواست که واسطه در میان او و خلق دیگر
باشد از آن وجه که حدیث او نیز مثل قرآن بود و نیز بنوشته و لا تخط بیمینک

دلیل روشن است که چون بالا که حق رسول امی علیه افضل الصلوات که فرمود
انا مدینة العلم و علی بابها و حق امام المتقین که تعریف علم فرمود
که فرمود العلم نقطة کثرها الجاهلون نوشتن خط دانسته باشد که اگر
در واقع بحسب زعم شیاطین خط نوشتن و خواندن ندانستی
چه حاجت بودی که حق تعلم بالقلم جمیع کتابت او کردی و ذکر بعین فرمودی
که جای قلم ظهور نیست در تمامی وجود من اوله الی آخره جمیع نوشتن
از برای آن فرمود که مبطلون در شک و گمان نیفتند که مگر سخن او است
که می نویسند سخن او نیست لیکن او واسطه بیش نیست از حق خداوند
کلام و ملک علام جل و علا و مخلوقات با جمیعهم والسلام قوله جل و علا و رحمتی
وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین
هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الآیة حق تعالی جل و علا
آن رحمت خود را که بر همه شیء وسیع است از برای تابعان رسول نبی امی
از برای آن نوشت که ایشان برخلاف زعم شیاطین آن خط را که ابجد اند
و احاطه آن رحمت را ازان خط خدای بر جمیع اشیا محیط
و وسیع و منبسط به بینند که حق خدا آن کائنات و موجودات را و خلق
مخلوقات جل و علا است و تابعان رسول نبی امی را نیز امی فرموده اند

در حق ی



در حق ی فرموده جل و علا حق تعالی اقتباس خوانده ازان امیان ایشان امیانند
صدق الله العظیم تا شب طیبه از لفظ امی همین یکی معنی نا خواندن
و نانوشتن تصور نکنند که ایشان ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا
الی سبعة ابطن صدق الله صدق رسوله والسلام آن رحمت الهی که حکم
آنکه بهمه شیء رسیده بود و حق با کمال آن نور اول و در رسیده بود که در شان
بزرگواری او فرمود بخلاف مخلوقات دیگر که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
لاجرم آن رحمت را از جمیع امیان و تابعان از برای امت او و تابعی
این رسول نبی امی رحمة للعالمین می بایست نوشت که خط اصلی را امیان
توانند خواند و از خدا ابجد هدی للعالمین تا رحمة للعالمین رسیدن
والحمد لله رب العالمین اسم اعظم حق خداوند علام و ملک علام جل و علا
در نصف اول قرآن در سوره الم ذلک الکتاب آمده و لولا
فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین و در سوره معراج ازان
جهت که مهین صلوات بود ختم شد قوله جل و علا و لئن شئنا لنذهبن بالذی
اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک ان فضله
کان علیک کبیرا از برای آنکه بیان فاوحی الی عبده ما اوحی فرمود
که عبارت از ابجاه اول بود و به هیچ که آمد سبب چه بود در رفته و به دو ته

از جهت جمعیت قرار کرفت که به جزاو در نصف آخر قرآن ان اسم اعظم از سوره
نور ظهور کرد که ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله توّاب حکیم الی
لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء
بغیر حساب و در سوره مزمل ختم شد بهم با صلوة که واخرون یضربون
فی الارض یبتغون من فضل الله واخرون یقاتلون فی سبیل
الله فاقروا ما تیسر منه واقیموا الصلوة واتوا الزکوة واقرضوا الله
قرضا حسنا وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا واعظم
اجرا واستغفروا الله ان الله غفور رحیم یا ایها المزمل بدرائی جبرئیل
بوجهی از برای آنست که صلوة بعد آن موجه است که حق رسول نبی
امی علیه الصلوة را بر وجه بود واو مزمل و مدثر عند الله بایدایشانرا
بود قم اللیل از برای آن مامور بر خاستن شب بود که حق بدرد
آن سواد وجه ادا کند بیت رکعت مثل سوکا او را آن سوء بارگی جواجب
دران شب مبارک از رحمت الله او حصه روزی شده بود والهام
حبیب الله صلواة الله علیه از آن وجه که رسول دوری قربود جای
جمع او شق قمر بود و چون نور ذات صفات ار انجکم
ولقد اتیناک سبعا من المثانی در حرم قطط شاهد فرموده بود

در قیامت

تیسیر قبول آیتی

در قیامت نیز وعده روایت کرد و بعنت آیة فرمود و از متابعت ابی
رسول امی وعده همه اهل بهشت باین بود که با بیع حق سبحانه در
بهشت رونز وجه ساله باشند والحمد لله رب العالمین ایطالب
تحقیق بدانکه خداوند عالم را عبد حقیقی هست و عبد مجازی هم هست
اما آن عبد که بحقیقت عبد باشد در اصطلاح شرع آنست که بر وبیع
وشری رفته باشد تا آن عباد حقیق که حق احدیت آن اشانرا از ساکه
عباد مجازی ممتاز کرد انیده است جدا شوند بدلیل آن آیت که فرمود
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ایطالب
در باب که این مؤمنان که نفس و مال عزیز و نفیس باشند که حق خداوند حقیق
جنتی را که عرض او کعرض السموات والارض است در عوض آن نفس
و مال دهد و بیان شاید که آن بنده مؤمن هنوز چون خریدار دانا
و مشتری عاشق و واله ونگران خود ببیند خنج و نازو کرشمه نماید ایطالب چون
بتو عظمت و جلالت این بنده مؤمن رسیده که در بیع و شری آمد
و جان و تن خود را در راه فدای خود بداد و از جهاد و اشا نداز بعد در
یافتاد را که آن معنی بکشاکه بیشتر از طلوع حق مسیح ابن مریم صلواة الله
علیه انبیا خبر داده بودند که دختر بکر بستر بر آید که نام او خدا با

باشد

که چون او بیاید دین و مذهب و ملت همه یکی شوند و همه خلایق خدا
شناس شوند نه که از میان خلایق مرتفع شود و بچه در گهواره
[illegible] خداشناس شود و دیگر به تعلیم و تعلم حاجت نباشد
چنانکه گفته بود که بچه در گهواره خداشناس شود حضرت مسیح ابن مریم
بود که در آن کرهٔ اول که آمد یهودان بجنس الیهود او را نتوانستند
شناخت و نشانهای انبیای ماضی را در و نتوانستند دید که حضرت مریم مکبر
صلوات الله علیها در جواب منکران اشارت بوی زند دلیل دیگر نیز
تر از نفس خود فرمود و منکران گفتند که کیف نکلم من کان فی المهد
صبیا حضرت روح خدا کلمة الله بود در همان مهد که خبر انبیا بود که بچه در آن
حالت خداشناس باشد این که حضرت مسیح فرمود آتانی الکتاب و جعلنی
مبارکا این ما کنت و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
این حجج در بین حالت بالقوه با و داده بود به غیر کتاب و خود او
که اگر بچه را در گهواره صلاحیت خداشناس نبود حضرت مسیح
در مهد این همه اشیاء خداشناسی نکردی و چون خود نشناختی
کرد که نکردی که صبیان دیگر را همه از و در مهد گویا بایست
شد و از روح او زنده گردیدن و خداشناس شدن و حیات

جاوید

جاوید از روح خدا جاوید الی پیدا کردن که عبارت از نعمت بهشت
که فرمود لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و وقیهم عذاب الجحیم
فضلا من ربک ذلک هو الفوز العظیم یعنی اگر در مهد سخن با کسی
صلاحیت این سخن دارم که از فرض تکلم و صلوة و زکوة در وجود آید که در آن
حالت حاجتی بکالیف ما سبق را خلاف زعم ناشناختگان که میگفتند کیف نکلم
من کان فی المهد صبیا و حال آنکه در کتاب انبیا و اشارت خبر بود که زمانی بیاید
که صبی در مهد خداشناس باشد اما از آن وجه که فهم سخن انبیا خود
نتوانستند کرد لاجرم انکار میکردند و بد و زخم میرفتند الی هذا و کذالک
یفعلون انی عبد الله آتانی الکتاب چون در آن حالت حضرت الله عبد خود
کتاب داده بود و شک نیست که کتاب بی سخن و تکلم نخواهد بود و حال
آنکه کتاب او عبد الله آن [illegible] حبیب او بود که با و کرامت فرموده بود
و چون در واقع خدا اباهای حقیقی بود که بلغت ایشان عما نوئیل است
که [illegible] و نقطه است با آن مناسبت از برای تحقیق و تصدیق انبیای
پیشین عبد الله گفته که [illegible] نقطه است و در حقیقت همان عما
نوئیل است که گفته بودند که اگر حضرت مسیح ابن مریم را کلمة الله میگویند عما
نوئیل اوست و اگر روح الله میگویند همان عما نوئیل است که از برای اتمام

دین تمامی انبیاء خود ظهور کرد که آن الله بود که ه که این بار
کرد در هر سه اسم خدا با وست چنانچه ابنا یار و اکثر صنایع خود خود را
فرمود عبد الله کو بنید که در حقیقت عما تو بلیست بالحقیقه عمانو بلیست
و در رمت او سی حرف و نقط ظهور کرد که تا با بای کرد و عیسی که آه
است که ذات راست بهمان حرف ازل و ابدی عین ذات
صفات خود ش باشد و الحمد الله رب العالمین در کشف انبیاء ماضی
آنکه او را عمانوئیل دیدند یعنی خدا با ما ظهور که کلمة الله بود که در عالم
کشف شاهده فرموده بودند که چنانچه ظهور کرد بیان بیز فرمود سخن
انبیاء خود را چون کلام حق ز حق نبود جدا تو صدا را حلاج رجلبه
جانسان کرد را انجیل نیز چنین فرمود که اول چیزی که از آسمان آمد سخن
بود و من آن سخن بودم چون او سخن بود و خدا با آن سخن بود سبب خرابا
یقین او باشند و بس مشد اول کلی که در مهد بر سان صدق صنوی
که مسیح الله بر آمد آنی عبد الله بود تا اثبات قول صدق انبیاء آخر بس
کنند که گفته بودند که صبی در گهواره خدا شناس شود چون ان منفصل از فهم
خدای. که مسیح با آن صبیان دیگر جواب رسید از برای آن او مس در اظهار
کرد و این که فرمود یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین
آنچه در مهد

آنچه در مهد گفت از آن معنفت گفت بنام الکتاب گفت و آنچه در حالة
کهل با آن گفتا تیرها گفته که بعد از نبوة بر وجه او ظهور دیگر دیدند بدلیل
لله الامر من قبل و من بعد کسا و جیها فی الدنیا و الاخرة یا بن ای عیسا ر تو
کرد از کتابی که تعلق بد نیا داشت سخن گفت و از کتابی که از خواص اهل آخرت
~~باب ابنیا بود کار از کتابی که تعلق بدنیا داشت سخن گفته بود~~ دیگر سخن
فرمود و یومئذ یفرح المومنون بنصر الله ینصر من یشاء چگونه شوفتار را
زچه بنا شد از نصر الله در این روز که در یابند که بمقام رسیده اند که دیگر
بتعلیم و تعلیم تعلم احتیاج ندارند از برای آنکه از نفس عیسی دم دم او را که
معنی فوکر دها انو که النفس سواد الوجه فی الدارین که من قبل و من بعد اشارة
با نبیا دو سر است و مقرر شده اند که لا یحتاج الی الله در شان ان ابا نسب
الطالب در باب اکرا دراک داری و مناسبت سخن انبیا بر نشین از بدلیل
لا نفرق بین احد من رسله یک سخن خاتم انبیا صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
بیابی که از کجاست که الحمد خدا و بد کلام که حق ت کلام است که صعد الیه یکلمه
بحقیق این توحید از کجا توان کرد و چون ممکن باشد که خود فرمود لا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء مشد این که بعد از مهد و کهلا که و من الصالحین
فرمود در این محل یعنی انزل از حق در یابند فوله حق صالح را صالحی را ای جوان

از خطاب فانما بالقسط دان صدق الله العظیم یعنی چون حضرت صاحب الجنة
خطاب مسیح کفته و از نعمت ایشان نیز در کیفیت تکلم فرموده در این جا
ارضی آن از برای آن بود که از ذات ایشان عدل و قسط بر حفظ استوا عدو بر کرده
تا آن جه کتابت التی حضرت شانزده شوند و با شانزده حمل حروف تا نسو
کتابت التی نیم ... از لی ابدی غیر حرفی شوند که قایم بذات حق قلم
بنزل و خدا و ندی لایزال است حضرت و این که فرموده یوم تبدل الارض غیر الارض
در این محل تبدیل ارض را از عدل و قسط در یابند که بیشتر از ظهور
حضرت صاحب که خلیفة الله المهدی که در لفظ حدیث آمده است عبارت از وجود
اصل موجودات اوست این ارض مملو بجور و ظلم بود که در زمان او بعدل
و قسط که ضد جور و ظلم است بدل شد و میشود لاجرم حق آنکه فرمود در
باره ارض که والعاقبة للمتقین و یورثها عبادی الصالحون
تلک الجنة که وقتی که ارض متعلق باین دو قوم یکنهم و تخیر کیرد بدل
شده باشد و شود دیگر آنکه بیشتر از این بود که بیشتر از این چنانچه جای جور و
ظلم بود تعیین که دوزخ بود که در حدیث آمده است که دوزخ در زمین
است و تمامی شیاطین چون فهم حدیث نکردند از برای آنکه از سیم حروف
بودند این حدیث را تمسک خود کردند و از سبب در نیافتن در بئس
المصیر

المصیر و اسفل سافلین بار افتادند این زمان که بنفس حضرت صاحب الله
جای با عدل و قسط پیدا کردند و از نجاست وجس اهل جور و ظلم
پاک شد جای متقیان و عباد صالح شد لاجرم آن دوزخ بدل بجنت شد
که این مقام بود که خبر داده شد متقیان در کلام تنزیل حضرت جلیل حضرت
و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین و از این مقام بود که حضرت حبیب النبی
خبر فرمود که در آخر حضرت رحمان قدم خود را چون در دوزخ نهد از
دوزخ سبزها بدمد و حال آنکه جنت سبزه زار را میکویند و ظهور این نیز
نیست الا بر وجه ارض و تمامی موجود جنت گشته یعنی رحمان در روزی
که قدم در دوزخ نهد و آن دوزخ را بمرتبه سبزه بدل بجنت کند او روی
که در درک شیاطین که فهم سخن بنی آدم که حضرت انبیاء الله صلوات الله
علیهم نکرده بودند الی هذا ارض که جنت است دوزخ بود که این
زمان از ازل آن ارض بدل شد و فرشته روشن آنکه قدم فرمود
که همیشه در جنت وجود است که برای رضا است پس آنکه فرمود که قدم در دوزخ نهم که
نهد یعنی آنچه را شیاطین تصور دوزخ کرده اند ما آنرا از برکت قدم
خود بجنت بدل کنیم که همان مرغزار است و سبزه زار است و این قدم

آن قدم است که باز بر صورت رحمان مخلوق است که خصص که الرحمن علی العرش
استوی که فرموده قد میه من ارض الی ارض که با آن دو قدم جبار در کعبه
متصل است که جعل الله الکعبة از آن کعبه جبل ● انجا کعبه کرده است
که باز آن کعبه متصل است باق که فرموده و خبر صدق از آن روز داد که یوم
یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم
ترهقهم ذلة و در ان روز شیاطین را چگونه چشمها از خوف پس وا مانده
و بهره شتابان یکباره و از سجود ساق عظیم سر نکشد که رو از روی
فرزندان
خلیفة الله گردانیده اند و مار را از طاین خیر دانسته اند و چون رو
در او که بهتر و جود است نکردند در کعب و ساق که جوانند کرده و در سجود
آمدن که جبین و جاعلای وجود است ساق و کعب اسفل وجود است
کی جوانند کرد و در سجود آمدند که جبین و جا اعلای وجود است بدانند
الا از قدرت ربانی فوق ازلی حق لم یزل آنجا و از کید مبتین او بیخبر بودند
که از غایت عظمت و جلالت و جبروت و شوکت و حکومت و سلطنت و پادشاهی
بی وزیر و انباز خود بمه شیاطین را حکم فرمود که رو در خاک کنند که عرش
آن خاک پاک از الجنة عند الله که بقیة خاک سر و پیشانی
و قدم و کعب و ساق خلیفة الله است که فرموده در حق ما آنجا

سالها از حکم

سالها از حکم رب العالمین سجده از تقلید کرده بر زمین صدق الله العظیم
بخلاف انبیا و اولیا و عاشقان آن وجه و قدم و کعب و ساق که وقلیل
من عبادی الشکور آنچنان عباد بودند که از غایت شکر که از جنس شیاطین
نبودند آن سجود را در یافته و دانسته بطوع و رغبت میکردند و چون
نظر را جبین در یافته بودند با بنای جنس خود که اخوان آینده
ایشان بودند بشارت دادند و روشن مدلل و لا لائق میرسانیدند که
بقرینه وقلیل من عبادی الشکور امروز ایشانند که آنچه از سجود و نیاز
ایشان در وقت نماز خبر میدهد که وقد کانوا یدعون الی السجود
وهم سالمون سالم چگونه نباشند در این روز که در وقت سجود و در
در دار السلام کرده اند که از آنرو که دار السلام است در شان او است
که حق فرموده ومن دخله کان امنا والسلام علی من اتبع الهدی کعبة الله
از آن وجه که خانه خداست و حاجیان که میروند تا طواف آن خانه
خدا کنند اول الحجر الاسود میرسند و سلام برو میکنند و آغاز طواف
ازو میکنند از آن وجه که خانه خداست بحسب ظاهر بایستی که بانی
و بنیه سلام حاجیان بر خداوند خانه بودی که حق الله است آنجا آنحا رسول
الله علیه الصلوة والسلام فرموده اند که خدا را سلام میکنند که او سلام است
میکنند

تا ای طالب سرّ حقیقت اشیا بدانی از روی یقین که سلام نمودن بر حجر الاسود
کردن از برای آن حقیقت است که چون آن حجر از جنت آمده است
و هم در آنجا که … خواست زوج خود را عارف شده است چنانچه زوجه
او نیز در آن موضع مبارک عارف او شد از برای این بعد آیت آن
… در … فرموده اند قوله … بوسیدن آن و سلام کردن
بر آن که مآل آن صورت انسانست صدق الله العظیم ای عاشق حقیقی
هرگاه که مشرف … مشرف شوی و به تلاوت آن موضع متحیر
شوی که … باید قوله … چه خواست از این عاشق صادق تا
عالم عاشق که بعضی صفات معشوق را معتقد باشد و بعضی را نا معتقد
الآیه صدق الله العظیم تا آنجا که در شان بدحال ایشان ختم باین آیه
میفرمایند که ان اعمالهم سیئة … و ان اعمالهم حسنة …
خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین از لوازم ایشانست
ای عاشق صادق هرگاه که درک این بیان الآن کنی از روی یقین دریابی
کز بیان کار دو جهان از این بیان … بوجه خاص … میفهمند
که ذات الوهیت را در مقام چون و چرا داشته اند که چگونه … بنده را اختیار
نداده باشد او را در مواخذت و خطاب کند ظلم کرده باشد از روی
یقین

یقین خسر الدنیا والآخرة بوجه خاص خاص ایشانند که در هر دو جهان
نابود شدند در میان فرق مسلمانان از هر جنس هیچ عزت و حرمت نیافتند تا
باظهار مذهب باطل ایشان را تا غایت کاری از پیش نرفت بلکه
هر روز که بر آمد ایشان خوارتر و ذلیلتر و مغلوبتر شدند و زیاده
شدند بلکه کم و کاسته شدند و در آن جهان خود با ذله و …
خدای تعالی عظیم و عذاب شدید از برای ایشان و … ایشان آماده
و مهیا است … در شان ایشانست از روی حقیقت نه مجاز که …
ذلک هو الخسران المبین … که بحکم حدیث و بیان الهی
… در صورت کبوتران سبز در آیند هرگاه که ای طالب اسرار الهیه
ادراک بیان تاویل … فرمود که … که سوره بقره است و آل
عمران در صورت مرغان در آیند … که بیان سجده … حبیب
خود میفرمایند قوله … واسجد واقترب روبطرف کعبه کرده بقصد طاعت
که سجده آدم وجهه من تربت الکعبة الآیه صدق الله العظیم ای طالب الله در
که حق الله بنی آدم را که فرموده است که سجده کنید آن امر ستوده اشتغال
… و قبول نکرد از خاستن ادراک و فهم
فهم و فرشته روشن آنست که اگر در نماز نیز و اگر در غیر نماز چون
چو

[illegible]

بابه سجده رسید بذالله رو در یکی طرف می باید کرد در سجود آمدن

که آن طرف می باید کرد در سجود موضع خلقت وصد سجود ملایکه است

که بواسطهٔ آن سجود در مقام قرب وجود باید ند اکر این سجده منحصر نه

از برای رو بی ادم بودی چنانچه زعم شیاطین که این است با بنیاد که چون

سجده از برای الله تصدیق میکنند چه در رو بهر طرف که کردندی جایز

بودی و حال آنکه بهمه حال ممنوع است مسئله اگر سوال کنند که

عورات را در نماز قضا نیست در حالت حیض و روزه را قضا هست

سبب چیست جواب آنست که ... در بیان نماز و روزه که وضو

شرط نماز است بخلاف روزه و در وضو اوی روی راحی باید شست

که اصل وجود دست که تمام وجود نسبت باو در حکم تکرار و فنا اندو

عورات را در رو بوجهی حصور است نماز ... تمامی نیست

... از بیان الحج و ایناکه حاجی چون

در احرام میرود و مباشرت حلال او براو حرام میشود از براو آنست

که آنست لفظ تیا مباشرت او بیز بر او حرام است در آن حالت یعنی قصد

هیچ حیوانی نمیتواند کرد فی الجمله و چیست از برای آن از لباس چون

نیز عریان نشود چون در حالت احرام برهنگی را اختیار کرده است

امان که روزه

---

امان به که بروزه باشند و ... صید نکنند و ترک مباشرت حلال نیز کنند

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ... بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها

الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق

وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم

مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا

ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید

الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم

تشکرون ای آدمی دریاب بخلاف دیو لعین منکر طیب پاک که این نعمت

را که خدا و ند پاک بر تو میخواهد که تمام کند آنست اول بآب وضو

میکردی وجود را پاک میکردانیدی تا قابلیت آن حاصل کنی که رو

در خانهٔ پاک کنی و در نماز و در سجود آیی در بعض اوقات وجود

آب را که آلت پاکی بود از تو نایافت میکردانند تا خاک پاک را قایم

مقام او کردانیدند و با نعمهٔ پاکی خود را بر تو تمام کردانند که شیطان

لعین حسرک بخس العین از آن شد که در جواب جدال آدم

انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین کفت چون از این دو

پاک سره بجید بخس العیز شد و مخصوص شد بابن خطاب فاخرج منها

تحیت نمازه طوبی و ... سوزار نکوز ... وحی الله ... وحی و در نکاره و کینا ... سنجر جلوه که باشنر ... وحی ... انتیز ... طیبا ... بخشی ... به جود ... سنیز ... حاجت بنده ... نیا کوز ... شنیتم ... اوله وحی ... نشر باد ... تمرکتی ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ...

یعنی از جهت کہ بعینہ میان آب و خاک بود کہ آن بجنس الجائی
از نار داشت لاجرم بعد از فاخرج منها فی بود از غایت قهر و غضب
الله خود کہ فانک رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین ؏ ولقد
کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا از طالب از قرینہ کرمنا کہ بنی آدم اند زینکہ اکرم
را شناس کہ مسجود ملائکہ است اجمعین ؏ ایشان کہ حکمت را اختیار
کرده اند و فخر خود را در آن حکمت میدانند و رسالت فرمود کہ لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب یعنی بقراءت فاتحہ بی آن صاحبتان اجون قراءت
نباشد حق نباشد و چون حق نباشد ناچار ایشان را در تکلم باید
امدن از عذاب آتش و لم انک من العالمین باید گفت اعوذ
بالله من ذلک بدلیل کان الله ولم یکن معه شیء چون عبارت از
اشیای محسوس و نامحسوس ظاهر و باطن سماوات و ارضین و
الله بهزار سال بیشتر از خلقت آسمانها و زمین در قراءت طه و یس
بوده است کہ اگر نہ تکلم بلکہ بقرآن مجید فی لوح محفوظ خود
زمین قراءت خود بوده اند چون فرماید مخبر صادق کہ ولم
یکن معه شیء از آن وجه کہ کلام صفت متکلم است و لصفة
ذات




دولت والسلام ؏ حق بحکمة کان علیه عرش خدا الرحمن
ادنا لیالیا ولا ایاما را کہ صدق رسول الله از قرینہ این حدیث معلوم میشود
کہ عرش خدا بہیچ نشان ایام و لیالی خواهد بود در هیچ روز آخر ضیائی اول
بر صاد بود کہ در آن بود در امام الوری عاشقان وجه الله از پی قرینہ روی
خدا را بالغداة والعشی یریدون وجهه استند کہ آن غداة و عشی رحمانند و ملکوت عزیز
عرش رحمانند از برای آن بعد از کهیعص طه آمد کہ ذکر جلیل الرحمن علی العرش
استوی الحاست و چنانچه حق در مراتب حروف چهار دهم است طه بعینه نام
صورت دار بود در دو حرف خود از روی حمله لا یسمعون فیها لغوا
ولا تأثیما الا قیلا سلاما سلاما در کلام تاویل چاق جلیل از نجا یعنی حسی
کرد در تمام فرمود ؏ کوس سبحان زده در کاینات علم از روی ذات
و از روی صفات ؏ چون گوش بهشتیان بغیر از سلام چیزی دیگر نشنوند
از برای آنکہ بغیر سخن چیزی دیگر موجود نخواهد بود لاجرم لا یسمعون فرمود
و بغیر از سلام کہ ذات حق وجود مطلق است چیزی دیگر نخواهد
چون در کلام موحدان بغیر از خدا نباشد گوشانشان بغیر از قول سلام
نشنود ذکر فرمود و هو السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان
الله عما یشرکون ؏ لیل و ظلمت لیل عند الله درجه با نه است فرمود

لیلة القدر خیر من الف شهر زهی لیلی ظلمانی که از هزار ماه بدر نورانی
خیر است از برای این فرمود در رحمت چه ظلمت ابدی که در حقیقت ظاهر از دوست
نور محض است دوست داند قدر دوست آنکه در حدیث آمده است
که رحمن قدم در دوزخ نهد و یکبار دیگر در دوزخ نماند حکمت چه بود
که الله نفرمود که قدم نهد که در قدم قهر است بلکه رحمن فرمود از برای
آنکه قدم رحمت را که رحمن از برای آن رنج مکرر داند که از غایت رحمت
در دوزخ نماند و یکبار دوزخ را که تا غایت فلاسفه با جمیع عقلاء دیگر — در یکبار دوزخی
وجود ارض مقدسه میدانستند بدل بفردوس نعیم کرداند و حال آنکه
این معنی را در اسم رحمن بیشتر مشاهده میتوان کرد که در الله که الله اسم
ذات است و در وی ملاحظ رحمت و غیره میتوان کرد و در رحمن اسم صفت
است و در رحمت این جهانی و آن جهانی مبالغه در وی بیشتر است که
که فیه رحیم موضوع است از برای رحمت این جهانی رحمان موضوع
از برای رحمت این جهان و آن جهان است پس اولی آن بود که چون ملک
نماید که چه رحمان قدم در دوزخ نهد تا از غایت [illegible] عنایت
او از زمستان دوزخ بسبزه برویند تا آن دوزخ مصور شیطان مارد
بدل به بهشت آباد شود که یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
مطویات



مطویات بیمینه ناچار چون بقدم رحمت چه رحمت رحمن را بدل کند تحت سموات
را نیز بیمان رحمان بیمین خود کند با وجود آنکه در باره زمین نیز بدست فرمود
که والارض جمیعا قبضته که این قبضه بوجهی همان قبضه است که حاکی چه حکایت
الله حال [illegible] را از جمیع روی زمین جمع کرد سبحانه و تعالی عما یشرکون
مشد این که فرعون از چه موسی کلیم حلک علیه السلام سؤال کرد که و ما رب
العالمین چه کلیم در جواب فرمود که رب السموات والارض و ما بینهما
ان کنتم موقنین شرط فرمود در جمع صفت رب العالمین از ان حکایت بود که چه
در شان چه خلیل خود فرمود و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض و لیکون من الموقنین گفته بود که در چه بیانه الله چه فرموده
اند که هر کس که بملکوت السموات والارض برسد از موقنان باشند که و
اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی که از ان بنی آدم که شاهد نفس خود از همه آیات حق رب
العالمین چه شده بودند یکی چه خلیل الرحمن بود که از ملکوت عبارت
از حقیقت خلقت و اندازه این شواهد بود دیگر هم موقنین وقتی
تواند بود که بخلقت آسمانها و زمین و خلقت نفس خود برسد بخلاف شیطانی
که در شان ایشانست که فرمود ما اشهدتهم خلق السموات والارض و لا

خلق انفسهم سبب آن شرط که حق موسی کلیم فرمود که ان کنتم موقنین یعنی اگر
ملکوت آسمانها و زمینها و ما بینها بر سید رب جود را بجستجو نباید که خلقنا
السموات والارض وما بینهما در شش روز کرد که چهار ربارب دیگر بار
است و آن حق کردگار صورت نگارست نگار شانه ع در ماه رمضان
که ظرف قرآنست حق الله در شبها ما بالکل و شرب فرمود و مباشرت و در
روز صوم که عبارت از عدم الکل و شرب و مباشرت است فرمود تو چه ماه
از آن جهت است تا مباشرت شب دلیل کتابت سواد و صبر کرد روز
که روزه دارند دلیل آن کتابتها بیاض و صبر باشد در تحقیق آنکه سخن
از قرآن بیفوان رسد که انبیا رالله و خاصان حق الله با خلاص طور بیشتر
در شب جمع شد نداز الخ حجت که حیطه بنستند که عند الله آن شب که ظرف قرآن
عظیم واقع شده است بهترست از هزار ماه که بقول خدا در هر ماهی یکبار بدر است
تا معلوم شود از بیان الهی حق که آن لیلهٔ قدر از آن جهت که اندازه قرآن
قدیم حق علیم حق با وسعت بهتر از هزار بدر آسمان که بواسطه
این قدر عند الله لیلهٔ مبارکه بود که چهارده کتابت سواد ظلمانی او
صورت چهارده که نورانی الله او شده است ع بسم الله الرحمن الرحیم
الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور
باذن



باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید تا آن چه بر حق بواسطه آن صراط
عزیز حمید ثبت بر شد و تراضی الرحمن علی العرش استوی ظهور
کند و بدبد بدائع یقین روشن شود که این وجهست که عرش است که استوای
رحمن کرد ب ع ازل ابدیت بر وست که فرمود له ما فی السموات و ما فی
الارض وما بینهما وما تحت الثری ع ای طالب اسرار حق پروردگار کردگار
مالک روز شمار اگر میخواهی که از روی تحقیق و تعیین و بی شبهه و گمان
بدانی که بهشتی در بهشت و دوزخی در دوزخ خالدین فیها ما دامت
السموات والارض چون ند جاودانی نامه الله عذابی راحت که بخوان و بنه ببین
که از آن دو گروه کدام مانند که اسامی ایشان مذکورست بعضی بجرح
و بعضی بکنایه چون این دو فرقه در جای در آمدند که آنجا بقول
خدا جاودانیست میتوانند بود که بوجهی مظروف نیز خالدین باشند
اما در الا ما شاء الله معنی غریب هست که می شاید که از بیرا ران باشند
تا فرعیت اصل بر فرع لازم آید یعنی ظرف و مظروف کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام ع حکمة الله در آن چه بود
که چون حق دابة الارض ظهور کند و خلایق بی ایمان از خوف او
در نماز دور و دراز گریزند و او گوید که من شما را جوابم دهم

شکستن یعنی در بین حالت بجای قند شکستن فرمود اقرئیه عصا
ح موسی کلیم که با او بود در سبب بود جهت معلوم میشود که ح دابة جنانکه کلمة
الله و روح الله بود کلیم الله نیز بود و موسی کلیم الله کهی بود که کسر
لوح کرده بود چون ظهور ح دابة الارض از ارض یوم الفتح خواهد
بود بین سبب بجای او کسر اول بعد و آن کسر لوح نیز بسبب کفار
بر ستم قوم بی ایمان بود که اول با ایمان بودند جنانچه قوم روز کار ح دابة
الارض را که جون شیاه شده بود اکفرتم بعد ایمانکم تشنیدند ۴ قوله تعالی
کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة بقرینة ایام ح باید که شمار
از ایام صوم رمضان باشد که در لیلا و ح سی بین الفاظ کلوا واشربوا
فرمود تا معلوم شود بر خلاف زعم اهل ظاهر که این کلوا واشربوا واشربوا که
مخصوص بعد از خرابی بدن نیست ۵ ح الله ح ذکر در سوره
کهف که فرمود انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی که در تفاسیر
آمده است که آن جوانان هفت جوان بودند که هفتم ایشان
کلب ایشان بود معنی آن هشتم را از وزدناهم هدی باید یافت
که صلوة درست بهفت آیه فاتحه است و نصاب همه آیه که نقطه دران
روکه مرکز ست جای او در وسط است که ظهور حق استوا از وسط
که صراط



که صراط مستقیم است که جای حق است که فرمود وربطنا علی قلوبهم
اذ قاموا که قوام آن خط استوی از آن نقطه کلب است که از روی
مرکزیت در قلب مکان دارد که چون آن جوانان کهف از آن نقطه
خط استوی برخیزند در بیان وزدناهم هدی آیند در یوم المزید جون
بگویند که ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا
اذا شططا جون اصحاب کهف را ح جوانان فرمود پس آنکه منکران
از روی تقلید گفتند که آن جوانان هفتند وجهی دارد که آن هفت
کتابت مخصوص جوانانست در بهشت بواسطه آن کتب سبع مثانی
جارده ساله خواهند بود آنکه ح رسول نبی امی علیه الصلوة والسلام فرمود
که هر که سه آیه از اول سوره کهف بخواند از شر دجال لعین ایمن شود
بوجهی دیگر سه آیه از برای آن فرمود که اهل هفت با بیست که دجال
لعین ایمن شده در وقت خلق ندارد که بحکم حدیث و بیان الله ح ه
مکتوب بین عینیه ک ف ر فرمود تا معلوم شود که هر کس که باید
سه آیه را بخواند از سوره کهف از شر دجال لعین که از این سه آیه
دران هفت باب بقدر حق غار دارد ابب حوالید بود و سه حرف از الجهه
که بوجهی هفت صورت دارد و دو اندر عصمت از دست دجال

وشیطان وابلیس لعین در کشیده است و بر کنار واقع شده
است و در کهف اند از ان سه حرف دجال و شیطان ابلیس لعین خیزند
ببید بد ظاهر بُرد را شان بید خلافت بجای خفیه ز نقش کان مراد در
ام الوری حد خلافت بجهت انکه جای تمام معنی ظرف است سین
باین وجه جو بنه دام الوری و سدرة المنتهی یکی وجود باشد بدلیل
رایت ربی لیلة المعراج فی احسن صورة که بیان فرمود فی حرز نقطه
در ره تو ح الله ح ه حیز باشد که صوم عبارت زبان زیتیا
دن کلامیست که غیر کلام خدا باشد و حیز باشد که بدلیل انی نذرت
للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا از بن مدایح الله ح ه این حین
روی می نماید که چون فتق قدیم بوجه الله ح ه در ماه مبارک رمضان
نزول اجلال فرمود که سخن بنهان و در فرست از زبر ظهور این حین
ح الله ح ه در بن ماه مبارک صوم فرمود که سخن در حین حیثیت حوالهد
بود تا فتق قدیم که بوجه نازل شد بر مرز از ان کتاب تبوی وجه ظهور
کند که در این نزول کرده است انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادرا
ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تا دالت بر تعظیم حاکی و
باکی او کند که وجود لیلة زو است بر خلاف اسمان که کان ما است

که حق آدم

ظهور واقع شده و از حق که و ضروری شده نسل ارزای ارزان ساختن در کل و ظهور آن دو



که حق آدم حاکی با قتباس را این تعظیم سجود ملائکه سمواتی بود که بسبب ظهور فتح
و فطر سبع تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام
هی حتی مطلع الفجر تاج رسول نبی امی که سید کاینات و اصل وجود جمیع ممکنات است
صلوات الله علیه و آله حق قدیم را بوجه الله از ان کتاب انجابی کام
و زبان بخوانند و از خط خود بخواند که لا تخطه بیمینک بلکه از خط اصل
که خدا نوشته است بروجه ابو البشر ح ه بخواند که اهل بیان اعتبار
اصلیه آنست صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین در نواحی
خوی یوم الاثنین رابع رمضان المبارک سنه تسع عشر و ثمانمایه وم

فائده مسئله ح الله ح ه در وفات مرد که زن را چهار ماه و ده
روز از زوج دیگر باز داشت بوجهی میتوانند بود که هم مناسبت
شهادت ایشان باشد و در بعضی از میراث که از حال شوهر نصف
می برند از برای آنکه چهار ماه و ده روز نصف نه ماه حمل است
و این که چهار ماه و ده روز کم دیگر از نصف نه ماه کمتر است آنرا از حساب
کم نمی ماه در یابند که در تفاسیر مسند اول آمده است که حق حبیب الله را
صلوات الرحمن علیه با ازواج مناظره واقع شده بود تا که یکی از ایشان
یکماه مفارقت اختیار فرمود و چون بیست و نه روز تمام شد توجه

نصف

حرم پاک خود شد چنانچه زوجه او از وی سؤال کرد که یا رسول الله تو چون
بودید که یک ماه این مفارقت اختیار نمودید و فرموده بودید که آن
حرم او در جواب گفته که من از آن روز تا روز شمرده ام بیست
نه روز است حبیب الله صلواة الله علیه در جواب فرموده که چنانچه
ماهی سی روز است و نه روز نیز هست و شک نیست که چنانچه در
کار شر تقصیر و تأخیر اولیست در کار خیر تعجیل اولیست والحمد لله
رب العالمین حتی آیة قوله کرسی حق وجه پاک احمد است
آیة الکرسی گواه سرمدیست و صدق الله العظیم که از این قرینه
روشن صادقست که آن یک مصرع فرموده اند قوله مصرع ست
چون پایان اشتر در عرب و حال آنکه پایان را وجود از وست
کرسی الله وجه پاک احمد است صلواة الله علیه و این که حق الی الحق
بر قول صدق خود آیة الکرسی وجود محمدی را شهادت می آورند
بدلیل وسع کرسیه السموات والارض قرینه بنایت نجابت روشن
است از آن جهت که هم در شان این وجود اقدم اسبق از وجود کائنات
فرموده بودند که لولاک لما خلقت الافلاک صدق الله العظیم والله
بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده لیلا من
المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع
البصیر ایها الطالب اسرار الهی در یاب که در تمامی کلام تنزیل ملک جلیل هر جا
بعد از سمیع گاه علیم می آید گاه بصیر چنانچه درین سوره جلیل
القدر عظیم الشان که حبیب رب العالمین را در لیلة المعراج رؤیت
حاصل شده بود بیان علم و این که بعد از سمیع بجای علیم بصیر فرمود
در می باید یافت که مناسبت در میان علیم و بصیر چیست این مناسبت را
از کلام امام المتقین در می توان یافت که فرموده العلم نقطة کثرها
الجاهلون که آن نقطه در وجود اصل موجودات که کلام الله الناطق
است مردم چشم بود که رؤیت از و حاصل بود تا ای طالب بدانی
بتحقیق که علم از رؤیت حاصل خواهد شد که رؤیت از آن نقطه علم
است که فرموده انا نقطة تحت الباء و اصلیت نقطه را از اینجا میتوان
دانست که اگر نقطه را از ~~اینجا میتوان دانست که اگر~~ ب بردارند
وجود ب نماند یعنی ملتبس شود بحرف دیگر بخلاف عکس لاجرم از اینجاست
که ابوتراب اصل جمیع ماسوی الله است و از آن وجه که عین ننمود
اگر چه در ظاهر کتابت نقطه را بی حرف ب وجود هست اما در نقطه
الله صورت نقطه بهیچ وجه از وجوه وجود هستی ندارد که آنچه

از بر هم آمدن دو لب می‌آید بصورت موجود از حرف و نقطه است
کما گر حرف را نیز از نقطه بردارند چنانچه حرف ت با ت و ث و ی و ن آن
ملتبس میشود نقطه ت نیز ملتبس شد یعنی هرگاه که یک نقطه این حرف
خالی شده گشت از کجا معلوم توانند کرد که او علامت بیت زیرا که
اگر ت نیز یک نقطه دارد چنانچه ذال و زی و ظی یریدون
ان یطفؤا ایات الله و رسله اولئک هم الکافرون حقا لا جرم آن
وجود اصل که فرمود انا نقطة تحت الباء در شان او بود که حق
نور اول فرمود صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین علی
ممسوس فی ذات الله و در شان او که نقطه بود خود که حرف بی نقطه
بود فرمود که انا و علی من نور واحد صلوات الله علیهما و آلهما و
علی اولادهما که الله و السلام بسم الله الرحمن الرحیم
و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس
اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و اذ جعلنا
البیت مثابة للناس الایه حق علام و خداوند کلام حق جلیل
خود را علیه الصلوة و السلام چون بتشریف امامت مشرف ساز داند
لازم می‌آید که بهر وجه از وجوه باعتقاد اهل ظاهر امامت حق
وجود جلیل

[illegible]



لظ

وجود جلیل القدر او لظ باشد با این قرآن و کتاب باشد که از
منتقل شده است بدلیل و کل شیء احصیناه فی امام مبین که اهل
ظاهر از این امام مبین لظ را میخواستند و راست نیست و بدلیل دیگر
که فرموده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و بدلیل
ما فرطنا فی الکتاب من شیء که از قرینه فافهم وجود جلیل حق جلیل
است علیه الصلوة و السلم لا جرم جمیع ناس را اقتدا باین امام
باید کرد که توجه او بوجه ذات حق لم یزل و خداوند لا یزال
است حق که ظهور از آن ثابت کرد که این امام عمارت او کرد و قرینه
روشن آنست که حق سید کاینات و خلاصه موجودات را متابعت این
امام بحق مستحق امامت می‌باید کرد با وجود این امر که حق فرمود اتبع
ملة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین و السلم بسم الله الرحمن الرحیم
الر تلک ایات الکتاب المبین انا انزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون
نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن
و ان کنت من قبله لمن الغافلین اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی
رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین الایه
اسرار معانی و حقایق این ایات بینات را از تلاوة حقی حاه

در باب ازان محل که حق خداوند تاویل و بیان ساجدان شمس
بیچاره فرموده اند یعنی از بیچارگی عشق اکر صبح بوصل حسن یوسف
جمیل نرسیدند و سجود بران رو نتوانستند کرد از بیچارگی در سجود
آفتاب آمدند که ساجدان حسن و جمال با کمال بودند اکر آن
ساجدان ازاین ادراک می بودند بدلیل وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ
که حق الی حجه در حق حه آیه در اثبات کمال عشق حبیب خود میکند
که بادشاه عاشقانست آن عاشقان بیچاره را اجر بیش می بود از
برای ظهور حقیقت این معنیست که حق فرمود اَقِمِ الصَّلوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ
اِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا چون
توجه شمس نیز با آن وجه ذاتست میتوانند بود که او نیز نقل حق ابرهیم
علیه الصلوة والسلام امام عاشقان مصلی حق باشند اکر صبح قمر
و نجوم را نیز این فضیلت هست اما چون آن بیچار کار از آن توفیق
نبود مثل حق خلیل الله که بدلیل اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی متوجه و
ذات شوند متوجه و جهی شدند که بعد از وجه ذات از اقران خود
اکبر بود و این بیچار کانرا که حق در کلام قدیم خود ذم عیب احمق
خبر میفرمایند قرینه روشن آنست که قوم حق بلقیس اند صلوة
الله علیها

روشن است

بقرینه



صلیت

بقرینه یا ابت یا بنی مثل حق یوسف جمیل خداوند مغفت کتاب آیات
که در آسمان که جای شمس و قمر و نجوم هست و جنت انجاست بران صور
جنتیان در جنت خواهند رفت از بعد آیت حق رحیم قدیم که هم
خود ازین حال خبر دادند که بعد از شکر و سپاس اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَحَلَّنَا
دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ کنند و باین سخن تمام کردند که لَا یَمَسُّنَا فِیهَا نَصَبٌ
وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا لُغُوبٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ آن نار که حق موسی کلیم
در تکلم آمد اِنَّنِی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِی وَاَقِمِ الصَّلوٰةَ لِذِکْرِی
اِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ اَکَادُ اُخْفِیهَا فرمود و چون از بعد آیت جدا این آن
نار الله آنست که حق حبیب رب العالمین فرمود صلوات الله علیه
لا تقوم الساعة حتی یتقارب الزمان فیکون السنة والسنة کالشهر
والشهر کالجمعة والجمعة کالیوم والیوم کالساعة والساعة کضرمة
النار یعنی چون ساعت مثل زبانه آتش باشد لاجرم آتش خبر از ساعت
دهد و حال آنکه سالی عبارتست از سیصد و شصت روز نیز که
که هر ماهی سی روز باشد که شش ماه شصت باشد بحسب خداوند
علم ساعة حق و یک ساعت چون بحسب قسمت اهل نجوم بشصت
قسمت است پس یک ساعت قایم مقام یک شصت ازان شش

شصت سه باشد که قدر رسالت فرمود علیه الصلوة والسلام
که فکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة از آن جهت که اصل آن شش
شصت یک شصت باشد که فرمود طوبی لمن ذکر الله فی السماء که
کاف و نون از آن وجه که شش حرفند شش شصت باشند و از آن
وجه که از روی توحید هر شش یک حرفند یک شصت باشند و چون
این ساعتیست که ظرف صلوتست آن نماز که بر وجه حقیقة الله
که با پای او شصت آرش است در آسمان که عبارت از دقایق
و ثانیه و ثالثه فلک بر وجهیست [illegible] و [illegible] قسمت شده است
که شصت باشد چنانچه اقم الصلوة لذکری که حق نیز از زبان
و تاویل حق ق جبیل ح ه که گاهی قه رکعت است و گاهی قه که
[illegible] باشد و گاهی قه است و گاهی [illegible] که [illegible] باشد که هر دو
شصت رکعت اند که بعد از این فرمود آن نار الله که [illegible] آیة
که ظرف این حق شصت با آن شده است که منقسم است شصت
قسمت لاجرم سید کاینات [illegible] که سین است فرمود انا و ان [illegible]
که شصت دقیقه است کما تین صدق رسول الله زهی هدایت الله
و زهی توفیق نامتناهی سبحانه و تعالی بما شیرکوه [illegible] در حق
ح ه



ح ه در آن محل که حق الله فرموده اند که هر کس که بظاهر [illegible]
رسید بظاهر در جنت در آمد پس بوجهی میتوان بود که در این
جنت صوری باشد که حق ق جبیل ح ه در کلام تنزیل فرموده
که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی ووقاهم عذاب الجحیم فضلا
من ربک ذلک هو الفوز العظیم که در حق ح ه نیز که دو قیامت
اثبات فرموده اند یکی این بود که گذشت و دیگری آنست که بعد از خرابی
بدن خواهد بود که یوم برادر اوست وللآخرة خیر لک من الاولی
عبارت از آنست که حق الله ح ه خطاب با حق رسول آخر زمان
فرمود که حصول او از بیان الله ح ه بعبادات و طاعات
تمام نا[illegible] میشود با وجود کسب اخلاق حمیده و ترک اخلاق ذمیمه
از هدایت الله ح ه چنانچه حبیب خود را فرمود با آن قرینه که هم
در شان او فرمود انک لعلی خلق عظیم بعد از نفی جنون و اثبات
عقل که در واقع چنانچه نور نخست بود عقل اول نیز او بود
ان شاء الله که این هدایت با خوان دیگر از و برسد از فیض رحمة ح ه [illegible]
الواسعة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم ق والقرآن المجید
بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب

فیها الموت صح

ق قادر و قاهر و نحوه من اسماء الله تعالی [illegible]

عَجِیبٌ اِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِیدٌ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ
مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیظٌ او لَمْ یَرَوْا اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا
الآیه که عبارت از دو طرف وجه بوجهی دو گوش است که موی
او در حساب خدای حجه از وجه ناقص شده است والسلام
قوله تعالی یا ذَا الْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَاْجُوجَ وَمَاْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ
الآیه که از بیان الهی حجه ثقلین خواهند بود که فرموده الله که از ثقلین
که دارند وجه بر سماوات نمیتوانند گذر کرد که در واقع جن و انس
این زمان‌اند و حجه ذو القرنین از آن وجه که خدا او ندو دوشاخ است
حجه اسرافیل خواهد بود که درین روز مزید یوم وعد و وعید
در سر شاخ نفخه از صور نفخه صور که اسرافیل است دمید و تنوع
وحیات را از شرق عالم غیب بعالم آشکار گردانید سبحانه و تعالی
عما یصفون قال علیه السلام لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع الرحم
از سرار آنکه ظهور رحمت الهی که کتابت ناطق است ظهور از رحم ذات
حجه رحمة للعالمین که رسول رقیبت فرمود صلوة الله علیه که رحمة
الله حجه نزول بر آن قوم نکند که قاطع الرحم باشند صدق رسول
الله والسلام قوله تعالی هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ
یتلوا



یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ الآیه که در واقع قوم عرب الذار ابن آدم بدلیل کذلک
اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُرَی والسلام مسئلهٔ آن دجال
لعین عنید پلید که عالم را گرفته بود و از آن وجه که مکتوب بین عینیه
کف ر بود یعنی علم رسول امی که منع در داشت در زمانه بود
از غایت جهل حجه حبیبه در دروغ گو بود که بواسطهٔ دروغ گوی ره
باصل خود که پاک بود نمیتوانست برد که در حجه حجه اشارت بان فرموده
اند که خلائق بواسطهٔ آن ره بوجود خودی نتوانند برد که حجه در خطاب
بنوع دیگر حرکت میشود لاجرم در کلام تنزیل خبر از بن معنی داده که ویل
یومئذ للمکذبین بخلاف حجه طیبه که حجه مهدی است حجه که کشندهٔ دجال دروغ
گوست که لقب او راست گو از بن جهت شده است از افواه خلق نیز که
فرموده هَذَا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ که یملاء الارض عدلا و قسطا
بخلاف جور و ظلم دجال لعین کذاب دلیل بیان ما سبق است بیان آن
دلیل که بر جان کذابانست درین روز آنست که فرمود خسر الدنیا
والآخرة ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ که ضد نفع است والسلام
وهو الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا که در حقیقت سدرة المنتهی
وجود کامل مکمل حجه محمد است حال از طرف شرق بر آید که خلائق را جزاف

موتوا برانند تا یکبار از بیان الٓهی ح ة فرو روند و نیست شوند فاذا انتم

منتشرون تو بدون که در شان وجود اصل اوست که فرمود اول ما خلق

الله تعالی نوری ی ح ة آدم و احمد در این معنی یکیست در

میان هردو هوی فرق نیست قوله تعالی وان یونس لمن المرسلین

الی فالتقمه الحوت وهو ملیم الی آخره این حوت از ان وجه که لهست

عصای ح کلیم ملک علیم خواهد بود که سحرهٔ فرعون لقف یونس فرو

برد و در وجود او هیچ نمود و السلام لحیة ح داؤد حلیفه که تسعة و

تسعون نعجة بود از معجز کلام ربانی ح ة ازواج خاتم انبیاست صلوة الله

علیه وعلیهم اجمعین آمده است فافهم والسلام قوله تعالی ووصینا الا

نسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله

ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة الایة ح ة انسان

قران معنوی بود عند الله حمل وفصال او چون اجزاء قرآن سوره

منقسم بسی قسمت شده تا اربعین صباح ابو البشر صلواة الله علیه وولاده

مثل وعدهٔ ح موسی کلیم که صاحب لوح بود سی و ده که چهل باشد چون

طینت اربعین صباح ح ابو البشر صلواة الله علیه واولاده الطاهرین

مثل جنابهٔ ح موسی کلیم و ح هارون صلواة الله علیهما دوازده

تعقیب



تعقیب

مثل ح مسیح و مریم با حواریون از بیان الٓهی ح ة هر یک چهارده اند ح محمد مصطفی

بشیر صلواة الله علیه واولاده الطاهرین با ح فاطمه صلواة الله علیها

و دوازده امام نحو چهارده اندیم از بیان الٓهی ح ة و از این بدایة

الٓهی ح محمد که حضرت او است ح ة الٓهی بودیم با چهار خلیفهٔ او که خاتم

مقام او بودند اند و این چهار خلیفه چون بعد از او بودند

در مثال لام الف که بود ند سر آن از چهار تکبیر میتیع از ح ح ة از بیان

الٓهی ح ة روشن شده است و چون آن چهار در مثال چهار حرف لام الف اند

که ح سید کاینات و خلاصهٔ موجودات او را حرف واحد خوانند آن چهار را

یکی باید دانست که ح کلام الله الناطق است که فرمود انا نقطة تحت

الباء والسلم و این که میگویند که شب قدر شب بیست و هفتم رمضانست

که قرآن قدیم در و نزول اجلال کرده است بوجهی راستست تا ظرف

و مظروف چون قرآن قدیم است باشد و در شب بیست هفتم لیلة القدر

ماه مبارک رمضان در نماز سنة تسبیح عشرون تا غایة از بندای خدا

وند کلام و ملک علام و رب ذو الجلال والاکرام ح ة این معنی بر خاطر

خطور کرد دید لیل حدیث نزل القران علی سبعة احرف می باید که شب قدر

شب بیست و هفتم باشد که از بیست و نه سورهٔ قرآن قدیم ح ح و

ایشان
علم که در اوایل مقطعات نزول با جلال فرموده اند از الم ذلک الکتاب
تا ص والقرآن بیست سوره اند که بعد از ایشان هفت سوره حم
آمده اند که یکی از ایشان اینست بخلاف دیگرها که فرمود حم والکتاب
المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة که عبارت از انا انزلناه فی لیلة القدر
که صفت او اینست نزد خداوند کلام حق که فرمود وما ادراک ما لیلة القدر
لیلة القدر خیر من الف شهر که آن هفت حم که ظروف آن هفت کتاب
سواد وجه لیلة القدر است که از بیان الله از تقسیم عناصر است از جمله
بجب حمله در ضمن خود نهایت عدد دارند که هزار است که ابد هزار که دوار
وجه که هر یکی اصل شهر است خیر من الف شهر اند و قرینه بر این شد دیگر
که بعد از بیست و هفت سوره در بیست و هشتم حق فرمود ق والقرآن
المجید که بعد از و بیست و نهم در ازان لام الف از برای علم ذات
صفات که ان علینا بیانه در شان اوست از بیان او حق و انعلم
وما یسطرون آمد که علم بنیاد بوجهها از برای آنست که در از الم الف
است که بوجهها هم از [illegible] بود که تخصیص الف سنة قیامت دلیل این
حقیقت از این وجه که نهایت عدد هزار است حصول او از نقطه
که با ن نقطه بنیاد است که یکی از ایشان [illegible] است که هزار است والسلام

وانکه در شب بیست و هفتم لیلة القدر صد رکعت نماز می باید گذارد
که از بیان الله حق در ازای دو رکعت نماز فرض صبح پنجاه وقت
اصلاست که ظهور در بیان روز کرد که مقدم او پنجاه هزار سال است
که شش صد رکعت نماز تراویح که در ازای شش روز است منقصد
رکعت نشود و این روز مزید وعید المؤمنین که بیست و هفتم رمضان
مبارک است که ظرف این کتاب است ای طالب بین صد رکعت حق باید
گذارد و فواید لیلة قدر را از ان قاف بجو که هم در حوامیم مذکور است
و در سوره بیست و هشتم مذکور مکرر شده است هم از خصیص
و فواید این روز مزید ابطال اسرار حق کرد کار حق در یاب
اگر در ظلمت جهل شیطان گرفتار نیستی که حق الله حق در سوره
که فرمود که هر کس که بمحضات زبان بد براند او را هشتاد تازیانه
باید زد که حق الله حق بیان و تاویل فرموده اند که حروف قطعه قرآن
با نقطه هشتاد و هفت اند لاجرم هر کس که صاحب او را لباحق رد
کند هفت را از برای هفت کتاب و وجه او بیرون رود با هشتاد ما باید
نعم البیان از بعد آیة الله حق تجدید [illegible] شارب خمر را باید زد که شیطان
بسیجود است که در شان اوست که در ع... فرمود قوله حق

مفتح نوشته که فتح ما شیطان خدا اگر چه رو نیکو نبدی سجده
پس شیطان از آن وجه که منکران مفتح کتابت الکن بود که بر وجه
محصنات است و آنکس که خدا و ندا و را انبیا حق شاه بدر بهانه
شکی نیست که از سکران شان خواهند رسانید که عمل شیطان است چو
منکران مفتح کتابت آیت است ح ٥ که فرمود الشیطان یعدکم الفقر
و یأمرکم بالفحشاء که رمی بنوعی از فحش است چنانچه در منع شرب
خمر نیز فرمود که انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و
البغضاء فی الخمر والمیسر الی آخره لاجرم حد شارب خمر نیز دان
حد در رمی محصنات است و تفسیر آیه سوره نور را از این آیه
در یابند که فرمود لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
و لا جنبا الا عابری سبیل الی آخره الآیه که صلوة در شب معراج بر
رسول امت علیه الصلوة والسلام و فتی واجب شد که خدا او را در
صورت شاهد شاهده فرموده از انجهت چنانچه در سکر منع صلوة
فرمود در مستی شاهد نیز فرموده که حد هر دو یکیست از این و آیه
از هدایت الله در بیان آمده تا معلوم شود که از روی حقیقت که در
جنابت و مستی شاهد سکر معنوی موجود است اگر چه در بین حقیقه

سوالات



سوالات خواهد بود اما هر یکی را جوابی هست هر کس را فهم باشد
بجواب مشغول تواند شد والسلام علی من اتبع الهدی ۔ از هدایت
تلاوت ح ی ح ٥ اهل بهشت بصورت قمر لیلة البدر در بهشت
خواهند رفت که فرموده است سترون ربکم فی صورة القمر
لیلة البدر یوم القیمة یعنی تا قمر خدای که قرار داست حاصل نکنند
بهشت که مکان اصل او هست در نخواهند رفت ۔ آنکه در
ح ی ح ٥ فرموده اند ح الله که شبی در مقابله دست و خرقه است
هم در ح ی ح ٥ بیان آن در تشهد میفرمایند که نه تشهد بعد شش
است و بیان سلام میفرمایند که بعد از تشهد بطرف دست راست
واجبست تا از هدایت الله ح ٥ از این قرینه معلوم شود که تمام
حکم دارد والله ۔ آنکه در ح ی ح ٥ ح فرموده اند در باب
سنفرغ لکم ایها الثقلان قوله ح ٥ برای آخرانه ثقلان خوانند
که بر روی زمین ثقیلند و عروج بر سموات ندارند و حجة او
آنکه یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض صدق الله العظیم از این هدایت بیان
و تاویل ح ق جلیله ح ٥ معلوم میشود که این استطاعت

کرا سلطان نیست از فرق کیسو و شرح سینه ازخطا است احاطه
می باید کرد تا بحکم حدیث امام المتقین که فرمود تخلقوا باخلاق الله
سینه و پاک شدن از ما سوی الله روزی شود که فرمود که لم تکونوا بالغیه
الا بشق الانفس والسلام ۵ یوسف جمیل را خبایت نگران حسن زلیخا
سلام الله علیهما بود بدلیل و بتهمت بهاداز غایت عشق آن حسن و جمال باکمال
بود که از شهود نشانی مستغنی شد بقرینه لولا ان رای برهان ربه
که صفت کتاب مختوم بکرم الهی بود بحکم رایته فی حرصت خطط ابیه
تاویل قوله که برهان منتج از بر من برهره است که این
عارض سینه است صدق الله العظیم تا بود او زیخ
کلام ۵ از فیض بر عاشقان حق سلام ۵ سلام حضرت او بر
یوسف جمیل و زلیخا صاحب جمال با ذکر عاشقان ۵ الی
بودند چنانچه منع نفس اماره نیز کردند اگر چه دل کشته گردد
و جان با شتغال بعد از فتح آثار برهان ربه عنان اختیار از زبان
بستند و نگذاشتند که از خود در گذرند ۵ با وجود آنکه حد الحمد
عشق حق دیدن که بیرون از حد است ۵ صدق الله العظیم والحمد لله
رب العالمین ۵ من قرأ سورة الاعراف جعل الله
یوم القیمة



یوم القیمة بینه و بین ابلیس سترا و کان آدم شفیعا له یوم القیمة
صدق الله العظیم بسم الله الرحمن الرحیم ۵ المص کتاب انزل الیک فلا
یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به و ذکری للمؤمنین الی آخره در آن
صدور و صدور حرج کجا باشد که حق الله فرمود ما الله که افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه که از قرینه اسلام تسلیم وجه
انکس بر نور پروردگار خود خواهد بود و از قرینه ابیا صدور
شکاف او را از هدایت الهی ۵ شکاف عرق می باید فتح که تاج
خروسی است تا از آن رجال باشند که حق کلام الله ناطق
فرمود و خبر از آن رجال داد که انا من رجال الاعراف و باز
که چهار حرف المص مزکی این شهادت است و چون حق
صلوات الله علیه در روز قیامت شفیع قاری سورة اعراف
خواسته بود از برای آن چهار رکعت اشراق که در حدیث سماوی
حق خداوند کلام و وقت علام حق یا ابن آدم فرمود که ارکع
لی اربع رکعات اول النهار اکفک صدق الله و صدق رسول الله
والله ۵ اگر سوال کنند بمتابعت کلام تنزیل حق خداوند
تاویل ۵ و حبیب الله از کجا معلوم فرمود که حجر اسود را

در فصاحت زبانی خواهد بود که بدان ناطق شود چون آن نیست
که از آیه و تکلمنا ایدیهم پس هرگاه که حق خداوند کلام دستهای
مخلوقات خود را در تکلم آورد اورد پس بطریق اولی که انرا
که بحکم حدیث دست راست او بود باشد در تکلم آورد و چون در تکلم
آید چگونه که ید الله فوق ایدیهم که باز این آیه عظیم الشان در
سوره فتح مکه آمده است فوق ایدیهم بواسطه آنست که او
چنین آمده است که در آسمان هشتم عند سدرة المنتهی است که مره
جمیع مخصوصان الهیت زهی هدایت الله و زهی توفیق باعتنای سبحانه
و تعالی عما یصفون آنکه حق فرموده که و فی السماء رزقکم
و ما توعدون از زبان حق تعالی و هدایت او چنین روشن شود
بعینه که در آن ترکیب کلام قدیم حق حکیم علیم حق آمده است که جنت
از آن وجه که در آسمان نیست رزق شما و ما توعدون در آسمان است
بدلیل و لکم فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین که در حقیقت اسمی
پس بر بهشت تعذر بر همه کس که از اتصال طبیعت برین رسیده باشد
بر سموات نکند یقین که از آن رزق که عبارت از تشتهی الانفس است
و از ما توعدون که تلذ الاعین است حظ و لذتی نخواهند یافت
بر خلاف



بر خلاف زعم کج اهل ظاهر که تصور کرده اند که آن رزق و آن موعود
الهی از آنجا برایشان نزول خواهد کرد بلکه قضیه برعکس است که ایشان را
نزول نیست که ما از عالم طبیعت و تعلقات بحکم تخلقوا الحقوا اجود را
سبک نکرده اند عروج بر سموات نخواهند کرد و چون این عروج ایشان نیز
و ما را حاصل نشود یقین و بیگمان و بی‌شک که از آن رزق و موعود الهی
محروم خواهیم بود خالدین فیها ما دامت السموات و الارض اما لکم و ما
تشتهی الانفس یقین که در جنت شهوة نفسانی نیز خواهد بود و ما تلذ
الاعین را که چون وجود مطلق حق حقیقة و حق خاتم و حق آدم
او که مظهر ذات و صفات او بودند که اگر چه اول اول اول و اصل
و اصل اصل جمیع موجودات و مکونات بودند در آخر ظهور کردند
آخر یاد فرمود از برای آنکه مرتبه علی علیین دارد نسبت با تشتهی الانفس
از برای آنکه بهر گاه که چشم عاشق بر جمال با کمال معشوق حقیقی افتاد و آن
حسن خط جمال با کمال بلا زوال او را بدید خلد بهشت که اگر آن دیده
او بحقیقه است بدلیل کل شیء هالک الا وجهه دیگر او را پروای
هیچ شیء دیگر نخواهد ماند و این مشاهده و این حال از روی یقین و تحقیق
عاشق را آن وقت میسر خواهد شد که در این جهان قطع نظر از ماسوای

جسمانی نشان کرده باشد و بتجرد دیدار فائز گشته که بعینه حال این
ضعیف نحیف با بودن الوده نیک و بد شده از آن دیدار محروم است
که با وجود این دریافت علمی بمجرد لذت عینی قناعت نمیکند از آن
لذت دیدار محروم است که در شان او وسعت کرم الهی بکرات فرموده
اند و این وامانده نفس را بانواع بشارت داده اند و از دیدار جمال
محروم کرده و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا
گر اگر نه در تم بی جود حق الا ماشاء الله فرموده بدی و اصحاب یمین را کشف
کرده بدی اعوذ بالله من سخط الله که آنچه در شان ما حضرت فرموده اند یک
ولی شبهه آنچه بودی در شان این شکسته گنه کار ع فضلا جهد الا
ببرورد کار اگر بمارجها بعزة و عظمت و قدرت و شوکت پادشاهی
بلا زوال بلا انتقال تو و بحرمت آن علم تو که در ذات تست و
بجز تو احدی بران مطلع نیست و نمیتواند که تواند بود و تو سبحن
عالم استغنای تو که علم یکی بگیرد بارگاه سرادقات او نگر دیدات است
از هر جنس و از هر نوع از هر افراد مخلوقات و موجودات و مکوناتست
تو از ممکنات و غیر ممکنات که لیق طاقت کرامت فرما از خزینه
غیب جود که دیده این فقیر حقیر عاشق دیدار و ممکنان که ما نغان
دیگر آنکه



علیه ع

دیگر اندازه معجز مسیح تو که [illegible] ابن مریم است که او را کلمه و روح خود
خوانده و علم ساعت را که اجزای کل لیل و نهار است با وکرامت کرده بجمال
با کمال تو بینا کرده که دوا را اکمه بجز کلمه تو و روح تو که تواند کرد تا خشت
تن را سراجه جان جاودان از برکت تلاوت نامه جاودانی تو کنیم و در آن
سرای نعیم مقیم جاودان بنیت اقامت او ریم که کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم والیه ترجعون و این آیه را بخوانیم و شکر نعمت تو بگذاریم که الحمد
لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی [illegible] احلنا دار
المقامة من فضله لا یمسنا فیها لغوب ع مثله سخن چند از بیش گذشته
در باب و فی السماء رزقکم و ما توعدون اگر بران سخن اهل اعتراض ایراد
کنند و گویند که این رزق آسمانی و وعده او عامست بهرکسی که برای حا
عروج نکنند که نه بدو رزق نیز گرفته بران کیفیت که این فقیر از زبان ولی
الله در کتابها آورد و اگر در واقع سوال کنند جای آن هست و سوال
مشکل است اما از هدایت الله جواب اینست که بحکم حدیث ثابتست
که چنانچه جای جنت آسمانهاست جای دوزخ زمین است و کسی
تا این کس از عالم طبیعت [illegible] حقیقی حاصل نمیشود عروج بعالم بالا
نمیتواند کرد و شک نیست که فلک البروج با جمیع سموات دیگر که عالم

[illegible]

لطیف و نورانی اند و مبدء فیاض اند و هر چیز که از لطیف و کثیف آسمان
همه از فیض عالم علوی و اجرام سماوی است و از روی طبیعت ذاتی
محقق شده است که هر چیز که ثقیل و کثیف است رو در پستی دارد و هر چیز
که لطیف است باعتبار لطافت رو در بلندی دارد و بنابرین
از فیض سموات این هر دو حاصل میشود پس بوجهی از روی همین آنکه
لطیف اند از آنجا که ظهور میکنند در قرار گاه وجود ساکن می باشند
پس تا کسی بحکم فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان مبین حفظ انها
عبور نکند و از شرح سینه ما سواه را از وجود وجود پاک نکند
عروج بر سموات نتواند کرد و با لطف موجودات واصل نتواند
شد و بر خلاف این چون در عالم پستی ساکن شود و در زندان بدن
بماند اثقل و اغلظ موجودات علی الدوام بر وحی خبیثه امارۀ
خواهد شد و او در آن زیر بار گران جاودان گرفتار خواهد بود که
و تعلیه در عالم پستی میکنند و ما که مخلوقات حکیم بحکم الخبیثات للخبیثین
والطیبات للطیبین هر یک بجای جنس خود میشوند و ظاهر شد پس نقل
است فلهذا مقام کسی خواهد بود که آن او غلیظتر و ثقیلتر و کثیفتر
باشد بر خلاف اعلاء علیین که فرمود کلا ان کتاب الابرار لفی علیین
و کلا ان کتاب



و کلا ان کتاب الفجار لفی سجین راه خدا این بود که از هدایات خدا روشن
شد این زمان تعلق بهدایة خدا دارد که هر یک را چه استعداد بخشیده
باشد و هر کس را در چه مقام و منزل قرار داده باشد یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید والسلام علی من اتبع الهدی اما آن نقل و کتابت
که شیطان لعین و ابلیس خبیث پیدا است در این عالم خاکی تصور میکرد
بر خلاف آن بود که عالم خاکی مرآت بصفا این نمودار بود که
از هدایات الهی چه از منظر خلیفه او که از قابلیت خاکی پاک شکل و
صورت یافته بود در بیان آمد که کنز مخفی را که ذات حق بود دنیا جای
مظاهر تمامی بایست و آن مظهر عالم خاکی شد کور چشم شیطان
بجز بین لعین که همیشه تا بود هر چه فهم کرد بر عکس فهم کرد و هر چه گفت
دروغ گفت و یکی بود مثل للمکذبین چند انکه اجسام پسته تر و تیره تر
قابلیت بیشتر که بعینه بیان و تاویل کلام تنزیل خود فرموده
بود که ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
که عبارت از ملائکه خاکی و آبی اند که هم در سوره فتح مکه
خاکی و آبیست یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود در اکران و خاکی ثقیل و غلیظ نبودی

و الطارق ... الثاقب ... فضیلت عالم ... مانند بوده اند

... آنند ... و الذین معه ... رحماء بینهم ... علی الکفار ... صحیح ... سجدا

آن سیما در وجه ایشان از قلم قدرت حق رَبُّکَ الْاَکْرَم
ظاهر شدی چون چوپان کنز مخفی که حق خداوند لوح و قلم است
بودند لاجرم در سیمای وجه خود یافتند چنانچه در سوره معراج
فرمود و مثل جایهای دیگر رَبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ
لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا رحماء بینهم حق کرد که
صورت نگار را از برای آن چوپان بودند که برایشان رحمت کند
که تعلیم خط و کتابت بست تا از طوفان نوح خلاص یابند چنانچه
یافتند والحمد لله رب العالمین کما قوله حق تعالی واقف الله
بود کردن تعلیم خطش کار بود والسلام علی من اتبع الهدی
ای طالب اسرار الله هرگاه که سر بیان و تاویل این آیه بری
که حق در شان اهل جنت فرموده است وَلَهُمْ فِیهَا مَا تَشْتَهِی الْاَ
نْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ فاید طبیعت حکیمانه را در یابی از آنکه
وجه که ایشان لذت روحانی را غالب دانسته اند و اگر به حقیقت
روح نرسیده اند که چگونه بر حرم حریم نکر ظهور کرد که میگویند لذت
روحی استماع بیست که قوت روح از شنیدن حاصل میشود از آن
الله آن لذت که این کس از شنیدن حاصل میکند و انسرا عند
روح

سمعیت



روح خود دیده اند که اگر بیک فهم کنند در یابند آن همه لذت شنیدن
از برای دیدن نیست چنانچه دیدن نیز از برای لمس و لقا است
که فرمود لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ و این که در این عالم عاشقان حقیقی
منع شهوت نفسانی کرده اند نه از برای آن کرده اند که عند الله
ممنوع بود بلکه از برای آن کرده اند که چنانچه در شان حق حبیب
خود فرمود که وَلَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْاُوْلٰی که چون ترک
هوا و هوس این جهان که عالم فانیست بکنند در آن عالم باقی
که عبارت از قطع علاقه بدنیست بهمین لذت و اصل و
متواصل شوند لا ینقطع و لا یزال بر این صورت که از عالم
حاکی از نزهت سیر و فیض سماوات حاصل کرده اند بیکدیگر
عاشق و واله باشند و از همدیگر بهره را که خواهند با برابری حاصل کنند
و دست بهم در قضبان نباشد که وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ
دلیل این معنیست که کنز مخفی چون ظهور کرد حسن لذت دیدن
از شنیدن غالب باشد و شهوت نفسانی الجمالی بهترین لذات
باشد که مثل از الجنت که در وجود عامست خلاف حواس دیگر الذ
واقع شده است که بحکم وصلوا و اتصلوا لا فرق بینه و بینهم آن

وصلت بحقیقت درست ولمس است خلاف سمع وبصر وگواه
حقیقت این بیان از بیان تاویل الّتی ح ة حجر الاسود است
که همه بنی آدم را رو در روی باید کرد که عهدنامه همه پیش اوست
که حق پادشاه عاشقان محمد مصطفی صلوات الله علیه وعلی اولاد
الطاهرین بدلیل اَوَلَم یَرَوا اَنَّا نَاتِی الاَرضَ نَنقُصُهَا مِن اَطرَافِهَا
وبدلیل سورهٔ ق والقرآن المجید که فرمود قد عَلِمنَا مَا تَنقُصُ الاَرضُ
مِنهُم وعِندَنَا کِتَابٌ حَفِیظٌ که مراد کتاب مکنون ولوح محفوظ
است سمع را از آن حجر باقصی کرد انید و فرمود که له عینان یبصر بهما
ولسان ینطق بها و فرمود که حاجی بعد از آن که سلام بروی میکند
می باید که آن حجر را ببوسد و دست لذت این معنی را در یابد چگونه نمی
ولیس فنا می کنند که بنزدیکی زود از یکدیگر مفارقت کنند و دانند
بیقین که ازین مفارقت کردن ایشانرا چاره نیست و محو ابدا
بود لاجرم می باید که نوعی تعالیمی کنند که لذات ایشان از یکدیگر منقطع
نشود بلکه با وداع باشد حضرت انبیا الله صلواة الله علیهم
اجمعین بتخصیص حق حبیب رب العالمین صلواة الله وعلیه اولاد
الطاهرین از حق تعالی خلاق عظیم این بشارت آورد و گفت که ان
بندگان



بندگان محکم و اَن لیسَ للانسَانِ الّا مَا سَعَی سعی کنید که تا این لذتی
که درین جهان رسیده اید که جهان فانیست این لذت را وادین
شلوحت که اید بعالم باقی بجز ید که اگر درین عالم مقید شوید نیک
ازان عالم بقدر قید خود محروم خواهند بود چون آن لذت روحانی
که صدای [illegible] حق تعالی کرد کار صورت نگار بوده مخلوق در
[illegible] کتابت وجه گردیده هر [illegible] در وضو آب بروی رساند
وتعظیم و نکنند اهل طهارت نخواهد بود اگر مس آن قرآن کریم
کنند حرام کرده باشد و واجب القتل و ملحد باشد که فرموده فی کتاب
مکنون لا یمسه الا المطهرون یعنی هر کس که در طهارت مطلق
آن کتاب مکنون کرد که محفوظ و مکنون از بیان الّذی ازینهم
تا پاک نیست مطلق پاک با آن صورت پاک او یافته است
که هر روز چندین گرت خانهٔ صورت و معنوی را پاک کرده از برای
آن کتابت الله که صورت ذات اوست در نماز نیست که قیام
وقعود و رکوع و سجود از سر اخلاص بجای آورد تا بحق و وجود
بعد از خرابی بدن هم با آن صورت پاک برسد از برکت آن نماز
ونیاز که بر بعد آن صورت پاک کرده است بخلاف شیطان

ودجال لعین هنید که شیطان در هفت موضع در قرآن که جا
ازان وجه است روا ازان وجه بکردانید و منکر آن وجه باک
شد و دجال [illegible] حروف در عدد هفت در ... تا باید شد
در کلمة الله که عیسی ابن مریم است که خداوند هفت حظ آنهاست
وکت ... هفت مهر از صحف خبایث است در ... کفته شد و نیست
و نابدید شد و خواهد شد الحمد لله رب العالمین در الله در ... چون
صلوة را بعد دا اصل کلام حروف نهاد تا جرم در سورة طه ان [illegible]
نار الله در سخن آمد و کفت که اقم الصلوة لذکری که ذکر خدا
سبحن خدا بتوان کفت که [illegible] ... او و [illegible] ... او شد والله
ان [illegible] نار که در کلیم انتی انی انا الله کفت و خبر از ساعت داد
در الله در ... حروف ... فرموده اند که بان ناران دو ... نیست
که از اشراط ساعتست ابطال توحید از من بیان الله اسم و
مستمار او شرط و شروط را عیز هم بدان و در عالم توحید در اکه ...
وعده و عید رسید کور دو شیطان و دجال [illegible] وابلیس خبیث
ببر بد لعنة الله علیهم اجمعین اکرچه از روی خبائث همه یکی وجود
که بر بود در انتخ الله که نیست کردند نیست نیست
و دیکر آنکه



و دیکر آنکه بیان ورسلا لم نقصص علیک ازان وجه فرموده اند که همه
انبیا اکرچه کلمة الله اند اما بعضی را مثل مسیح ظاهر کرده ایم و بعضی را
نکرده ایم و منموده اند که آیات نیز که قصه نکرده ایم بر سبیل اجمالست نه بر سبیل
تفصیل تا کس را وهم بآن نکند که بحکم ما فرطنا فی الکتاب ذکر عدد
نبیست و چهار هزار انبیا الله در کلام [illegible] نیست بلکه هست
وآن عدد انست [illegible] ولام الف در حساب ان یافت که ایشان که
انبیا بوده اند در عدد ... و [illegible] بوده اند که در رسالة فرموده
او نیز القرآن و مثله معه که بوجهی درین محل لام الف است
والله [illegible] چون تمامی زمین بعینه خاک آدمست و حق آدم است
و در الله حق و فرزندان متقی در آدم کردانیده است اما در عاقبة
که حکم بر آخر دارد بحکم والعاقبة للمتقین از برای آن در روز جمعه
که روز آخر است بیع نیست تا معلوم شود که زمین از ملکیت
ایشان بیرون رفته است و آنچه بر دست حق فرزندان متقی
آدم کشته اما بشرطی که متقی نیز بر هم بیع نکنند که بر زمین کعبة که ام
القری است بیع نیست و چون روشن شود که همه زمینها از ام
القری بیرون آمده باشند پس بوجهی همه امی باشند و چون

اتی باشند از تجلی بیع بیرون آمده باشند که فرمود فاینما تولوا فثم وجه الله
وم علی من اتبع الهدی ۞ ای طالب اسرار توحید در بابا که حق الله در
جاهای آه از توریة حق کلیم خود جاه بیان و تأویل فرموده اند لو
حق ازانست که حق تعالی از جمیع جوانب سخن گفت بجای الفتح شیطان
بحکم فاینما تولوا فثم وجه الله صدق الله العظیم تا ترا ازین توحید شرک
شیطان بحجل العین فقید در یکجهه مانده معلوم شود و اتباع حجل
العین او وتا بحکم اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بقتل ایشان
جرات توان نمود و اعظم درجه حاصل توانی کرد طوبی لک وحسن
مآب ۞ اهل ظاهر میگویند که کلام خدا مستغنی از صوت
و حرف نیست پس در باب آن آیه چه میگویند که فرمود و لو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
یعنی اگر کلمات الله را قابلیت آن نبودی که در صورت و حرف سطر
وخط در آیند و از قلم مداد نوشته شوند معنی آن آیه چون باشد
اعوذ بالله ازین اعتقادات شیاطین مشرک بحجل العین و فتنه
که نبودی از ظهور رب نور نیز دانی خانه اهرمن بکلی خراب شود تا
اهرمن و اتباع او بیکبار بنار سعیر و بئس المصیر واصل شوند و از روی
زمین



زمین که جای آدمست و جنت جاودان نیست نیست و نفور
شوند که فرمود قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم
ینظرون و الحمد لله رب العالمین قوله تعالی ۞ واعبد ربک حتی یاتیک
الیقین این که حتی از برای انتهای غایت موضوعست در قاعده
عرب و مفسران ظاهر تفسیر او بمرگ کرده اند او جاهی راستست که موت
حقیقی ایشان در قیامت کبری خواهد بود نه بجای آنکه موت صغری ایشان
درین جهان بود نیز محققان و بندگان حق رب العالمین و
مالک یوم الدین انتقالست از عالم تقلید بعالم تحقیق که بصورت اول همه
می باید مردن یعنی چون نفخه الهی از رب عا او دمیده شود بدانند
بیکبار که ایشان نابود نیز گیر بهیچ وجه از وجوه ایشان را ابدا درد مش
نبوده است و همیشه نابوده اند در عالم تقلید و تصور بوده اند
و ندانسته اند که صدای ایشان در قیامت با ایشان چه خواهد کردن
هر نبی آدم که هست درین صفت داخل است و در کتاب الله همه
باین معنی اقرار کرده اند خواه نبی و خواه ولی بطریق اولی که دیگر
آن بحکم ازفت الآزفة لیس لها من دون الله کاشفة و امثال این
آیه عظیم الشان چه که در قرآن و چه که در کتاب انبیا بسیار است

ازین نتیجهٔ اوّل باین اعتبار که در میان آمد همه پی برند و بدانند که بجز تصدیق
و وهم و خیال محال چیزی با ایشان نبوده است و بعد ازان نتیجهٔ دیگر
که دریابند که مراد الله از قیامت چه بوده است و در کتاب انبیا را الله
صلواة الله علیهم اجمعین بتخصیص در کتاب نبیّ خاتم رسالت و سرور منتشر
بدایه و نهایت شانهای واضح در ظهور قیامت بچه کیفیت بوده است
و بیشک و بیشبهه و ریب و شیب هر که این معنی را ادراک کند صاحب
جاودان حاصل کرده در صفت جاودان صورتها و معنیها که بعد ازوای
بدین خواهد بود داخل شده باشد و بر خاستن عبودیت بوجهی
ازان جهت آمده بود که تا مادام که در عالم تقیید بود بتصور عابدی او
معبودی داشت پس هر گاه که وجود عبد موجود باشد ناچار اورا
بعبودیت معبود خود قیام باید نمود تا فرمان برداری خود حق خود
بجای آورده باشد اما درین روز که حق رب العالمین و مالک
یوم الدین جل جلاله و عم نواله و لا اله غیره خطاب لمن الملک
الیوم در داد و چون هیچ فردی از افراد موجودات را یارای
بودن باقی باشند که یکبار همه را در دریای محیط فنا فرو خود
مستغرق و نیست کرده اند بوده لاجرم ناچار شد که خود بجواب ان
خطاب



خطاب خود مشغول شود و بگوید که لله الواحد القهّار که صوفی
تا مان از نهایت شرک با اصطلاح فاسد باطل خود در میان واحدیت
و احدیت تمیز کرده اند و ندانسته که بحکم این آیه واحدیت احدیت
است و احدیت واحدیت که هم خود فرموده اند عاشق او و معشوق
او اسم او و مسمّا او و عاقل او و معقول او و فاعل او و مفعول او
ظاهر او و باطن او و اوّل او و آخر او و بدلیل نور علی نور یهدی
الله لنوره من یشاء پس در هر مظهری که ظهور کند چون مظهر را
عین ذات خود بیند و صورت جمال با کمال خود داند لاجرم نگران
و عاشق و شیدا و سراسیمهٔ دیدار خود شود و عشق بازی باکی
با جمال صورتها و معنیها بران صورت و جمال با کمال خود ناز کند
که قدر شناسی خود را هم خود داند نه غیر و اغیار و اهل انکار که خود
وجود نبوده ضرار ازان می پرستید خدا که علم پرستیدن از ما
نبود ای طالب علم و اهل خرد و ضع حق که از برای انتهای غایت
است از روی معنی راست بوده باشد و نهان نبوده نیست پس آخر
بر ما باشد و چون حسن معشوق را از مشاطهٔ تحقیق زیب و زینت
و آرایش دیگر بحکم و یزید هم من فضله کرده بود بر بید آمدن ناگزیر

لاجرم عاشق را نیز بآن مقدار سلب از کمال عشق آنست که بران
سم زیادت کرداند بدلیل والله یرزق من یشاء بغیر حساب جای
سیاری وصدمت کاری ونماز ونیاز وسر بازی ببیند وشنید
می باید حاصل باشد اگرچه در واقع مظهر حق وعین حق شده است
واگر حیا نکند اعلام در وجود نیست نبین وتحقیق نیست
کردم تو حق صفت او نکو در وجود نیست که فرمود قوله حق واگر
مدعی کذابست ویک بوجنید تکذیب صدق الله العظیم ونحن علی
ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین حق دابة الارض نیز از
برای آن اهل صلوة وایمان تقلید شما را درهم خواهند شکستن که
فرمود ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون تلفیق ومناسبات آیات
بینات الله را در باب اگر از حمله ومن کان خفیا ونحن کان له قلب
کشته این حق دابة الارض که حجة الله وروح الله است نگفت که من شما را
خواهم کشتن فرمود که شما را درهم خواهم شکستن از برای آنکه تا شما را
سجده ونصیحت باری نکنند وهر عضوی از اعضای شما را در قیمت
درجات فلک البروج که سدرة المنتهاست وجای صلات یک ودیگر است
که دقایق وثانیه وثالثه تا عاشره شصت شصت شصت است

در نیاورد



در نیاورد شما از مومنان نخواهید شد وسر حکمت کسر الواح حق موسی
کلیم نخواهید رسید وارواح را که [illegible] اندازند بیان
الله از آن سر پارهٔ الواح در نخواهی یافت که خداوند کلام وملک علام
فرمود که موسی از شکستن آن الواح را از کجا دریافته آن ارواح
را سر سر حکمت چه راه که کسانی شان نیز در مشعر الحرام است که مبارح
از جابهای موسی با فرقت وجدست از بیان تاویل حق حق جلیل حق نخواهد
رسید وسر قرار صورت حکیم نامان هوا امید گفتند که انسان را دو عیب وجاهل
وستی پاره استخوان است لاجرم حق دابة شما را درهم خواهد شکست
تا امیا معنی از روی نفس بر شما روشن شود واز تقلید حکیم نامان وغفلت ان
دیگر جهلا می باید گشت انه لا تنکر بعد اشیاء وهو خیر الحاکمین والحمد لله رب العالمین
اگر سوال کنند که با وجود این آیه که حق فرمود الم یاتکم رسل منکم بالبینات
قالوا بلی ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین حق حبیب حق رب العالمین
وصادق الوعد و ... بین بمواعید وبمطابقه کدام آیه فرمود که در روز
قیامت امتان انبیا انکار کنند انبیا را از بین روز قیامت با بین وجبله اظهار
کرده است بیا خبر بداد بد جواب آنست که از آیه جلیل العذر وکذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس از برای آنکه ...

انبیا علیهم السلام وجود بینه و شهادت بنده از انکار حد عن علیه است و قرینه

روشن و دلیل قطعی که خدا وند صاحب ججه کرا زین امت وسط غرضی

طلب فرمود تا ترکی طلب ننموده سید الشهدا در شهادت نیابد که درین

مقام است که فرمود ویکون الرسول علیکم شهیدًا اگر چه در علم قدیم

خدا وند روز ازل من الازل الی الابد بود که امت وسط گواهی بر کسی

خواهند داد چنانچه دادند اما چون بشیز فرموده بود از برای

فضیلت حبیب خود که [illegible] ویکون الرسول علیکم للمعتنیه غرضی

طلب فرمود ۶ که الله که در روز قیامت دایره ت فرموده اند قوله

تعالی واو را جبرائیل از مسجد حرام بمسجد اقصی برد که هر دو قبله انبیا

بودند تا فرض علی خمسون صلوة واقع بود در اول اسمان آدم را

دید و در یمین سوره جرا احد وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا

فتنة للناس الایه واقم الصلوة ومن اللیل فتهجد به نافلة لک

صدق الله العظیم تا ارطالب بترا العلوم شود از روی تقلید که تا تورد

درین دو قبله نکند و بادای نماز اسمان مشغول نشود در جنت آسمانی

مکان وحد خلی نخواهی کرد که در رساله که بشبواح ۶ ورابنای حبیب خلایق

است از ان وجه که رحمة للعالمین است از بین دو و جهنم بما جرح از

براى آن



براى آن باید الته عروج بر سماوات کرد تا بعیان او بداند که راه اسمان

ان دو موضعند که قبلهٔ نماز بند و جای راس وجبهه وصدر وظهر خلیفة الله

اند که آدم است ع و در قرآن قدیم نیز خبر راه اسمانی نیز چنین بود

که فرمود یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات

والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی بوجهی دیگر یعنی آیه

آنست که جنیان وانسیان عاجز استند که نفوذ در عالم سموات کنند

واز اقطار که عبارت از کنارهاست منع استند که نفوذ کنند که هادی

صراط مستقیم ع بدایت سلطان معین کرد که خط وسط است مثل

راس وجبهه وصدر وظهر تا جرم فرمود که فانفذوا لا تنفذون الا

بسلطان واز برای ظهور این معنی که در جای دیگر فرمود در سورهٔ

غاشیه که عبارت از پوشش قیامتست که افلا ینظرون الی الابل کیف

خلقت والی السماء کیف رفعت که در جای دیگر تحقیق فرموده بود

که لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط

که در حدیثست از رسول الله ع که اول او از نفخ صور حرمی شنود

که دست در کمر کرده باشد از برای عمارت کردن حوض آب انتشر نعمه

له او را که بر خط استوا است در باید بیان الیست حد که ازین بندهٔ

انْ اَسْتَطَعْتُمْ

ای جن دلوکی داخی ای آدم اغلنلری بلوکی اکر اشمارکی بلورسکز که تجبر ایلکوکارکه قرالکنده دخی برکی قرالکنده تحک المدهو تلکه اوده تجبرسانی تقوز تلافر سکیز تخز ایده الا تحنلکر الا الا الله دریری کی

شیطانها از برای ظهور این معنی است که گویا داخل شود [illegible] و الساعة صح

او[illegible] مکرر میشود و از غایت قدرت و عظمت و شوکت اوست که
چنانچه ناقه را معجز صالح پیغمبر خود کردانید در این حالت این شتر مست
ماشق دیوانه را مظهر معجز جمیع انبیا و رسل خود کردانید تا کمال
قدرت و عظمت و شوکت ذو الجلال لایزال او بر جمیع مخلوقات
و موجودات و مکونات من الازل الی الآن و الی ابد الابدین اظهر من
الشمس و ابین من الامس کردد و آنکه علی ما شاء قدیر که در صفت کبریا
خود فرموده که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج — وتعز من تشاء
اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج
المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب ۴ از بعد این تکلم
ورق دایره که بزرگواری مخدوم صلواة الله علیها الکه اینست
که فرموده اند بعد از کشف بیان که فرموده اند که با وجود تحقیق
اقرب الیه من حبل الورید قاب قوسین مقام بعد و نا قرب ماند
صدق الله العظیم که تا غایت لفظ تا ظاهر نماید در پرده پنهان بود
و در ما بعد بیان فرموده اند که در [illegible] قوسین از سرای
آن دید که فرموده انا اقوم من یمین الله و در آن محل ذکر کلتا
یدیه



یدیه یمین فرموده اند و بیان و تاویل قوسین نمانده و مفصل کرده اند
والسلام ۵ هم از بدایت ورق دایره که میفرمایند که زمین شهادت
امت رسید بدلیل آنکه رسول مزکی شهدا و امت بود و بدلیل
دیگر چون او را مقبول جوه و هیچ شک نیست [illegible] وحق کافی حق
کوینده ء شهادت که هو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله و باز حق فعلدان این کلمه نکامه بین بلکه حق
محققان بود و حق شهدا صدق الله صدق الله صدق الله صدق الله العظیم
و نحن من الشاهدین و الحمد لله رب العالمین پس چون چنین باشد
پس تنها عبادی الصالحین ایشان باشند که حق رسالت مزکی ایشان
باشند اما از قرینه الا اشتان از این امت و [illegible] سوال کنند که
شما بعد از ما آمدید از کجا معلوم کردید که انبیا ما تبلیغ رسالت
کرده اند ایشان کویند که از کتاب آسمانی که بر محمد نازل
شد بدلیل قطعی معلوم است که این عبادی الصالحون کر شهدا اند
من عنده علم الکتاب میراث ایشان باشند تا صالحون صورت من کل
الوجوه [illegible] مایل باشند که علم کتاب نداشته باشند و از راستی
علم نباشند بیرون روند زهی هدایت الله و زهی توفیق

نامتناهی سبحانه وتعالی عمائیر کون از برای قطع علاقه جسمانیه من
کل الوجوه از شیاطین ودجال جلیل ویاجوج وماجوج که عبارت
از جن وانس زمان ح ذوالقرنین اند جون ابن فقیر در خواب بنه
ببیند در اول خلوت که باز ببر کار خود رفته بودم وخواهد حاجی
صفیر رادیدم که سر در پیش انداخته بودی وعظیم متفکر بودی
وابن فقیر در ان حالت بیقین عیان آنست که از انابت و اجیت
کرده است تا خود حاجی را که متفکر دید ببر سر من افتاده و دانست
که او را از انابت خود خبر شوده است وممکن است که دلیل یکو بلا
هم بگفت واو نیز از حال خود لی آن شود که تعجب نسبت با حال قوم
شود وهو اعلم بالغیب ثم از نهد ابتدا الی ورق دایره جمیع
ح قوله یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولوا الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول
ذلک خیر واحسن تاویلا ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة . ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ح
صدق الله العظیم اگرچه در جای دیگر این بنده کمترین خدا این بیان
در کتب بجا آورده است اما بنزیه احسن تاویلا که تعاد که دقیق ومابعلم
تاویله الا الله لازم باشد حکم رسول را نیز رجوع با الله باید کرد تا از ان
فرد



فرقه که بعد از سبعین مذکور شد حیف تا حزب الله ناجی باشند که هم
الغالبون که صفت ذات ایشانست که بعد از بین فاصله از برای نفوذ
بیان گذشته میسر باشد قوله ح فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان
علینا بیانه بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تاویله ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء صدق الله العظیم بیان وتاویل روشن
روشن روشنست وحاجت بگفتن حه دیگر نیست که فرموده الله
والله یحکم لا معقب لحکمه وهو سریع الحساب والتکم ح دجال
لعین را که از معدائیت کلمة الله که او صاف او با نواع شنیده باشی
یک علامت دیگر اینست بشنو که ح رسول امی علیه افضل الصلوات
فرموده اند که قرة عینی فی الصلوة آن لعین اعور را ممسوح العین
صفت کرده اند که ح التی ح فرموده اند در حق خود ح که قوله
ح که مبارک وضع صلوة تحقیق آن وقت ظاهر بود که خلقت عیب وحزن
برقرار بود وضو که ح حالی بکاهم دافع صدق الله العظیم که عجل جسد
کر هم در ح از بیش گذشته است همین معنی دارد که تنها سرور
وسوخته را عجل جسد میگویند از تاب آن دود اسمانی که در تحت
نار سمانی داشته والسلام عجب نحن غریب در بیان محمس وزکوة

از بیان حجت‌های خود ظهور میکنند در ان محل که تعداد مستحقان زکوة فرموده
اند تا آنجا که قوله جل شانه فمن باب مستحقان چهار دهند فویل للمشرکین الذین
لا یؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون صدق الله العظیم ضمیرهم
که در آخر واقع شده است چون ضمیر جمع است تعیین که عاید باشد جمیع
مستحقان خواهد بود که آخر ایشان بوجهی که اول از مستحقان
آغاز شمار کنند حضرت الله خواهد بود و در عقب این آیه بلی
نازل میشود باشد که قوله تعالی ولله خمسه ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا
علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان صدق الله العظیم از یوم
الفرقان واز یوم التقی الجمعان جمعیت زکوة وخمس بر خلاف آن کلمه شرط
آورد که ان کنتم آمنتم بالله بخلاف مشرکان که بآیه آخرة کافر بوده‌اند از
زینت ایمان که ضد کفر است تعبیر شد که ایشان بآخرة کافر بوده‌اند مراد
الله آن بود که ظهور ایشان در روز آخر خواسته کرد سبحان الله العلی العظیم
والحمد لله رب العالمین قوله تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه فانه
ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة الی آخره در جای دیگر
میفرماید که ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون از این وجه است
تغیر نقایض بر کل است پس هر چند بنیچه متعلقه که تجز اهند کرد بعالم

رسار

مقصود [illegible]



رسد وحضرا او یا حجة الله او باشد لاجرم بسبب وقع القول علیهم شده
باشد که فرموده اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس
کانوا بآیاتنا لا یوقنون حجة دابه که مع عصای موسی ونگین سلیمان
است چون آن مقلدان از خوف او در نماز دور رود دراز کرده‌اند
ودر وضو اول ان بجای رسانند که موضع کسر لوح که کلیم الله
است و برد سته و سر است که جای انگشتری سلیمانست و سر بابیر کنند
و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون که در کعبه حاجی الحجر الاسود جمرات می‌باید
کرد و حجت بر ذکور آن دابه فرمایند کما قال جل شانه [illegible] گوید
او خواهیم شما را من شکست از نی عصا و از حق هر کس که بست
صدق الله العظیم از بیان اول بیم از این کتاب معلوم شد که فرموده
که خواهیم کشت بلکه فرموده خواهیم شکست چون میفرمایند که بانی عصا
واو حق خواهیم شکست فرینه چه ایشان را در باب بیتی عصا را که
عبارت از قلم سر دو شاخ است سر دو پاره بود که در اخبار صادق
چنین آمده است پس با اول شکستن ایشان را دو پاره کنند قلم
عصا و قلم که با آن می‌شکنند که البته هر چیز را که اول خواهند شکست
ناچار آن چیز را دو پاره باید شد و بعد از آن شش پاره کنند

و برد سته

که صورت ارض است و بوجهی دیگر اشیا را ابنیه پاره کند فتعال صورت
او با نقطه و عصا و قلم که باز از روی اجزای حروف نه اند و بعد
از آن سه پاره کند چون عدد آیات الواح موسی و بعد از آن
به یازده پاره کند چون شقه صحیفه میعاد حق کلیم ملک علیم که خط
عنفقه را از شده اتصال با خط عارض در اول حق کلیم
دانست چون از وجه مردم که سه در یابند که آن خط عنفقه را که
وجه ایشان شده اتصال نیست که برابر سه بخط خدا نیست حق دابه
اشیا را بعد از یازده پاره کردن به دوازده پاره کنند چون دریابند
که موی سر داخل دو خط عارض نیست هم از قرینه سر لوح حق کلیم
ملک علیم که فرمود القی الالواح و اخذ برأس اخیه که حق هارون علم
برادر خود را دید خالق یا ابن ام از بس حکمت خواند که از خط علم
معلوم میشود که دو خط عارض داخل سر نیست که باز روشن کرد این
که فرمود یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا برأسی زهی معجز کلام ربانی و قدرت
حق سبحانی جل جلاله و عم نواله و لا اله غیره تا معلوم شود که آن لوح
که حق کلیم الله شکست کتابت وجه برادر او بود که انما المؤمنون اخوه
که فرمود المؤمن مرآت المؤمن که در تمام حق الله و تمود اند

که هر کس



هر کس خط وجه خود را بشناخت خوانده از وجه محمدی میتوانند خواند
چون چنین از قدرت حق دابة الارض شکسته شوند که حق علام الغیوب
و خلاق عظیم قابلیت این چنین کسی را در ارض نهاده بود که این
در وجود که حرکت از چهار طبایعت بعینه خاکست که نخست شکسته
میشود که اگر وجود او از میان برخیزد آن طبایع دیگر هیچ وجه
از وجوه منکسر نشوند که جعله دکا در شان کوه بود که از اجسام ترابی
محکم تر و سخت تر او ست بعد از آن خط استوا دیگر شکسته شوند
تا با جلال و جمال از بیان الله حق در صورت الهی و
که الهی در آینده و بیقین و تحقیق از موقنان شوند از برای آنکه
حکم و خر موسی صعقا که چون از خود بروند و از هستی خود نیست شوند
عین خدای و الله گردند بیشک و شبهه که آیه
الله بحور و ن باشند و یکبار دیگر اشیا را چون طول خیمه میعاد حق
کلیم بجهت منازل قمر پاره کنند و یکبار دیگر بجهت دوازده
برج فلک اشیا را بشصت پاره کنند تا صورت احد که از وجود دید شدن
اند شش بار شصت در ایشان ظهور کند تا مایه منظر شدن نظر
الله حق توانند شد حق دابة الارض حق کافران را که بعد از آنها

کافر شده اند بدلیل یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
شکی نیست که حق داته روسیاه نکرد در سهم جواد شکست و بوجود اراز
براران در سهم جواد شکست تا ایمان جماعت مؤمنان از برای اطمینان
قلب مثل حق ابراهیم خلیل صلواة الله علیه وآله زیاده شود که صفت مؤمنان
اینست که حق فرمود انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
که بعینه همین حالت که در واقع جابی جوهست از قدرت الله واحد
قهار حق وادا تلیت علیهم آیاته حاجت جواد شد از سر عصای او زادتهم
زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون که حالت اطمینان حق خلیل نیز بعینه همین
بود بتوبه فقرات که در سهم کوفتن جهار مرغ بود سبحان ما اعظم شانه تعالی
عجایب کون وآن ید بیضا که حق موسی کلیم علیه السلام از برای اعجاز نمود
چون حق فرمود که فی تسع آیات سهم از عصا وقلم هم آن حق باید کرد
که هم در سوره طه است که در واقع حل علم نبود از بیان الله
که حق الله در حق فرموده اند که موسی کلیم بوده است نار را در
لیل مبارک که شب قدر است دید وان واقم الصلواة لذکری شنید بالهام
در شب جواد حق بجهة تکلیف صلوة از سایر انبیاء دیگر با حق محمد مصطفی صلی





بحث صلوة او کرد و چون آن آتش صدای خبر از ظهور ساعت و قیامت
میداد حق الله فرمود که از اشراط ساعت از برای آن یکی دود بود
که بر سر آتش بود که فرمود وانشقت السماء وهی دخان مبین صلوة
که اول پنجاه واجب از بیان الله از برای تعظیم آن دود بود که در ابتدا
واجب شده بود یعنی در عالم آسمان یعنی تعظیم کلمه و کلام الله حق
عند الله تحقیق بود که جای آن بود که بر عدد او بند کان بندگی بجا آورند
بلکه بر عدد اعلام او که آن سر را از آن دود علم پنجاه بود و از آن پنجاه را
نه باب الله حق مناسبت بود و نه باب خدای حق
و طلب کنندهٔ تحقیقه حق کلام او بود علیه الصلوة والسلام که خبر ساعت
از آن آتش خدای اول او شنید که قیامت روز بیست که حق سید
الانبیاء والمرسلین صلواة الله علیه و علیهم اجمعین فرمود که اول
ما یحاسب به العبد یوم القیمة الصلوة صدق الله وصدق رسول
الله وصدق ولی الله والحمد لله رب العالمین قوله تعالی در
باب نوزده در بیان صورت کلمه و کلمه از بیان حق و بدایت
که فرمود حق عیسی ابن مریم که تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک
انت علام الغیوب مراد الله از روی تحقیق انست

چون نسبت عیسی بمریم کرد فرمودرا دار عیسی مریم درین مقام
ظاهرست که صورت الهی در خدای واقع شده است
چون چنین باشد شک و شبهه نماند که خواننده خط و داننده خط
جدا نون خط خواهد بود که ... است خلاف عکس که اگر خط را بشر نبود
نام باشد چنانچه صورت خلقه عیسی ابن مریم بمجاز باشد که حقیقت
کلام آنست که خواننده خط و داننده خط است از این الهی وحده
لا شریک له واللهم اما درآن موضع بیان حدیث نفس نفیه فرموده اند
همین آیه را ذکر کرده اند که تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ
و فرموده اند مقوله ... موافق باشین وانا کلام الله معنی که واتی
علی محموس فی ذات الله و هر کس که باین کلمه و کلام بر بند خوار زخط
جدا نشان کین اوی که مسیح گاهی کلمة الله و گاهی روح الله و گاهی
رسول الله و گاهی عبد الله هستی صدق الله العظیم سب درین مقام
که خود مرکب شده است و در بیان و تفسیر خود وا بدها است
لا جرم برقرار رفتیت اصل بر فرع لازم خواهد بود که وجود حق
تعالی بذات مفرد است لا جرم گوید که تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي
نَفْسِكَ از روی تعدیم ذات و اتلم علی من اتبع الهدی وَلَا تَعْجَلْ
بِالْقُرْآنِ

بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و
اللهم فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
یک وجه بیان ... آنست که چون بیشتر ازین حال صنع بیع فرموده
بود اما چون نماز بعد در ... صفات قدیم ... ملک یوم
الدین ... آخر کرده شود مالک زمین شدن را از حق الله فرموده
که بیکی ... حقیق اینست که اگر از عباد صالح و شهید حقیق اند
که إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و
وَأَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ اهل شهادت و صلوة ... والحمد
لله رب العالمین رسالت که فرموده من ادرک الرکعة فقد ادرک
الصلوة که ... فرموده اند که از برای آنکه بعد آن کلمات
التحیات که یکی قایم مقام همه است در عالم توحید باین لفظ فرموده
اند اما از آن الفاظ خدائی ... این معنی مستفاد میشود اما اینکه
رسالت ما من ادرکه نفرموده بلکه من ادرک گفته از برای آنکه
تا موافق آیه وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً
باشد و دیگر موافق آن آیه باشد که فرموده فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ
هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ اعوذ بالله من سخط الله آنکه گفته که

مکاء صفیر زدن
تصدیه کف زدن
دستها بر دستها
زدن

ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل بوجهی این معایب
که گفتند عجزت العلماء عن تفسیرها چه حضرت که والی که ابراهیم
دیوشیه کنایتی از ده که خوکه اتی برهنه بود و خوبرای آبرهنه که بشه
داشتی که دیران نداشتند صدق الله العظیم پس از بیا ملایت الی
بدلیل اکبر خلیلی بر دین معلوم میشود که آن بوشند بخط و کتابت
محاسن او خواهد بود که جز نیز چنین است که در بهشت خلیل الله
با محاسن خواهد بود و در رسالت را که حق الله فرموده اند که ولا
تخطه بیمینک قرینه روشن است که می باید که از وحی الله وفیض عالم
با معنای خط و کتابت را دانسته باشد بخلاف زعم اهل ظاهر تخصیص که
در جای دیگر فرموده اند که ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان ایضا
آنه خود قرینه نعایت غایت روشنست بواسطه ذکر ایمان والسلام
دران محل که حق الله جه بیان گذشته را درج تمام بوده ذبیان
آورده بعد ازان بی فاصله میفرمایند قوله جل و از برای رد قول
مشرکان و معاندان که قایل بودند یا ایها الذی نزل الذکر انک لمجنون
بودند باری سبحانه و تعالی قسم یاد کرد باصل کلام خود و قلم که آلت
نوشتن علم اصل کلام است و سطر اصل کلام که ن والقلم وما
یسطرون



یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون وان لک لاجرا غیر ممنون صدق
الله العلی العظیم تا از پس بعد ایات تا منتها بها الله جل سبحانه از قرینه غیر ممنون
معلوم شود که حق رسول بنی امی اجر حفظ و سطر و کتابت یافته بود از
حق ربک الاکرم الذی علم بالقلم یعنی معلم صوری که خطاب کاف ربک
علم باوست رسول بنی امی اصلیت صلوات الله علیه والسلام واله الطاهرین
چون حق الله درباره حق حبیب خود فرموده ازان وجه که یکبار
ذات خود را یاد و کرامت کرده بود و ارزانی داشته که ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله لاجرم حق حبیب فرماید که هرکس که برجان
یکبار صلواة دهد من برو ده بار صلوات دهم چنانچه خدای او باید
کان عنایت فرموده بود در باب صلوة که پنجاه را بر پنج آورد و ایات
پنج را در آخر قایم مقام آن پنجاه کرده بود و در کلام مجید که صلوة
بنواز او درست است فرمود که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها والحمد لله رب العالمین
درج الله جه از برادر برادر رحانی و حبیب جاودانی خرجم جعفر
صوادق با بیر یدنیر بهترین سلام الله علیه حق الله حق فرموده اند
قوله تعالی روز جمعه دو خطبه بخواند است دیگر سطر

دیگر حقیقت که سبب چهار عید دیگر است و روز جمعه خطبه فیض جمعه
آن شد که ملایکه گفتند در خلقت آدم أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك
الدماء رسول ما فرمود که روز جمعه گم شده بود من اورا پس جبرئیل
علم آمد و می گفت و آینه بیضاء یعنی در دست خود آینه داشت روشن
گفت یا محمد هذه جمعة این جمعه است در صورت آینه که از برای تو و امتان
تو آورده ام که عید باشد ترا و امتان ترا بعد از تو صدق الله العلی العظیم
ونحن على ذلك من الشاهدين والحمد لله رب العالمين بحکم با حقیقت
ملکیه برین بیان چه حرمتی توان بود اما هیچ تسبیح تا در بنده از خندگان
حضرت علام و خداوند کلام تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام
ظهور نکنند اگر چه را کجا یارای آن باشد که معانی و حقایق کلام ربانی
حضرت سبحانی را حقیقة در آن مراتب که بوجهی عبارت از سبب تیز روشنی
دور وی آید ارست متعهده تواند کرد و از قرآن کلام قدیم حضرت
علیم حقیقة در تواند یافت که قسمت خطبه بواسطه آلت
سفک دماست که در آن حضرت همین بیانست که فرمود که از
بین العالمین می باید گذشت و بعد از آن قربان کردن و چون
آن مرات در کف حضرت جبرئیل امین بود و از غایت امانت داری

از برای



از برای کسی آورد که بحکم الولد سر ابیه انا رسول بالسیف گفته
بود و از غایت امانت داری برای آن در ان عید و یوم المزید
بر کف گرفته بود به منبر برآمد که فقال الرحمن على العرش استوى
له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى است
تا از عرش تا قسمت خطبه آن روز مومنان در ان روز تعزیت
سفک دماء حیوانات را با آن آلت سفک دما منتقم کردانند و روح
حیوانی ایشانرا با آن زیر شمشیر خون ایشان از ایشان جدا کردانند
که حرمت دم با این اعتبار است و در ان روز عید بخوردن آن حیوان
عید کنند که اگر در واقع مومنند و از ان عیدی و شادی و خوردن
و خورانیدن در وجود انسانی موقت حیوانی در آورند تا با آن قوت
مشتغل بلهم افعل مشغول شوند و بضرب آن آلت سفک الدماء
از روز کار ایشان برآورند و ایشانرا پاره پاره کرده و در هم
انجیده سرنگونسار و خوار و زار بر روی خاک پاک اندازند
که بر تکبیر میکردند و سرزنش خاک پاک بطلعت و تعالی الله و
و افتادگی میکردند و نمیدانستند که در واقع عرش الله او بود
و سدرة المنتهی و کرسی خدا او بود و بیت العزة و بیت المعمور

او بود که کار سه طلبایی دیگر با جمیع اشیا بواسطهٔ حصاحب شریف
او بود و معنی یوم المزید درین مقام آنست که و یزیدهم من
فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب که ایشان را مقابل الوجوب
من الازل الی الابد باز گشت بوجود انسانیت و سبب جبران باز گشت
آن مرآت ببیضاء التی دارد بود از برای آنکه چون حق تبارک و تعالی امانت
در حالتی که در مقام ملکیت است قابل الحمل نبود و نسبت
بین آن با آن و حضه تا بود در مقام ملکیت انسان امانت
تاحق سرآینه ظهور کرد و گفت از زبان رسول بالتیف حق تبارک انسان را
امانت را با مرتبه عزت حق بصاحب امانت سپرد و گفت ستان که
این عید تست و از آن امت تو که بعد از تو خواهد بود که ان شاء الله
بظهور حق مسرور و محبت که ظهور از ین دین خیر فسوخ و مکر
و شیاطین و حاجب را با آن آلت سفک دما نتمل‌ها تو ز ذکر
و فرمود شوقاً الی لقاء اخوانی یکونون من بعدی یسلم کنیتی کنیة
الی آخره طوبی لهم و حسن مآب سفک دما حیوان تا بزرح نبوت
از آن بود تا در آن مرآت و حضه تقدر را بعد از ختامیه و حضه خود
ختامیه تواند کرد که فرمود که حتی یحیی نفسه و فقد عرف ربه
که خداوند

[illegible]



که خداوند این روز عید و عاو عید و مزید است که فرمود و یزیدهم
من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب احلّنا دار المقامة
من فضله لا یمسّنا فیها نصب ولا یمسّنا فیها لغوب از ین وجه که در بیان
روز عید گفتم و نحیی فی الجنة و فرنقی فی السعیر بوی جد و عید الله حق بیند
رسید که فرمود لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة لاجرم در حق
حق سرآینه فرمود که والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی
صلوتهم یحافظون حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین که بیشتر فرمود و لا تنسوا الفضل بینکم اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة که از بیان الله همان صلوة وسطی است
فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون چون عید از بیان الله حق از خود
و باز گشتن است تا اشیا بیکبار خود را درین مرآت ببیضا
دانه ببینند بوجه ذاتی کی باز نتوانند گشت که دایره از آن وجه
که با نشان تمام میشود که عالم خاک است ناچار مراجعت و معاودت
از ین مرآت ببیضا نتوانند کرد که فرمود افحسبتم انما خلقناکم

عبا وانکم الینا لا ترجعون الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف
یرضی که بحکم قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة
ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام رضا وخشنودی حق
حبیب الله من کل الوجوه آن بود که رو در روی محبوب حقیقی خود کند
که ظهور سنک ع ما در اینجا بیشتر است که هر حاجی را حیوانی بود که
از برای نفس خود و از برای تقرب بوجه ذات قربان مر اید کرد سبحانه
وتعالی عما یشرکون ع مثلا هر گاه که مؤذن در چهار وقت که اول
وقت پنج صلوة وقت ظهر بود بعد از تمامه اذان را اذان فرد شنوند
می باید که بگویند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة
هر گاه که مؤذن در چهار وقت پنج آت محمد الوسیلة والفضیلة
والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته وارزقنا شفاعته
برحمتک یا ارحم الراحمین چون تمامی نماز بعد سوال فدایی
بعد در بعد رکعت حق جمعه بود پس شنونده نیز بوجهی بصورت آن
یازده رکعت را بشنود با آن قرینه بلفظ تامه مشغول شود و این
حقیقی منافی حقه کلمه حق صبح نیست از برای آنکه در آن اذان
دو بعد اذان زیاده شده است از بیان الهی که آن نماز صبح مشهود است





که بعد اذان و اقامه را باید جمیع می باید شد و در ضمن
بعد ... الهی از بیان خدای بعد در آمدن و از قیام
محمود بر خاستن حق سید انبیا علیه الصلوة والسلام هم در بعد
ست که نماز او بعد است که فرمود یوم ینزل الله تعالی علی کرسیه و انا
اقوم عن یمین الله و نماز جمعه را نیز با نماز نافله تسبیح خاص است
بدلیل ... فجمعه از آن وجه که یوم المزید است چهار
دیگر را از برای چهار که مخصوص بخداوند این روز است که ابو
البشر است صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین بر آن بعد زیاد
می بایست شد و بعد گشتن پس هر گاه که آواز بعد الهی
حق بگوش رسد که بعد ذکر دعوت تامه باید کرد
والسلام ای طالب ما را از روی تبیان معلوم شود که شیطان
و دجال یک وجود اند و یاجوج و ماجوج که بر سد الهی ظهور نمایند. نقد
با فتح در باب که حق رسالت علیه الصلوة والسلام آن حدیث که فرمود
هر کس که ده آیه از سوره کهف بخواند از شر دجال ایمن شود و کو فتح
این آیه فرمود که هم در سوره کهفست قوله تعالی ما اشهدتهم
خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم چون این

شیاطین

چون این آیة در باب شیاطین بود که شاهد حلقه خود شنده اند
که در واقع آن مدینه علم را مفتح بابیست که بجای در را مدخل بکرد
که مکتوب بحیّ بینه کاف و فی دری که از بنای التی العقید و یأجوج
و مأجوج نیز مثل این که بر سد وجود که رحمة الهیست رخنه انداخته اند
قرآن ملکی کتابی را که با وجود مناسبت بیشتر دارد رخنه جویند
بر عینتوا انند آنند اگر چه از خفدی بگرد او میگردند که وجعله دکا
وکان وعد ربی حقا که بوجه در بین ماه ذی القعده در انجه واقع
شد که لعنت خدا بر آن خلفه ان اولین و آخرین باد تخصیص آن شکل
لنگ معیوب مردود و مطرود باد دیو دیوزاده لعین بلید او
باد مسئله همچنانکه وجود دایره صورت از برکار است که چون قلم
دو سر دارد دایره یعنی که عالم سموات علم از برکار کاف و نون
وجود یافتند که فرمود خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة
ایام والتلم مسئله اینست که بر خاطر این فقیر گذشته باشد
و در جای دیگر ثبت کرده باشد اما درین مقام مبارک بیت الحرام
و دار السلام در روز عید دوشنبه پنجم ذی القعده در حالت نماز
بر خاطر آمد نوشتن اولی بود که قرآن چون از آسمان آمد

بلکه از



بلکه از سدرة المنتهی آمد که فلک البروج است که بهر برجی او چون اجزای
قرآن سی درجه است و چون نبی خاتم رسالت و مبدأ ولایت
آمد که اسم مبارک او یس است چون در ثالث و ثانیه و ثالثه فلک
البروج از آن جهت یس ختم شد که من الجنة والناس و آنکه ج اللهم
صفت روز قیامت میکند که الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم
و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون اگر خواهند که دریابند که شهادت را
با رجل مناسبت از کجاست از آن آیه دریابند که فرمود یوم یکشف
عن ساق ویدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم
ترهقهم ذلة وقد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون که ح الله
حه فرموده اند که کلمه عن از برای بعد مجاز است موضوع است یعنی
کشف حجاب از کعب پا خواهد شد پس شهادت او اولی باشد که از
عالم غیب شهادت آمده است چنانچه تکلم بدست که حجر الاسود
که یمین الله است در آن روز تکلم خواهد فرمود که جای خواهد فرمود
که فرمود همه اشیا را در نطق در آورد از وعده صدق انطقنا
الله الذی انطق کل شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون
قوله تعالی و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو

كَظِيمٌ كما قوله تعالى وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا
وَهُوَ كَظِيمٌ از حسن این دو آیهٔ عظیم باین حدیث حق باید رفت که الرحم
معلقة بالعرش که فرموده من وصلنی وصله الله ومن قطعنی قطعه الله
که از بیان الهی در حق آن ابراد خود که باین رسول بزرگ رحیم
غفور صبور رسول الله علیه چنین چنین است که رحم حق نماید که
هر کس که مرا از حق آدم حق پاره کند که حرش النسبت اللهم را قطع
کند یعنی آن کس را حق الله از خود پاره کند بدلیل الرحمن علی العرش
استوی این رحم جلیل القدر عظیم الشان بود که گرفته بودند از ار
حق الرحمن را از بیان الله حق در آن محل مذکور بدلیل فاخذت
بحقوی الرحمن که مخو است رحم که عرش الله بود بر آن دیا ... الله
حق الله او را از عظمت و بزرگواری جاودانی او که چون ظهور از او کرده
بود و باز ترجع الیه اصل جنت صورت دل و نیجان انسان او را
کردانید و بود خبر دار کردانید شتی تمام حاصل کرده در حق عزت
و عظمت خود استوار با فتح بعبارت قال سه که فرموده الا ان خیر آن
اصل من وصلک و اقطع من قطعک و او در جواب فرموده که قال
بلی یا رب که در حدیث دیگر فرموده که رسول نبی امی که نام او را

پادشاه



پادشاه عاشقان از برای آن فرموده که چون نسار را در میان
جان ذخیرهٔ جاودان کرده بود که در میان طیبه صلوة چون
جان در میان قلب بیت الله است جا داده کرده بود که فرموده
حُبِّبَ إِلَيَّ مِن دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ طِيبًا و نسا و قرة عینی فی الصلوة
که بواسطهٔ آن نماز باین صورت خدائی که رأیت ربی فی صورة
قطط داخل جنت جاودانی آن شده و باصل خود رجوع
کرده میتوانست شد که شیطان مرید و ابلیس پلید و دجال پلید
چون فهم این معنی نکردند تا با ساعت خود از آن جنت جاودانی
بحکم فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ
بدر افتادند بدلیل لَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ چون معانی
ما سبق در خاطر قرار کرد از روی فهم آن دو آیه را در باید که در
معنی عین محمد یکی واقع شده اند تو شیت که روشن ظل و جهه که کتاب
ابرار که در علیین مکان دارد که جنت در آنجاست بحکم نص قرآن
و بحکم حدیث پادشاه عاشقان که رسول نبی امیست بر آن کتاب
این نعت آیه وجه ایمانست که حق تا بحال رسول نبی امی علیه الصلوة
والسلام میفرمایند که آن ابرار که در نعیم ابدی متنعمند جو قت آن اتیان آن کیا

حاصل کنی بلم یار خود از غایت رحمت و مکرمت هدایت فرموده
که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم و شک نیست که دران حالت
آن ابرار را کتابت و غیر از حاجت امیان نخواهد بود و سرح احق
ایشانرا که ابرار بند بآن کتابت ها خواهند شناخت که شیاطین چنید
مرید پلید ببد بدرا چون از آن حق خدای مزده دهند فی الحال
روی ایشان چون خوک و سگ سیاه بتمام سیاه شود و از
غصه و اندوه بمیرند و ندانند که آن صورت الله و رحمانست و تا
ایشان بروجه خود آن صورت خدائی حاصل نکنند بلم باعتقاد
خود بهشتی نمیتوانند شد که در شان این شیاطین است
که در بهشت اول خدارا می شناختند و عبودیت و پرستش او
بجامی آوردند و در آخر بسبب آن لعنت کتابت الهی در نماحی
قرآن قدیم و کتاب کریم لعنت بار چون سخن خدا بخود شنیدند
مستوجب طوق لعنت ازلی و ابدی شده و از جنت جاودانی
بدر افتاده و رجوع بنار خود کرده متوجه اسفل سافلین شدند
و در آنجا افتادند و جاودانی عذاب روح و جسد خود از آن
نار سعیر و بئس المصیر میکشند و خواهند کشید که بعینه دینان
ایشانست



ایشانست که حق فرمود یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
پس اگر این عاشق شیدا از برای دو سه روزه فانی که مفارقت آن
صورت و جمال بلا واسطه الله چه میکشد کفن سیاه و چاره جو
گاه کنند و بهر نفس صد هزاران هزار آه آه آه از دل ریش
و جان غم اندیش بیار د و در نخواهد بود که او صد اند که دیده
او از چه صورت دو سه روزی محروم شده است چشم شیاطین
چون بران صورت خدائی بینا دو از برای آن صورت در سجود
بنایند چون در حالت این عاشق بیچاره نظر کنند از غایت عیب
بینی و بیدینی از شان بغیر از ملامت چه تصور توان کرد حالیا از عاشق
گرامت آن صورت نیست که بدست قدرت ایشان شده عاشق خود را از
آلایش دین پاک کرده و در کنج خلوت نشانده تما و جود این خرابی
ظاهر مظهر این کنج گرانمایه نتواند شد شک نیست که این نیز از غلبت عجز
و کرامت حسن فانی در بیت فقیر این اضطراب و رسوائی و شیدای ظهور
نکنند یقین که دران عالم باقی چون دیو مرید و شیطان پلید از آن
صورت پاک محروم خواهند ماند اعوذ بالله من سخط الله اعوذ

صورت با کمال این حال [illegible]

بالله من عذاب الله که هر کس که چون این فقیر عاشق شیدا و رسوا و ل
سرو پا و چو جان و عریان نکشته و ترک دل و جان و دو جهان نکرده است
بقول مصور این صورت بی واسطه نسبت کردن نسبت کردن نیست
و دایا و احیانا از غایت اضطراب و التهاب در جزع و فزع خواهند
بود از عذاب نار خدائی که فرمود که فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ چون
باید یافت که بچه عذاب گرفتار باشند که الله واحد قهار در ادمو
از حال عذاب ایشان تعجب فرمایند و چون آن شیاطین بد ادراک
ناپاک بی باک منکر آب و خاک بودند بدلیل خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ مِن ادعوا نهند
فرمایند قوله که و ان يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي
الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ و ساءت مرتفقا شیاطین منکر بیند که با آنچه
آبیست که رویهای ایشان را از غایت گرمی و حرارت بریان میکند
آن آبیست که از حکایت نار خدائی که بجانب موسی کلیم
ملک علیم در سخن آمد و انی انا الله گفت تا انی انا و دیگر اح
الله بیان فرموده اند که چون نار و آب و باد و خاک است چنانچه بحسب
صورت نیز باین کیفیت در جوار و چون یکدیگر واقع شده
اند در بیان گفتن از جوار اولیست که چون عبارت از کردا

حول

کردست

وحلقتنی من [illegible]

کردست و این چهار عنصر مکرم مندمج که بر یکدیگر احاطه کرده اند
و جمیع افلاک که بر این چهار محیط اند و این چهار مکرم را در میان
چون جان بقول الله که در حق آتش فرمود در اندرون خود جا داده اند
لاجرم چون آن آب سماییه آن آتش باشد در آن وجودات ایشان
چون ایشان از عذاب آتش فریاد خواهند تا آب کنند حال ایشان
این باشد که حق فرمود یَشْوِي الْوُجُوهَ و آن باد نیز چون
انجاست صفت او اینست که حق فرمود فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ
سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ از برای آنکه در وجود آن
اهنج کتابه سواد او در صورت عالم الله ندیدند و
با دید حق را از آن فهم نکردند و صفت کتابت بباطن از دو
طرف وجه خود از خط و قلم خدائی و تعلیم الله در نیافتند لاجرم
بآن باد هلاک شدند که کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ و انکه فرمود
يُخْسَفُ بِهِمُ الْأَرْضُ بعینه همین صفت بدلیل تُغْشَى وُجُوهَهُمُ
النَّارُ که جایجه دیگر آمده است که آن ارض ایشان را فرو برده
است همین حال وجه ایشان است بعینه این توضیح
که از بیان آنست حق از آن وجه که این بنده صغیر فقیر

[illegible]

از غایت قدرت و عظمت و شوکت فطلا ذات صفات خود کرد ا بنده
است و هستی این بندهٔ ضعیف را با وجود هستی لایزال نبود
از میان برداشته است لاجرم هم خود دست که بیان کلام خود می کند
بدلیل لمن الملک الیوم لله الواحد القهار سبحانه ما اعظم شانه تعالی
عما یشرکون ‌بحث دابة الارض که از نیش فتح و بیان
شکستن او در آن محل ذکر انگشتری و نگین ح سلیمان هم نیز بود
اما در بیان نیامده بدان ایطالب که آن انگشتری نیز سلیمان حکم
دارد از برای آنکه بران نگین انگشتری نیز چون سطر و خط بود
که میگویند و راستست که بر نگین ح سلیمان اسم اعظم نوشته بود نه
نیست از قرینهٔ اسم اعظم می باید که بران نگین هم چون نگین ح
سه سطر و خط بوده باشد تا از آن سه سطر که به منفصل انگشت
کوچک ظهور کند و قرینهٔ روشن و دلیل قطعی از برای چو منان
و جو هر ان بندگان ح مالک یوم الدین و رب العالمین الرحمن الرحیم
ح آنست که بیان کرده اند که ح الله اشارت به نام بود که بر هجده
هزار عالم محیط بود و خاصیت اسم اعظم هم از بیان الرحیم
این بود که هر کس که اسم اعظم را مسخر خود کرد اند همه اشیا ما کان
و ما یکون



و ما یکون مسخر او شوند و چون ح سلیمان را اسم اعظم در نگین
بود و آن نگین در دست او بود لاجرم از انبیا معجز او این بود که
جمیع جن و انس و وحوش و طیور و باد و غیره مسخر او باشند
چنانکه ح خاتم بواسطهٔ آن خاتم بخلاف انبیاء دیگر مبعوث بجمیع
خلایق شد و در شان او که ح فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و قاعده در اصطلاح آنست که هر کس که چیزی از فرمان او رده
میگویند که برده دست یافته است و چون ح سلیمان آن انگشتری
در دست کرد از مکر صخر ح ت ذو الجود و العطا با آن ایتا تمام
و منزلت یافته که فرمود قال هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر أم
اکفر ای طالب ببین که تو سلیمانی را انچه بایه میدانی در این حالت
چه عجز و نامرادی و مسکینی می نماید و این مسکینی را نه آنکه تنها
بر خود اثبات میکنند بلکه میگوید که و من شکر فانما یشکر لنفسه
که چون فتح نفس را از آن نگینی حاصل میتوان است کرد و خواهند
کردن و من کفر فان ربی غنی کریم و حاجت بیان نیست
چون حاجت ببیان نیست که عجب قرینه است که بعد از ثنای
ح ت ربّ خود ذکر کرم او فرمود که بدلیل فان الله غنی عن العالمین

یعنی چون از غنا هیچ کار او وابستهٔ عالمین نیست بدلیل الم
تر الی ربک کیف مد الظل چون عالمین نسبت با ذات حق جل و
علا نظر واندا د او فنل سایه بیشتر نیست و هر ذاتی که هست
سایه دارد اما هیچ کار او وابستهٔ سایهٔ او نیست و شکی نیست
که هر کس که هست از سایهٔ خود مستغنیست پس بطریق اولی که حق الله
ونایند که فان الله غنی عن العالمین پس باین دلیل میتوان دانست
که از غایت کرم مستی خود که کرم بنز در نفس او وجود دیگر در نه در بهشت
بر بهشتیان نکرد و سخن حق سلیمان خود را از روی دعا حق اجابت
فرموده باشد که فرمود ع بر کافران ز رحمت شاید اگر ببخشد
معبودشان نه آخر لات و مناة باشد این معناست که در حق
الله خود حق تعالی از غایت کرم فرموده رحمن چون قدم در دوزخ
نهد یکی دوزخی در دوزخ نماند که فرموده اند بلیم در محل دیگر در
حق [illegible] خود که دوزخ [illegible] مقام کی وجود ماند از آن وجه که رحلة
دنیی در جهان آخرتست چون قدم مبارک خود در دوزخ
نهد از قضا اقتضاء کرم علیم او آن باشد که یکی دوزخی در روی
زمین نماند که جز چنین بود که گفتند دوزخ جا در زمین دارد
فهم کن

وجه که حق رحمان بسیار بخشنده است از آن صحیح

اقتضاء



فهم کن ایطالب اگر فهم و ادراک داری که سخن از کجا بکجا میرود
که چون حق جیبنت شیر و نذیر بود می باید که در اخوان او نیز این صفت
از حق صفت غفار و قهار حق ه باشد اگر گویند مناسبت میان سطر
نگین سلیمان و آن دو خط بینی چیست که حق دابة الارض با آن
انگشتری مهر بر بینی کفار خواهد کرد بدلیل سنسمه علی الخرطوم
آن جواب را از عرش حق آنه در یابند قوله حق ه پس با آن انگشتر
که خدا نبد انگشت سلیمان شد جدا مهر بر بینی آن کافر نهاد
زانکه دیو بشر ره با آن خلقت نداد درازی [illegible] انگشت
دست [illegible] خط است بروی برگشت صدق الله العظیم
وشکی نیست که [illegible] منفصل دست انسان [illegible] نبد میتوان
رسید چون بدست مهر میکنید از برای آن [illegible] را در آنجا
مدخلی نبود که فرمود نبد انگشتان آدم را خدا زان نکرده
[illegible] با خلقت آ چون در دست خط استوا نبود و آن
دست که آن مهر میگیرد لاجرم بر خطی مهر میکرد که موافق و مطابق
دست بود که بی خط استوا در وجه با آن دو خط بینی [illegible]
کتابت الهیست حق ه وچون در لوح صاحب عصا که

موسی بود عشر آیات بود از خدا او شنید که ما برهنه بودیم مراج باج
نبوت انبیای کبار خود خدا فرموده که یعنی آن دو کتاب را صورت
دو حصه می نکرد انیدی که وقتی آب در بینی میکند هم از ابرا دخواجه
بایزید مرحوم قدس فرموده اند که اللهم غشنی برحمتک بگویند که بعینه عذاب
حالست والسلم الآن از تورات موسی کلیم ملک علیهم السلام
تاویل الهی در مرتبه در بیان آمده است که طوفان نوح
چون از تنور بر آمد که الهی فرموده اند که چنانچه تنور
جای آتش است ازبرای پختن غذا دهان نیز جای خاییدن
و هضم کردن غذا است که فرموده اند که دهان بنی آدم
و دندانست که با آن دندان لقمه را میتوان خایید و جگر هضم
کردن تو پختن تا قوت بدن انسان گشته سرایت الله
آن غذا بر آورد و هم از آن محل که تنور غذای بود که با ز آن
دندانست از بیان الهی که بکنج واو آسیب ازین
هدایت الله فهم آن معنی می باید کرد که صد تورات موسی آیت
که فرمود که چون طوفان از آن تنور برآمد همه عالم را گرفت
بر بالا و پستی همه عالم راست بعده کنز باستاد اگر سکوه
بود واگر



بود و اگر دره و بیابان و زمین و هامون بود و از بیان الهی
معلوم شد از تنور بیانی که فرمود مناسب را از غایت قدرت
آشکارا کردانید از عالم توحید پس از پس هدایت الهی تو جایی
دیگر روشن میشود که آن طوفان الهی بوده باشد
که ظهور از دهان دارد و در زحمت با نواع بیان فرموده اند
که تغلیب حکم کل دارد یعنی الهی عدد نماز را در
از برای آن واجب و فرض کردانید که چون عدد آن یک کلمه
از نزده زیاده کنند کی او بجا آرد چنان نباشد که عدد
تمامی او نیز کی بجا آورده باشند و حال آنکه عدد
آن که این رکعت نماز که از آن قسمت در
قسمت اول بدلیل خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة
ایام از بیان در شش روز که خرق خلقت جمیع
اشیاست هم بحکم تورات موسی کلیم ملک علیهم السلام او بوجه
که خدا این مسئله داشته اند و دلیل خدای آورده اند که بکبار
از سموات جمیع علویات است و از ارض جمیع سفلیات و ما
بینهما خود معلوم است که هم از بیان الهی که هم در

حضرت فرموده اند که شیطان ناری نداشت بدلیل ما بینهما که او نیز در
شش روز مخلوق است که چهار ساعت و یک ساعت از بیان الله آورده
لا شریک له در این شش روز این هشت رکعت نماز است که بعد از وقت گذر
آب طوفان حضرت نوح علیه السلام بحکم توریت موسی کلیم علیه السلام بر جمیع خلایق بدلیل وما
أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ یکسان و علی السویه واجب و فرض گردانیده
شده است اگر عالمند و اگر جاهل و اگر تن درست اند و اگر بیمار و اگر گرسنه
شیره اند و اگر عریان و اگر صاحب قوتند و اگر صاحب ضعف نماز کبیرت
کسست دارد اگر دن این هشت رکعت مجموعه برابر واقع شده اند
و از نداشتن این هشت رکعت نماز است که بحکم تغلیب عبث و کفر
الکیست همه در طوفان آب بعده گزی غرق شدند و واصل شده
باصل شیطان و ابلیس خبیث لعین که نار است که چنانکه از حس گذشت
که أَنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ یعنی که آتش گو
با آب مثل مس گداخته میکردند اینجا از روی توحید بیر نکس
فرمود مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا اگر فرموده اند تنور
جای آتش است از آب مراجعت بنار سعیر و بئس المصیر گردند اعاذنا
بالله من عذاب الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
اکنه بیشتر

علیها الصلوة

اکنه بیشتر حکایت حضرت سلیمان بن داود گذشت که گفته بود و گفته
مِنْ فَضْلِ رَبِّي تا آنجا که گفت وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ
گمان نبرند که حضرت داود و حضرت غنی کریم حضرت از غایت غنا و کرم
شیطان و شیاطین مثل بخل العین را خواهد بخشد که هیچ
وجه از وجوه ممکن نیست که تا مسلمان شوند و در سجود نیایند
که هرگز آمرزیده شوند که حضرت سلیمان از غایت انقیاد و بندگی
که داشت بحضرت پروردگار خود از برای آن نعمت که با و کرامت
فرموده بود حضرت رب غنی کریم او لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ
گفت که اول رحمت آن شکر و کفر نعمت خود کشید و بعد از ان بزرگان دیگر
که مثل او باشند که در رسالت فرمود علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
مثلا چون ما بندگان که از صد هزاران هزاران بی نهایت بلا
نهایت نعمت حضرت پروردگار خود حضرت یک شکر بجا نتوانیم آورد
بین مایم که کفر آن نعمت حضرت پروردگار کردگار صورت نگار
خود با بواه بسیار کرده ایم و میکنیم اما غنا و کرم بیدریغ او
از کفر آن ما بیشتر واقع شده است تکرار حکایت گذشته را
اگر فهم کنند ببعضه بیشک و شبهه و تردد حال ماست و حضرت خدای ما

که بر قرار بندگان که کار خود را با امید کرده است که چنین باشند
غیض بندی کرد و به بهشت رفت اگر چه چنو جانید که با آن ارض الملا
نرسید اما حالیا شکر که به بهشت رفت که جای بعضی از قرآن و قرآنست
بعض از بهشت نیز بهشت است به هر حال شکر واجبست زهی عنایت
و زهی عنایت بی نهایت و زهی ثنا و زهی کرم حق تعالی کرم الحمد لله
رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم فان حاجوک فقل اسلمت
وجهی لله ومن اتبعن وقل للذین اوتوا الکتاب والامیین ءاسلمتم
فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما علیک البلاغ والله بصیر
بالعباد ای ابله منحوا ایمن که از احوال تو صبیتی شده وار فوقی حاکم
گشته وجود خود را بالله تسلیم کرده ای از قرینه آخر آیت علم آن
دریابی که وجود والله بصیر بالعباد آنان تصورات و خیالات
فاسد باطل اهل ظاهر بدر رود که بصارت درین مقام
تعلق به شیء مخصوص دارد یعنی حق الله بصیر که قبه اوبار
که بر وجه عباد خود به تعلیم قدرت متعالی خود نوشته تعلیم اوراح
خود کم الله است که حق است کرداننده است که اکنند
که تسلیم کرده اند حق حبیب خود را و خود کرجه تو تسلیم
کردی



کردی و حجت و برهان نمودی و اگر دیگران نکنند فانما علیک البلاغ
که در جای دیگر فرموده بود که و علینا الحساب لاجرم خداوند جل
که حق و عنده ام الکتاب بنسبت [illegible] صلیبه خود [illegible]
خلق او را با حرف ام الکتاب از روی صاحب راسخ داشت
و در قرآن چه سجده بر قاری و بر سامع واجب کرداند و فرمود
قوله تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی باشند که دو دو باست صدق
الله العظیم از این مدایة الله سخن انبیا بیست می باید رفت که از صدق
داده بودند که در آخر الزمان در بیت المقدس نبیه غریب عجیب
دو دو سخن گویند که این معنی در کتاب حق رسول بنی اسحق که فطرت نکته
الکتاب و ام الکتاب و سبع المثانی نسبت ظاهر کرد و بدلیل الله نزل احسن
الحدیث کتابا متشابها مثانی پس [illegible] غریب عجیب که سخن گویند
مثل بنسبت که آن سخن دو دو احسن الحدیث باشند که این ظاهر
شیاطین از روی شیطنت و [illegible] و دول میگویند
وحال آنکه از غایت حرص و بی فهمی و کور طبعی بعبد الله اشاره
با حسن الحدیث در سخن میکنند [illegible] بیت المقدس [illegible] آنست
[illegible] که در کتب انبیاء بنی اسرائیل بود که در واقع دو دو

تعالی [illegible] والحمد لله رب العالمین والصلوة
[illegible] ابتدای [illegible] العظیم
[illegible] و ملکوت [illegible]
[illegible] لولاک لما خلقت الافلاک
و او گوید که اول ما خلق الله [illegible] نور [illegible]
رسول الله [illegible]
[illegible]

و بود بیت و ب ظهور کرد که فرمود وتمت کلمت ربك
صدقا وعدلا علی بنی اسرائیل که وعده میفرمود بمیراث الارض عدد ان
وقسطا بود در باب اگر فهم داری تعالی عما یصفون ع
و دیگر از خواص این اوراق آسمانی آنست که بود بیشتر ازین
فرموده اند قوله جل عز واگر موی رویشان نبودی خط عارض و رخ ازهم
چون تمیز یافتی ویوم تبیض وجوه وتسود وجوه بکلمة الله
ظاهر شدی پس بکتابت و آیت حاصل شد صدق الله العظیم
در کلام الهی جل و علا از پیش رفته است که این بیان آن میکند یعنی
رخ میخواست که صورت رجولیت گیرد حق او را منع کرد تا توهم
نکنند که کتابت عارض آدم داخل کتابت عورت است و این
که چنین نیست از وجه حق و معلوم میشود اما بیان ثانی
این بود که اگر خط عارض آدم نبودی خط بیاض ببندد
کلمة الله از دو طرف ظاهر شدی که عبارت از یوم تبیض فیه
الوجوه است والسلام حق الله جل و علا که فرمود که حق بدا اورد کلام
حق تا منتهی آثار ابر حق حلیته بحسب دا اول بعرض نکرده باشد تعلیم الاسماء
ایشان مشغول نشده باشد آنست که از کتاب حق آدم که حروف

معجم است



معجم است بیان میفرمایند که اول ا ب ت ث ج بود و باز میفرمایند
که الف بی تی ثی و جیم شد و در بین نحو مبالغه و تکرار بسیار فرموده
اند تا موحد از مغلطه مشرکان بحبل المتین احتراز کند و در
عالم توحید حرف الله احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد اعیان شده ساکن شود تا از بی سکونی حلیه خذلان
خود شده مستحق خمس و زکوة باشد از روی تحقیق الله
هم از فواید خاصه اوراق آسمانی کرسی الهی جل و علا که زکوة
غله که آب از آسمان میخورد مثل صلوة از ده یکیست و میفرمایند
که گاه مسح کرا از بیست یکی می باید داد و در آن محل ده انگشت
پا را در حساب می آورند تا از بیست یکی در مثال آن بیست
انگشت دست و پا باشد که یکی را در شمار از آن بیست
جدا می باید کرد ازین بعد این الهی جل و علا این معلوم میشد که آن غله
که آب از آسمان میخورد زکوة او در شرع از ده یکیست
والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و آنجا از را
دولاب آب میخورد از بیست یکیست بوجهی از برای آنکه دولاب
یا آدمی خواهد کشید یا حیوانات بهر دو وجه بواسطه باران

آب

کشیده میشود تا چار زکوة او نیز در نشر یوم ... سید انبیاء و سرور
اولیاء و خلاصهٔ ازکیا و اصفیا و اتقیا و علما و پادشاه ... 
صلوات الله علیه علی و آله الطیبین بر کیفیتی واقع شده است
که اجر ده انگشت آن دو پا حاصل شود که فرموده لا ظلم الیوم
ان الله سریع الحساب والحمد لله رب العالمین اگر چه در بعض قدو
لای آنست که علم یا بیست یا ... دران نیز ... 
مشاهده میتوان کرد با آنکه حکم بر تغلیب است و آیه متعلق بپا
دارد چه ماست از برای ظهور این ... بود از معجزات الله چه
که انبیاء الله صلواة الله علیهم بدعای باران می رفتند و نماز
میگذاردند و دست بدعا بطرف آسمان بر میداشتند تا چون
باران از آسمان بیاید و اشان را غلا حاصل شود دیگی
بعدد ده انگشت دست از برای خدای خود بیرون کنند و اول
بوجه الله که جانب خداست از برای بخار رحم او بدهند که فرموده انما نطعمکم
منه زکوة تریدون وجه الله و ضیافه در جای دیگر فرموده انما نطعمکم لوجه
الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و بعد از آن بجلب والله بدهند که
خود را با خدای خود جمع کرده اند و این معنی را در یافته اند و چون

درونو



[illegible]

در وضو دست که آن آب آسمانی را بپا و دو اصبع دیگر سایر
بپا او را خصوصیتی باشد که اول زکوة که ده عدد میباید که در جانب
او باشد و تا معلوم شود که چرا آب بیشتر متعلق بپا دارد که در
بعضی وقت با آب روان وضو میسازند بار اجدان الغسل
درست نیست بپا از این وجه است که تا اجر پا نیز داخل باشد از
بیست یکی میدهند و چون ندهند آنست که حق فرموده و ویل للمشرکین
الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم کافرون یعنی بآنها
که در روز آخر که یوم المزید است ظهور کند و در ورق آسمانی
حق ی ح ه جمیع حیوانات را که مستحق زکوة دادن بودند چون
از برای وجه الله نداده اند بر وجوهات ایشان پاها یا پهلوهای ایشان
که در بیان آمده بعضی از ان بودند که آب از دولت ایشان را بپا
میکشیدند نگذرانند و ایشان را بر قفا نجوا باشند که و عده حق
فرموده بود که فرد و ما علی ادبارها بعد از انکه گفته بود من قبل
ان نطمس وجوها سبحانه و تعالی بحمایت کردن ای طالب
در یاب که حق در بسیار جا اصبع در حق خود که تعرج الیه
الروح و الملائکة فرموده الاو تا معلوم داکه تصور سهل الکتابه

بیت

کنی که تر ابتر از این اعتقاد بود که بر خدا سهو روا [illegible]
واگر والعیاذ بالله اینچنین ادراکی در تو در آید و نتوانی بقول
استغفر الله از سر صدق و اخلاص از خود دور بکنی یقین دان شبهه
هر چند که مسلمان و اهل ایمانی و صلوة نماز از ایشان خواهی بود که
و خود ویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون از زمرهٔ
الله حرف علام و خداوند کلام حق در شان خود فرموده است
که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید هم از برای خود فرموده با وجود آنکه [illegible] ملائکه
که بال کفش و ثلث و رباع دارند که بان بال‌ها پرواز و عروج
میتوانند کرد و سنزدهم آن برود و کار صورت بکار اجنحه دو دو
و سه و در چهار چهار در سی روز که مقدار احسن
الخ سنة است که عبارت از پنجاه حرف و نقط کلام الله قدیم است
که بار حامل اوست روح الامین جبرائیل بود و هم دا افضل ملائکه و اقدم
ملائکه است هم بدلیل خدا و هم بدلیل خلق خدا که در سه محل انبیاء
الله اند که اهل ملکند و چون سید الانبیاء و حبیب خدا محمد مصطفی
که مظهر سه ء الهی بود سی حرف و نقط از زبان آن حضرت الی

والیه الرجوع



والیه الرجوع والمآب در اسم مبارک خود که داشت یس والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم فرموده است که
کتابت و صرابست اول رهبر و ره که هست بر راه مستقیم خدا از کتاب
الهی حق و واقع شده است که ان ربی علی صراط مستقیم پس ناچار
این بیان نمود آن سی حرف عنبران حق بطریق اولی که چون اول
او نزول کرده است آخر نیز او عروج کند که بر همه ملائکه اقدم
است که فرمود اول ما خلق الله تعالی روحی بدلیل نزل به الروح
الامین علی قلبک که قلب انسان در خطه انسانی مقر روح و محل
اوست که در سوره حمعسق کذلک یوحی الیک فرمود
و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب
ولا الایمان الی آخره که از این روح مراد روح خداست نه
معدنی و نه نباتی و نه حیوانی و نه انسانی که چون جبرئیل امین علم
از پیش خدا می آمد چنانچه صورت خدایی داشت روح
خدایی آورد و قلب حبیب الله را بآن روح خدایی زنده
جاودانی گردانید که هر کافر فاجر شیطان صورت ابلیس سیرت
که این چنین سرای جاودانی را خواهد که خراب کند

از برای آنست که در کلام الله قدیم از ملک علیم ما بین بینه تنبیه است
که مستحق عذاب جاودان جوا الله بود و در سخن نیست ح ریب که چنین
است خالدین فیهما ابدا خالدین فیها ابدا خالدین فیها ابدا
که در چندین مواضع مؤکد است دلیل این حقیقت که هر که از قصد
وجه الله است که دار جاوید و ملک جاوید و فردوس و خلد
جاوید است که ازین جهت نام او جاودان نامه الهی
خدابیست تعالت شانه و ما اعظم برهانه ابد لیل جاگشتن تنزیل الکتاب
و لا الایمان معلوم میشود که قبل ازین روح خدائی از قرینه و وحی خدا
فدری و وحی کی بما ملاقاعن ح حبیب الله را نیز روح انسانی نقل
سایر الناس دیگر بود حاست اما چون روح خدائی در قلب او نیز
ول کرد و او را زنده جاودانی گردانید علم کتاب و ایمان حاصل
کرد که چنانچه روح خدائی درین محل که محل تعقل است بر کتاب سبقت استبقا
کتاب نیز بر ایمان اسبق است و اگرچه هر دو یکی اند از وجه ترجیح
الذکر فرموده الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین
یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون
والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالاخرة هم
یوقنون



یؤمنون تا اینجا است دو سه فرقه ایشان که بکتاب نیز ایمان نیاورده اند
بیرون روند از برای آنکه بچهار کلام الف در ازای ایشانست
کافر باد نیز اند که در شان ایشانست که من لم یؤمن بالحروف
وهی تسعة وعشرون حرفا لا یخرج من النار ابدا که نیز فرموده
اند که من کفر بلام الف فقد کفر بما انزل الله تعالی علی آدم صدق رسول
الله تا اینجا که صفت مؤمنان متقی که با جزو اول ایمان دارند فرمود
اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون که بر خلاف انبیاء دیگر معجز
سید الانبیاء والمرسلین کتاب او بود که اگر در مواقع کافر و کبر و لاز
از کسی معجزه نیز ایمان بچه چیز بیاورد و کتاب ح سید المرسلین بینه
وخاتم النبیین که معجز بود چارده حرف ام الکتاب بود که ایمان
نیز بوجهی چارده حرفند چون اصوات آیند میروح الهی که کلمة الله
است از قدرت حق بیچون و مالک کن فیکون که ح ق حق قدیم است
ح ه زنده شوند و نور وجه الهی درین بجل حرف و نقطه ثم ان
که معجز ست نظر کنند شک نیست که نفس ملکی ایشان در آن روز
که مقدار او پنجاه هزار سال است عروج بر سموات و سدرة المنتهی کند
دو جه ذات ح ق ت قدیم ازل ابدی لم یزلی را در قرآن نقطه ثابت

کنند و از ان پرده و حجاب سبعین نور که بیرون آمد بدلیل ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى و صورت پنجاه نماز خود را در تقسیم فلک البروج از زبان
خداوند خود که بر ایشان فریضه کرده بود با بنوامت عده کنند با ج
روح قدس جبرئیل امین از برای این که فرموده که شش هزار سال آخرة
در وسط سدرة المنتهی نماز گذاردن و بلند کن چه بجا آوردی چه خوب بود
که دو رکعت نماز جمعه را در می یافتی که فاضلتر از این جمیع نماز توم برد
که در این مترح مدید گذارد در حقیقت این معنی خود را از بعد ایتالی آن
چه آن از تقلید بتحقیق میشود از برای انکه آن شش هزار سال تعلق بر روز
حیات دنیا داشته چنانچه این دو رکعت روز جمعه تعلق بروز ساعت قیامت
دارد که چون این روز از اسمین جبرئیل که آورده مراة بیضا فرموده که عبارت
از يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ است بدلیل وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ که جمعه
هم در این روز است بدلیل قبل الصیحة و فیه النفخة ای طالب فلسیاب
ایات بینات و احادیث انبیا را از بعد ایتالی الله چه شد این فوت تغیر
ادراک می باید کرد اگر عشق رویت وجه الله در این مراة بیضا داری
و از تقلید دنیا حردن و بتحقیق آخرة زنده شدن الحمد لله الحمد
ای طالب ابدار وقت که ذکار رحمه در یا یاکه در سوره که جود
فاوحی



فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى که وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى نیز آنجاست اوّل او وَالنَّجْمِ است هرگاه که
این الف و لام معهود ذهنی بیان فرموده است باشد در باب
که آن النجم کوکب زحل است که بر آسمان هفتم مکان عالی یافته
است که خدا ابیان فرموده است که چون حکیم بیند که خلقت آدم در
روز زحل بوده است پس روز شنبه تعلق بزحل داشته باشد
که روز هفتم است و روز خلقت آدم است صلوات الله علیه
بخلاف کذب المنجمین برة الكعبة که باز جای هفت طواف هفت کنند که تبع
سر وجهانه آدم است که آن الله نیز که چنانچه فلک البروج را
سدرة المنتهی خوانده است آسمان هفتم را نیز سدرة المنتهی خوانده
است بتخصیص در او ورق آسمان که گفتیم از کرسی الله که بر قلب
جان این بنده متعرض حقیر نزول اجلال یافته است بوجهی از برای
آنکه چنانچه اوّل علم اسماء کلها از ذات که احدیت تعالی شانه
بخلیفه و قایم مقام او آمد اول تقسیم فلک البروج تمامی فلک
هفتم میرسد که تا او در قسمت فلک البروج تقسیم میشود از زبان
الله که به هیچ فلک دیگر نمیرسد باین وجه او سدرة المنتهی

عُلُوها جَنَّةُ الْمَأْوَى باشد که اگرچه بهشت وجنت هشت درجه‌اند
اما بحسب صورت هفت کتابست وجه اعیان درود اخذ میتوان شد
وقرینهٔ دیگر که هم درین سورهٔ نجم که زحل است فرمود که لَقَدْ
رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى که بعینه بیان فلک هفتم است بین فلک البروج
درین محل مرتبهٔ ذات حق داشته باشد وفلک هفتم مرتبهٔ کلیهٔ
او که آدم است چون حق رسالت نبی امیست نور ذات الوهیت
در نزلهٔ اخری میدید لاجرم در حدیث فرمود که رأیت ربی فی [illegible]
قططٍ که خداوند هفت کتب خدا آنیست که وحده لا شریک له
بیت المعمور نیز در آسمان هفتم باین اعتبار است وحق ابراهیم
خلیل ؑ که عمارت کنندهٔ ام القری که جای هفت طواف بود
برای داده که حق فرموده اند که از برای آنکه انه کامل که بیت المعمور کعبه
وسدرة المنتهی مثال بدن پاک او بود ودرخت پاک او بود و
هفتاد هزار ملک که بر گرد او طواف میکنند سران را نیز از جانب
افضل ملائکه که حق جبرئیلست ؑ از سدرة [illegible] وعرض عالم ملکتا
در یابند از برای آنکه بحکم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا از
هفتاد مراد آن هفت کتابست از آن قرینه که وقتی که ترک کنند
انگشت

انگشت نرسیده باشد بطریق اولی که ستر آن جبری نرسیده باشد
که از آن عالی تر است وبر گرد گردیدن چون تمامی سموات بر گرد
نقطهٔ خاک وبهیچ حال از روی صورت وخیال عالم خاک پاک
حاصل نکردند از بیان الٓهی حق دلیل این حقیقت که گویند لَوْلَاكَ
اعله لا خرقت وچون هفت در ضمن خود هفتاد داشت هفتاد
نیز در ضمن خود هفتاد هزار داشت که وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ
سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ والسلام علی من اتبع الهدی ؏ هدایت دیگر از
اوراق آسمان حق که حق آدم صلوات الله علیه از برای ان نسبت و
نه حرف آمد که حق آدم از آن وجه که پدر است در احسن قصص حق
یوسف جمیل که ببعض علم تأویل از حق جلیل حق دانا شده
بود که فرمود مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ الی ذٰلِكَ مِن فَضْلِ اللَّهِ
عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ خطاب که به پدر
بزرگوار خود میکرد در دیدن اول که یازده ستاره بودند
یا ابت خطاب فرمود پس یا بنی وجه چون اسم یعقوب علم ابت
میتوانست شد بطریق اولی که اسم انگشت باشد که حروف از ذات
حق حق آمده باو نازل شده باشد که نُورًا عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ

لیُنوّرَه من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیئ
علیم تا آخر آیت قوله آیت و در حقیقت دندانها که کنایت است دیگر
است ظاهر میشود که مقام عرج است حقیقت که کوثریان حوض کوثر چون
نجوم سماوات باشد بنسبت با دندان معشوق است صدق الله
العظیم فی آیت هدایت بآن فرمود که دندان معشوق از غایت
شفافی وسپیدی و روشنی چون نجوم سماوات باشد چنانچه در جای
دیگر لؤلؤا منثورا فرموده اند و در حق آیت بیان شیوع
مِن رحیقٍ مختومٍ ختامُه مسکٌ که فرموده اند که چون مهر از خدا است
پیچ مختوم آن باشد که در تحت اوست که رحیق منثور ناز کرز از بهر کلمات
از برای آن که میفرمایند در هدایت پادشاه عاشقان خود که تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم مناسبت کلام تنزیل و تاویل ان را
ای طالب اگر ادراکی داری بیا دریاب و نضرت دو جهانی جاودانی
ازین کتاب ببهره مشانی بردار که فرصت غنیمت است والسلام علی من
اتبع الهدی و من اللیل فتهجد به نافلة لک عسی
و راه شب بر بین بجهت آنست تا در درون آن ظلمت نطلع حظ
حال وصل انسان و حور او غلمان و رایت ربی فی صورة
بروصدق الله



بر وصدق الله العظیم که بشیر از بین از غایت غایت عنایت
رحمت و مغفرت و کرم بیدریغ ذات غنی کریم خود بیان یبدل
الله سیئاتهم حسنات فرموده اند وان بندگان که ترک ظلمات
محبوب این جهان خود با تبت کرده اند در جهان جاودان
همان ظلمات محبوب بنفس ایشان از مقامی قرار خواهد داد
از غایت قدرت و عظمت و شوکت پادشاهی لایزالی ذوالجلال
خود که همان محبوب بنفس ایشان باشد چنانچه کرد اما از بیدایت
الله در بیان مقام نکته بغایت دقیق و نازکی هست در می باید یافتن
که با حبیب خود که رسول امت است درین محل فرموده که تمامی
شب بر خیز از برای آنکه تحکم ان الجنة تحت اقدام الامهات
محبوب اهل بهشت و این جهان سواد کتابت که مخصوص
امهات است ای طالب فهم کن واگر انصاف داری شکر نعمت حق
ت ذو الجود معبود خود بقدر طاقت خود بجا آر اما شکر نعمت
او تو و ما کی بجا میتوانیم آورد که در حق ما فرمود که وان تعدوا
نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار اما چون از
طرف محبوب و معشوق حقیقی عنایت و هدایت باشد از ان وجه که

یکی اسم جلیل او تواب است چون توبه رفیق حال انسان ظلوم کفار
کنند حسنات او نیکی
که ظلم بیشتر خواهد بود چنانچه در این جهان بدو وبه و نیکهار جا باید ساخت
در بهشت جاودانی حور او غلمان بی نهایة نخواهد بود بدلیل فاینما تو
لوا فثم وجه الله کان الله واسع علیم والحمد لله رب العالمین ع
هدایة دیگر که وجه الله در سورة واللیل است ختم در آخر سورة شده است
ع حبیب الله باین مناسبت فرمود الوتر رکعة آخر اللیل که فرمود
ان الله وتر یحب الوتر ای طلب ببین که هدایة چه تقدیر میدهد آنکه
فرمود وما قدروا الله حق قدره تعالی شانه الا قلیلا نصفه نیز
که فرمود تا دلیل یازده رکعت نافله باشد و یازده رکعت که وتر دارد از
چهارده وشانزده افکنند واگر این معنی از لیل وجه بتوان یافت
بلیل اعلام کلام الله بیا که همه سیاه پوشند و در حج [illegible] نیز اگر سوال
کنند که در وجه همه سیاه نیستند وجواب نیز آمده است اخا طلب
کنند والسلام ع ... و نقش موضع گاو بر موضع منقول
بواسطه کتابت صورتست که الصور قرن و در سورة حروف مقطع
واقع شده است که در رسالت کوفی که سورة الم الله در صورت حرف
دارد یا ابر سیاه که خط وجه آدم است که ارواح شهداء در صورت
کبوتران



کبوتران در آیند معلق بعرش الهی صدق الله معنی فقلنا اضربوه
ببعضها را از این بیان الله در بعض ... روشن در میتوان یافت
که فرمود کذلک یحیی الله الموتی یعنی تا مرده را ببعض آن گاو نزنند
که صور را خواهد بود زنده نخواهد شد تعالی عما یصفون چنانچه
از حقیقت دانش آن قرن که صور است که او رست که عبارت از
روحست بیچون و حرده اند آخر الامر از قدرت خداوند صور که
عد الحیست همه زنده شوند و بزودی هم از آن حکمت
دو قرن دو بخش شوند که فرمود در آن روز فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر اما آیت ضمیر ببعضها که مونث است که راجع با آن گاو زرد
ماده است اشارات و کنایات الهی را بیم از هدایت او میتوان یافت
که صفت زردی آن گاو فرمود که بقرة صفراء فاقع لونها تسر
الناظرین یعنی زردی بود بغایت غایة در خشنده و در غایت
زردی که چون چنین باشد بسفیدی نزدیک باشد که ناظران
که در او نظر میکردند سرور و راحت حاصل میکردند چنانچه آمده
فرموده اند که آن اسرافیل در آن صور نفخ صیحه واحده را در صبح
نخست خواهد دمید که اول روزیست که صفت آن صبح را نیز بلون

صفراء
در غایة زردی

ان کاو خداوند صور فرمود و بتیم موکد کرد انبیه و عالبا بهم در
صفت قیامت حواهد بود که فرمود و الصّبحِ اِذا اَسفَرَ و دیگر در ان
روز فرمود که وجوهٌ یومئذٍ مُسفِرَةٌ ضاحِکَةٌ مُستَبشِرَةٌ که بهمان
حال تعرِفُ النّاظرین است اما کسی را که این نظر نباشد لاجرم از ان
باشد که بعد از ین فرمود که وجوهٌ یومئذٍ علیها غَبَرَةٌ تَرهَقُها قَتَرَةٌ
اولئک هم الکفرة الفجرة و با زمناسبتی دیگر از بعد اینست آیة ف
رب العالمین و مالک یوم الدّین چه آنه این که جنابه ترزون تری
تعلق بکاری داشت که موثبت بود در زردی آن صبح نیز از آن ماه
که باصطلاح هم موثبت است که آفتاب را وقت فرو رفتن که در محشر
طلوع از انجا خواهد کرد و نیز زردی میکویند و حال آنکه لون او نیز زردی
از سفیدی باشد لست که مخدوم و مخدوم زاده مرحوم مغفور خیرا
سعید شهید نور الله مرقده و طاب مثواه و جعل الفردوس مأواه
و علیها صلوة الرحمن و التحیة و المغفرة و الرضوان اگرچه دل و جان
و هستی و توان این بنده گناه کار شرمسار فاسق فاجر بی
دولت با نکبت سیه روز شب کور خسر الدنیا و الآخرة محجور ناامید
دیدار خود در آتش هجران اسفل سافلین انداخت اما هم از نیم
دولت



دولت این جهانی و سعادت انجهانی جاودانی او ست که درین
خلوت تار و فروغ بار حصه وه را از اوج ثریا میکذ اند و شفق صبح
اصفر قیامت که عنقریب ظهور را از قدرت حق ست خدا و ند سبحانه نور
چه حواهد کرد فی الجمله از بلیات هجران بی پایان آنه خونین
دل و انیس جان بجان جان تجدید حیاتی کرده تسلی حاصل
میکنند و این سرمایه را نیز بلیه از جود و کرم و نعم بی دریغ کرم
خود ست شاید که از جود و احسان و رحم و شفقت شفاعتی
نیز از برای این بنده پر گناه و عین گناه کنند و امیدکه با جابت
نیز مقرون باشد با ین امید وارم که فرموده الله قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله انّ الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم که فرمود و لولا فضل
الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الآخرة لمسّکم فیما افضتم فیه
عذاب عظیم که بعینه حال این بنده داغ هجران زده گناه
کار شرمسار ست اما امیدوار ست بفضل غفار الذنوب
و ستار العیوب و کشاف الکروب جلّ جلاله و عمّ نواله و لا اله غیره
سبحانه و تعالی عما یشرکون ۱۱ تبارک الذی بیده الملک و هو

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلاً که چنانچه در قلب قرآن که یس است فرموده بود
و وعدهٔ صدق داده که اولیس الذی خلق السموات والارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم که ختم این سوره
جلیل القدر و عظیم الشان نیز باین آیتست که فرمود فسبحان
الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون ای طالب خیر
خلق الموت والحیوة را که بصیغهٔ ماضی فرمود واگر مراد مستقبل
بود دریابی که اگر در علم قدیم حق تعالی تقدیم آیهٔ اینچنین خلق موت (وخلق)
و حیوة آمده نبود [illegible] بی بجذبی مدت خبر صدق از پیش نفرمودی
چون حق اسرافیل دمیدن صور را از ان وجه که [stain] ته است بدلیل
علم آدم الاسماء کلها که مراد خلیفة الله است و یمین الله است
خواهد که در قرآن او را وزیر داده که لیسمون الملائکة
تسمیة الانثی نفخ الهی که ونفخنا فیها من روحنا که عبارت از صبح
صادق اصفر آن آفتاب جبین آدم است که طلوعش از جوف جبین
بعید از ادراک فرزندان خود خواسته کرد که رب المشرقین ورب
المغربین که ان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب

که چشمهٔ الذی



صف

که چشمهٔ الذی کفر که نتوانستند آورد از قرینه بون حمرای فاقع
که تعریف این صفت کاتب صبح اصفر است در چهرهٔ زرد عاشقان جهو
مسکین ضعیف نحیف فقیر مستحق خمس زکوة جلباء خود از
غایت مسکینی مفتونین حسن و جمال باکمال ذوالجلال لایزال بی
زوال شمس منیر وجه جود که وجه ایشان از غایت عشق جمال آن
شمس منیر بالغداة والعشی که یریدون وجهه اند چون صبح
اصفر زرد و روشن و چون شفق عین زرد تر است در دعد که چون
چنانچه از بیان الهی حق تعالی و تست جمیع صورت نیز هست که اسرافیل
اول بدست ما بدگرفته آن قرن را که عبارت از تبارک الذی بیده
الملک وهو علی کل شیء قدیر است تا بعد ازان دو قرن در یکی که نفخه
الهی بدمد سر خلق الموت را ظاهر کرداند و در دیگر با که بدمد خلق
حیوة نیز اظهار شود بدلیل فصعق و بدلیل فاذا هم قیام
ینظرون لیبلوکم ایکم احسن عملا که فرمود اول ما یحاسب العبد
الصلوة و حدیث که عهد ما که میان خدا و خلق او بود صلاتست
(حمد) که از بیان الهی حق تعالی عهد نامه الحجر الاسود از برای ظهور این [illegible] سپرده است
که اصل عهد ائمه و اصحابست که در وقت قیام صلوة که عهد خداست او در

جای آن عهدنامه کنند که داده اند و بدلیل فحس او حتی أتی به بجنبه که
صلاتست که ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا و با
جای دیگر فرمود و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا
کی عملاتست که بی وضو آن درست نیست مگر که آب بنا شد و تا که
که شیطان و ابلیس لعین حسیبه بحسب العیب خلقتنی من نار و خلقته
من طین گفته فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم
الدین که شنود که رسوای او در روز دین ظهور خواست کرد و در
روز دین با تابعان خود رجوع با اصل خود کردند و بنار تلظی و غیر
وبئس المصیر گرفتار شدند اعوذ بالله من غضب الله چون این اسرار
از بدایت حروف بغبار که دکار صورت بکار برده شد چاره ساز
و خداوند بی نیاز چه آنکه ظهور کند که بدانند تحقیق که خلق دیگر
مثل خلق اول از نهایت بدو قدرت میتواند که دو صنایع کرد از اول تا ابد
بیان حیز ماسبق قوله تعالی و هو العزیز الغفور الذی خلق سبع
سموات طباقا که در اینجا ربی فی خلق فقط که بعد از این مقام
لا تبدیل لخلق الله است که بهم در بنا نه عظمت شان وجه ابدی
که موجود است قائم وجهک که عبارت از این قیام عبور از خود
استوا است



استوا است که بعد از و خلق دیگر بهیچ وجه از هیچ سبیل نیست
للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله
ذلک الدین القیم و که قایم بالقسط است از خط استوا و لکن
اکثر الناس لا یعلمون لا جرم در تبارک بعد از خلقت سبع سموات
وجه که عبارت از کلمه ابدی او وست و بخط استوا که
عبارت از که ازلی ابدی که لم یزل امسح کرد در سرای
جاودانی بهمان خلقت حواعید بود که تبدیل و تغییر پذیر نیست
و جا مید که ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل
تری من فطور که با آن بصر بود که در شب معراج اشارت آن
معرفت کنا بت صورت خدا لایزال ذو الجلال تعالی فرمود بود و
آتش نیز که یک نشانه این روز قیامت است که خلایق را از مشرق بمغرب
میراند که از بیان الهی تعالی جای فرو رفتن و نیست شدن شیاطین
مثل این جنسیت لون او نیز با بحسب صورت موافق تیره صنوان
واقع است که آتش نیز قنوت است و موافق صبح اصفر اشفق زرد
گون است که همه را با بجا و بسیر که ظهور نیز بحسب صورت از آنجا
کردن بود و نه که خلقت ظاهر و ظهور او من بیت المقدس که محل شتی ترجمه

الی اجله وانکم الینا لا ترجعون ونزول وفی نجید شدن
و آن قدیم از بر از معاد که ادم است حق که علیکم بان تام از
بیان الی دلیل این جمعیت که حضر کاه جمیع خلایق از جنب الموت
شام است اما چه [illegible] چه سود که شامی سیه روحیر از این تعظیم
شام خود ندارد که در این روز از جمله تسود الوجوه است وان
بشنیدن از بیان نضرة النعیم از بلا الیه ف نحن کریم رحیم حلیم
نحیه چنین رفته بود بعد از آن بی فاصله در سوره غاشیه کر بویشش
اما قیامت است بعد از وجوه یومئذ خاشعه که در این روز نیز از
اکبر نیز در آخر این سوره است که مخصوص جمعیت این عذاب اکبر
که تعظیم حج اکبر را بدانستند که بواسطه آن ساق عظیم است که بعد از
یکشف عن ساق که خدا فرموده حق تنوین تعظیم است ویدعون
الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة
الی آخره که این بیان طولی دارد اما از این مقدمات و از پس فراغ
روشن هر یک در جمله خود از هدایت عنده ام الکتاب وسر سوالی
که ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم صفت ذات او است که وان شیرا
فی حکم احد [illegible] در یابند که چه بیند که هو کم حق وجوه یومئذ

ناعمه



ناعمة لسعیها راضیة فی جنة عالیة لا تسمع فیها لاغیة فیها
عین جاریة فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة ونمارق مصفوفة
وزرابی مبثوثة افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت والی
السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت والی الارض کیف
سطحت الی آخره که مجموع از روی معانی موافق این روز ظهور
وجه الله و بیان وجه است یعنی در این روز ظهور دکه روز زیست
که صفت او مر آن بیضا است که در وضوی صلوة هر گاه که آن رو نماز
بوجه مرسانند بدان دعا میخوانند که اللهم بیض وجهی یوم تبیض وجوه
یوم تبیض فیه الوجوه ما از وی بیت یوم تبیض فیها الوجوه فلا
و بدان آن وجوه ناعمه را بشناسند بنظر نعیم که بعد از حلقة و نعمت
خدای تعالی نشانه نزده کتابت سواد را که [illegible] آن جهان نسخ
کلمة الله حق بردارد ظهور [illegible] کتابت بیاض ناعمه شود که گفتند کل
سوری را از روی نازکی با آن نازکی و نعیم آن کل رضا رضا بیه
باشند زهی دست قدرت و زهی ید قدرت که صنع چنین را بر داشته
و بدین گمان خود را انجام و سقاهم ربهم شرابا طهورا آب حیات جاودانی
از آن ظلمات کتابت سواد بیرون آورده نبوت باشد ای عاشق
مسکین خود را در این روز در یاب که معشوق تجلی بوجه ناعمه کرد

وساقی هم خود است که خداست اما نظر بفهم ما باریک بین می باید که با به
وجوه خاصه بینا نتوانند شد وادراک این معنی نتوانند کرد که فرمود
لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار در این شب که صباح چهارشنبه
دهم ماه ذی القعده است این فقیر در خواب میدید که مردم مثل  دهم ذیقعده
برادر سعید شهید و فرزند نور الله وغیره از اقوام در آسمان ماه
نو می جستند و این فقیر جای ماه نیز دیگر بود دند و حال آنکه ابر بود
و این فقیر ماه نو را در میان ابر خیل خیال دید و کانه دانست که ماه
است و با بسیاران او از میگرد و از ظرف دیگر است خود نگاه
کنید و چنین است این فقیر که ایشان نیز به بینند تا شبهه برخیزد که در
واقع ماه است و چنانکه او از میگرد ایشان بر قرار و بطرف
دیگر داشتند و از جای دیگر میجستند و این فقیر چه میدانست که
در آن محل که ایشان اند این فقیر ایشان را با آن موضع نشان داده
بود که ایشان می جستند با خود میگفتم که ایشان چکنند چون
آن نشان نیز با ایشان نو داده و آن ماه که این فقیر تصور
دیدن کرده بود نزدیک بود که فرو رود و ایشان رو به مکان
موضع اول داشتند حالا عجب خواب است تا غلطی ادراکات
با قیست ابر نیز بر سموات باقیست و هو علیم بالغیب حالیا با
وجود این



وجود این کثافت و این غلظت بجز معنوی چنین در کار است
که هم از عنایت دولت و سعادت ابدی جاودانی حق خداوند و خداوند
زادهٔ اقدس دو جهانی جاودانی این فقیر چنین است که این مقدار
بصیقل آئینه زنگار گرفته مشغول میتوانند شد حالیا چون
اصحاب اعراف بوجهی در میان دوزخ و بهشت مانده است
و چون بیشتر روزگار خود را حیوان صفت گذرانیده است
اگرچه از روی طبایع بوجهی حمل است که صاحب او بیل است
که صفت بیلکی بسیار چون صفت حملی در خود مشاهده کردن
حالیا از جمیع حیوانات بجز وس اشبه است که اگرچه خود حسنی از و نیست
روا ز اعمال حسنه خود ندارد و خود نمی میکند و بدائی در خلق
حفته غافل میدیده و شب خیزی و شب خوانی و روز خوانی خشنو
لست فی الجملة هم بدبینست چون روی نیاز بدرگاه حق بی نیاز
در هر وقت تحصیلی در نماز بر زمین دارد امید که مورد انعام تشفیع
شود تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شی قدیر فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون هم در این شب چهارشنبه حق
محمد و مزاده خود را بجوان میدیدم که بر قرار در آن حالتست که نقل

میکرد و این بندهٔ او بمجبان حاضر و چیزی میخوانده‌ام و بجزع و فزع مشغول
بودم که چون حال نیز دیگر شد چیزی میخواندن آغاز کردم و نهایت ظن
آنست که همین سورهٔ تبارک را اختیار کردم چون میخواندن آمدم
می بینم که دران حالت که زبانم گویا نبود حضرت مخدوم زاده ام ناگاه
آغاز کرد و با این فقیر در خواندن آمد بنهایت نهایت آواز خوش دلپذیر
و الفاظ و حروف نه تا آن درستی اداء بودی که بصفت راست آید
درین بودم که از خواب بیدار شدم که با بیان همه آیت سورهٔ تبارک از
یمن برکت توفیق خداوند زادهٔ خود رسیدم که در بیابان آمد چون بجمله
بندهٔ ادیم العبد و ما فی یده لمولاه والسلام حضرت مخدوم زاده را الی
هذا الوقت چند نوبت بخواب دیدم اما در شب پنجشنبه چهارم ماه مذکور
دو نوبت بخواب دیدم یکی این که می بینم خوش نشسته درست و شادان
و بشاش نشسته و صورت او از آنچه بود بسیار خوبتر و لباس
خوش پوشیده است و این فقیر هم درین لباس که هست یعنی همچنین
کفن سیاه پوشیده بحضرتش ان میگویم از نهایت شادی و شوق
که ای مخدوم زاده تو اینجا چنین خرم و شادان و تندرست نشسته
و من میپندارم که نقل کرده و بر سر قبر تو دور حل نهاده ام

بهلهٔ بر تکیه قرآن



همین

بر تکیه قرآن خط خداوند و بر تکیه دیگر حضرت آه و بعینه همچنین جامه
و پوشش که هست تمام را بر وی عرض میکنم و کفن سیاه خود را
و اوضاع خود را که بچه طریق در فراق دیدار او سوخته ام
بعرض او میرسانم و میدانم که او را خوش می آید غرض آنکه بنهایت
نهایت خوش و فتح و خوش رو و خندان میدیدم اما هیچ سخن
نمیفرمود مثل آنکه میان عاشق و معشوق باشند نازی و نیازی
بود تا ناگاه از آنجا بجای دیگر افتادم و میدانستم که جای اول
ما بوده است و کفش بغاحید انستم که رختهای ما را از آنجا برچیده
است و ما بجای دیگر رفته ایم و در دست راست من پارهٔ اقچه
بودی آمد من بران موضع که کفش بغار حتا برچیده بودی دو
سه پاره اقچه یافتم گاه تصور پول میکردم و گاه تصور آقچه
اما بیشتر آنکه اقچه بود دران محل دو سه دانه جوز بود برداشتم
که از برای حبیب الله بیاورم حضرت مخدوم زاده را دیدم که جامه
دیگر اختیار کرده است از جامهای کهنه که دران وادان و خردوان
بود بلکه از آن کهنه تر و تنگ تر پاره پاره گاه گل بر دیوار
او میزند کنده کنده و این فقیر چون در آمد و آن حال دید

وادان
دریچی
خردوان
سیاحی

گفتم این چه لا ایق است که زحمت میکشی ازینجا نیز زود بدر
می باید رفت خاتون بی بی در کنج آن خانه بودی و شیخ الله
نیز پیش او بود و من آن جور نار اباو نتوانستم دادن و نظر
نگاه میکردم و تسلی خود میکردم که کجا خواهم نشست در آن
کنج که خاتون بی بی بود در خاطر خود آنجا را اختیار کردمی
و دانستمی که عاریتیست و مخدوم زاده میگفتم که تو این گاه
کل خواهی زد و عمارت کردن و بایوش را خواهم فرمود که
ظن آنست که خاتون بی بی گفتی که من خواهم کرد تو بجای
برپا استاده از خوان در آمدم انشاء الله خیر باشد
قوله تعالی وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ
ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا
مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
اگر درین آیت سوال کنند که چنانکه اجر نیکی یکی را ده است و
جزای بدی یکی را یکیست چون تو اسطۀ این یک بدی بر
قرار از اصحاب النار است که اشد عذاب است پس در جای
یکی و ده تطبیق چون خواهد بود جواب آنست که عذاب
آتش نیز



آتش نیز در کلام تنزیل ملک جلیل جل ذکره بانواع است چنانچه
آتش هجران و مفارقت احباب که بنهایت عاقبت شدید است که چنانچه
در جان این بندۀ بدکردار است معلوم اند که در چه گونه عذابی گرفتار
است اما حرارت واین آتش بحرارت آن آتش کجا میرسد که در
سورۀ واللیل چه میفرماید و بار بصفت او و اهل او مشغول میشوند
کما قال تعالی فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ
وَتَوَلَّى در این بیشتر اصحاب النار فرمود اما بصفت آن نار مشغول
شد و درین آیت که تعلق بکفار که بدبخت ترین همه بدبختانند دار
که از آن بدبختان یکی آنست که درم تی چند که رسیت که آن
فاسق بدبخت بی توبه رفت که قول صدق خدا را و انبیا را تکذیب
کردند و روی از جادۀ حق بگردانیدند تا مستحق چنین نار
شدند اعوذ بالله من سخط الله تبارک الذی بیده الملک
وهو علی کل شیء قدیر و این که علم درین سوره عظیم القدر واللیل
فرمود وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ
نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى و در ملائکه
که میفرمایند وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
دهی طعام بدرستی که خشنود مسکینه دهی یتیمه دهی اسیره دهی اندک

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا بیان تأویل
حق خداوند تأویل و بیان حقیقه درمی خود حقیقه فرموده اند
که میفرمایند که این کس می باید که خدا را برای امید بهشت و خوف
دوزخ نپرستد خاصه از برای محبت خدای و عشق جمال او بپر
ستد طعام مسکین و یتیم و اسیر دادن از برای وجه الله از برای
آن بود تا ظهور وجه الله از غایة قوت و قدرت و توانائی که
داشت که از غایت جبروت و کبریائی از آن طلبید الله مسکین
فقیر اسیر قتل این فقرا و مساکین اسیر غنی هر دو بار خواسته
شد که در علم قدیم او قلم تقدیر چنین رفته بود لاجرم هر مسکین و یتیم
و فقیر و اسیر صوری که بود چون نشبه بآن مسکینان که بخدا ساکن
شده اند وجوبان ظهور وجه او شنید در همه کائنات که چنانکه این مساکین
و فقرا مشتاق آن جمال با کمال او شدند وزو ایشان هیچ کس کاری نداشتند
که ایشان معتقد اند که حسن معشوق ایشان برخلاف عاشقان عاشقان
مجازی چنانکه ایشان در قید خود در آورده است و مسکین و فقیر و
حقیر گردانیده است همه کائنات و موجودات و مخلوقات خود را
مثل ایشان کرده اند لاجرم فقرا و مساکین صور نیز اینی عزت
بود که



بود که صاحب مالان از برای وجه الله بآنسان تصدق کنند
اما آنکه حق پادشاه عاشقان فرمود که اللهم احینی مسکینا واحشرنی
فی زمرة المساکین جز از خاکساری اخوان آینه خود داده اند که در
واقع ابرار و رستگار دو جهان نیز ایشانند که حق یوسف جمیل
نیز میل بعاشقان حسن خود کرده و عظمت و بزرگی خود را
در ایشان دریافته فرمود که و تو منتا مع الابرار که از غایت خفا
الله کرده و کشته آن حسن و جمال با کمال بی حقیقه شده اند و خود را
با وجود آن وجه باقی حق کل الوجوه فانی گردانیده تا عاشق و
معشوق یک وجود باشد والحمد لله رب العالمین اما معنی الا
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى را ای طالب از تو طلب نجو که از آن
جویند کان آنست که در سوره فتح حق فتاح حقیقه فرموده
اند تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ
فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذکر اکر بجوی این سخن را بشنین بیابی
که بتحقیق و یقین وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى حق و فضلا من الله است که وجود
مطلق حق و ذات یگانه برحق است حقیقه تا بعد از آن این
زکوة و خمس و صدقه از برای حسن وجه خدا بخشیده اند

ما شی و ما بوا الی دادوا الا فو یلٌ للمشرکین الذین لا یؤتون
الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل قوله تعالی ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر لتبتغوا
من فضله الآیة کانه بکم رحیماً که الحق تعالی پروردگار خود را
بجوی و از رحمت او تعلیم خط و کتابت بیابی از آن جمله که یا شی
کره سیماهم فی وجوههم من اثر السجود که ذلک مثلهم فی التورٰیة
و مثلهم فی الانجیل و رهیج ما ب در بیانی که در کلام قدیم حق تعالی
الاکرم الذی علم بالقلم ابنه هم تکرار فلک و ابتغاء حق پروردگار
کرد کار صورت نگار رحمة ابرای جداجدا است که اگر از فلک مراد
الله نه قلم قدرت اوست که کتابت صوری و معنوی از او در وجود
می آید که در اول بحث فلک اینست و در دوم آنکه اول نوشته شد
از برای تنظیم صواح و فیه حریف الاقلام که موجود در جای دیگر نموده
الذی سخر لکم البحر لتاکلوا منه لحماً طریاً و تستخرجوا منه حلیةً
تلبسونها که بوشش سواد خط است بر بیاض ورق و تری
الفلک مواخر فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون و من
آیاته ان یرسل الریاح مبشرات ولیذیقکم من رحمته ولتجری الفلک

بامره ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون لیس علیکم جناح
ان تبتغوا فضلاً من ربکم الی آخره و من رحمته جعل لکم اللیل
والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون و من
آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغاؤکم من فضله ان
فی ذلک لآیات لقوم یسمعون چون حد او نه تأویل چون حقیق
او بود و از آن لیل و نهار صوری و معنوی حسابی باز آن تأویل
و بیان موجود است معنی یسمعون را از احسن القصص می باید
دریافت که یعقوب هم در تاویل چون فرزند یعلمک من تاویل
الاحادیث موجود و شک نیست که احادیث اسجع مستوان شنید زیرا
علامتی و زیر غایتی غایتی والحمد لله رب العالمین قوله تعالی ولئن شئنا
لنذهبن بالذی اوحینا الیک الی ان فضله کان علیک کبیراً این
دلیل جمعیت که میکویند اهل تواسط آن بود که خط نمیدانست
فافهم ولولا فضل الله علیک ورحمته الی و علمک ما لم تکن تعلم
وکان فضل الله علیک عظیماً تعلیم او این بود که بیان علم او کرد
که با او در از ال تعلیم کرده بود بدلیل و نفخ فی الصور فصعق من
فی السموات و مثل این آیة در سوره فتح تریهم رکعاً سجداً

یبتغون فضلاً من الله ورضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود که بعینه بیان لیل و نهار است للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلاً من الله ورضواناً
وینصرون الله ورسوله اولئک هم الصادقون سوره
جمعه فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
و در سوره مزمل واخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل
الله و مجموع چه باشد در ام الکتاب که عبدة است و در آیه
سجود که چهارده است که تا معلوم شود بدیده تحقیق که لا تسجدوا
للشمس ولا للقمر واسجدوا لله واعبدوا آیه [illegible] الله است که در جهت [illegible]
او رامی باید جست از برای سجود که کلا لا تطعه واسجد واقترب
والحمد لله رب العالمین چه جا آیه [illegible] را در جمیع کلام می باید جست
[illegible] در کشتی که قلم است و نه دیگر در لیل و نهار که ظهور [illegible] از آن قلم
قدرت او کرده است که مشعر الحرام و بیت الحرام همین جهت فرموده
[illegible] رسالة فرمود الفقر سواد الوجه فی الدارین سبحانه تعالی
شانه [illegible] تا [illegible] و بعد از عود و بازگشتن بجهة آنست
که در روز جمعه یازده رکعت حق گذارد [illegible] رسالة صدق الله
العظیم

[illegible]

العظیم

ازین بعد اینه این معلوم میشود تا ازین روز باز عود کنند و باسر
صبح روند و نماز زوال گذارند والسلام در بیان تعرف فی وجوههم
نضرة النعیم وقت دیگر است که تعلق با آهو دارد که هرگاه که چشم
ان را بجول صفت میکنند تشبیه با آهو میکنند و چون آن آهوی
که خداوند ختن است در طرف جبین واقع شده است بیان آیه [illegible]
[illegible] را ازینجا فهم توان کرد که فرمود اطلبوا العلم ولو بالصین
و از صینی جبین حو است که هشت صورت دارد مناسب چهارده
چشم و چهار حرکات او و این مثل است که جمیع جبینان را از خدا است
الله [illegible] در تحت تصرف خود خواهد آورد که فرمود تعرف فی وجوههم
نضرة النعیم یعنی بآن نظر میتوان عرفان ایشان حاصل کرد
که هرگاه او خوب و دلپذیر واقع شده است او را نسبت با خداوند
[illegible] میکنند لا جرم [illegible] میفرمایند که صیاد گذشته است و چشم
یعنی از شنیدن تا بدیدن می باید تا محقق باشند والسلام علی من
اتبع الهدی مثل دیگر چون اول نماز فرض از ظهر است آغاز او
صلوة صبح خواهد بود که تمامی تشهد با یک تشهد او نه میشود
از برای آنست که در صلوة صبح از بیان الله [illegible] دعای قنوت

صبیح صح

[illegible]

استادن می باید خواند تا بعد دهٔ اجزای نماز نشستن و دیگر فرق نشستن
شهادت بوحدانیت حق سبحانه و تعالی کلام و ملک علام حضرة داده
باشند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله والحمد لله
رب العالمین چون صلوة صبح برخلاف صلوة دیگر دو رکعت است
آن استاده نیز دلیل جایگاه بالقطع است لا اله الا هو العزیز الحکیم
ان الدین عند الله الاسلام ۴ حضرت الله حضرة بیان طواف کرده بوده
اند در آن بوده حضرة دو هفت واجب را بر جمال دو هفت کعبه
سواد نهاده اند و دو هفت سنت را در ازای دو هفت جواهر
ایشان بیان فرموده اند پس بحکم یوم تبیض فیه الوجوه مسود اند
بود که نماز جمعه سنت باشد از برای آنکه سفید رویان در آن روز
آزاد خواهند شد که آن روز جمعه حج المساکین است در ازای
بیت عتیق است والحمد لله رب العالمین ۵ فواید شب آدینه
ثانی عشر ذی القعده حال آنکه این بندهٔ حقیر فقیر متهور جاهل
از روح پاک حضرت مخدوم زادهٔ اعنی دو جهانی خود صلوات الله علیها
استمداد جسته هر شب دویست رکعت نماز از برای روح پاک با تمام
بزرگی و عبودیت بجای آوردم که العبد و ما فی یده لمولاه و بعد از
نماز



نماز پیشین جمعه تا وقت شام دویست و در شب جمعه
که ششصد هزار عاصی از آتش دوزخ ببرکت آن روز جمعه و
خداوند روز خلاص می یابند ششصد رکعت میگذاردم و دو تسبیح
دیگر در روز مزید و عید المؤمنین تا چاشت عدد هزار رکعت
را تمام میکردم و از روی تحفة الفقیر حقیر روانهٔ روح مقدس
حضرت خداوندزادهٔ خود میکردم که نماز شام حسین الامام حضرت
جلیل حضرة چنین بدل این بندهٔ فقیر حقیر رسید که چنانکه اسمای
اعظم الهی حضرة هشتاد و چهار اند که آن آیتهای کبری است اعنی الله
سبب عدد رکعة نیز در عدد دویست چون همین اسمای عظام بود
که در ازای هفت روز واقع شده اند از روی ساعة و وقتی که
شوال آلت یلی باشد از بیان الله حضرة و آیات وجه الله و وجه
و آن چنانچه این فقیر تعداد کرده است هشتاد و هشت بوده اند
که هر دو باهم صد و شصت و دو باشند این فقیر حقیر نیز شش رکعت
از قراءت حجی نیابت حضرة اضافه میکردم که تا آیه وجه نیز در ازای
هفت شب باشند و رکعت دیگر بعدد مقطعات ام ایشان را اعنی اندم
و میگذاردم که ایشان بیست و نه اند و دیگر ایشان را مزید میکردم

از هر جا که مناسب بود و عدد سال را تمام میکردم و چون چهار
ختم اند در هر یکی که بنهایت میرسیدند بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر
میخواندم از برای فضلاشان فی الجمله چون بتربت رسیدم از مدد آیه
الله و یمن دولت حضرت مخدوم زاده خود صلوات الله علیها و الی حضرتکم
که عدد شصت و هشت خود از میان الله روشن است که شصت و هشت
اند و یک سال دیگر که بر آنشان مزید شد عدد دویست تمام می شود
پس عدد دویست شصت و یک سال باشد بفکر افتادم که چون
شصت هزار کس بوده اند که در حساب خدای تعالی از سال
غالب است که در خاطر این بنده آمد که شاید نسبت کار ازیر آن
آن فرمود که در حساب خدای سال سیر یک سال است که بعد ازین
بنده … از بندگان خود را بنوعی دیگر بعد ازین خواهد فرمود و حال
آنکه از عدد این دویست بیقین معلوم شد که عبودیت بنده که هزار
رکعت بود در است سی سال و پنج سال خواهد بود دویست
عدد شش سال و یک سال و چهار صد دوازده سال و دو سال
کم ازین عدد چهار صد که چهارده سال و سال بوده است و ششصد
که ششصد هزار کس را در آن شب برات بعضیها از دوزخ به بهشت
می افتند



می رفتند به بیست و یک سال و سال ششصد که در ازای
ضیعه انسانی واقع شده است سال و سال بنا بر سبع
هشت حرف اصل ششصد و هزار و سی سال و پنج سال
که چون بنده حقیر را عند الله نسبتی با حضرت موسی کلیم ملک علیم
بوده است حالیا باین مناسبت تثنیه عدد سی ظهور
کرد و از مدد آیه الله ده در دویست رکعت که چهار بار بی
بسم الله الرحمن الرحیم میخواندم در هر شب عشر حمید حضرت
علی کل شیء شهید ده مدد و حاضرند که هیچ بار در جای
بیا مدد که در پنجاه عددی باشد تا معلوم شود که هر گاه بنده که به عجز
توجه کرد … من فضله رزقی بی حساب و بیشمار از غایت
عنایت و کرم ارزانی میدارد دیگر بزاری که چنین هزار باجود
همراه داشته باشد چگونه بر دو هزار غالب نباید آنکه حضرت
الله ده که لیلة القدر خیر من الف شهر فرموده است
از برای آنکه آن لیلة القدر در رکعت خود از سال یک
الله عدد هزار دارد و بخط استوانه نیست که غالب
آمده با حقیقت ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین

چون صفت مؤمنان صابران باشند که فرمود اِنَّ اللّهَ
مَعَ الصّابِرِینَ پس چگونه بر مشرکین غالب نشوند که در
غزای بدر و حنین اَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها فرمود فرشتگان
آمدند با ایشان و مشرکین خود نخود دیدند همراهی جبرئیل
بر ایشان آرای بر دو حد ~~چون فرمود و [illegible]~~
مؤمن که هزیمت کفار نزدیک است که چنان هزیمت نمایند که یکی
در عرصه روزگار نمانند چون مقام قتال و کارزار است از برای
آن مؤمنان ابتدا فرمود که هر ارهیبت انگشت دست و پای
مؤمنان هست که در قسمه اگر ده یکیست و اگر بیست یکیست
بر عدد ایشان هست که فتح الله در آن قسمه باز یکی از ایشان هست
چون مشرک نجس العین مار صفت واجب القتل از پنج
انگشت یکی بدر نگردد و از ده نیز یکی بدر نگردد و از بیست هم
یکی بدر نگردد در مصاف چنین کجا پای صبر خواسته داشت
از بیم تیغ تیز برنده دست موحدان و مؤمنان که بپای حقیقت
رسیده اند و در مفاصل خود کلمة الله هی العلیا را که
عبارت از انزل جنوداً لم تروها اند دیده اند و بعینه جمع اند

که مکان



که مکان دست مشرکان از خداوند مکان خالیست که بیوت
غیر مسکونه خراب است که اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ
و چه دو دست و پای از هم فرو ریخته گسسته ایشان هست و چون
موحدان و مؤمنان میدانند یقین که قوت ما و حول ما بالله و لا حول
و لا قوة الا بالله و فتح الله در دستهای ایشان محصور نکرده است
و روز قتال و کارزار کجا بود از چنین بستان بلکه بنیان ایشان
بر دارند حالیا اگرچه روزگار سحر و کذب و دروغ برمی
بر بند صبر کنید که ید بیضای فتح موسی کلیم الله است علیه الصلوة
والسلام چون در میان آید چه حاجت بتقریر و بیانست با ایشان
عیان که کرده ایم باعتراف و اقرار ایشان که فظلت اعناقهم لها
خاضعین آن روز است که فتح روح الله و کلمة الله ظهور کند
فتح که جای او ملهم از اقرار ایشان آسمان است که فرمود در سوره
طسم تلک آیات الکتاب الی ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة
فظلت اعناقهم لها خاضعین هر گاه که این دست تدارج بکر
بیان مشرکان و کافران نجس العین رسید چه چاره داشته
باشند که خاضع و خاشع نباشند ای طالب حقیقت کلام الله

[illegible]

حم آن صدرا نیز که بر دویست زیاده می آید هم از نه بیت چهار
دست و پا بجو که حم خدای تو در تقسیم ضمیمه بسیار دوستی کرده است
که صد و پنجاه بیت از هر طرف پنجاه چون صد بر دویست غلبه کند که بحکم
مَن جَاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ اَمثَالِهَا هزار نیز بر دو هزار غلبه خواهد کرد
از روی تحقیق چون معجز سید انبیا و سرور رسل کلام او بود
پس بطریق اولی که معجزه مهدی که فرزند اوست هم معجز از کلام او نماید و از این
جهت است که علما تا ما ان برسید تا مان تفوق میکنند و بر اهل منبر
نیز تکبر و عظمت بی استحقاق میفروشند و سر این که العلماء
ورثة الانبیاء بارها هیچ معلوم نشد که ایشان چه علم دارند که کتاب
مکنون را کسی تا غایت مهر نکشاده بود که موقوف بصاحب کتاب
بود که اِنَّ عَلَینَا جَمعَهُ که اَن لَن نَجمَعَ عِظَامَهُ بود و بدلیل بَلَی قَادِرِینَ
عَلَی اَن نُسَوِّیَ بَنَانَهُ درست که در بیان آورد که ثُمَّ اِنَّ عَلَینَا
بَیَانَهُ فرموده بود ظهور اسرار ما سبق بتفسیر همه از الهام خداوند
کلام که صلوة را بر جد او نهاده است در صلوة که داده است از برکت
روح پاک حم محمد و فرزاده خود که دست قدرت در گریبان این
بنده خود زده و از جامه رجس عریان کرده با این خلوت پاکی
درآورد



درآورد که مکان و معدن صلوتست با جمیع ما کان و ما یکون
من الازل الی الابد صلوات الله والرحمن علیها مع المغفرة والتحیة
والرضوان و حال آنکه این بنده فقیر حیوری که بدولت این خلوت رسید
بمناسبت حق شب معراج که پنجاه بود که لیلة قدر لیلة القدر عبارت
از آن شب است از بیان الهی حم آن صدر که حق اختیار کرد تا العدد از آن
بر اعداد کلمة الله و اسم الله و وجه الله نهاد که دویست شد و شش مزید
که صورت پاک یا و حا و شا و کاف که زبان خاص خدا است که با
نقاط صورت پاک ایشان بیست است که از هدایت خداوند کلام
وقت علام در بیان آمد که از برای توحید ایشان ایشان را دو حرف کنند
اولیست تا موافق علم خود باشند که نقاط ایشانست که یک است
والحمد لله رب العالمین از برای قراءة حم آیت که در موضعی آمده
که فرموده اند که شیطان خبیث نمیگذارد که حم آدم را پرستند و حمایت کنند
الله و رسول را در حق ابیطالب در باب اگر فهم داری چون
بترق تلاوت حم آیه مترق شوی در یابی که چه معنی دارد و اگر
خواهی که با آن چهار اسم الله که گرد کار پاک پیر و هندسه چهار سبع
در قراءة صلوة مترق شوی دانی که چه می باید خواند والا بر قرار

عالم تقلید باقیست و کسی ترا از آنجا بدر نکرده است حالیا والتم تا
بدانی خدای که ظهور از حجر الاسود کرد سخن نوازی بحرف زی
کمتر تلفظ کنی که در عرب جود نیست و در دیگر السنه نادر الوجود
خداوند زبان از برای آن بکر آیه در مواضع تاکید فرموده قول
حق نه بار نه بار صدق الله العلی العظیم ونحن علی ذلک من ان
هدینا والحمد لله رب العالمین سبم الله الرحمن الرحیم اقرا باسم
ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرا و ربک الاکرم الذی
علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم الی آخره کلا لا تطعه واسجد وا
قترب ای طالب اسرار حق ربک الاکرم الذی علم بالقلم آیه
در باب از بعد ابتدا الّتی و کشف عالم ناشنا ای که این سوره عظیم
الشان از بیان الّتی آیه آنست که اول بر دل و دماغ رسول
نبی امی علیه افضل الصلوة نزول اجلال فرموده است از حق
خداوند کلام وقت کلام تعالی شانه که بر خلاف قل هو الله
احد و بر خلاف قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
درین سوره ذکر اسم الّتی آیه اقرا فرمود تا ترا معلوم شود که گفتن
چه معنی دارد که قلم است و قرات چه معنی دارد که خواندنست

وحال انکه

بنده چنانچه مطیع اوکه با محمد الکاس نمار قلم دد کنده سجده تل
النجره دو باقند اول اول حضرة سرکه

---



وحال انکه در قلم آن نعتست که فرمود وان من شیء الا یسبح
بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم که بسیار کس از تمام سخن فهکو بند
اما نمیدانند که از کدام حرف میکنند اما قرات گفتن بعلم است که تا گفتن حرف
شناس نمیشود بقرات قرآن صوری که تعلق بعین دارد مشغول
نمیتواند شد و تا قرات کوران و عامیان بیرون رود که قرات آنان
از جنس قلم است که گفتن بی دانش است و درین مقام گفتن با دانش
است بزبنه آخر که فرمود اقرا و ربک الاکرم الذی علم بالقلم معلوم
شد که کوران از بیان تعریف قرات خارج شدند لا جرم حق تعلم بالقلم
یاد نوح نبی خود فرموده که ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا
که وحی چون انسانست از بیان الّتی هر دو اگر وحی است
واگر خط و قلم تعلق با عین دارند یعنی هر کس را که از چشمهای خدائی
که در حجر الاسود دست چشمی باشد ادراک این معنی تواند کرد که
دران پنج آیه عظیم الشان که در و ذکر فلک و ابتغاء حق ربک
الاکرم است آیه اول اینست که فرمود تجری الفلک فیه بامره و
لتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون یعنی اشارت بدین کرد که قلم
اگر توانی دید بعد از آن از برای تعلیم خط بجست وجوی حق اکرم

حق مشغول نتوان شد وان نکتهٔ دقیق را نیز دریاب که آن کشتی را که
من کل زوجین اثنین است سفینه نگفت فلک فلک فرمود اگر چه
در سفینه نیز حرف فی آمده است اما در فلک روشن‌تر است که در نظم
حروف که نظر حواسی کرد با عین الله حق وصف فلک را اعتبار ن ق قلم حوا
یافته و حال آنکه تحکیم و ما یعلم تأویله الا الله که هست بحاج راه الله در
حق خود بیان فرموده اند این چنین که قول حق صاد را از صاد جو
روشن بیاب تا رسی در صفحهٔ ام الکتاب همچنین نون را از نمان
نی را زری همچنین عانیش ز قاف جیمش زحی یا زد یا زمین ...
از یزدان بیاب تا رسی در صفحهٔ ام الکتاب صدق الله العظیم ...
نیست که چون رحمت فرمود و بینایی داد جستم و یافتم انّا الله بقدر
توشاکر نعمتهای نهایت او نتوانیم بود که فرمود و لعلکم تشکرون از ام الکتاب
حال آنکه این فلک از نه حرف ظهور میکند که دو نقطه بحسب صورت در
جوار او واقع شده اند که ق و ک اند و هر یک باز از روی توضیح آن
الف و ان ... را که جدا بود در میان جان خود جا کرده اند لاجرم
حق فرماید که و تری الفلک مواخر فیه که از قاف قلم ظهور کرده است و
این ظهور را با عین خدای میتوان دید اگر سؤال کنند که حق در اول فرمود
که اقرأ



که اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق خلق
اول کدام است که قبل از خلق انسانست جواب آنست که اول
ما خلق الله تعالی القلم است که اگر خلق قلم اسبق نبودی بعد از بیان
نفرمودی که اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم
یعلم یعنی تعلیم آن خط و کتابت فرمود و در ذرجه و در ... و در
م ... حق ... بعد از علق بر وجه انسان آن اعنی کتابت الهی نوشته
میشود آن خط را که انسان نمیدانند و نمیدانست حق الاکرم بقلم قدرت
خود تعلیم او کرد و باجر غیر ممنون که در سورهٔ ن والقلم و ما یسطرون
حق نبی امی خود را فخر جمیع علما و فضلای کاینات گردانید بواسطهٔ
تعلیم این خط و قلم معنوی او را منع از کتابت صوری کرد که و لا تخطه
بیمینک چون که انبیا قرأت بی علم نیست لاجرم بواسطهٔ ان الف
لام عهد ذهنی که در انسانست فرمود که و علم آدم الاسماء کلها
تا معلوم شود که نشئهٔ علم و کل که حق آدم بود آن انسان مطلق
وجود پیدا شدن دیگر که اول از تعلیم خط و قلم بعلم جمیع اسما دانا
شده بود پس اسم اب را با جمیع اسمای دیگر اول او از قلم
قدرت الله حق معلوم کرده باشد چنانچه معلوم است که کرد و که

و که در بیان آورد بزبان خود و بندگان مثل این بنده حقیر فقیر آن علم
ابرار را است فرمود و آن سوال که حضرت برادر دینی حاجی محمد سلیمی
از غایت علم تدریسی بی جهل البتّه تلبیس لین بی غیر کرده بود که
هم که بمعراج رفت و بنور ذات الوهیت را مشاهده فرمود سوال کرده
فرمود او در جواب فرمود که انت اعلم تا بعد از آن که حق الله تعالی
دست قدرت خود را بر میان دو کتف من نهاد گفتم که فعلمت ما فی
السموات والارض تا بعد از آنکه حق الله تعالی حضور صحبت ملاء اعلی را
بیان از نماز فرمود که اول بر صورت حرف و نقط که ظهور از قلم
دو اندو آحب شده بود باری سوال این که چون بود بر قالب مطهر
این حق عز بر سینه او دست نهاد بر پشت نهاد جواب آن سوال
از معلومات الله من کل الوجوه بتعیین و تحقیق در باب او قادر عزیز
شد چون این زمان از معلومات الله میتوان یاد داد جواب آن مشغول
شدن علم از این مقدمات که گذشت که جبرئیل امین با که سینه مبارک
او را شق کرد آن حال در زمین بود که نسبت خاص با ابواب دارد
که عبارت از وجود عزیز خواست و رسول ما از آن وجه که امتیت
خصوصیتی با بیان دارد و چون که دست بر پشت او نهاد آن در عالم
سموات



سموات که مکان آنست که از غایت ترس و ادراج خاص او است
که رسول نبی امی با خبر صدق از برود آن آب قلم مداد کرد
در دست قدرت خدا بود که فرمود فهو حدث برد تا بین ثدیی
صدق رسول الله و قال الله در حق آن حضرت احد ملا ست که
آن نطفه از دوات شیخ عجیب قلم ذکر آمد و در رحم در آمد
و با آن صفت کتابت مشغول شد که را این ربی فی احسن صورة
و نزل بنیست که تا قلم قدرت در دست قدرت الله نبود نباشد
اول حرف الف خط استوا است بر میان هر دو شانه او کشیده
باشد که حق الله فرموده در حکایت آن فرموده اند که آن
خط از فرق سر او تا انتهای خلقت او کشیده شده است
لاجرم آن نبی امی علیه افضل الصلوة از عالم توحید که مبدا نست
که هر چه در الف است از تعلیم الله در بیت و هر چه در بی
در تی الی اخره فرمود که فعلمت ما فی السموات والارض
و در ان محل این آیه را خواند که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
و لیکون من الموقنین که آن خط استوای الله بر میان داشت
بر رکن آن خانه حق او نهاد که امروز از آن وجه که ملائکه

از جهت اکرم علم بالقلم
که از انبیا علیهم السلام
اول از و ظهور کرد و آن حج
که آن خط استوای حج

للعالمین است قبلهٔ عالمین است که عهد خداوند کان خدا بخیل او نیست
که صلوة است بلکه برعهد و حرمهٔ الست که حرمتست و نقطهٔ ظهور
از قلم قدرت الله جاری کرده است که برعهد و کلمهٔ الست در این
اربعین هر فیض که در عالم نامتناهی فتح الله جاری بر دل حکمهٔ ایشان
فیض از روی الهام نزول کرده و صاحب کرده او کیمیائی باشند
با برنتیجهٔ که خواهند داد چون محجوب سبب غبار رفع دیدار صورت
الله محجوب و مهجور از دیدن از اراده این فقر است که دست قدرت در گریبان
بنده خود زد و حالیا چند روزی از دریای رحمت و تصحیح و کدورت
ظلمانی شیطانی بیرون آورد و باب انابت دیده نجات داده و پاک
گردانیده در این خلوت پاک در آورد و از بند ظلمات شیاطین حالیا
چند روزی چون سبب جرعهٔ آزاده بود در حقیقت از آزاد کرده‌اند
نام این الهام الله را حکم و نفس و ما سوّیها فالهمها فجورها و تقویها
که خط هست که بعد از انابت توفیق رفیق شده و پاک گشته قد
حالهٔ پاک شد اگر فجور را در این مقام حدیث خواهد بود که از قرائن
حال معلوم است که چنین است آزاد نامهٔ الهی کرده‌اند که لم انک
والله یقول الحق و هو یهدی السبیل والحمد لله علی التوفیق
والتحقیق

والتحقیق و بیانهٔ دیگر که چون حبیب الله رسول نبی امی بود انبیا
اعلم و هو دیگر می باید که آن مبدای تعلیم بوده باشد و چون و هو
که علم بالتعلیم می باید که در آن کعب الله علم الهی بوده باشد و چون
قلم بود باشد او را البته مداد باید که و هو قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی و در حقیقت مغز باید که آن مداد بحر محیط الهی در
دوات شیخ است لاجرم دست را بر پشت باید نهاد که با وجود افقه
این چنین حق از مبداء تا حق وجود مطلق آن دو کوه دیگر فاخر
شدند که و هو بود دست خود را بر پشت آدم سود دست راست
و بعض فرزندان را بصورت مورچه سفید بیرون آورد
و هو بود که خلقت هولاء للجنة ولا ابالی که در روز قیامت وجوه
سفید هر کس که تبیض فیه الوجوه است از اهل جنت است و دست
چپ را باز بر ظهر آدم سود بعض فرزندان را بصورت مورچه
سیاه بیرون آورد و گفت خلقت هولاء للنار ولا ابالی
که هم در آن روز که مراد است یوم تسود فیه الوجوه است
که تا الله در میان نیاید آن مورچگان سیاه و سفید از یکدیگر
جدا شوند و بهشتی به بهشت نرود و دوزخی در دوزخ

[illegible]

که آتش او بر خلاف آتشهای دیگر سیاه است دران آتش
سیاه از قرینهٔ رو سیاه گرفتار شوند نگویند که بر روی اهل
بهشت نیز کتابت سیاه است از برای آنکه مراد از خدایی را
وجه الله را بر وجه خود ببینند که سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود و سیاه رویان آن باشند که این ملاحت را در وجه
خود مشاهده نتوانند کرد که و تغشی وجوههم النار ایشان
باشند و از علامت آتش ظاهری نیز اینست که هر چیز را که
اول بسوزد البته آخر سیاه شود و این معنی در ظلمت دابة
الارض است و از اول روز قیامت تا آخر که در اسفل سافلین
دران نار سیاه افتند که ظلمات بعضها فوق بعض عبارت از آن
درکه اسفل سافلین است من الازل الی الابد دران سیاه روی
باشند اعوذ بالله من عذاب الله که فرمود لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار سبحانه تعالی شانه قوله تعالی فنادته
الملائکة و هو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی مصدقا
بکلمة من الله و سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین جون در
محراب بود که جای حرب است با شیطان که به هلاک حرث و النسل
از اعمال و ست



از اعمال او ست احدیث کلمة الله را که یحیی بود بضدیت شیطان
رجیم بی سجود با وار زانی فرمود و من الصالحین بود که در روح
نماز و سجود از کرامت الهی ظهور کرد و جون در محراب بود که
جای حرب است با شیطان بسجود و درود داولی آن بود که در قیام
صلوة باشد جون یحیی بزینهٔ ملائکه بود در سورهٔ مریم
از برای آن فرمود یا ذکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی
که ی را با غلام مناسبت بیشتر است که با کلام لم نجعل له من قبل
سمیا و القلم که رسول نبی امی را که علم بالقلم حکم لا تخط
بیمینک که مکان قلم صورتیست منع فرمود از برای آن بود از
مدایت الهی که تا بآن کتابت اصل مشغول شود که بعد از علقه
مذکور است لا جرم بصورت کتابت مشغول صحبت بنات فاطمه
خدیجهٔ کبری صلوة الله علیها مشغول شد از غایت حبی که با
نسا داشت که مثل حسین شهید سعید از و ظهور کرد که از نظر
الهی بایه کمال رسید که بیان فرمود که جون او مظهر اصلی بود
یعنی ظهور مالک یوم الدین از و ضرا است بود بر کاه
که روح او در برو از من آمد ارواح پاک صد و بیست

[illegible]

پاک هر که
جهار هزار انبیا علیهم السلام با روح او در هوا در آمدند و بر و از
میکردند و هرگاه که ساکن میشد ایشان نیز ساکن میشدند پس با
وجود چنین کتاب اصل اصل اصل اصل اول اول اول چگونه
که او را منع از کتابت فرع نموده دریاب اگر فهم داری
والسلام ٥ مسئله از ان وجه که حضرت رسول نبی امی علیه الصلوة
والسلام انگشت مبارک خود را بر خاک پاک قابل صورت کشید
که از بیان حضرت روشن شده است تخمرتی من تحت ما الا ...
روشن شده است که از ماه گفتست که خاکست نه آب باد از برای
آنکه خاکست که اول در تحت فرمان قلم قدرت خدائی در می آید
از برای حفظ و کتابت که آن ضمیر پاک شجار میرود از بیان الله که
در حق اوست که بر فوق آن اشجار بودند که ولو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده الی ما نفدت
کلمات الله پس آنکه در حق حضرت آمده است که خلیفه ازلی
در آینده را میگویند و کار او نموده اند که در این خلیفه از
برای تنبیه مبالغه است و چنین مانند که یعنی خلیفه ازلی خدا در آینده
را میگویند و کار او نموده اند که جهد ٥ پس همی الخ شیطان لعین
که عملکذارد



که عملکذارد که آدم خاکی را بپرستند از آن روز باز حق باید که آدم بیاید
که بر جنود شیطان به سجود مردود در سجود آمده اند در شهید صلوة
شهید را با این کیفیت ورد کنند که این آدمیزادی در این چهار
دهم ماه در این خلوة از برکت همه آدمیزاده حقیقی خود
که حضرت مخدوم زاده آزاده دو جهانی جاوید انسیت مرحوم مغفور
شهید سعید صلوة الله والرحمة علیها اختیار کرد تا با وجود
آن اسم اعظم رستگار دو جهان گردد و کردند اشهد ان
لا اله الا هو وحده لا شریک له و اشهد ان آدم خلیفة
الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صلی علی محمد و علی
آل محمد و بارک علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و بارکت علی
ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید والسلام علیکم ورحمة
الله والسلام علیکم ورحمة الله والسلام علی من اتبع الهدی
شعبان ماه ١٥
و بحکم قل رب زدنی علما در این شب دوشنبه پانزدهم ماه که
بوجه فضیلت سید الایام دارد و علم در حالت نماز از الهام
الله حضرت چنین روشن شد که چون بکر آن در حق حضرت روشن
و مبین و مبرهن شده است که حضرت خلیفة الله و حبا الله است

با آن دلیل که خاک او را از تمامی روی زمین جمع کردند پس آنکه
حق فرمود که فاینما تولوا فثم وجه الله ما بین معنی باشد که سموات
بالکلیه فیض که دارند انتشاری عالم خاک کرده اند و حکینند وخواهند
کرد چون خلیفه نیز وجه بوده است اول آنکه وجه الله گویند و باز
چون معلوم شده است از روی یقین بکرات هم از بیان الحق وجه
بدلیل این دو آیه که تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و دیگر آنکه در آخر واللیل است
که الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی که فرمود فلنولینک
قبلة ترضیها افوق وجهک شطر المسجد الحرام که خلق الله تعالی
راس آدم وجبهته من تربة الکعبة که یبتغون فضلا من الله
ورضوانا آنهم در سوره فتح این کعبه است چون وجه الله از روی
ربعیس وحقیقت که کل شیء هالک الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام فظهر قدیم حق علیم غنی کریم حی بوده است
بگویند که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان آدم صفیة الله و وجه او
است و بعد از آن سه بند انگشت گواهی واحدانیت خدا را باقل
جمع تمام کنند که دیگر بر بی خرجی نیست تا از بیاد صالح باشند تا قع
تمامی



تمامی میراث پدر خود که ~~تمامی میراث پدر~~ که تمامی ارض و ما فیها است داشته
باشند و چنانچه توجه حرکی شهدا در قیامت در صلاحیت حق حبیب الله
است که یکونوا الرسول علیکم شهیدا توجه باز روی تعیین بی واسطه
هیچ مخلوقی بدلیل ما علیک من حسابهم من شیء که از آن بنده کان
صالح شهدا را علی الناس و حکم جمیع بنده علم الکتاب از آن رسول گا
نیز حق مالک یوم الدین شده باشند تا یصبح الکوت من کلا او جوب
حاصل شود که فرمود در تکبیر نفس شهید است که گوینده کلمه شهادت
باشد و تارک الصلوة نباشد و حال آنکه این شهادتیست که
در عین صلوة داده میشود بعد از آن که آن سه کلمه تمام گفته
باشد بی فاصله بگوید که واشهد ان محمدا عبده ورسول الله و حبیب الله
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم وعلی
آل ابراهیم انک حمید مجید و بعد از آن از صلوة بیرون آید بگوید
السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله بر یاران دست
راست و دست چپ خود که رو در روی او دارند یعنی خدا رحمت
مسلط باد و رحمة او که کلام قدیم اوست که بعد کلام قدیم او هم سبحت
که بعد کلام قدیم صفات ذاتی بلا انفکاک اوست که گفته

وست رکعت بندگی بجا آورده اید و حق آورید تا معاندان نادان
تابعان شیطان بحسد نمیرند و بدگویند که رسول را از خدا جدا کرده اید
چون جدا کرده باشیم که وصلت را زیاده از تصور ایشان گردانیده
ایم که میگوییم محمد عبد الله و رسول الله و حبیب الله و خلیفه و صفی الله
از خدا جدا نیستند محمد نیز جدا نیست که فرمود ان الذین یفرقون بین
الله و رسله که جمع است اولئک هم الکافرون حقا اعتقاد ما آنست که جمیع
انبیاء الله کلام الله اند چونکه کلام الله از خدا جدا نیست انبیاء الله
علیهم السلام از خدا جدا نیستند و در این معنی است که هر فضیلتی که بر
محمد ثابت شد مرتضی علی نیز علیهما السلام ثابت شد که فرمود انا و علی
من نور واحد و چون این گواهی را باین کیفیت ندهد و بداند بتحقیق
که کتمان شهادت کرده باشند بخلاف شیاطین که ایشان خود با بیخ علم
کی رسیده اند و چون کتمان شهادت کرده باشند بحکم نص کلام الله
قدیم آثم قلبه باشند و چون آثم قلبه باشند یقین و شک و شبهه
در شان ایشان باشد که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب
الیم بما کانوا یکذبون والله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و چون این فیض الهی که از عالم نامتناهی بر قلب این بنده فقیر حقیر
از سبب



از سبب خیر [illegible] محمد فرزند امام امیدگاه دو جهان علیها صلوات الله
الرحمن والرحمة والمغفرة والرضوان فایض میشود که بیشتر از این
عشر بیکرات در مقام صالح صورت آمده میشود که در نماز بودی
و ایام بنده حقیر فقیر خود را در نزد مکه صورت آمده میکرد که تلاوت
[illegible] مشغول بودم حالیا حالها این کیفیت میشد که آن
مظهر پاک صورت تمام حاصل شد مغفرت رحمة و مغفرت دریای بیکران
[illegible] پدر او بدکار خود [illegible] شد این فقیر را چون کف و خس و خاشاک
بر روی آن دریا بگذاشت و اگرچه خس و خاشاک و کف این دریاست
که فخر و فضل کاینات من کانست از آن وجه که دیدن بود که نماز میکند
ارد حالیا چون این مظهر را من کل الوجوه در تحت تصرف و فرمان
خود آورده است از برای آنکه از حالی بحالی گردانیده است هم
خود است که درین مظهر رو نماینده است و بتقاضای نماز خود مشغول است
که این بنده او چه جای بنده او و کنیزکی او همه ذات مبارک او واز
حال برگرفته در دست فاطمه خاتون بر پیشانی روغن مال او باز نالید و در قرآن
[illegible] مشغول بودم چون نغمات [illegible] او را که
حقیقت غذای روح و لذت دل جان و ما تشتهی الانفس و تلذ

الا اینکه وجود و نابود این بندهٔ او سمع استماع میکردم بر آن

اصوات حزین الخ الذی ... در ذهن این بندهٔ او بود که در حالت

نماز حضرت ... بر بیان لیلة ظهور میکنند و در نماز نیز کلیچه همین

شب قدر دوشنبه بعد از ادای نماز فرض او که قدرت العمر ازین

جان از برای حرز جان خود از عذاب دو جهان بسته ام دیوان

رفتم می بینم که حضرت محمد و مزاده صلوات الله علیها حاضر بود در تعلق

این فقیر حاضر بود بندی مثل شمشیر کمان و ذخیره و این بنده ... قا

عمده بود که البته خواستم که از دست مبارک ایشان از قلیلی

کثیر خوردنی بخورم القصه زمانی گذشت چیزی ندید و نشنود زهرا

خاتون شمشیر را دیدم که برخاست و متکیه کرد و تنخواه برفا بعد

ازان می بینم که حضرت محمد و مزاده صلوات الله الرحمن علیها سفره ای کلیچه حلوا

در میان آورد کلیچه ها پاره پاره بودی اما پاره های بزرگ حلوا

نیز مثل آن ازان حلوا که از برای روح بزرگوار او پخته بودند بدست

مبارک خود هم از روی ناز و کرشمه یک ... حلوای بدست

این بندهٔ عاشق زار خود دادی و فرمودی که بگیر این بنده

با خود گفتی که حضرت محمد و مزاده میدانند که ترا توقع است

کرانشان

٢١١

کرانشان از برای تو چیزها از غایبانه نگاه دارند این بیت که از زرگ

کرانشان ظاهر میشوند چنانکه و این فقیر در آن وقت گفتم که سفره او قبل

در میان آوردی که زهرا خاتون در خواب رفت یعنی بخواب

ستم که او را نیز بیدار کنم شخص از میان گفت که او را بیدار مکن

ندانستیم که گفت بخورد یا او را خواب از بیت خوردن بی نسبت

القصه این فقیر آن سفره حلوای را چنان لقمه بزرگ در

دهان نهادم از غایت شوق که بخوردن آن نیز گشته بودم چون

فرو بردم از خواب در آمدم در آن حالت فیض و فایده

و نتیجه روح پاک او این که بر خاطر این بنده آیت حضرت موسی کلیم

گذشته که حضرت خدای تعالی از و سوال کرد که ما فی یمینک یا موسی او در

جواب گفت هی عصای اتوکأ علیها و اهش بها علی غنمی

گران غنم را که اضافت بخود کرد غنیمت او در آن بود که ازان

جواب بندا آنچه نفس ان یا کلیم حضرت سبحانی چه شد و حضرت که فرمود

القها فالقیها فاذا هی حیة تسعی که جمیع قلم که عصای او بود تمام حق

در رفتن آن حیه از قدرت و قوت بیان و تاویل حضرت خلیل

حضرت ظاهر میکنید معلوم نیست که جای دیگر این فقیر تحقیق این معنی

یا موسی

کرده باشد و اگر نیز کرده باشد بدین کیفیت نخواهد بود که در
شب مبارک از بعد کشتی الهی بسبب کعب دولت دو جهانی محمد
مرادی خود روشن شد که در واقع قلم است که در کتابت راست
بر سر میرود و باز راجع میشود و بدیل راست میرود و بدیگر
جنب میرود که حق الهی که بیان این از موج طوفان غرق نبی
خود بالا فرموده اند فرموده که آن عصا را که قلم است چون بنید
اضحی فی الحال مار رونده شد که از حیوانات مار است که زبان
او بعینه بقلم می ماند که دراز میشود و برابر راست میرود و گاهی
و گاهی خود را باز پس میکشد و گاهی رفتار مار خود دهن حرف
و مشهور است و حلقه میزند با صورت و شکل آن از ظهور کند
که از آن قلم ای قدر میشود و دیگر اژدها نیز که بعضی دو دو
دندان داشت قلاب صفت تا هشتاد و دو فرقه های [illegible] فرقه
بر قلابی در آویزد که در قیامت نامه نظم ابیات بجانب رفته است اما
آنکه خوف و وهم فرعون و فرعونیان از او بود این معنی را از سوره
حشر قرآن قدیم در یابند که معنی خاص آنست که هو الذی اخرج
الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر که از روز صبح
تا اینجا



تا آنجا که فرمود یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین
خانهای خود را بدست خود خراب کردن درین محل این
معنی دارد که شک نیست که کافران مشرکانند و از جمله
صفات مشرکان اینست که شبها روزها باشند که نعبد بابه خدا
را میخواهند که بخواهند حق قوت ازلی ابدی [illegible] از نهایت قدر
مندانش نیز معجز کلیم خود کرد [illegible] تا دفع خود هم خود کنند که آن
مار دو زبان بود و ایدی المؤمنین باز از جمیع خود منافع — اولی المومنین ج
کلیم فلک علیم بود که معجز دیگر او ید بیضا بود که بیضا هم بوجهی از آن
بود که در دست که حمل کتابت است کتابت سواد میشود [illegible] نیست و این
ید بیضا است که هم در سوره طسم تلک آیات الکتاب المبین مذکور
است که ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها
خاضعین و شک نیست که نزول آیة از برای ظهور او [illegible] بود
که از نهایت قوة معجز فرا آید این ید بیضا که بیان شیطان و شیاطین
بی ایمان را بگیرد و [illegible] که همه خاضع و خاشع شوند و در
تحت فرمان آن ید قدرت صنع الهی در آیند اما آنکه فرمود یوکی فی
تسع آیات از ازمنه و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء

مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً اُخْرَى که باز در سوره طه واقع شده که در
طی تسع آیات هذا ایست اما آیة اخری ظهور خاص از آن هم
بد میکند الی جناحک که تا مرفق خواهد بود از بیان آنکه چه
که تسع آیات بشند حال آنکه فتحه و کسره و ضمه باصطلاح نحویان
ولی و واو تسلیح دارد اگرچه در اول واو ضمه را تصور منشوان
کرد اما در آخر او البته ضمه ملفوظ میشود پس چون و اتمم
فرمود لاجرم چون واو که شش بود که آن جمع خود که
به اجزاء دارد خود چه در تسع آیات منسلک کرد که عبارت
از آیة اخری آیشست که از معجز انبیا کلیم ملک علیم چه ظاهر
میکند و از آن وجه که ید بیضا گفته در پس بوجهی در دیباج
پادشاه عاشقان صلواة الله علیه واله الطاهرین سپید ده
باشد از برای آنکه فرمود در شان آنحضرت خود که بکلم تمامی
بوجهی لیست لاحد من الامم علی سیرون علی غرّ المحجلین
من اثر الوضوء و حال آنکه موسی کلیم دست بیضا از اما
ان نمود که داخل رحمة للعالمین باشند که آنحضرت بیان فرموده
اند که محمد صلی الله علیه که رحمة للعالمین است رحمة جمیع
انبیا باشند



انبیا باشند

پس هر یک را فرشته خود ایند بود الا محمد صلی الله علیه که الله
که از روی الهام چنانچه موسی کلیم را الهام فرمود و معلوم
شد که الهام و مانند آن را معلوم توان کرد اما چون یکدست
بدل کرد که اگر عرّة المجالس نباشد مطلق الیمین باشند ای
طالب ترا در دین غیر منسوخ محمدی می باید آمد که چون قرآن
او برخلاف جمیع انبیا که کتاب ایشان معجزات ایشان نیز
نبود بلکه هر یک معجزی خاص داشتند و چون دین ایشان
منسوخ شد معجزات ایشان نیز منسوخ شد اما چنانچه این دین منسوخ
شدنی نیست معجز او نیز که قرآن است منسوخ شدنی نیست پس
می باید که چون معجزات قرآن بینی ایمان بیاوری و اگر باور
بتحقیق که جان بخواهی برد که آیة فظلت اعناقهم لها
خاضعین از آسمان نزول کند خضوع تو نیز بزودی
زود تمام خواهد شد از بینا علامات روشن اگر فی الجمله ادراکی
داری در ... والسلام علی من اتبع الهدی نص
دلیل قطعی قرآن بعد از وفات و رفتن ببهشت در حال ... در خ
که و للدار الاخرة خیر و لنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها

تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاءون کذلک یجزی الله المتقین
الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة
بما کنتم تعملون والحمد لله رب العالمین والسلام تمّ فوائد شب شنبه
شانزدهم ماه اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت — فواید شب ۱۶ ماه
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر آری چون در نماز که عمل
صالح است الهام و اکرام فرموده الله جلشانه که از غیب در بیان
آمده بود و تصور آنکه بران فریقی نباشد اگرچه بوجهی
جنابست اما بحکم وفوق کل ذی علم علیم و بحکم و قل رب زدنی
علماً از غایت قدرت هدایت امشب در صلوة این روی بخوا
کرده رسالت را که در آن حالت که سینهٔ مبارک او را شکافته و از
ما سوی الله خالی کرده چون به بیت المقدس خانهٔ پاک حق بود
و حال آنکه چنانکه آن خانهٔ پاک جای حضور پاکست جای ظهور
پاک نیز هست چون آنجا تعلق بزمین داشت در زمین شکافته
شد اما جای آن نیز که تعلق با آسمان داشت در آسمان می بایست
که شکافته شود که قلب که در وسط است جای او سینه است و آن
نطفه که نزول از آسمان میکند محلّ او ظهر است و چه آنکه حق
ازان وجه

ازان وجه که فالق الحب والنوی است کلمان وما تسقط من ورقة
الا یعلمها که در آن هیچ و همین نسبت ازان وجه که از هر دو طرف
دان خط وسط او ظاهر است اما در دانه بدو نوع معلوم است
یکی آنکه بعضی آنند که مطلقاً شکافته نیستند نه ازروی حبّیت
و نه ازروی نواشنل عدس وغیره ویکی دیگر آنند که ~~مطلقا~~ شکافته
شکافته اند اما از یک طرف مثل دانهٔ گندم و دانهٔ خرما که
از بقیهٔ طینت آدم است صلوات الله علیه که فرموده [illegible]
فتیلا ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا
بنا بمجانالکه روی دانه را شکافته آنکه فالق الحب بود خواست
تا شکافته دانه را نیز بنماید لاجرم در جی که [illegible] قوله
[illegible] بخصیم الملاء الاعلی تا آنجا که [illegible] دست خود بر میان
هر دو شانهٔ من نهاد چنانکه سردی دست او به سینهٔ من رسید
که هر دو موضع خط استوا است از فرق آدم تا انتهای [illegible]
او گفته بعد ازان دانستم علمی که در آسمان بود و صدق الله
العظیم که در حدیث چنین است و در [illegible] مذکور است
که فرموده فعلمت ما فی السموات والارض [illegible]
السماء

که آنچه قرینه دانست جواب آنست که آن رایات زنکب الاکرم
در بیان آورد که از فرق سر آدم تا انتهای حلقه او
خط کشیده بود ناچار آنچه علوی بود در اداز سماوات بود
و آنچه سفلی بود عبارت از زمین باشد و بوجهی دیگر از علو ابن
او بحکم وحدت برد تا بین ندی چون از بیان الٓهی بر
موضع خط استوا بود که آن دو کتف دراز اند دوستان
واقع شده اند چون سینه تعلق بزمین داشت آنچه در زمین
بود با ن قرینه بخدای دانست و از قرینه میان دو کتف
هرچه در سماوات بود دانست بعد از آنکه حق کلام خداوند
کلام خود حبیب خود را بواسطه آن خط استوا املا
[…] الٓهی خود [...] حوال خود حبیب کرد [...] سؤال
را باز اعاده فرمود که فیم یختصم الملاء الاعلی بگفت
او گفت که فی الدرجات والکفارات چون حق الٓهی با و سخن بر
فرکرده بود او نیز بر جواب داد حق الٓهی خواست
که آن رمز سر بند کان مقتدر ها آشکار شود تا در فهم مشتبه شود
بیکبار فرمود که ما هی ما اتم علم الله در جواب آمد که الحس
علی الاقوام



علی الاقدام الی الجماعة والجلوس فی المساجد خلف الصلوة واسباغ
الوضوء اماکنه فی المکاره ومن یفعل ذلک یعیش بخیر ویموت بخیر
ویکون من خطیئته کیوم ولدته امه صدق رسول الله وصدق
چون آن حضور صفت فرمود با دای […] صلوة و […] صلوة
بود و حال آنکه بی وضو آن صلوة مقبول خداوند کلام نیست
[…] اند و [...] که همه سموات و ارض از روی تقسیم در تحت تعرف
قدرت ایشان نند سبب از قرینه وضو که با نسبت که اگر چیزی کسست وقتی
که آن نسبت یک جز از اجزا که چیز از آن جهت [...] دست بعضی از آن بر دت
[…] این دو جزو اعظم عالم یعنی سموات و ارض شده سبب [...] که
که عاشق مصلی معتبر این اسرار برسد عجب که از آن سرد افراز
نماید در وضوی صلوة و حال آنکه این که حیات همه اشیا از وی است
بعینه از سردی اوست پس حیات اشیا بدلیل قطعی از سردی
باشد نه از حرارت غریزی که حکیمان تصور کرده اند جز از سردی
آنکه همه بقول ایشان و این قول کلیست در میان ایشان
که […] طبیعت دو مزاج بر [...] ماند و [...] نسبت که چنین است
که ایشان میگویند که حرارت غریزی یعنی اصل حرکت [...] وح

روح انسانی حجت و ضیاء انسیت پس اگر آن حرارت را اصل خود حرارتی
دیگر یاور و هم شود و مدد از آب سرد بدل از باد سرد که آن سردی
را از مصاحبت آب سرد حاصل کرده است فی الحال آن مرکب
از پا در آید و روح انسانی را بنیاد از دو هلاک کند پس دیدی هم
بقول اشان و این مسئله بغایت بدیهی واقع شده است
که حیات مرکب روح انسانی از آب بوده است اشان همه حکما کافر
تصور کردند از حکمت حکماء الله که انبیاء الله اند غافل بودند که بود
دو مزاج از یک جنس یک طبیعت بر خیزد است تا بود که بنا دو آید
که انبیاء الله علیهم السلام از حق الحق خبر صدق آوردند بتخصیص
که خاتم النبیین و سید المرسلین صلوات الله علیه و اهل اولاده
الطاهرین قوله تعالی و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال
الناس فلا یربوا عند الله که فرموده و احل الله البیع و حرم الربا که
در حقیقت ربا دهنده واجب القتل است همچو لواطه که فرموده
اقتل الفاعل والمفعول وای بر آن بی سعادت که پا از دایره
انبیاء الله بیرون نهد که هر کس که پا از دایره اشان بیرون نهاد
از فرمان خدا سرکشی کرد که اشان همه سخن خدا گفتند و
بخلق خدا

بخلق خدا رسانیدند چنانکه این گناه کار بجزای خود رسید که بود
در شب آدینه توبه شکست و بشرب خمر مشغول شد لاجرم هم در شب
آدینه با تجربه بچنین خواری و نکال رسید جزاء بما کانوا یعملون
از آن وجه که حالیا تائبست و روی به پاکی نهاده است و دل
پاکی از قلب سلیم و رضا ساکن شده است و حق فرموده است
که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و شفیع المذنبین
مثل حق محمد و خزاده رحیم کریم خود در حق خدای غفار خود دارد
ناچار از علامت محبت آلبیت است که بچنین بلائی مستعد
دو جهانی شده است والحمد لله رب العالمین پاکی را اختیار
می باید کرد صورةً و معناً و در نماز گرفتن ۶ در خانه که پاکی پاکی
می باید بود و نیز هر چه نه پاکی جا که می باید بود افتاده چو جاکی
با قلب سلیم ۶ فرمان بر حق چو جاکی می باید بود هم اشنه
در واقعه دیدیم که دیو زاده ناپاک لعین کشید پلید حرید را دم
میدادم که بحوض رسیده بودم که او آنجا سجده و رباط ساخته
بودی و آن هر دو روی بجز آبی آورده بودی لمردی و حعین
از امراء کردستان با بیع فتوح در محاذ دله آمده با و سر جنید

که این فقیر آن مخنث ملعون را لعنت میکردم آن کرد پلید بر خنده دعا
میکرد چنانکه این فقیر غایت ازین سبب ملول بودم و کشتی ما در
عقب ما می آمد و مهیا شستیم که آن کرد فاسد میخواهد کرد مرا
روان شدم و گذر بر دریای بزرگ افتاد کشتی ما از عقب حاضر
می بود که ما دامن خود را در آن اندازیم و از آن اندوه خود را
هلاک کنیم حق با خود میگفتیم که اگر خود را در بین آب می اندازیم
که شنا کنم و بدر آیم سبب میشد از بار من حال این بود و در دنیا خواب
پسر پیر پاشا را میدیدم و گفتم زینب علیها السلام استرابادی در میان
بود اگر چه او را رضا در شرکت ما بود اما زود از آن
گفتن برخاست و روان شد که در خاطر این فقیر فکری
بود که شاید که شرکت ما او را گران نماید و پدر بزرگوار را
میدیدم بهمان صورتی که با ما در جنگل بود و من سببی
و رشته ما را گرفتم چنانکه بزور بر زمین پا می نهادم که او را
و میگفتم که هنوز سنگ کی چکنی و حال کو ... اگر داریم
بر دیدم و یونس را میدیدم که جوالهای ... بسیار جمع
کرده است تا ذخیره چند سال دیگر و من میگفتم که عجب

عجبست

بعد الاعلی



عجبست که این جوالهای نور را دریغ داشته است که بهرام
باران کند که نوبت دیگر بیشتر ازین دیدم که نهایت بشخصی گمان شده بود
و برقرار بسر آدمی بود حال این خوابها را چند روز بیشتر ازین دیده بود
ام اما امشب که آن آب را دیدم خواب با بابا حق فاطمه زهرا
خاتون صلوات الله علیها در خاطر آمد و بسیار گریستم و حق تعالی
دریای جیحون از آن آب شبیه سرد سرد چنین و بودن اندر
بیتی در آن حالت گفته شد ● ز بس بسرا ز گف حقا ان برد ● تا زیا
با کی بود جانی تو بشود ● ای از سردی حیات کل شی ● کشته
است دریای امروز سیب گرد حی ● گز حرارت ترکیب از رحمت
بالی ● جان از این سردی کند حاصل ولی ● چون وضو سازی
باب سرد ساز ● تا فزون گردد ترا اجر نماز ● نقل وارون
زد از آن تا بر حکیم ● گم کند پی را از این طور کلیم ● شد دریا
چون نادم بیت الحرام ● در کلام حق تعالی شد حرام ● در
وسط اگر اعتدالت آرزوست ● ره بگیر و سرد باش فکل ...
چون چهار اصلند از آن از استوا ● من نماید ره ترا افضل ...
این ابیات که گذشت تعلق بکیان دینی داشت اما حقیقت

قیامت کبری را که همه انبیاء الله علیهم السلام یکبار خبر داده اند
از وعده مستفیض بوده اند بوجود آن قیامت علم بقول ایشان
وخدای ایشان روزی خواهد بود که همه خلایق بمیرند که
تا همه بمیرند نیست کران قیامت وجود نگیرد چنانچه بحدیث
ثابت شده است که من مات فقد قامت قیامته پیدا و
خواهد بود که سرد را بر سرد گمارند و گرم را بر گرم و تر را بر تر و
خشک را بر خشک تا از عالم صورت منفک شده متوجه عالم معنی
گردند که عبارت از عالم معادست اشارت الیه چه باین بود
که در کتاب حدیث از خلیفه محمود داود نقل را ابید قدر شیخ
خود در کتاب آورده اند یا داود قل لاکلة الربا ان علیهم
غضبان وان اکلهم الربا اتخاذ شیء منی وان لم ینتهوا بادرتهم
بالمحاربة صدق الله العظیم وهمین یک وجود شوند چنانچه در عالم
صورت حیات ایشان وابسته اضداد بود در آن عالم
باقی بر ضد اضداد بواسطه اتحاد باشند که صبح چون قدران
که حق الله فرموده و درج چه خبر داده که ان مقام جاودانی
دو جهانیست در باب اکرمنا دارد هم از قول انبیا و رسل
کر اعتقاد



کر اعتقاد در حقیقت آن داشتن که نفخ فی الصور فصعق من
من فی السموات والارض الا من شاء الله تا ابد صیحه واحده خواهد
بود که فرو بود درجه در الف است در بیست و بهره در بیست در
بیست و بهره در بیست در بیست تا آخرین اشیا را که
وجود از ایشان داشته باشد و بدون ایشان عدم محض
باشد همه یک وجود با شند و آن خانه جاودانی باشد چه این جهان را
لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحکم والحمد لله رب
العالمین قوله تعالی ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان
افیضوا علینا من الماء اصحاب جنت در جواب گویند که ان الله
حرمهما علی الکافرین پس اگر یکی قایم مقام همه نمی بودی که در یکی
اشارت حدا ای باشت چه تلک ازین حرف او الدیهین
حتی قوسین او ادنی بیان بابتی که اصحاب نار بر تو بودی نسبت
شوندی وازان عذاب عظیم الیم خلاص شوندی از نیران نسبت
که در سوره عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه
مختلفون کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون الم نجعل الارض
مهادا آن کافران که آتش سرد گشته حجاب ایشان گشته و بر آن

قاب جو

جز آنست از آن صریح چگونه که با پیشین گشت تر اما گر از آن در حمد که حرف
الله است وار کاه دو قلب جان آن آنست که از نبایج سودی
صریح جان کا وزان آن آتشیست که در عقبه جهاد بیان آن حرف
ما نید که وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا
وجنات الفافا کاف چگونه تحتر بنز که در دار دنی انجنین
جنت را ادراک نکردد انکار کردد واز کو فهم فدر رجان خلقتنی
من نار وخلقته من طین در آمد تا به این حقوقیست ازلی ابدی گرفتار
شد ۸ از جانب اخوان خضعور در خوم کبرستان که در بلغه بریز
ساکن بود بود بر جهات رحیم کریم ح تا بید سند سلام الله علیهم
اجمعین حدیثی چند رسیده است از ابراد براد رعزیز در شیس
باد از صادق الاخلاص سلام الله علیه در روایتی در کتاب
اوردن اولیست که از رسول خدا و نیز سیف حجة قاطع است برگرد
کفار فجار حشر کن بحق الیمین رانده از خاک در کاه بت الحرام
ص حج مخطوط کتب الیعه رضی الله عنه انه قال لما نزلت سورة البقرة
أمر لی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقلت یا رسول الله ما
أقول الا من الحروف وانما اقول عما علیه وشیقه من النقطة
والشکل

ان اللغت الحروف الله وعلی والنقطه وحیث الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم صح



والشکل فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو من القرآن فمن قرأه
من القرآن فالقرآن بری منه صدق رسول الله وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم لما نزلت الکتب ونزل القرآن فاحکم
الله ~~دعن ابی هریرة~~ حکم الکتب فی القرآن فی البقرة واحکم
الکتب والقرآن والبقرة فی آیة الکرسی واحکم حکم الکتب
والقرآن والتوراة وآیة الکرسی فی بسم الله الرحمن الرحیم
واحکم حکم الکتب والقرآن والبقرة وآیة الکرسی وبسم الله الرحمن الرحیم
فی النقطة التی تحت الباء وعن علی علیه السلام قال کتبت کتابا
لرسول الله صلعم قال لی یا علی ارفع کتابک الکذی رأیتها
فی اللوح المحفوظ قال الله عز وجل قرآن عربی مبین والقول
المبین لو الهدی النقطة والشکل صدق الله وصدق رسول الله
ونحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین ع ع
سوره احزاب که جمیع خبیست قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وازواجه امهاتهم وهم در این سوره است که فرزند
را از خزان که خدا و نیز کلام وحی بیان فیه صبا میکرد انکه
فرمود ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم

واحکم حکم الکتب والقرآن صح

الیقین که اگر سوال کنند که نبی ما بیزاری از دو کرد و از ازواج او نفی
مادری بکرد از برای آنکه از جمیع انبیا علیه السلام این رسول خاتم
است که امتیت بی او را می باید که نسبت خاص الحقیقة با ایمان
وامهات باشد و چون بتنبیر ذکر مومنان گذشت که در چهار در فرمود
که انما المومنون اخوة و حکم اخوان این رسول نبی امی را بلکه ایمان
فرموده است و دلیل قرآنی این که در سوره جمعه که موافق
کتابت اعیان منعقدست می فرماید هو الذی بعث فی الامیین رسولا
منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان
کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو
العزیز الحکیم که این چهار دیگرست که یاد کجا و خبر او کجاست
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و چون شوق الی لقاء اخوانی فرموده بود که عبارت ازین
اعیان لما یلحقوا بهم بعد لاجرم باین وجه خاص ازواج
او امهات مومنان اعیان باشند و چون حق الله این رسول
نبی امی نفی بیزاری فرموده بود از برای آن هیچ یکی از انبیا و از
اصحاب زمان خود را او آینده را مواعظ و خطابت بکلام الله
نفرمایند که
قدم

جسیم است ها
منشیم است ها



قدم این و بسیر نفر خود یک برادری واخوان آن و اصحاب فرموده
و این مسئله کلی علمی بود ای طالب که حق الله جل جلاله درجهارشنبه
معذبهم باین روز منتقل صعب مظلوم شهید سعید سلام الله
علیه و الرحمة والمغفرة والرضوان از برکت تلاوت کلام
بنده الله ید الله فوق ایدیهم از الهام حق تعالی ذو الجلال بقلب این فقیر
حقیر نزول یا جلال فرمود در باب و شکر نعمت بعد از خدا
کریم حق تعالی بقدر استطاعت بجای آرد اگر در او دراک بعض
شبهات حق خواهد بود که چون اخوت ثابتست چرا شاید
که نکاه نیز ثابت باشد از برای آنکه تا اصلیت این رسول
اصلی بر بسیار حلول خارج و موجود است ثابت شود از ازواج
دختران او را نسبت با جلال اعیان دیگر عند الله مرتبه ما
دارد یعنی اخوان دیگر بلکه امتی اند اما نسبت با جلال
او معارف نسبت حقیقت چنانکه فرموده اگر شخص دیگر قبل آن
خواب در صحیح تاریخ و خبار نه نبینند بمجاز دیدن باشد که
بحقیقت بنده انسان کی واسطه خبر بتر آن رسند و آن خط
خود را از آن اوراق خوانند والحمد لله رب العالمین ۶ و انکه دو

در آیهٔ در بیان برگزیده بنمایند که در اصل پاکی بود نداشت
بالکتاب بست که تمنا نیست که چون مجرد ند همه پاک شدند اما چون
او نزکیه صحبت شیطان بعضی در ضلال مبین افتاده
بودند از فرمتهٔ تزکیه و پاکی نجاست شرک ست که شدند پاک گشت
باز بواسطهٔ یعلمهم الکتاب والحکمة برخوردار با جهل پاکی فرمود
کردند و میکنند و خواهند کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم والحمد لله رب العالمین ای طالب الله اگر
در آیه فرموده که در تخت هر اسمی لطف و قهر باهمست
یعنی اگر در ظاهر لطفست در باطن قهر ست و اگر بر عکس
و اگر در ظاهر قهر ست در باطن لطفست چنانکه بعینه در بین
حالت این بنده فرخ جهر متصور ز احمد پیش آمده است
آنکه شنیدی سخن گذشته بود از قول حکما که تنگ طبیعت دو
خراج از آن بجنس بیندازند که اگر بردارد تباه شود ظهور
این معنی در باطن کرده است خلاف ظاهر همیشه باشند و او را
باد کنند تا آن خزاره حفظه شود و دایم گرچه از دور سیاه
و سردی با و بیرسانند که اگر حال بر عکس واقع شود البته
البته



البته آن حرکت روح از باد در می آید و حال اگر در ظاهر آن آتش
از قلیل و کثیر چند بکر واقع شده اند که اگر اندکی آتش در آن
تصرف یافته آن را از حال خود دیگر دانند چنانکه معلوم است
و اگر آن را آتش تصرف یافته فی الحال او را هلاک میکنند والحالة
هذه چون سبد افتاب منعکوس شد که از جایی که فروغ قمر
است از برای آنست که تا آنچه در باطن است ظاهر گرداند که نحن
نحکم بالظاهر و بعثت ببیان الشریعة لا ببیان الحقیقة تا
امروز بود که خداوند تا وید و بیان ظهور کند چون از طرق
خون که کای اصحاب شما لست ظهور کند از آنست که همه از تسخ
خواهد کرد تا بگوید که لمن الملک الیوم وجود در جواب بگوید
لله الواحد القهار در آیه و حکم الظاهر عنوان الباطن دلیل قطعی
فرایی در میان آورد و بگو بگو چنانچه در ظاهر آب را از آن
هیچ گزندی نیست بلکه هر چند که بیشتر بدهیم میشوند قوة و قدر
ایشان بیشتر میشود و مدعی ایشان بر ایشان کمتر ظلم میشود از آن
یافت و آتش را نیز از آتش کشید که اگر صد چراغ در صد جای برگیرند
صد جا روشنی دهد و چون یک بیکجا او رند همان قوت صد روشنی

ازین کلام معلوم شد که [illegible] صح

در انسان موجود است یعنی که هر چند که از جنس جود برایشان بیشتر
حکم میشود قوت و نیرو مندی و قدر رح ایشان بیشتر میشود تا از پی
دلیل توحید ظاهر متوجه باطن شوی و بدانی که اگر آن باد و آن آب
یعنی آن آتش عزیز نبودندی از روی معنی چگونه منعقد
و مشغول توانستندی شد یعنی آنچه تا غایت ترا ضد این کا مجتمع
مینمود در واقع عند الله از بیان الله رو زدین که جود بود
از برای آن یاری یکدیگر می بودند و در صورت ضدی که در اصل
عین هم بودند که مینمود باید که هر چه در الف است در بیت و هر چه در
بیت در شبت و هر چه در شبت در شمیت و هر چه در شمیت
در جمعیت و هر چه در جمعیت در حیثیت علی هذا تا توحید الهی
وجود ذاتی و کلام کمال حق سبحانی خوانی تا موحد باشی و به
روی مار نبیی حسیه تو باشد و از برای آن یک ذات که در همه جا موجود است
از روی نماز در نماز و سجود باشی تا سر فانی فانی تو تولوا فثم وجه الله
بحقیقة از بدایت حقیقت الحق در رسیده باشی که خود وی که اگر باد
بر درخت آید بیک کلمه دوازده ذره وجود آید به زبان حال
میگوید که همخوانکه اسم جز باد است یعنی لب است و الفست
و دالست



و دال است یعنی دال و واو که از صفحاتور میکند و اگر
سنگ بر سنگ آید از و کلمه چک در وجود می آید از زبان
الله وحده لا شریک له بزبان حال میگوید که خدای اسم یعنی
سبب است و نون است و کاف است یعنی جیم و کاف از زبان
آن بود که لقمان حکیم با که پسر خود را نصیحت میکرد که لا
تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و ضرب الله مثال اضحت
و یعنی حوالی صیدا دکه اگر آن تعدار شیر شوی و در اسماء آنها
و باد ز رعین و باد و میان سنگ باشی که خدا تو خود احد
احد جنانچه احد تعالی شانه و ما اعظم برهانه که فرمود
قوله جاه کیر آن دو چیز را بر یکدیگر آید از روی حرف و صوت
بدر عیب انم عین آن ابنی اذکر بین بگو
بدان و زبانه آید این دو شئ بر یکدیگر یعنی دلیل هر دو کلام
بستن جوب کلام حق از حق شنو وحدا توحید از مطلب
در جمله جا صدق الله العلی العظیم و نحن علی ذلک من الشاهدین
و الحمد لله رب العالمین ای طالب چون بدیدی خدای اشیا را
جنون یکبار نظر حق دیدی بیان با بدی که نتیجه آن دهد

از آن فعال ؟

ها

کی حیا الله ان باشد که با اظهار رحم با خیمی او کرد در ظاهر حق او را
چه بدیده ظاهر بینی البته البته خود را در بینیا و از کی
خواهی انداخت و در سجود را آمدن سبب اگر از روی
حقیقت حق او را از این بیان در بیماری اخیار بینی بیا به
کرمان ادب و عزت را رعایت کنی که اگر نکشی شک نیست
که خلل خواهد بود که در حق چه آنجا که چیز باید که اگر حقیقی
چنین عاشق حقیقی از عاشق مجازی زیاده شود طالب
آنجا حظ الله
بهتر نیست تو خود کجا مطلعه کن چون سیداشیا را از عالم
حیات الله نه را
بقدرت و قدرت ازلی خود کجا کردانید و غیر آن و تنزل او
با یکدیگر جلوه داده باید که بعد از این تو نیز بیک اخلاق حمیده
مشغول شوی تا بحکم الکاسب حبیب الله دوست خدا و ولی
خدا توان شد و ترک اخلاق ذمیمه کنی و الیتغفر الرحیم
با تو میگویم ایطالب اما بکوش جان خود میشنوام در
نصیحت و اندرای نفس اماره خود مشغولم که در واقع مقصود
و فتور بسیار روی شما ر دارم و ما بعد از این اعتقاد بحق و ذو
الرحمة الواسعه دارم که از شفاعت روح پاک حضرت مخدوم
ازاده


زاده
صمصام زاده خود تغیر احوال و اوضاع روزی
شود و با آب انابت رخ صورت و معنوی خود را حق
کل الوجوه بشویم و در نماز و نیاز دو سکن و عجز و نا
داری و افتادکی افزایم باشد که بقبول حضرت او شده
بدرجه شهادت رسیم انه علی ما یشاء قدیر حالیا اگر چه
در ظاهر جستجو جیب قید آلایی شده ام بواسطه حضار فتوح
خاک آستان دین پناه خود حضرت مخدوم مخدوم زاده
ام صلوات الله علیهما اما هم از نظر باطن حضرت مخدوم کرده
خود بیشتر تا امید نیستم بواسطه او در کارها خیر خود دعا
امشب در حالت نماز و نیاز و رقت از الهام حق
علام حقیقت روز چی شده است اول از آن قدس کلیم
الله که حکمت چه بود که آواز آتش انی انا الله شنید الهام
الهی چه این بود که از برای آنکه از انبیاء ما علیهم السلام هم
کلیم بود که بر طور با ما سخن گفت و حال آنکه طور را از آن وجه
که سنگیست مکان آتش را است و اگر چه آن آتش از درخت
اخضر زبانه کشید که زیتون بود آن نیز بر آن طور بود که از خو

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ حبا مجم حبیب الله خدا را در
آسمان دید که دخان مبین بود که بر فوق آن آتش بود
که بواسطهٔ آن درخت سبز زیتون از آن آتش خدای آن دود
بر سر آمده بود و سبع سموات شده کیوم تأتی السماء بدخان
مبین [illegible] بیان ید بیضا که از پیشتر گذشته بود و سبع آیات او
از قرینه که والنجم از جزو او بیرون آورده اما می باید دانست
که واو والتین بود که با هر نبی همراه بود که این زمان ظهور
کرده است آیة اخری دیگر از آن ید بیضا اینست که ید بیضا
باین اعتبار است که بواسطهٔ قلم نوشته نور الهیست
که کلام الهیست اگر چه سواد نوشته اما آن سواد [illegible]
است بدلیل نور علی نور که هر دو قدر عینا از بیان الهی
و آن سه انگشت که مخصوص قلم است با سبابه که چون قلم
سبع آیات بودی و حال آنکه یکی کم است از برای آنکه
تا قلم نقاط سبع آیات باشند یکی آیة دیگر اینست و چون
سبع آیات باشند با دو زبانه قلم صورت [illegible] زده
شفقه صحیفه


شفقه صحیفه [illegible] کلام الله باشند که از بیان الهی آن در لوح
وجه موسی [illegible] هم سبع آیات تا بنشست و علم باز دو شفقه صحیفه
و این قلم و ید بیضا مع موسی کلام از برای آن تعلق دارند که
حد او ند لوح او بود از انبیا علیهم السلام و از جرا جرم قلم
او شدند در شب معراج که چون قلم بر لوح زود از لوازم او
که حرفی داشته باشد والسلام و باز بعلم از جمله انبیا الهام آمد
مجدیم که شما نخبه اسم که چون نشت که در تمام قرآن عظیم
بسم الله الرحمن الرحیم از جملهٔ انبیا علیهم السلام مخصوص بحضرت سلیمان
علیه شد که انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم از الهام
الهی [illegible] این مضمون روی نمود که چون تحقیق تابع شده است
از آن رسول علم که اسم اعظم الهی در سورهٔ فاتحة الکتاب است
که یک آیة او بسم الله است و ثابت شده است که هر چه در فاتحة
الکتاب است در بسم الله است پس تابع شد که اسم اعظم
الهی در بسم الله الرحمن الرحیم بوده است و سلیمان که خداوند
و انگشتری بود تا بجست که سرنگین او را اسم اعظم بود که آن
همه دیو و پری و وحش و طیر و باد مسخر او بودند [illegible]

اعتبار دلیل قطعی است که بسم الله الرحمن الرحیم را صفت صفتای
خاصی با او باشد که با دیگری نباشد از برای آن نام خود را
با بسم الله الرحمن الرحیم پیش تر بلقیس فرستاد که تا
با وجود آن اسم اعظم او را فتح از وجود تواند کرد
که بعد از بسم الله فرمود که الا تعلوا علی وأتونی مسلمین
از آن قدرت و عظمت آن اسم اعظم اقرار کرد چنان
توانست گفت و باز این بسم الله الرحمن الرحیم که فرستاد
بعینه چون تمامی فاتحة الکتاب که بجهت دهمار نسبت
بسبب ربیکون واقع شده است ملک تر ز دیگر مکرر
پس چون صورت بلقیس با آن کیفیت از خاصیت
اسم اعظم با وجود بلقیس چون تسلیم سلیمان خدا
اوند تمکین شد و این که فرمود فما آتانی الله خیر مما
حظ عارضی او بود که در بلقیس اثر کرده است که تا الهی
به ما فرموده اند که اگر حظ عارضی آدم منفود حظ
خطا روح خواهند شد نشر کی پس خیر باشد و ملک خواهد
و بوجهی دیگر از آن معنی فما آتانی الله خیر مما آتیکم

یعنی از دو طرف
با یافتن در دست
خواهند مانند مشتری [illegible]

که بلقیس



که بلقیس چون حکومت صوری داشت سجود او نیز
نیز اعظم صوری بود بخلاف حق سلیمان که او مالک حکومت
و انس و وحش و طیر که شده بود و حکومت معنوی نیز بود که با
حق سلیمان که او ملک و حکم او بباد و غیره در روان بود
چون زعم اهل ظاهر چنین نیست صورت و معنوی بود بحسب
عند الله یعنی فما آتانی الله خیر مما بوجهی این باشد که چنانچه
حق بلقیس حکومت صوری داشت و پادشاه صوری بود را
سجود دیگر حق سلیمان نبی علیه الصلوة والسلام حکومت
معنوی داشت و سجود او بخلاف بلقیس سجود
بلقیس بود در باب اکر فراهم داری اما این که حق بلقیس
از خاصیت اسم اعظم الهی که بسم الله الرحمن الرحیم
بود تسلیم شد چه گفته گفت که انی ظلمت نفسی و اسلمت
مع سلیمان لله رب العالمین یعنی ما با حد یعنی که
کتابت و حد را تسلیم شوند حق رب العالمین میتوانیم
کرد چنانچه کردیم یعنی کرده ای حظ عارضی حظ [illegible] که باقی
است خواهند ماند [illegible] اما بود حوا و حق بلقیس نیز

آن حفظ رجا می بود و کتابی سواد هم درس خوانده نشدی از ایام
الله وحده لا شریک له و نکته دوش و کرسی باز تعلق در
تمامی قرآن باین دو وجه دارد که ایشان بجز شما و اتقیا
علی الیقین اگر نیستید جبرائیل هم آفتاب که در حق تو سیلان است
علیه السلام فیض الهام شب جمعه نوزدهم ماه قوله تعالی
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط
لا اله الا هو العزیز الحکیم شرح بر نحو مسقط حقیقی بر و تا که ذا
امانکته این که چون حضرت مسقط حقیقی در قیام گواهی داد
و چون شهادت بر ظهور است در اذان و قامت که شهادت
می دهند باواز بلند بواسطه آن نقطهٔ حقیقی چون تو
از لیست با جرم او را نوم و سنه روا نیست که در شان
اوست لا تاخذه سنة ولا نوم تعالی شانه و لا اله غیره که علم
خود فرمود که اینجا حال متوکل است و قائم بود در جهت و قائما
قائما بالقسط است لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الا
سلام که مالک یوم الدین است چه والسلام امانکته این که چون حضرت
حقیقی در قیامت گواهی داد و چون شهادت بر ظهر نشست

دراذان



در اذان و قامت که شهادت می دهند باواز بلند بواسطه
آن قیامت آن قائما بالقسط است چه اما چون آن حق مسقط
حقیقی در قیامت که در حقیقت حق نشسته گواهی میدهند
و در نماز فرض مثل قامت و اذان در و واقع شده است
بغیر با عدد که در اینجا نیز شده قائم مقام شهادت نشست
بو قبلی که استاده شده است بر خلاف عدد که حجت حفظ الشد
آن دو رکعت خوانده شد و معنی این بودی بان جلوس جلد
خلف حق تو رسالت میشود و با آنکه فانتشروا فی الارض وابتغوا
من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون که گواهی خود الله
بود که خدا از علم حق داده میشود که انکه گفت معلمت ما فی السموات
والارض میان مقام خلعت کرد که ملا اعلی را آن قدم بود
که باین فضیلت برسند که گو د نوح الملئکة لا حر تح بنیای انسان
میکشت اگر چه گاه گاهی بجا رسید از برای کسب کمال خود در پیش الله
خدا ان فی آخذ سبب چون این معنی روشن شود چنانکه برد الیه
ظهر شده است در تشهد بگویند که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان آدم خلیفة الله

وصفته ووجهه واشهد ان محمداً عبده ورسوله وحبيبه تا آخر
که از پیش گذشته است والسلام مسئله نقل از خط مبارکی ید الله
فوق ایدیهم چه بسم الله الرحمن الرحیم وهذا کتاب انزلناه
مبارک مصدق الذی بین یدیه ولتنذر ام القری ومن
حولها والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی صلواتهم یحافظون
از نهدایت تا ربک الاکرم چه برخلاف کتبهای دیگر این کتاب محمد
امی علیه افضل الصلوٰة که معجز است بواسطهٔ منطقات اوست که
صلوٰة که معجز دیگرست بر عدد اوست که ایشان آمده اند وحق
حفظ آمده است از برای آن ختم بر صلوٰة کرد و گفت آخر وجود
که اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة الصلوٰة ولولا لیل کانی الکم
کتاب آدم صلواة الله علیه از آن وجه که مهم متعلقات بوده
معجز او بود بدلیل ثم عرضهم علی الملائکة وعجز نمودن ایشان
که لا علم لنا الا ما علمتنا واول از جبرئیل که گفت کیف علمتنا ما لم
ما لم نعلم والسلام مسئله کلیست که شاید که بعضی از غرائب
نشناخته باشند وبعضی از علماء توصید نیز دریافته باشند
که چه رکعت نماز گذارند شاید که تصور ایشان این باشد
که تخفیف

که تخفیف است از بس که الله یا از بس که خدای تعالی بیک
وجه ظاهر چنین است اما از وجه تحقیق است چه از بس که بکرات ومرات
در حق محمد صریح آمده است بل اللیل قطعاً حلال که ایشان یک نقد
قائم مقام ده آمده است پس وقتی که این پنج قائم مقام آن
پنجاه و قسمت پس پنجاه سیصد بنزد بوجهی داخل حروف نقاط
باشد از برای آنکه موجودی به پنجاه میشود و پنجاه نیست الا علامت
حروف نقط والسلام علی من اتبع الهدی مسئله چون ایام وللیالی سبعه
از جهت سریع الحساب منقسم به شش شده اند که سی
باز پنجاه اند امروز که در وی این معنی ظهور هواست که در حق در
شان او فرموده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة که در بیان
قسمت زکوة و مشرکان بی زکوة را بر قفا خوابانیده و جبینهای
ایشان را با پهلوهای ایشان بر وجوه ایشان گذرانیده فرموده اند
در آخر فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة والسلام چه ربک
الاکرم چه در آن محل در حق ی الله چه سیاق علم بالقلم میفرمایند
آن حدیث قرة عینی فی الصلوٰة را ذکر کرده اند تا از آن مدایح
معلوم شود که از روشنائی چشم یاری نزدیک آن پنجاه حرف ونقطه

که اول صلوة بر صدر ساتشان واجب شد که از کسی تواند دید بهی
هدایة الله و زین هدایة فضل نامتناهی فور آنچه سبب گرگسی
خواهد که بستر کنه صلوة خود که قرة عینی فی الصلوة برسد خواه اول
به نقط و حروف بنیکو رسان قل لو کان البحر مدادا صدق الله
صدق الله تا عرج که فرموده تعرج الیه فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة بوجهی از برای آنست که ایام و لیالی چون
منقسم در شش [illegible] الله تا از تقسیم سریع الحساب
شد بدین سبب که را با شش روز بحریة خاصه باشد و با یکی روز
که در واقع هزار [illegible] وجود دیگر دو در حساب جمل سبب روزی
بمقدار هزار سال باشد والله اعلم آنکه ح الله تا روز قیامت حکایت
کند با انبیا که ماذا اجبتم [illegible] در وجود [illegible] بگویند قالوا لا علم
لنا انک انت الی آخره که تا [illegible] اذ قال الله یا عیسی بن مریم اذکر
نعمتی الی آخره که ح [illegible] را ذرعی [illegible] سلام
الله علیه درین باب بسیار لطائف [illegible] اند اما حقیقت سخن
که غرض آنست که چون [illegible] در شان او فرموده بود که وان من
اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمة یکون

علیهم



علیهم شهیدا چون فرمود که همه اهل کتاب را با او ایمان می باید آورد که اهل
کتب مسلمانان [illegible] اند از برای آنکه هم در [illegible] دین [illegible]
ظاهر کرده است پس [illegible] تا شهید همه او باشد و چون شهید
همه او باشد او را که کلمة الله است در تکلم باید آمد نه غیر او والسلام
[illegible] ح سریع الحساب تا فرموده اند که روز جمعه را از شش روز
از برای سید الایام او و عید المومنین و [illegible] او [illegible] محمد
[illegible] حق جاده دیگر [illegible] که قوله ح [illegible] در [illegible] است
وارد فی ستة ایام معلوم است که چهار [illegible] باشد
صدق [illegible] از [illegible] ح الله تا اگر سید الایام جدا شدی از آن شش
روز آن [illegible] که باز تعلق با او داشت ظاهر نگردی از برای آنکه
همه با هم شش [illegible] اند پس در آن حال [illegible] و در آن [illegible] شبانه
روز [illegible] کرد والسلام بوجهی از برای آنکه [illegible] را تعلق خاص
[illegible] است و [illegible] در [illegible] از برای آنست که [illegible]
هفت است که بخط استوا [illegible] میشود و [illegible] قوله
چون موسی از خدا سخن اشنودی از [illegible] عصا [illegible]
صدق الله العظیم از هذا آیة الله تا ان سخن را با آن عصا [illegible] است

کن
بنویسد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق علی علیه السلام که فرمود که زمین را و کوه ها را و بر
زمین او اقوات را که چهار چیز بند فی اربعة ایام ایجاد کرده چون مانند
که بیک وجه تا اهتمام بعالم خاک که تعلق بوجود حضرت خلیفة الله دارد
و بیشتر باشد و دران محل چیز مانید که حضرت طینة آدم بیدی اربعین
صباحاً تا باز از هدایة الله علیه السلام دلالت بر اهتمام تمام کند و حال
آنکه ایجاد روز که ظرف چهار چیز بند و یکی ان چهل از وزن بحسب
قسمت حق و اکوه سبحانه وتعالی شانه قد بینی انا و علی من
نور واحد در حق علی علیه السلام از بدایة الله علیه السلام چنین کشف میشود
که بدلیل انا نقطة تحت الباء وجود هر دو نقطه ئی باشد که بیشتر از
چهارده هزار سال موجود بوده است که حضرت الله علیه السلام چنین میفرمانید
که ان چه حصوم حفظ اند که بعد از نقطه بسم الله مذکور اند که هر یکی چیز اند
و الحمد لله رب العالمین … که فرموده اند هست چون
بالان اشتر در عرب که یکی چو … دیگر را این بنده از بدایة الله
بمناسبة حال گفته است که احداث بود کرستی رب حقیقت این
… از حضرت علیه السلام روشن میشود در بیان فضل … و …
که میفرمانید قوله علیه السلام یعنی بجای نقش خود داشتن نکشی صدق … العظیم

حقیقی

فت
یعنی اللهم اغفر لی را از بیان حضرت در باب قربان حج در حق باید یا
که میفرمانید که اول بخش خود بردارد قربان کنند و دلیل میفرمانید
که انبیا علیهم السلام اول حرف فتح خدا را برای منفعت نفس خود حاصل شکر کنند
و بعد از ان بدیگران رسانیدند و این معنی از لوازم است از برای
دانک تحصیل نیست که تا کسی اول درک چیزی خود نکرده ذکر آن بدیگران
تواند کرد پس چون اول او درک چیزی کرد و بعد از ان بدیگران رسانید
لاجرم اللهم اغفر لی باید گفت والسلام و از ان ادراک شد نیز شد
ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها والسلام
قال لم اوتیت فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة یعنی این
حدیث جلیل القدر را از ان حدیث دیگر فهم می باید کرد که فرموده اند شیخ
اوتیت القرآن و … که از قرآن مراد … الآیست که بظاهر … لفظ
او ظاهر کرده … لام الف است که بحکم بدلنا آیة بدل ایجاز
تمام کتب انبیا پیشین … آدم با و داده شده است که فرموده
لا یعطی نبی قبلی و بروایة دیگر فرموده است که بغیر آدم و ابراهیم که
خداوند علم الاسماء کلها آدم بود علیه السلام فرق … سرشت خلیل الرحمن
است چنانچه از بیان الله … بیان معلوم شده است

آمدیم با آنکه اگر از فاتحة الکتاب مراد الحمد است او هفت آیت است
و سبع مثانیست از برای آن فرمود که قصاً عمداً از قرآن تا دلالت
بر فضل لام الف کند پس با آن وجه که فاتحة الکتاب را باد داد عبارت
از [illegible] ازلی ابدیست که بظاهر از لسان صدق او صلوة
الله علیه ظاهر کردند و اگر بحکم [illegible] قال شیء اوله است که عبارت از
چهارده حرف مقطعات تنزیل فرمودتی [illegible] الم میشوند سبب
خواتیم سورة البقرة را از بیان الم [illegible] که باد داد آن چهار دستاد باقی
بقره است که بدلیل لفظ جمیع که خواتیم فرمود که خواتیم خلقت آن بقره اند
و گفته اند که هشت باشند و سر بالای این چهار سیم علامت دیگر است
دو دو که باز هشت باشند و شانزده شدند تا با جمل چون کتابت
و حرفان بخط استواء باشند که الم [illegible] در [illegible] فرموده
اند که آن شانزده علامت در [illegible] است که [illegible] است که ساحر خدا را
در صورت [illegible] او [illegible] لا تکلّم و لا یهتدی [illegible] سبیلا و السلام علی من
اتبع الهدی و الحمد لله رب العالمین و آنکه [illegible] فرمود
که [illegible] بنیة و بنیه [illegible] نوز [illegible] الم
[illegible] معنی این حدیث را از معنا دو دو اجزای [illegible] الم
خاتم میتوان



بی
خاتم میتوان کرد از برای آنکه بغیر از حرف لی که اسم او با این هم است
آن هفتاد دیگر یکی بوجهی از روی اسمیت و متشابه حجاب
یکدیگر شده اند بخلاف لی که این مقام است که فرمود دو کان قاب
قوسین او ادنی که تا جبرئیل [illegible] درین مقام باز مانده بود که فرمود
لو دنوت مثله بعضها الانملة لاحترقت که اقل اصابع الحکمة باز
دو کلمه است از [illegible] که در ده اصابع [illegible] الم از برای این
معنی تاویل و بیان فرمود از روی توحید قوله [illegible]
یکی از [illegible] او اید بیمین معنی قوسین او ادنی
ببین و الحمد لله رب العالمین حدیثی که وارد است آسمانها را
و زمین را بعد از [illegible] و بیست و دو هزار سال [illegible] خلقت
موجود است آفرید تا دلالت بر عظمت و شوکت و قدرت و عزت
عالم حاکی کنند که سموات را مجموع دران مقدار خلق کرد که از خدا
شبهای تا این حدیث موافق و مطابق کلام الله باشند بدلیل
فی یومین و فی اربعة ایام سواء للسائلین از آن وجه که تا دلالت
بر اتمام در شان خلقت خلیفة الله کند که فرمود اربعین صباحا
حرف که چهار بود خط دو از برای اتمام یکی در ده باشند و وجه دیگر

چون قراءت طه و یس میشود که عبارت از وجود اصل موجود
است بدلیل لولاک لما خلقت الافلاک که هزار سال از
برای طه باشد و هزار سال از برای یس چون هر دو در اصل
علم یکی وجودند فقط کما صغر بود صدق الله وصدق رسول
الله ع آن خبر بود که از الم جز سید کائنات وخلاصهٔ موجودات
صلی الله علیه واله سوآن کرد که گفت عمر امت هفتاد و یکسال
بیشتر نیست که الم است در جواب حم المص شنید و حکم و منتقل
باصل خود رجوع کرد و اهل لعنت خدا اگر چه ثالث ثلثه نظایر دریا
نصاریست اما از روی انکار که هر دو ذکر دند یکی باشند از روی
معنی از برای آنکه آن یهود از روی توحید نداشت که آن هر سه
یکی اند عند الله که حساب باعتقاد یهود آن هر سه حرف هفتاد و
یکی حرف وسط از آن سه هفتاد و یک بود که لام الف الله
والف که یکیست از آن وجه که الفست هزار ست و میم چهل بود بعث
تا با دو روی دیگر که بر وسایند از روی اجز بود نه نام خدا باشند
حساب الف یکی والف هزار که اسماء الله در بیابد و حسنی بیست در
قاعدهٔ اسلام و م ع از آن وجه که نزول آب از آسمانست
میشوانند بود



شنیده اند بود که آن مایده در عیسی آسمان مکان ماهیها باشد که بعضی
پرسیدند که جای او در آبست و باز از آن ماهی چرا او قلم باشد که
یاران آب نوشتند تا کلام اسمانیست بدلیل کان عرشه علی
الماء و تقدم آب بر سایر موجودات ثابتست که آن ذرشتی
نطفه است که مبدأ خلق اشیا است بخلاف خاک که بر وجود نام
است بدلیل نقطه نطفه و مرکز بود دین بس آنکه فرمود اول ما خلق
الله تعالی القلم مراد آن ماهی خواهد بود که مکان در بحر حداد ع
دوات داشت که عرش خدا بر آن بحر مداد بود ع هدهد که نامه بر
حضرت سلیمان بود بجهة بلقیس علیها السلام چون از شهر سبا که عجایبات
از عجایب هفت بابست بلقیس است مراجعت کرد با حضرت سلیمان که بزبان
دانستن ۲ حیوان دانست از حضرت قد بیین از خبر او بود در خطاب آمد
از گفتن سه کلمه بدبو بو که گفت احطت بما لم تحط به وجئتک
من سبا بنباء یقین عبارت از انست که حضرت سلیمان ایتونی بعرشها
گفته بود که آن عرش وجه بلقیس بود که موی سر او که آسمان وجود
اوست که عبارت از عرش است بسبب حضرت حبیب الله و قتا بعد
حبیب الله شنا گفته بود که حضرت سلیمان بهشت بعد بهر که از بعد شهر

و هدهد چاهم مراجعه کرد بر سر تاج سلیمان در خطاب آمد و تاج
سر خود را گاهی بر بلم می نهاد و یکبار دهی بعقود چنانچه حلقهٔ
موی سر آن سلیمان و گاهی از بلم میکشاد و دو باره میکشاد
بر موی سر و شکاف خط استوا یعنی آن بلقیس کند یعنی ای سلیمان
موی سر خود را چون تاج سر بس و چون فرق بلقیس شکاف یا حفظ
که الله که جمیع ما کان و ما یکون است در وجه تو ظاهر شود
و از ان گفتن سه کلمهٔ بو بو بو آن که ناقه آن حرف مبادی
آن از دو یعنی اسم خود هدهد است اشکار امیکرد از برای آنکه
بو بهشت صورت دارد بدو وجه با جمل یا باجزاء او نقطه بیست
بیست و چهار باشد بحسب جمل و با آن یک کلمهٔ بو که اصل آن سه
کلمه است از ان وجه که هشت است باجزا او نقطه یعنی
باشد که هدهد نیز که اسم این صاحبست هم آن اسم است از
برای آنکه هد باجزا او نقطه هفت است و بعد دیگر هفت است
که چهارده باشد و چون این چهارده بدر را می باید شکافته
بحکم اقتربت الساعة و انشق القمر تا صورت
الله ازلی ابدی در وجه ظاهر شود هدهد بحسب جمل
و بعد دیگر

و هدهد دیگر نیز که هر دو با مجدره باشند تا با چهارده
شوند تا جرم آن حرف مبین آن میز ما بین کنار سبب دو
قوله آن ز بهی حلقه هدهد زبی حلقه هدهد و اینکه هدهد
از شهر سبا آمد از ان وجه که فاتحة الکتاب ام الکتاب بیست
که بیست و یک ای الله است همچون وجه بلقیس و جراح
ایام تشریق که چون حفظ وجه بلقیس بیست و یکیست این سه
بیست و یک را از کلمهٔ سبا از نحو الیه آن حرف مبادی آن در می
باید یافت که بحسب جمل همان صورت دارد که سین و با
و الفست و این هدهد عبارت از قدم از دو وجه صورت الله
دارد که ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب
که خلق الله تعالی آدم علی صورته ای علی صورت الله چنانچه
اسم الله باعتبار اجزای حروف چهارده است و باعتبار چهار نقطه
او نیز هدهد نیز همین صورت تام دارد که بشتر در بیان
آمد از نهایت آن خالق کل شیء آن و هم و چون بو چهار گفتن
او که بو بو بو است از دو وجه سه شانزده است صورت
آن سه شانزده وجه سلیمان باشد که دو بنا اصل است

ونکی [illegible] سواد که دو بیست و چهار سه شانزده اند آنجا که

که چهل و هشت است این معنی درو نزول کرده است از حق

علام وخداوند کلام حق که حمٓ والکتاب المبین انا انزلناه

فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم

الی رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین است

که چون شکافتن حلقه اشیا بحرف بیست لاجرم [illegible] سه بار

مکرر گویند که بوبوبو تا این سر خلقت از کلمه کن ظهور کنند که هر یکی

کلمه بود که در کتابت می آید باعتبار عناصر [illegible] اند که سه [illegible] باشند

چون از شهر [illegible] من آحد [illegible] هفت کتابت وجه او

بگفتن بوبوبو سه هفت را بهشت [illegible] دیگر [illegible] خلقه [illegible]

[illegible] خلقت [illegible] از قول قدیم حرف کلیم [illegible]

که درو وضو آن که بوجه و پا و اعضاها با جبین رسانند سه بار [illegible]

و از سر تجاوز نکنند و در غسل نیز سه بار آب برو و سر [illegible]

ریزند و اگر در آب غوطه خورد هم سه بار سر با آب فرو برد و این

معنی از بهر آیات الله حق از اینجا منکشف میشود که وجود ایشان

هر یکی از چهار عنصر [illegible] مکرم [illegible] مطهر [illegible] از بدیع الله

حق



وضو

حق یافته است پس از آن جمله یکی چون آب است واستعمال

با وست از روی توحید چون آب بوجه میرسد از برای آن سه دیگر

که بحسب صور نسبة باو واز در عالم غیب اند سه بار باید که در تکرار

آید و اگر آب نباشد خاک که صعید است و طیب چون دایم در وقت

وضو اند که در عالم غیب اند تکرار وضو سنة حق حبیب الله در سه

آمد که در شان اوست که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی

یوحی صدق وصدق رسول الله و در شب معراج که علة عالی او از بیان

الله حق بود حق حبیب بشیر و [illegible] و غسل [illegible] دید و گاهی از برای

توحید چهار جوی آب دید لاجرم این آب طاهر مطهر چون جود بوجه

میرسد سه بار از برای آن سه دیگر میرسد تا دلالت بر ظهور این

معنی کند از خداوند بیان و [illegible] سبحان حق و تعالی شانه والله

وجه دیگر از بدایة الحق حق چون آب از دست سایر اعضا [illegible]

وختم حلقه در دست آن انگشت آخرست که حق خاتم نوشته

که محمد رسول الله است پس میتوان بود که باین اعتبار آب را

سه بار از دست با اعضاء [illegible] برسانند واین سنت حق خاتم

النبیین است [illegible] که کلمه واحد [illegible] اوست پس چون حق [illegible]

بانزده صورت دارد قال الله تعالی یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات
اول النهار اکفک صدق الله العظیم ازوجه که این چهار رکعت
اشراق تعلق بچهار حرف غیر مکرر لام الف دارد که اینجا چهار
حرف غیر مکرر لام الف دارد که اینجا در ازای چهار حرف یا
یار چار ونسخ او کاست که ان چهار زنند جست متقیان
درازای آنچهارست که عبارتست ازان چهار ماه محرم و رجب
که ازبیان و تنادیلک حرمت جلیل حرمت دیگر آن معلوم شده است
که چه معنی دارد مثال آنرا ازبدایة الف حجه ازخط استوا جون
الف ازروی صعود وضع بجو یند که از حرف الف آن خط
استوا وسط صورت الف دارد که آن خط استوا جون
الف ازروی صورت مستوی القامه مثل انسان که صراط
که صراط مستقیم حقیق است واقع شده است که ان ره محلی
صراط مستقیم و چون انچهار ماه با حرمت بحکم حدیث حبیب الله
صلواة الله علیه منقسم بدو قسمت شده اند که ثلثه سرد و
فرد یعنی همین صورت الفست که صورت خط استوا دارد
که الف سه حرفست دیگر نقطه که آن یک نقطه از سه حرف قسمت
الف



الف مختارست واصل محمودست و چون بحکم ارکعوا لی اربع رکعات
آنچهار رکعت الله ملک یوم الدین حجه نکرد اضافت فرموده بود ازبرای
آنست که درحجه در بیان آورد که اگر کشنده را خداوند مرا نخ
بنخشد جایزست واگر کسی ربع دینار بدزدد و صاحب دینار
ببخشد جایز نیست که فرموده اند که ان ربع دینار داخل خدایست
که ربع از چهار دینار یکیست که ثلثه سرد و واحد فرد ازان چهار
ازجهة رجب است که در بهشت این متقیان جای بست که تا زر
که شهر الله است که باز مال زکوة ده یکیست در اول قسمت از ان
نخله که ان از اسمان میخورد که والسموات مطویات بیمینه سبحانه
وتعالی عجایب کون که از بن ده انگشت یمین است که یکی بیرون
محابیت کرد تا بجسب صورت از مقام شرک بیرون آیند و
بدانند که صفت احد صمد لم یلد ولم یولد آن ذاتیست که در اشیا
شریک ندارد و حده لا شریک له مسئله اگر سوال کنند که انچهار را
اول صورت وجه اثبات کردی و در بیان زکوة دست را
داخل کرد انیدی چون صواهد بود جواب آنست که قرآن الله
منطق است و از بیان الف حجه سلطانی از نطق مختارست

اگرچه اجهار در وجه است که نماز اشراق بر عدد آنست که نهایت
اشراق دوازده است که باز تمام آن دوازده در وجه است
اما این که از جهار یکدست را قطع می بایست کردن که در وجه حفظ
وکتابت را ناقص می بایست کرد از برای آنکه اجهار حق دست نیست
بلکه حق وجه است که صورت الله بالمطابقة در وجه است
نه در دست کما قال ع م بند انگشتان ادم را خدا زان کرد
با خلقت آ صدق الله لاجرم چون اجهار حق دست
نبود بیا دست در تحرف آن خیانت کرده باشد قطع باید کرد
و لهذا از برای ظهور این معنی از مرفق که حد وضو و صلوة گشت
قطع نمیکنند بلکه از جای قطع میکنند که تعلق به دارد لاجرم
خداوند هو کلام و کلام ح ق میفرمایند که کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم والیه ترجعون در هدایت کالی کالی از
کلام خداوند کلام ح ق این که این مسئله هم در ماه
رجب در وقت چاشتگاه شنبه بعد از اوراد نماز ظاهر گردد
از برای ارشاد خلایق از خالق ح ق در سلک کتابت
آمد بیادگار باند والسلام علی من اتبع الهدی تمت الکتاب

بعون



بعون الله الوهاب در وقت چاشت فی یوم الاحد غره
شهر محرم الحرام بر دست بنده گناه کار امیدوار بمغفرت
غفار العبد محمد سنه تسع عشر والف
بدانکه ابتدای کلام الله حرف الف واقع است در آخر
مظهر سر امی باید آمدن چون که مجموع اشیاء الخط است که
صورت الف دارد از نقاط صورت ~~ظاهر ما را می باید آمدن~~
بیرون آورند و در ذات الف که مبدای جمیع کتب سماویست
بحکم منه بدا و الیه یعود آرد چنانکه آورد و این معنی در کتاب
توضیح اوراد نی معلوم شده است الکنون ای عارف قدر
بر ظهور وجه انسانی نظر کن و به بین که از نه محل که در خطوط
سواد بحسب خط آن استواشق می باید گردد که بر اصحاب کهف
روشن نشود چرا که اشیا هم از شکاف بیرون می باید آمدن
و اگرچه در صورت وجودات آن اعضا در بود چنانکه
دو گوش و دو چشم و دو بینی و یک دهن خواهد بود
اما آن زمین اعضا در چون یک دهن بود که بر استوای خلیقه
اول او را شق می بایست کردن تا نور به الکل از زبان آدم

که نقطهٔ اصحاب کهف ظهور کند سبب ازین وجه اول عدد اصحاب
کهف سه بود که چون از غار دهن بیرون می‌آیند آنچه در اول
اصحاب دهن واقع شده‌اند دو خط شارب و یک خط عنفقه
است که سه باشد و کلب رابع شکاف خط عنفقه و یقولون
خمسة دو خط عارض داخل میشود و نقطهٔ شین رابع کلبهات
و اینجا ذکر رجماً بالغیب کرد که مراد دو خط بینی خواهد بود که
نسبت با این خطوط در غیب واقع شده‌اند و یقولون سبعة
وثامنهم کلبهم عبارت از چهار رخنه و دو ابرو و دو سر
خواهد بود و کلب ایشان نقطهٔ خط وقست و بهمان انکه
آن سه حرف در حکمات از پنج حرف ظاهر میشود در خطوط
وجه نیز از پنج حکمت ظاهر میشود که دو خط سرها دو عارض
و دو شارب و عنفقه باشد و عدد هفت ما بین ستین و از دوا
سه را از لفظ ستین بحسب جمل و اجزاء درهم باید یافت و اشاره
رمز دقیانوس از اشارت با نواع معلوم باید کرد و در اسم
اصحاب نیز دقایق است که چون از اعداد ایشان تیمخه و نه
برداری بهیئت که اجزاء حکمات است بماند قوله ۶ ه

رجماً بالغیب

مصطفی



مصطفی فرمود دو بستند قلبها در میان هر دو انگشت خدا
قال رسول الله صلعم إنَّ قلوب بنی آدم کلّها بین اصبعین من
اصابع الرحمن کقلب واحد یصرّفه کیف یشاء یعنی دلهای
بنی آدم در میان دو انگشت است از انگشتهای خدا همچو
یک دل تصرف میکند خدا در وی با صفت که خواهد و در او
دیگر اینست که ان قلوب العباد بین اصبعین من اصابع
الرحمن یقلّبها کیف یشاء یعنی دلها بندگان میان دو
انگشت خداست میگرداند او را هر چون که میخواهد قوله
او بحسب ظاهر انگشت خداست میگرداند او را انست
که میگویند فلان پادشاه مملکت را در میان هر دو انگشت
خود دارد یعنی در تصرف آن مملکت چنان متمکن و مستقل است
که هیچ احتیاج بمدد دیگری ندارد و بعضی گفته‌اند که مراد باصبعین
دو صفت جمال و جلال است و بواسطهٔ ایشان انگشت
محل گرفتن چیزیست و در تحت تصرف آوردن آن چیز و در
قبضهٔ قدرت اقتدار داشتن ازین رهگذر تعبیر و تفسیر باصبعین
کرد اما بحسب تحقیق اینست که دو انگشت عبارت از

کلمهٔ کاف و نون نیست زیرا که کاف و نون را وقتی که اعداد
دو باشد بیان همچنانست که دلهای خلایق همه در تصرف سـ
ـهٔ دارد که باشد و وقتی که آن دو را با جزا هیچو هم نشش
میشود کاف باشد و نون که دو انگشت باعتبار عدد حاصل شش
میشود انگشتان اگر گویند که دو انگشت کاه هست که شش نیست
و پنجست همچنانکه انگشتان ابهام و مسبحه که یک دو دست و یک
پس او را با جزای کاف نون که شش است چگونه راست
میدارین جواب گوییم که کاف خود سه است و پنج در و قیل
نیست و نون دو است چون حکر را طرح کنیم که یک نون
و واو می ماند پس کلمهٔ کاف و نون باین اعتبار پنج باشد
و دیگر نیست که وقتی دو انگشت را حمل کنیم بر دو کلمه کاف نون
حمل کردن اولیست زیرا که دو که اداء ـ کند چنانکه کاف
نون ابجز کیبی دیگر نسبت فوده ملکه که از یک حرف او اند ائیلی
معنی قوسین او ادنی ببین که آن نون باشد بی تاویل
تاویل و تحقیق هیچ جسمیت حق لازم نیاید یعنی انگشت بمعنی
انگشت ظاهر باشد و هیچ جسم بودن حق لازم نیاید چون



ـ انگشت در مقابل ـ ه است و دل منقلب
دائما باین ـ ه است در صفات خیر و شر و جمال و جلال
و طیبه و خبیثه در حالت ترکیب شدن این کلمات با همدیگر
و هم بعلت اتبع الهدی ... او راق با گویه این هدایه
ارشاد حقیق رسید دران محل که بیان سیر شر طایر فرموده اند
که بهر سیصد و شصت هزار سال کرد دوازده برج سدره
المنتهی بر می آید و فرموده که قسمت آن بساعت سردن فیکلمت
و خطاب بابنده حذف کرده اند که این قسمت تو یکباری اجره
در این محل نجویند حالیا مگر آن توفیق خطاب بابنده بوده
است بتوفیق ملک یوم الدین ح ه از قسمت ساعت چهل شبانه روز
که جدا کرده اند از آدم و یکسال از نشیم بدویست و هشتاد و دو
هشت ـ و ـ یا قیم و ده سال را بدو هزار و هشتصد
و هشتاد ـ و ـ یا قیم هل هذا با جلال سال و هزار سال که دو سیح
و هشتاد و هشت هزار ـ و ـ بود بنده هزار سال دو بیست
و هشتاد و هشت تومان شد و همه هزار سال دو هزار و سیصد و
شصت و هشتاد تومان باشد چنانکه تمامی سیصد و شصت هزار سال

بر دو کلمهٔ کاف و نون حمل کردن اولیست زیراکه دوی که ادای ست
چنانکه کاف و نون با هیچ ترکیبی دیگر نیست قولیح ه ست بلکه از یک حرف
او آید همین که آن نون یا پس بدین تاویل و تحقیق هیچ جسمیت حق لازم
نمی آید یعنی انگشت همین انگشت ظ با و هیچ جسم بودن حق لازم نیاید
چون ست انگشت در مقابل ست کاف است و دل منقلب دایما باین ست کاف است
در صفات خیر و شر و جمال و جلال و طیبه و خبیثه در حالت ترکیب شدن
این کلمات با محمد بکر و تم علی بن ابی تبع المهدی از اوراق باکوبه این جداب
از هادی حقیقی رسید دران محل که بیان سیر طایر فرموده اند که هو سیصد
شصت هزار سال که دوازده برج ستة برمی آید و فرموده که قسمت
آن باعث بردن مشکلت و خطاب با بندهٔ خود کردند که این قسمت تو کن
الحق درین محل بگویند حالیا حکم آن توفیق خطاب باین بنده بوده است بتوفیق
حق مالک یوم الدین چه از قسمت ساعت چهل شبانروز که جدا کرده اند در آمدیم
و یک سال را منقسم بدویست و هشتاد و هشت ست و سه یافتیم و ده سال را بدو
هزار و هشتصد و هشتاد ست و سه یافتیم علی هذا تا صد و سی هزار سال که دو
هشتاد و هشت هزار ست و سه بودند و ده هزار سال دویست و هشتاد و هشت
تومان شد و صد هزار سال دو هزار سیصد و شصت و هشتاد تومان شد
چنانکه تمامی شش هزار سال ده هزار و شش و هشت تومان با تمام شش
بر سر آمد و هشت که از هر هزار عدد در قسمت ست و سه بر سر می آید ان شاء الله
این که حساب از هدایت حق سریع الحساب جل جلاله باشد والحمد لله رب العالمین والعاقبة
للمتقین و تم عدد و چه سورهٔ کلام حق عدد شش هزار دویست و شش آیت و سیصد
هزار و یازده هزار و سیصد و بیست حرف است عجب ترکیب که چون بر تقسیم کاف ح
منقسم شود به پنج هزار صد و هشتاد و نه بار ست و سه با و پنج هزار و صد و هشتاد

ده هزار سال و سیصد و شصت و هشت تومان باشد
تمام سیصد و شصت بر سر آمد و هشت که از هر هزار
عدد در قسمت ست و سه بر سر می آید ان شاء الله که این
حساب از هدایت حق سریع الحساب جل جلاله باشد والحمد لله
رب العالمین والعاقبة للمتقین والله عدد و چه سورهٔ کلام
حق و عدد شش هزار و دویست و سه آیت و سیصد هزار و سیصد
و بیست حرف است که ترکیب که چون بر تقسیم حق منقسم شود
و پنج هزار و صد و نود و یک بار ست و سه باشد و پنج هزار و کاف
هزار صد و هشتاد و دو شش بار ست باشد
آیات قرآن صد ده بار ست باشد و هشت
بار ست و تم کتاب الکتاب بعون الله
الوهاب بر ید بندهٔ کمترین برزوان
محتاج الحمد لله رب العالمین
تمت

اسرار خدا فاش شد ای علامه از محشر و کرسی و قیامت نامه

خواهی که شوی واقف از اسرار خدا میساز ز سر تا قدم بپای خامه

فرموده قیطاغی رحمة الله

واگر آنکه دعوای فرزند کند و پرستش حضرت احدیت بمتابعت امام زمان خود نکند و امام زمان خود را که کلام ناطق حق است نشناسد و کلام که کتابت و علم و وجود کلام ناطق است و امام کلام ناطق است نشناسد بحکم من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة جاهل باشد که جاهل را حضرت رب العالمین در منت کتاب جاهل یعنی کافر فرموده است و مالک یوم الدین ج ه و کافر واجب القتل باشد بی شک و بی تردد والسلام

[illegible]

٩٠

[illegible]